

# دنیای



۲

۱۳۵۸

نشریهٔ سیاسی و تئوریک  
کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی



گریش توده یواری از آهلی بنسانند  
دست توجه گل ها که بر آهلی بنسانند

عکس از: محمد احسان زاده  
بهمناسبت توقیف روزنامه (مردم) ارگان مرکزی  
حزب توده ایران و مهر و موم کردن دبیرخانه کمیته  
مرکزی حزب توده ایران

پروژه‌های جهان متحد شوید!

# دنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی  
حزب توده ایران

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی

شماره دوم، سال اول، دوره چهارم  
شهریور و مهر ۱۳۵۸



انتشارات حزب توده ایران

انجمن نشریات علوم و ادبیات

# سینا

مجله علمی و ادبی شماره ۶۸  
شماره ۶۸

شماره ۶۸ : سال ۱۳۱۳

تاسیس ۱۳۱۳  
شماره ۶۸

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی  
تاسیس ۱۳۱۳

زیر نظر شورای نویسندگان  
نشریه ماهانه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران  
شماره دوم . سال اول، دوره چهارم  
آدرس: تهران، خیابان شانزده آذر، شماره ۶۸

## در این شماره می‌خوانید :

صفحه

۵	سی‌وهشت سال مبارزه پیگیر در راه استقلال ملی ، آزادی و حقوق زحمتکشان
۲۸	اکتبر کبیر ، سرآغاز تحقق آرمانهای والای انسانی
۳۵	پویائی هستی
۴۷	آیت‌الله طالقانی ، فقیه بزرگ و مجاهد نستوه رفیق علی‌امیرخیزی ، عضو کمیته مرکزی
۵۲	حزب توده ایران در گذشت
۵۴	سه شعر از سیاوش کسرای
۵۶	درود به بیمرگان
۵۸	بازار جهانی نفت و نفت ایران
۸۱	ما و دیدگاه‌های نو در جنبش چپ ایران
۱۰۳	بیاد استاد غلامحسین مصاحب
۱۰۵	شعله فروزانی که خاموش شد
۱۰۷	مسئله مسکن در ایران
۱۲۲	درباره برخی مسائل امته تیک و هنر
۱۴۳	بررسی جامعی از چگونگی بهداشت و درمان کشور خمره
۱۵۹	آموزش مارکسیسم - لنینیسم
۱۶۶	کنفرانس کشورهای غیرمتعهد در هاوانا
۱۷۹	سرگذشت غم‌انگیز سینمای ایران
۱۸۵	پرسشها و پاسخها
۱۹۲	هنر تحریف یا تحریف هنری
۱۹۵	نقد و معرفی کتاب
۱۹۹	رویدادهای ایران
۲۰۵	رویدادهای جهان
۲۱۳	



## سی و هشت سال مبارزه پیگیر در راه استقلال ملی، آزادی و حقوق زحمتکشان

ن. کیانوری

سی و هشتمین سال زندگی پرتلاش و پهررنج حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر و سایر زحمتکشان ایران، قدیمی ترین حزب سیاسی جاهه ما به پایان رسید. در تاریخ مبارزات خستگی ناپذیر و پیگیر حزب ما در این دوران انبوهی از خدمات بزرگه انکارناپذیر که مایه فخر همه مبارزان توده ای است در کنار ناکامیها، شکستها و برخی اشتباهات ثبت گردیده است.

در تمام طول این دوران ۳۸ ساله، حزب ما همیشه و به شدیدترین وجه آماج حملات کین توزانه، جنایت بار و ددمنشانه دشمنان استقلال ملی و آزادی و پیشرفت اجتماعی میهن ما، یعنی امپریالیستها و ارتجاع سیاه طبقات حاکمه ایران قرار داشت. این فشار دائمی بوسیله گروههای رنگارنگ سیاسی وابسته به قشرهای بینابینی که حزب توده ایران را رقیب نیرومند خود میدانند از یکسو و از طرف وازدگان و مرتدان ازسوی دیگر مورد پشتیبانی قرار میگرفت.

ولی از آنجا که حزب ما با مردم زحمتکش ایران، با خاقهای محروم ایران و در درجه اول با طبقه کارگر ایران پیوند ناگسستنی دارد، علیرغم همه جنایات رژیم جابر پهلوی، علیرغم اختناق سیاه فاشیستی، علیرغم بازداشتها، شکنجهها، اعدامها و علیرغم سیل اتهامات ناروا، لجن پر اکنیها از سوی مخالفان طبقاتی و مرتدان و وازدگان سیاسی، پابرجا ماند و با گامهای محکم و بدون تزلزل راه دشوار خود را دنبال کرد.

مبارزان توده ای با دادن تلفات سنگین، با نشان دادن قهرمانی و با روشن بینی سیاسی پرچم پرافتخار مبارزه طبقه کارگر و همه زحمتکشان، پرچم مجموعه جنبش



رهائی بخش ملی را هرگز به زمین نگذاشتند و دوران شکست و عقب نشینی و عوارض و بیماریهای ناشی از آنرا پایان رسانیده و بدوره تازه‌ای از اعتلای جنبش توده‌ای گام گذاشته‌اند .

رویدادی بسیار گویا و پرمعنی بود که روز آغاز می و نهمین سال زندگی حزب ما بایک پیروزی بزرگ سیاسی برای حزب ، یعنی برداشته شدن ممنوعیت انتشار روزنامه «مردم» و آغاز مجدد فعالیت علنی حزب که محصول سیاست درست حزب ما در یکی از بفرنج‌ترین دورانهای تاریخ میهن ماست، همزمان گردید .

ما باید بکشیم که در آینده هم همین روش واقع بینانه و انقلابی را در برخورد با رویدادهای سیاسی بپذیریم و دنبال کنیم . تردیدی نمیتوان داشت که انقلاب کبیر میهن ما در ماههای آینده و شاید سالهای آینده دوران دشوار و بفرنجی از تکامل و گسترش خود را در پیش دارد و برای اینکه مبارزان توده‌ای بتوانند در هر لحظه ارزیابی درستی از رویدادها داشته باشند ، ضروری است که پیوسته از تاریخ مبارزات حزب بیاموزند و با آموزشی که از این تاریخ میگیرند خود را برای مقابله با جریانهای مشخص سیاسی آینده مجهز سازند .

حزب توده ایران از همان آغاز تأسیس خود وظائف بسیار سنگین و پرمسئولیتی را بعهده گرفت . این وظائف عبارت بودند از:

کمک به بیدار کردن زحمتکشان و در درجه اول طبقه کارگر و آشنا ساختن آنها به حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی‌شان، ترویج سوسیالیسم علمی (مارکسیسم-لنینیسم)، متشکل ساختن پیشاهنگ طبقه کارگر و برقراری پیوندهای محکم بین این پیشاهنگ و تمامی طبقه ، شرکت فعال در مبارزه سیاسی در چهار چوب امکانات و واقعیات جامعه آنروزی ، دریدن ماسک دشمنان خلق یعنی امپریالیسم و ارتجاع سیاه طبقات حاکمه آنروزی جامعه ایران (فتودال‌ها و بورژوازی کمپرادر)، هدایت گردانهای مبارز خلق برای رسیدن به حقوق سیاسی و اقتصادی خود .

حزب مامیتواند با سر بلندی ادعا کند که با وجود دشواریهای غیر قابل تصور توانست در انجام این وظائف سنگین که بعهده گرفته بود گامیابیهای چشمگیری بدست آورد ، گامیابیهایی که بدون تردید صفحات درخشانی از تاریخ مبارزات خلق های میهن ما را بوجود آورده است .

## دوران دشوار پی‌ریزی

حزب توده ایران هنگامی فعالیت خود را آغاز کرد که در داخل ایران رژیم سیاه پلیسی رضاخان تازه فرو ریخته بود، در حالیکه نظام اجتماعی - اقتصادی سابق و حاکمیت مالکان بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم بجای خود باقی مانده بود . در مسأله

جهان نیز بشریت از طرف جنایت‌بارترین گروه‌های غارتگر امپریالیستی مورد یکی از خطرناکترین حملات و تهدیدات قرار گرفته بود. ائتلاف مرگبار فاشیستی آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی و ژاپن که استقرار بردگی سیاه را در سراسر جهان هدف خود قرار داده بود، به سرعت در همه جبهه‌ها در حال پیشروی بود.

افکار زهرآگین و گمراه‌کننده نازیها که سالها به کمک دستیارانشان در هیئت حاکمه ایران (رضاخان و فرزندانش، متین‌دفتریها، زاهدیها و ارفع‌ها) ماهرانه تبلیغ می‌گردید و در پوششی از عوام فریبی و دروغ‌پردازی ضد کمونیستی بخورد مردم داده میشد، بخش مهمی از جامعه ایران را در تمام سطوح اجتماعی مسموم ساخته بود.

در چنین شرایطی حزب جوان ما میبایست بموازات هم سازمان حزبی را پی‌ریزی کرده و پیش‌آهنگ طبقه کارگر را با جهان‌بینی علمی آشنا و مجهز سازد، ماهیت فاشیزم و خطری را که از ناحیه آن متوجه استقلال و آزادی خلق‌های ما میشد ب مردم بشناساند، نیروهای ملی را برای مقابله با این خطر تجهیز کند و بالاخره نیروهای خلق را برای بدست آوردن، گسترش و تحکیم آزادیهای دموکراتیک و حقوق حقه مطالباتی خود راهنمائی کند و متشکل سازد.

در مبارزه برای رسیدن به این هدفها، مبارزان توده‌ای که در سالهای اول تعدادشان هنوز بسیار کم بود، نه تنها در مقابل هیئت حاکمه ارتجاعی، سازمانها و گروههای سیاسی متجاوز وابسته به آن و امپریالیستهای انگلیس و آمریکا قرار داشتند، بلکه بهمان شدت از طرف بخشی از نیروهای فعال ملی که باز هم تبلیغات فاشیستی مسموم شده بودند، مورد افترا و توهین و حمله و تجاوز قرار می‌گرفتند. تنها مبارزه حزب ما برای چاپ و پخش حتی بسیار محدود روزنامه «مردم» که در آنروزها هرچم مقاومت و مبارزه علیه خطر فاشیزم را برافراشته بود، یکی از دشوارترین بخشهای مبارزه توده‌ای آنروز را تشکیل میداد. روزنامه فروشها که در خدمت گردانندگان روزنامه های ارتجاعی وابسته به هیئت حاکمه بودند، از ترس از دست دادن سرچشمه کوچک درآمد خود از فروش روزنامه خودداری می‌کردند، در کوچه ها و خیابانها، نه تنها او باش وابسته به ارتجاع، بلکه گروههایی از جوانان وطن پرست که با سم تبلیغات فاشیستی مسموم شده بودند، کودکان پابرهنگه‌ای را که برای چندشاهی حاضر بیخوش روزنامه «مردم» میشدند، اعضاء حزب را که پخش روزنامه «مردم» را یکی از مهمترین وظایف خود میدانستند، مورد حمله و ضرب و جرح قرار میدادند و روزنامه هارا پاره می‌کردند. با اینهمه مبارزان توده‌ای از میدان بدر نرفتند و راه دشوار خود را دنبال کردند. عده‌ای از همان روشنفکران و افسران جوانی که در آن روزها در دسته بندیهای گوناگون فاشیستی عضویت داشتند و در این هجومها شرکت می‌کردند، چندی بعد، آنگاه که حقانیت مبارزه حزب ما به آنان روشن شد به رده‌های حزب تسوده ایران پیوستند و هرچم پرافتخار آن را تا‌های چوبه‌تیر باران بدوش کشیدند و در اهتزاز نگهداشتند.

مبارزه حزب ما برای شناساندن ماهیت فاشیسم ، مانند مبارزه اش برای ترویج سومبالیسم علمی ، بیدار کردن و متشکل ساختن طبقه کارگر و دهقانان و سایر زحمتکشان برای گرفتن حقوقشان ، آشنا ساختن و تجهیز مردم برای گرفتن و گسترش و تحکیم آزادی های میامی ، شناساندن امپریالیسم غارتگر انگلیس و رقیب تازه نفس و خطرناکش آمریکا بخشی از مهمترین خدمات این حزب به مجموعه جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک و کارگری میهن ماست .

### دوران اعتلاء جنبش

سمتگیری درمت سیاسی حزب توده ایران بزودی پیامدهای پرثمر خود را نشان داد . با پیروزی درخشان ارتش شوروی در استالینگراد در میدان سیاست جهان چرخشی تاریخی بسود نیرو های ضد فاشیست ، دموکرات و خلقی بوجود آمد .

در میهن ما هم زیر تأثیر این چرخش جهانی بر بخش مهمی از نیروهای غیر توده ای و در نتیجه مبارزه پیگیر حزب ما تحول عظیمی در زندگی سیاسی جامعه پدید آمد : جنبش توده ای زحمتکشان در شهر ها و روستاها ، در شمال و جنوب و شرق و غرب کشور با سرعت بی سابقه ای رو به اوج گذاشت ، با کمک و راهنمایی حزب ما سازمانهای صنفی کارگران ، دهقانان ، پشمه‌وران ، فرهنگیان و کارمندان ... بوجود آمدند و بخش عظیمی از زحمتکشان شهر و روستا را در صفوف خود متشکل ساختند . باین ترتیب توده های وسیع زحمتکشان پا به میدان مبارزه برای حقوق سیاسی و اقتصادی و صنفی خود گذاشتند . تمام تلاشهای موزرانه امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی و ارتجاع سیاه ایران به سرکردگی دربار پهلوی و عمال شناخته شده استعمار و گارد منحوس فراماسون ، همه تحریکها و تفرقه اندازیهای گروههای مزدور نتوانست از این پیشروی درخشان جنبش توده ای جلوگیری نماید . با این پیشروی خشم دشمنان خارجی و داخلی مردم ایران هر روز بیشتر برانگیخته میشد و تلاششان برای جلوگیری از آن افزایش مییافت . یکی از ویژگیهای سالهای آخر جنگ جهانی دوم در صحنه سیاسی منطقه ما تشدید بی سابقه فعالیت امپریالیسم تازه نفس آمریکا در این منطقه بود فقط پیش از جنگ امپریالیسم انگلستان قدرت مطلق خود را در امپراتوری پهنآوری که مناطق عظیمی از جهان را در بر میگرفت ، مستقر ساخته بود . ولی جنگ دو تناسب نیروها را در درون دنیای امپریالیستی تغییر داد . امپریالیسم آمریکا با تکیه به قدرت صنعتی و مالی و نظامی خود که بویژه در دوران جنگ بطور شدیدی بر آن افزوده شد بود ، در پایان جنگ بعنوان بزرگترین قدرت امپریالیستی پا به میدان گذاشت و بر پایه همین تغییر تناسب نیروها خواستار سهم عمده در جریان تجدید تقسیم ذخائر و منابع ثروت جهان زیر سلطه امپریالیسم گردید : در جریان همین تغییر تناسب نیروها بود که منطقه خاور نزدیک و میانه و بویژه منطقه خلیج فارس و کشور ما ایران بعلت ذخائر عظیم نفتی و موقعیت سوق الجیشی منحصر بفردش در جهان توجه عمده امپریالیسم آمریکارا بخود جلب کرد و تلاش این

جهانخوار نیرومند و تازه نفس برای برقراری تسلط نو استعماری اش بر این منطقه و ایران روز بروز شدیدتر گردید .

حزب توده ایران بر پایه شناخت علمی خود از امپریالیسم از همان آغاز متوجه این خطر عظیم گردید و با زهم علیرغم همه دشواریهایی که بر سر این راه بود تمام نیروی میامی خود را برای نشان دادن این خطر عظیم و آگاه کردن نیروهای ملی برای مقابله با آن به کار انداخت . در این نبرد هم حزب ما با دشواریهای بزرگی روبرو شد . اگر در شناخت امپریالیسم غارتگر انگلیس و مبارزه با بزرگترین پایگاه استعماریش در ایران ، یعنی شرکت نفت جنوب ، همه نیروهای ملی مشترک بودند و در یک جهت حرکت میکردند ، در زمینه شناخت امپریالیسم آمریکا و لزوم مبارزه با حمله استیلا جویانه اش وضع اینطور نبود . در مورد امپریالیسم آمریکا تقریباً همان وضعی در میان نیروهای ملی حکمفرما بود که در دوران اول جنگ جهانی در باره شناخت فاشیسم آلمان هیتلری وجود داشت .

بخش مهمی از نیروهای ملی روشنفکر و تقریباً همه هواداران راه دکتر مصدق و خود او ، آمریکارایک کشور امپریالیست و غارتگر نمیدانستند و برعکس عقیده داشتند که آمریکا حامی آزادی (!) خلقهای محروم از یوغ مستعمری استعمار کهنه است . آنها امیدوار بودند که آمریکا در مبارزه با امپریالیسم انگلستان به مردم ایران و ملیون ایرانی یاری خواهد رسانید . این یک اشتباه بزرگ تاریخی بود که بسیاری از نیروهای میهن دوست نه تنها در ایران بلکه در بسیاری از کشورهای استعمار زده مرتکب شدند و در نتیجه به دام امپریالیسم آمریکا افتادند و خلقهای محروم این کشورها ، مانند خلق ما بهای فوق العاده سنگینی در برابر این اشتباه پرداختند .

در این نبرد هم حزب توده ایران یکه و تنها به میدان آمد و نه تنها موردشددید-ترین حملات کین توزانه امپریالیسم آمریکا و دستیارانش ، بلکه در معرض سنگین ترین اتهامات ناروا از طرف بخشی از عناصر ملی که بعدها بطور دردناکی چوب این شناخت نادرست خود را خوردند ، قرار گرفت .

ولی جنبش توده ای ، با زهم مانند دوران آغاز فعالیت خود در مبارزه علیه فاشیسم هیتلری از این تنها ماندن در میدان نبرد علیه دشمن نیرومند و از دشواریهای ناشی از آن نهراسید و هر چه مبارزه علیه نفوذ و تسلط امپریالیسم آمریکارا بدوش گرفت و این پرچم را در سختترین و هولناکترین طوفانهای سی و چند سال اخیر همواره افراشته نگاهداشت . تاریخ یکبار دیگر تکرار شد . با آغاز این مبارزه نیروهای سیاسی وابسته به بورژوازی ملی و خرده بورژوازی مرفه به مناسبت همین پیگیری ، حزب ما را هدف لجن-مالیهای خود قرار دادند ، در راه سازش زیانبار با امپریالیسم آمریکا گام گذاشتند و از این راه زمینه برقراری تسلط شوم و مرگبار چند دهساله امپریالیسم آمریکا را بر کشور ما آماده ساختند . این اتهامات ما را از راه درستی که در پیش گرفته بودیم روگردان نکرد و تاریخ یکبار دیگر درستی اوزیابی حزب ما را به ثبوت رسانید .

همین موضوعگیری موجب شد که امپریالیسم آمریکا و انگلستان با وجود تضادهای و رقابت‌های جدی میان خود، تمام نیروی خود را برای درهم شکستن جنبش توده‌ای که یگانگی نیروی سیاسی متشکل و پیکر و قاطع ایران بود که در مقابل آنها مقاومت می‌نمود، تجهیز نمودند.

باپرویزی جنبش خلقی وده وکراتیک در آذربایجان و کردستان و ایجاد پایگاه‌های قدرت خلقی در این دو استان مهم یکی از بفرنج‌ترین مراحل تاریخ معاصر ایران آغاز گردید. ازیک سو نیروی خلقی با این پیروزیها به اوج قدرت خود رسید و ازسوی دیگر امپریالیستها که یکی از مهمترین پایگاه‌های استیلای سیاسی و منابع غارتگری خود را در جهان در معرض تهدید می‌دیدند، تمام نیروی خود را برای درهم شکستن جنبش دموکراتیک و ملی ایران تجهیز نمودند.

ازیک سو برای اولین بار در تاریخ ایران جبهه متحدی از نیروهای ملی و دموکراتیک که هسته اصلی آنرا حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان تشکیل میدادند، بوجود آمد و حزب ایران و حزب جنگل که بطور عمده از روشنفکران ملی و دموکرات مدافع منافع بورژوازی ملی تشکیل میشدند، به این ائتلاف پیوستند. سازمانهای توده‌ای کارگران، دهقانان، زنان، جوانان و اتحادیه‌های صنفی آموزگاران و پیشه‌وران پشتیبانی همه جانبه خود را از این ائتلاف اعلام داشتند. ولی از سوی دیگر همه نیروهای ارتجاعی مالکان بزرگ و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم، دربار پهلوی و سیاستمداران کهنه کار کارگزار امپریالیسم انگلیس و تازه بدوران رسیده‌های عامل آمریکا زیر رهبری شاه و سید ضیاء الدین جبهه متحدی برای درهم شکستن این اتحاد بزرگ خلقی و ملی تشکیل دادند و حمله عمومی خود را در سراسر ایران علیه نیروهای ملی و دموکراتیک آغاز نمودند.

با پایان جنگ و در پی آثاری که این جنگ ببار آورده بود، وضع تازه‌ای در تمام نیروهای جهانی پیدا شد. ازیک سو دنیای امپریالیستی زیر سلطه امپریالیسم تازه نفس آمریکا متشکل می‌شد. امپریالیسم آمریکا در جنگ تقریباً خسارات و تلفاتی نداشت و برعکس توانسته بود بخش عظیمی از ثروت‌های جهان سرمایه داری و «جهان سوم» را غارت کند و صنایع جنگی عظیم خود را بطور بیسابقه‌ای گسترش دهد و ارتش عظیمی را تجهیز نماید که تقریباً تمام دنیای غیر سوسیالیست را تحت اشغال و یا تحت نظارت خود در آورده بود و بمب اتمی را بطور انحصاری در اختیار داشت. ازسوی دیگر کشور اتحاد شوروی قرار گرفته بود که بار سنگین جنگ علیه فاشیسم هیتلری را بدوش کشیده بود و با ۲۰ میلیون نفر کشته و بیش از ۲۰ میلیون زخمی جنگ را به پایان رسانده و تقریباً تمام مناطق پر جمعیتش در بخش اروپایی از لیکر اد گرفته تا دریای سیاه با خاک یکسان شده بود. اتحاد شوروی برای نوسازی خود و کمک به خلق‌هایی که در پی پیروزی ارتش شوروی بر اشغالگران هیتلری در کشورهای شرق اروپا آزاد شده بودند دشواریهای عظیمی در پیش داشت و

این وضع کفه ترازوی تناسب نیروهای جهانی را به سود امپریالیستها و به زیان جبهه ضد امپریالیستی به طور محسوس سنگین میکرد.

درچنین شرایطی حمله عمومی امپریالیسم و ارتجاع علیه نیروهای دموکراتیک ایران آغاز شد که بابت بهره گیری از امکانات مساعد به درهم شکستن مهمترین پایگاههای مقاومت ملی و خلقی در آذربایجان و کردستان انجامید. با این پیروزی، ارتجاع خونخوار ایران با دامنشی و لجام گسیختگی دست به انتقامجویی زد و چندین هزار مبارز خلقی و توده ای را در آذربایجان و کردستان به خون کشید و دهها هزار نفر را از خانه و کاشانه خود بیرون کشید، به زندان افکند و به تبه بدگاهها فرستاد.

در این نبرد نمونه های برجسته ای از قهرمانان خلق نمایان شدند که با وفاداری به آرمانهای ملی و دموکراتیک پرچم مبارزه را تا آخرین لحظه زندگی از دست ندادند. نام قهرمانانی مانند داداش تقی زاده، فریدون ابراهیمی، آزاد وطن، سرهنگ مرتضوی، قاضی محمد و سیف قاضی و دهها و دهها قهرمان دیگر به طور برجسته در تاریخ انقلاب ملی و دموکراتیک ایران ثبت گردیده است.

در دوران نسبتاً کوتاه اعتلای جنبش ملی و دموکراتیک ایران زحمتکشان ایران و در پیشاپیششان طبقه کارگر زیر رهبری سیاسی حزب توده ایران به دستاوردهای چشمگیری نائل آمدند؛ دشمن را شناختند، به حقوق حقه خود آشنا شدند، راه مبارزه برای گرفتن این حقوق را آموختند و در نبرد نابرابر با دشمن یعنی با هیئت حاکمه فئودال-کپرادور وابسته به امپریالیسم گامهای باارزشی به جلو برداشتند. هیئت حاکمه ایران زیر حمایت ارتشهای انگلیس و امریکا با حداکثر بهره گیری از ناآگاهی بخشی از زحمتکشان شهر و ده و با همکاری مؤثر «وعاظ السلاطین» یعنی روحانی نماهایی که به خدمت غارتگران کمر بسته بودند و مردم ناآگاه را علیه جنبش دموکراتیک تحریک و تهیج میکردند، با چنگک و دندان از مواضع خود دفاع میکرد.

تحت این شرایط بحرانی اولین بار در تاریخ ایران قانون کار که در چهارچوب معینی از حقوق کارگران دفاع مینمود به تصویب رسید، دولت مجبور شد تخفیف معینی را در بهره مالکانه به سود دهقانان به رسمیت بشناسد و در آذربایجان در دوره یکساله حاکمیت خلق گامهای مهمی در زمینه اصلاحات اجتماعی برداشته شد.

طبیعی است که در این دو دوران مبارزه (دوران پی ریزی و دوران اعتلاء) در سیاست حزب ما درباره این یا آن مسئله اشتباهاتی وجود داشته است. این تصور که یک حزب جوان که اکثریت مسئولینش تازه در میدان مبارزه سیاسی گام گذاشته بودند از همان آغاز در یکی از بغرنج ترین میدانهای نبرد سیاسی با کهنه کارترین نیروهای ارتجاعی داخلی و بین المللی روبرو شده بودند، بتواند بدون هیچگونه اشتباهی کار کند و به پیش رود، تصوری است ناشی از خامی و ناآگاهی از دشواریهای مبارزه سیاسی و یاناشی از بدخواهی و خرده گیری دشمنانه. آنچه نشان دهنده ماهیت انقلابی و ملی حزب توده ایران است، اینست

که این حزب يك نبرد نابرابر و بزرگی را آغاز کرد و بایگیری راهی را که به درستی در جهت تأمین استقلال ملی و آزادی و حقوق زحمتکشان برگزیده بود، دنبال کرد؛ در این راه دشوار پراز سنگلاخ به زمین افتاد، صدمه دید و زخم برداشت، ولی باز پیاخاست، قد علم کرد و به راه خود ادامه داد و هرگز از مستگیری اصولی خود منحرف نگردید.

این آن چیزی است که در تاریخ انقلاب ایران ثبت خواهد گردید و نه خرده گیریهای روشنفکرانه دورگودنشینان، نه ایراد جوییهای پرخاشکرانه جوانان کم تجربه تاچهرسد به لجن پراکنیها و اتهامات ناروای دشمنان سوگند خورده و «دوستان» ناآگاه نخواهد توانست، بر این حقایق سایه افکند.

### دوران عقب نشینی

بادرهم شکسته شدن پایگاههای مهم جنبش ملی و دموکراتیک میهن مادر آذربایجان و کردستان و با حمله پردامنه ارتجاع به سازمانهای حزب توده ایران و سایر سازمانهای دموکراتیک توده‌ای در مسراسر کشور و با خالی کردن میدان از سوی بخشی از نیروهای ملی غیر توده‌ای که در دوران اعتلا به جنبش پیوسته بودند، برای حزب ما دوران دشوار تازه‌ای، دوران عقب نشینی، دوران تجدید نیرو و دوران ادامه مبارزه در شرایط تنهایی، در شرایطی به مراتب نامساعدتر از گذشته آغاز گردید. در این دوران که از آذرماه ۱۳۲۵ تا بهمن ماه ۱۳۲۷ بطول کشید حزب ما از یکی از دشوارترین آزمایشهای تاریخ خود سر بلند بیرون آمد.

در این دوران حزب ما مجبور بود در دو جبهه بسیار دشوار، یکی برای تحکیم سازمانهای ضربه دیده خود و دیگری برای ادامه مبارزه سیاسی علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی به نبرد ادامه دهد. دشمنان استقلال و آزادی میهن ما که به درستی حزب توده ایران را مهمترین سنگر مقاومت نیروهای خلق می دانستند، تمام نیروی خود را برای درهم شکستن و تسخیر این سنگر به راه انداختند. از یکسو با اقدامات پلیس و رکن دوم و ژاندارمری و با کمک دسته هائی از اوباشان و خود فروخته‌ها و گمراهان امکانات فعالیت سیاسی علنی حزب ما روز به روز محدودتر میشد، تاچاییکه حزب ما تقریباً تنها در تهران امکان فعالیت علنی داشت. از سوی دیگر امپریالیسم و ارتجاع تمام هم خود را بر آن داشتند که حزب ما را از درون تسخیر نمایند و به این منظور عناصر متزلزل، ترسو، سازشکار و آماده به تسلیم را برای متلاشی کردن سازمانهای حزب مورد پشتیبانی و استفاده قرار دادند. به موازات مبارزه برای حفظ موجودیت حزب در مقابل فشار دشمن و ادامه فعالیت در صحنه مبارزات سیاسی کشور، مبارزه در درون حزب برای نگهداری وحدت فکری و سازمانی با شدت گسترش یافت.

درست در شرایطی که نیروهای پایدار حزبی و هسته انقلابی رهبری با تمام نیرو

میکوشید حزب را از ضربات سنگین ارتجاع هار شده حفظ کند ، گروهی از عناصر تصادفی ، ترسو و یاران نیمه راه که در دوران اوج جنبش توده ای بخشی صادقانه و بخشی فرصت طلبانه و بامید شغل و نان و آب به حزب روی آورده بودند ، از حزب کناره گیری کردند . این افراد خطر بزرگی را برای حزب بوجود نمی آوردند (چنین پدیده ای همیشه پس از شکست گاه شدیدتر و گاه خفیف تر پیش می آید). خطر جدی برای موجودیت حزب فعالیت خرابکارانه و تفرقه اندازانه گروه دیگری بود که راه ارتداد و سازش با دشمنان خلق را برگزیده و با استفاده از روحیه شکست و عقب نشینی در داخل حزب و بویژه در میان بخشی از روشنفکران حزبی میکوشیدند رهبری حزب را در دست گرفته ، آن را از راه انقلاب پیش منحرف سازند و حزبی که برای ارتجاع و امپریالیسم قابل پذیرش باشد ، بجای حزب توده ایران بوجود آورند.

این تلاش خائنانه با شکست ننگینی روبرو شد ، چهره خرابکار و سازشکار این گروه که بوسیله مرتدانی مانند خلیل ملکی و انور خامه ای اداره میشد خیلی زود شناخته شد. آنها پیش از آنکه حزب اخراجشان کند با جنجال از حزب انشعاب کردند. این اقدام خائنانه عملاً به حزب کمک کرد و وحدت و یکپارچگی حزب را تحکیم بخشید.

کنگره دوم حزب که در بهار ۱۳۲۷ تشکیل گردید به بهترین وجهی این موفقیت بزرگ حزب را نمایان ساخت .

این گروه که زیر شعار فریبنده «استقلال» میکوشید حزب را از راه درست انترناسیونالیستی یعنی دوستی با جنبش کارگری انقلابی جهانی منحرف سازد ، خیلی زود ماهیت تسلیم طلبانه و سازشکارانه خود را نسبت به امپریالیسم نشان داد. آنان در قبال مبارزات پیگیر حزب علیه استبداد رژیم پهلوی و شخص محمدرضا پهلوی ، علیه امپریالیسم انگلستان و شرکت نفت جنوب علناً از رژیم استغفار طلبیدند و گام بگام در سراسیمه کاری با دشمن سقوط کردند.

این واژدگی و تسلیم طلبی آنقدر آشکار و سریع بود که عناصر گول خورده ای که با تبلیغات زهر آگین این گروه مسموم شده بودند ، بزودی به ماهیت آنان پی بردند و به صفوف حزب بازگشتند.

امپریالیسم و ارتجاع ایران که در راه عملی ساختن این نقشه خود باناکامی روبرو شدند و نتوانستند حزب را از درون منفجر و تسخیر کنند ، نقشه حمله قطعی از خارج برای از پا آوردن حزب را طرح کردند ، با این تصور که در صورت غیرقانونی اعلام کردن حزب ، امکان فعالیت آن از بین خواهد رفت و ارتجاع خواهد توانست بدون در دستر شدن نقشه های خائنانه تسلیم کشور به امپریالیسم را عملی سازد.

پایان بخشیدن به فعالیت حزب توده ایران برای ارتجاع و امپریالیسم اهمیت بزرگی داشت. زیرا علیرغم موفقیت ارتجاع در سرکوب منکرهای مهمی مانند آذربایجان و کردستان و محدود کردن آزادی دسراسر ایران ، مبارزه ضد امپریالیستی علیه ساطه



جبارانه امپریالیسم انگلیس و بویژه شرکت غارتگر نفت جنوب هر روز دامنه بیشتری پیدا میکرد. حزب توده ایران در پیشاپیش این مبارزه گام برمیداشت و بانفوذ و اعتباری که در طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستا و بویژه در میان کارگران نفت جنوب داشت، خطر بزرگی را برای پیشرفت نقشه‌های شوم امپریالیسم و ارتجاع وابسته به آن تشکیل میداد.

طرح نقشه برای از پا در آوردن حزب توده ایران اولین مرحله نقشه عمومی امپریالیسم انگلیس و آمریکا برای برقراری سلطه مطلق خود بر مجموعه زندگی سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی ایران بود. ما مدتها پیش از حادثه ۱۵ بهمن از این نقشه ارتجاعی آگاه شدیم و آنرا افشا کردیم و ارتباط این نقشه را بانقشه خائنه شاه و دستیارانش برای تحکیم تسلط غارتگرانه امپریالیستها بر منابع نفتی ایران، بانقشه عملی ساختن زد و بندهای پشت پرده زمامداران ایران را با شرکت «نفت انگلیس» روشن ساختیم. درست بهمین دلیل بود که خشم محافل امپریالیستی و ارتجاع وابسته ایران نسبت به حزب توده هر روز شدیدتر میشد و بالاخره بایه‌ره گیری از حادثه ۱۵ بهمن دانشگاه، حزب توده ایران از طرف دولت دست‌نشانده، غیرقانونی اعلام شد و نمایندگان مزدور فرمایشی مجلس با سکوت خود بر این اقدام غیرقانونی صحه گذاشتند.

پیرو این تصمیم ارتجاعی امکان فعالیت عمنی و قانونی از حزب و همه سازمانهای دموکراتیک گرفته شد. بسیاری از فعالین و گروه مهمی از مسئولین و اعضاء هیئت اجراییه و کمیته مرکزی حزب بازداشت شدند و محاکمات فرمایشی برای آنها در دادرسی ارتش بر اه افتاد.

در این محاکمات مسئولین به بند افتاده با سر بلندی از سیاست ملی و دموکراتیک و توده‌ای حزب دفاع کردند و دفاعیات آنان به ادعای نامۀ افشاگرانه‌ای علیه هیئت حاکمه، علیه رژیم دست‌نشانده شاه خائن، علیه مزدوران امپریالیسم و خود امپریالیسم مبدل گردید.

ویژگی این دوران این بود که از یکسو ارتجاع حمله وسیعی را علیه آزادیهای دموکراتیک، علیه جبهه مبارزان راه استقلال ملی و کوتاه کردن سلطه غارتگری انگلستان آغاز کرده بود و از سوی دیگر علیرغم این حمله ارتجاعی جنبش‌رهای پیش‌ملي در مجموعه خود بسوی يك دوران اعتلا و گسترش بی‌سابقه‌ای پیش میرفت. از این رو، اقدام ارتجاعی رژیم نتوانست برای او نتیجه مطلوب را ببار آورد. حزب ما خیلی زود توانست خود را از زیر ضربات پلیس و ارتش خارج سازد و کار خود را با شرایط دوران جدید تطبیق دهد و فعالیت مخفی را با امکانات مبارزه علنی بیامیزد. حزب توده ایران با وجودیکه بخشی از مسئولین مرکزی در زندان و تبعید بسر میبردند و بخش دیگری اجباراً به مهاجرت رفته بودند بزودی یکی از مهمترین گردانهای مبارزه همه‌خلی کشور علیه استیلای غارتگران امپریالیستی و رژیم وابسته به آنان بدل شد. بویژه در مبارزه برای برانداختن تسلط

امپریالیستهای انگلیسی بر نفت جنوب، در دورانی که همه نیروهای ملی هنوز به چنین امکانی عقیده نداشته و تنها از «استیفای حقوق ملت ایران» سخن میراندند، حزب ما لزوم مبارزه برای ریشه کن ساختن تسلط امپریالیسم را بر نفت جنوب ایران مطرح ساخت و آن را بعنوان اولین و پایه‌ای‌ترین گام در راه تأمین استقلال ملی اعلام داشت.

یکی از بزرگترین خدمات تاریخی حزب ما در این دوران افشاء ماهیت امپریالیستی نقشه مزورانه امپریالیسم آمریکا بود.

امپریالیسم آمریکا با ماسک خدعه و تزویر بمیدان آمده بود. هدفش این بود که متناسب با سنگینی نیرویش دردنیای امپریالیستی مهمی بسزا از غارت منابع نفتی خاور-میانه و نزدیک بچنگ آورد. پیش‌بینی‌های استراتژیک اقتصادی و نظامی نشان میداد که آینده دنیای امپریالیستی هر روز وابستگی بیشتری به نفت خاور میانه و به ایران مانند یک کشور کلیدی در این منطقه پیدا خواهد کرد. همین پیش‌بینی و نیز اهمیت ایران بعنوان یک پایگاه نظامی برای محاصره اتحاد شوروی توجه هر چه بیشتر آمریکا را برای برقراری تسلط اقتصادی، نظامی و سیاسی خود بر ایران جلب میکرد. امپریالیسم آمریکا برای رسیدن باین هدف نقشه مزورانه‌ای را طرح کرده بود و میکوشید که با تظاهر به هواداری از خواست تاریخی مردم ایران برای کوتاه کردن تسلط غارتگرانه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم انگلیس رقیب را از میدان بدرکند و بعنوان ناجی و هوادار آزادی بدست «ملیون» ایران زنجیر اسارت و بردگی نو استعماری خویش را بدست وهای مردم ایران بیفکند.

حزب توده ایران با تحلیل علمی از ماهیت امپریالیسم و شناخت سیاسی درست از خطر امپریالیسم تازه نفس و نیرومند آمریکا بعنوان گرداننده اصلی دنیای امپریالیستی و بزرگترین و خطرناکترین دشمن خلقهای جهان، این نقشه مزورانه را خیلی زود شناخت و تمام نیروی خود را برای شناساندن این خطر بزرگ بکار انداخت.

حزب ما خوب میدید که عناصر شناخته شده وابسته به امپریالیسم در ترکیب اولیه پایه گذاران جبهه ملی شرکت دارند و در مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس «سنگ میهن پرستی» بسینه میزنند. این واقعیات و این واقعیت دیگر که دکتر مصدق و هوادارانش با اعتقاد کامل از «بی نظری» و «آزادیخواهی» دولت آمریکا که گویا از همه درندگی و سود جوئی‌های امپریالیستی مبرا بود، دفاع می کردند و مبارزه حزب ما را برای افشاء ماهیت خطرناک آمریکا با سیل اتهامات ناروا تخطئه میکردند. همه این عوامل همراه با کم تجربگی جنبش توده‌ای که بیش از هشت سال از عمرش نمیکذشت باعث شد که در مرکز حزب ما در مسئله شناخت و همکاری با سایر نیروهای ملی برای مدت کوتاهی نظریات و برخورد ها و روشهای چپ روانه مسلط شود، همان بیماری که در دوران کنونی بخشهای دیگری از نیروهای چپ بدان گرفتار شده و هنوز هم با اینهمه تجربه تلخ نتوانسته اند خود را از چنگال آن خلاص سازند.

در آندوره در نتیجه فشار رویدادها و برخورد درست اکثریت مسئولین حزبی، حزب ما خیلی زود توانست این اشتباه را تصحیح کند و جای شایسته خود را در میدان مبارزات تاریخی آن دوران ایران اشغال نماید.

باشدت یافتن مبارزه میهن پرستان ایران برای کوتاه کردن تسلط استعماری بر منابع نفت که گام به گام به مبارزه برای تأمین کامل استقلال سیاسی کشور مبدل گردید، محتوی مبارزات ملی روشن تر جنبه عام ضد امپریالیستی بخود میگرفت. امپریالیسم آمریکا که تا مدتی به نیروهای ملی چشمک میزد و آنها را به مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس تقویت میکرد، از پیشرفت و گسترش جنبش ضد امپریالیستی بوحشت افتاد. امپریالیستهای انگلیسی هم که تا مدتی خیال میکردند که با تکیه به هیئت حاکمه وابسته به خود میتوانند هم جنبش را سرکوب و هم رقیب را از میدان بدر کنند، از ترس گسترش بازهم بیشتر جنبش بارقیبان آمریکایی از درسازش درآمدند.

باین ترتیب مبارزه مردم ایران وارد مرحله جدیدی گردید که در آن جبهه نیرو-های راستین خلق در مقابل جبهه متحد امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی قرار گرفت. وابستگان به امپریالیسم (مانند بقایی، مکی، ارسلان خلعتبری، حائری زاده، عمیدی نوری و غیره) که ماسک ریا و تزویر به چهره زده بودند، از دکتر مصدق جدا شدند و به جبهه دشمن پیوستند و بخشی از یاران نیمه راه که بامید رسیدن به جاه و مقام بدور دکتر مصدق گردآمده بودند او را تنها گذاشتند. این يك واقعیت تاریخی است که پس از آنکه دکتر مصدق که پیگیرانه و صادقانه از منافع ملی ایران دفاع میکرد، با امپریالیسم آمریکا درگیر شد، روز بروز از هواداران سابق او کاسته میشد و وزن نیروهای توده‌ای که زیر رهبری حزب توده ایران بودند در پشتیبانی از دکتر مصدق و راه او سنگین تر میگردد.

در این دوران بود که واقعاً جبهه ملی از همه نیروهای راستین ضد استعمار در عمل بوجود آمد. رویداد تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۲ نمایش درخشان این واقعیت تاریخی بود. با اینکه دادگاههای دادگستری دولت دکتر مصدق با تمام صراحت رأی به برائت حزب توده ایران، رأی به غیر قانونی بودن جلوگیری از فعالیت علنی و آزاد حزب توده ایران صادر کرده بود، دکتر مصدق زیر فشار تبلیغاتی وابستگان به امپریالیسم و نفاق افکنانی مانند خلیل ملکی و هم‌پالکی‌های او از رفع محرومیت‌ها و محدودیت‌های حزب خود داری میکرد و افراد حزب ما همیشه آماج حملات دم‌منشانه نیروهای ارتجاعی پلیس و ارتش که در تمام این دوران زیر فرماندهی سرمهردگان امپریالیسم یعنی شاه و دستیارانش قرار داشتند، بودند. صدها و صدها مبارز توده‌ای در این دوران در زندانهای تهران و بسیاری از زندانهای دیگر کشور بسر میبردند.

حمله و دمیسه امپریالیسم هر روز شدیدتر میشد. حزب ما که خطر را میدید و آسوده خیالی دکتر مصدق و یارانش را احساس میکرد بارها و بارها چه بوسیله مطبوعات خود و چه مستقیماً

به آنان مراجعه کرد، بیدار باش داد، خطر را نشان داد و پیشنهاد های مشخص ارائه کرد و خواست که بحزب ما امکان داده شود تا نیروهای خود را بطور مؤثری در پشتیبانی ازدولت ملی بمیدان آورد. ولی باکمال تأسف دکتر مصدق و یارانش از پشتیبانی حزب توده ایران بیشتر میترسیدند تا از خطر استیلای خونبار امپریالیسم غدار آمریکا. دکتر مصدق و یارانش حتی تصور اینرا هم نمیکردند که روزی امپریالیسم بتواند و جرئت کند رهبر ملت ایران را به پشت میز محاکمه بکشاند و جانورانی مانند آزموده ها را به سر نوشت این بزرگ مرد تاریخ ایران حاکم سازد و دکتر فاطمی را بیمار و زخم خورده به چوبه تیر باران بسپارد.

چند ماه پیش، در آستانه بیست و پنجمین سالگرد کودتای ننگین ۲۸ مرداد از طرف بسیاری از کسانی که در آن ماجرا شرکت مستقیم داشتند، برای اولین بار اطلاعات ذقیقتی فاش گردید که این واقعیت تاریخی را روشن میساخت و پرده دودی را که امپریالیسم و ارتجاع و یاران نیمه راه مصدق برای گمراهی مردم و برای توجیه نقش خود بوجود آورده بودند، بکنار میزد. معلوم گردید که حزب ما صرف نظر از برخی اشتباهات لحظه ای که بطور مسلم نمیتوانست مسیر حوادث را تغییر دهد، تاچه حد برای جلوگیری از فاجعه ای که بدست امپریالیسم آمریکا و انگلیس و دارو دسته شاه خائن و ارتجاع سیاه وابسته به آنان تدارک دیده میشد، با جدیت و پیگیری عمل کرده است.

### دوران حاکمیت از تجاع سیاه

با کودتای ۲۸ مرداد دوران حاکمیت مطلق و خانمانسوز ارتجاع سیاه شاهنشاهی وابسته با امپریالیسم در ایران آغاز گردید. تنها سازمانی که توانست با وجود دادن تلفات بسیار سنگین، موجودیت خود را حفظ کند، همان حزب توده ایران بود. حزب ما با وجودیکه هزاران نفر از فعالینش در سراسر کشور مورد هجوم، بازداشت، شکنجه و زندان ارتجاع سیاه سلطنتی قرار گرفتند، توانست هسته اصلی خود را از زیر این ضربات خارج سازد و فعالیت پنهانی خود را در شرایطی بمراتب دشوارتر دنبال نماید. ولی معلوم بود که شرایط هر روز دشوارتر میشود. امپریالیسم و ارتجاع که تجربه های زیادی اندوخته بودند، بر آن شدند که با استقرار یک رژیم پلیسی فاشیزم گرا، درنده خوی و غیر انسانی تجدید حیات را برای جنبش ملی و دموکراتیک خلقهای ایران برای «همیشه» غیر ممکن سازند.

هدف رژیم سیاه وابسته و حامیان امریکائی، انگلیسی و اسرائیلی اش در مبارزه علیه حزب توده ایران، ریشه کن ساختن آن از درون جامعه ایران بود و برای رسیدن باین هدف از سه شیوه بهره گیری میکرد.

اول شیوه تشدید فشار مبعانه. پس از ۲۸ مرداد و سالهای بعد از آن زندانها و تبعید-

گاهها ، شکنجه گاهها ، میدانهای اعدام و چاههای فراموشی و باتلاقهای دریاچه قم جای عادی نگهداری و شکنجه و مرگ و خوابگاه مبارزان توده‌ای بود . نام قهرمانانی مانند کوچک شوشتری ، سالاخانیان ، زاخاریان ، روزبه ، سیامک ، وکیلی ، مختاری ، محقق‌زاده ، مبشری ودهها ودهها قهرمان توده‌ای دیگر که در این دوران مبارزه با سربلندی مرگ را بر زندگی نکبت بار تسلیم و ارتداد ترجیح دادند و تا آخرین لحظه زندگی از آرمان های حزب خود دفاع نمودند، زینت درخشنده ترین صفحات تاریخ انقلاب ایران است .

شیوه دوم ارتجاع بهره گیری از ضعف ، ارتداد ، تسلیم طلبی و در یوزگی سیاسی افراد ناپایدار حزب بود. ارتجاع سیاه میکوشید از این راه وجدان عناصر متزلزل و خود فروش را در مقابل آزادی ننگین و نان و آبی خریداری نماید و بوسیله آنها هرچم خون آلود مبارزان توده‌ای را که مبارزان پیگیر و قهرمانان حزب ما برافراشته نگه میداشتند لجن مال و لکه دار سازد.

بدون تردید باید اذعان کنیم که زیان تاریخی این ارتداد بسیار بود و رژیم سفاک ساواکی شاه توانست با کمک این ازدگان خود فروخته مجله «عبرت» را علیه جنبش توده‌ای برآورد ، کتابهایی مانند «کتاب سیاه» و «سیر کمونیسم در ایران» را تدوین کند و تمام توپخانه سنگین خود را برای ریشه کن ساختن سازمانی و سیاسی حزب توده ایران بکاراندازد.

رژیم ساواکی شاه در این تلاش برای درهم شکستن مهمترین سنگر مبارزان راه استقلال ملی و آزادی ، یعنی حزب توده ایران از همکاری بیدریغ همه ازدگان جنبش ملی برخوردار بود ، همان کسانی که روزی در شمار هواداران دکترمصدق بودند و پس از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد به ننگین ترین وجه هرچم مبارزه را بر زمین انداخته و خود را آماده خدمت به امپریالیسم آمریکا اعلام کردند ، همان کسانی که دکترین آیزنهاور و وابستگی ایران به پیمان نظامی امپریالیستی سنتورا پذیرفتند تا شاید مورد عنایت آمریکا قرار گیرند. این گروه برای پوشاندن در یوزگی سیاسی و تسلیم طلبی خود با رژیم ساواکی هم آواز شده و میکوشید خود را پشت کوهی از اتهام و افترا و لجن پراکنی به حزب ما که بکه و تنها در مقابل شدیدترین فشار ارتجاع مبارزه میکرد پنهان سازد.

ولی از آنجا که حزب ما در میان توده مردم نفوذ داشت و ریشه موجودیت آن از درون تضادهای آشفتنی ناپذیر جامعه ایران نیرو میگرفت ، با وجود همه این دشمنی‌ها و فشارها از پا در نیامد. اگرچه شبکه‌ها و هسته اصلی حزب ، زخم خورده ، دست و پاشکسته و ناتوان گردیده بود ، ولی باتکیه به نیروی لایزال پیوند با توده‌های زحمتکش ایران و به آن علت که عملش در سیر جبری تاریخ مینهن ما بسوی استقلال و آزادی و پاره کردن پندهای بردگی بود ، به زندگی خود ادامه داد.

بهین جهت هم امپریالیسم و رژیم وابسته شاه به آخرین ضربه خود که تسخیر

حزب از درونش بود متوسل شدند. آنها با تجربه خود باین نتیجه رسیدند که نه فشار و نه اتهام و افترا نمیتواند حزب توده‌ای ما را ازها درآورد، پس باید کوشید تا آنرا از درون متلاشی کرد. با استفاده از ضعفهای درون سازمانی حزب، ساواک و اربابانش سیا و موساد توانستند، درست در همان زمانی که بر اثر رشد تضادهای درونی جامعه ایران فعالیت‌های سیاسی استقلال طلبانه و آزادیخواهانه وارد مرحله جدیدی از اوج خود میگردید، درست در آن زمانی که سازمان مخفی حزب، باروی آوردن نسل جدیدی از مبارزان انقلابی اولین گامهای رشد و گسترش مجدد خود را برمیداشت، عنصر خود فروخته و فاسدی مانند عباس شهریاری را به سازمان حزبی ما جابزنند و از این راه مهمترین شاخه سازمان حزبی ما را در ایران بچنگ خود درآورند و باین ترتیب، فعالیت انقلابی حزب را برای یک دوران نسبتاً طولانی از درون فاسد کرده و فلج سازند.

باید اذعان کنیم که این موفقیت دشمن کاری ترین ضربه را در تاریخ حزب بمادارد ساخت. بویژه از آنجهت که این جریان با آغاز رشدی که روند جنایتکارانه در جبهه نیروهای کمونیستی و کارگری در جهان و بالنتیجه در جبهه جهانی نیروهای ضد امپریالیستی، یعنی آغاز رشد انحراف خائنانه مائوئیستی همزمان بود.

باین ترتیب حزب ما وارد بحرانی ترین مراحل تاریخ خود گردید. این بحران نتیجه منطقی تأثیر سه رسته عوامل منفی و مخرب بود: ۱- ضعف ناشی از اختلاف نظرهای سیاسی و تشکیلاتی در رهبری حزب، ۲- تسلط ساواک بر سازمان حزبی در ایران و تأثیر منفی آن در تشدید ضعف سازمان مهاجرت، ۳- رشد جریان انحرافی در مجموعه جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و ضد امپریالیستی.

در دوران ده ساله این بحران که تقریباً به سالهای ۴۰ یعنی از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ را دربر گرفت، حزب ما بزرگترین آزمایش تاریخی دوران نزدیک به چهل سال زندگی خود را از سر گذراند و نشان داد که آنقدر جان سخت و پایدار است که حتی چنین بحران بزرگی امکان آنرا ندارد که این فرزند مبارزه تاریخی طبقه کارگر و زحمتکش ایران را از صحنه نبرد های تاریخی میهن ما بیرون براند.

در این دوران بحرانی تب و لرزهای شدیدی برپیکر زخم خورده حزب ما مستولی شد، فرار و خیانت و ازدگان و مرتدانی مانند کشاورز، قاسمی و فروتن، انشعاب مائوئیستی، فعالیت خائنانه گروه عباس شهریاری ضعف و ناپیگیری در حل مسائل مبهم و مهم سیاسی از طرف برخی در درون رهبری مرکزی حزب، همه و همه به شدت موجب ضعیف شدن حزب ما و تأثیرش در میدان مبارزه میگردیدند. بدون تردید تنها و تنها حزب توده ایران میتواند و توانست یک چنین بحرانی را از سر بگذراند. تنها پیوند ناگسستنی حزب ما با مردم میهن عزیزمان، با طبقه کارگر و سایر طبقات زحمتکش، با مجموعه جنبش شکست ناپذیر ضد امپریالیستی و جنبش ظفر نمون کارگری و کمونیستی جهان، بحزب این نیرو را می بخشید که بتواند این طوفان را از سر بگذراند و دوباره قد علم کند و هر چه مبارزه در راه

استقلال و آزادی و حقوق زحمتکشان را در اهتزاز در آورد و به پیش ببرد.

### دوران نوین بازسازی و بهسازی

توطئه رژیم ساواکی شاه برای ازپادراوردن حزب ما باشکست رو برو شد و حزب بر این توطئه چیره شده انحراف خائنانه مائونیستی نیز نتوانست حزب ما را از راه درستی که از همان آغاز پدید آمدنش در جهت دفاع بیدریغ از منافع طبقه کارگر و همه زحمتکشان، در راه بدست آوردن استقلال واقعی میهنمان، در راه تأمین آزادی و برابری همه خلقهای ایران برگزیده بود، دور کند، چه رسد که منحرف سازد. حزب ما با سر بلندی به این خطر عظیم چیره شد و چهره زشت این «مدعیان» بر سروصدای «اصولیت» را عریان ساخت. جبر تاریخ ماهیت خائنانه این انحراف بزرگ را ثابت کرد و درستی موضعگیری حزب ما را تأیید نمود.

دوران بازسازی و بهسازی حزب با پلنوم سیزدهم کمیته مرکزی حزب آغاز شد و در پلنوم چهاردهم قطعی گردید.

آغاز این دوران همزمان بود از یکسو با بالاترین مرحله رشد هرج و مرج فکری و عملی در میان مبارزان راه استقلال ملی و آزادی و رفاه زحمتکشان. مائونیسم مانند خوره‌ای بر بخش مهمی از نیروهای بالفعل و بالقوه جبهه متحد خلق علیه امپریالیسم و رژیم شاه مستولی شده بود و این جریان از طرف امپریالیسم که خود در اشاعه افکار زهر آگین مائونیسم در جهان و ایران و در ایجاد گروهک‌های مائونیستی نقش بزرگی را ایفا میکرد و همچنین از طرف رژیم شاه با تمام نیرو پشتیبانی میشد. تصادفی نبود که روزنامه نیمه دولتی اطلاعات در ۵۲ شماره متوالی هر روز یک صفحه کامل خود را به مدح و ثنای مائونیسم و دشمنی با جنبش اصیل کارگری و کمونیستی جهان اختصاص داده بود.

تحت تأثیر مستقیم و غیر مستقیم مائونیسم گرایشهای نادرست چریکی که مانند یک بیماری مسری بخش قابل توجهی از جوانان انقلابی را دچار خود کرده بود، به مشابه ترمزی در جریان رشد طبیعی و جبری مبارزات توده‌ای اثر میگذاشت و کار ترویجی و تهییجی و سازماندهی حزب را دشوار میکرد.

حزب ما مجبور بود در صحنه مبارزه با انواع گرایشهای نادرست، ناسالم و زیان بخش درگیر شود و بی‌مایگی و بی‌بایگی این گرایشها را روشن سازد و مبارزان خلق را از این گرایشها بر حذر دارد و نشان دهد که بر انداختن دشمن در ایران نه از راه کودکانه و گمراه کننده ایجاد پایگاههای مسلح در روستا بمنظور محاصره شهرها، نه از راه نبرد تن به تن از جان گذشتگان با مأمورین ساواک، بلکه تنها از راه تجهیز توده‌ها به مبارزه و گسترش این مبارزه، در صورت لزوم، تا نبرد مسلح در وسیعترین جبهه امکان پذیر است.

از سوی دیگر آغاز این دوران باشدیدترین دوران تسلط ساواک بر مجموعه زندگی اجتماعی و سیاسی کشور و آخرین مرحله اوج «قدرت» رژیم منفور پهلوی در ایران و منطقه

همزمان بود، بادورانی که در آن رژیم خائن پهلوی با بالارفتن بی سابقه درآمد نفت امکانات عظیمی بدست آورده و میکوشید بخشی از این امکانات را برای جلوگیری از رشد تضادهای درونی جامعه ایران بکاراندازد و از این راه پشتوانه‌ای برای عملی ساختن نقش خائنه‌اش بعنوان ژاندارم منطقه، برای سرکوب جنبش‌های آزادی‌بخش و رهایی‌بخش در تمام منطقه بسود همدستان امپریالیستی و صهیونیستی‌اش بوجود آورد. ولی جبر تاریخ نیرومندتر از قدرت طاغوتی، ساواکی - امپریالیستی است. با اینکه رژیم وابسته شاه و امپریالیستهای امریکائی و صهیونیستهای پشتیبانش در این دوره از بزرگترین امکانات برخوردار بودند، در جهان از پشتیبانی بیدریغ و آشکار خائنین پکن و در منطقه از خیانت آشکار ساداتها بهره می‌گرفتند، معذالك جبرناشی از تشدید ناگزیر تضادهای درون جامعه ایران از همان آغاز سالهای ۵۰ یعنی آغاز بالاترین مرحله قدرت شاه، تمام این رژیم سفاک جهانی را مورد تهدید قرارداد علی‌رغم همه این دشواریها و شرایط منفی، حزب ما در راه بازسازی و بهسازی سازمان خود، در راه تحکیم پیوند خود با زحمتکشان با گامهای استوار که در آغاز آهسته و بعدها تندتر و تندتر میشده به پیش رفت.

در زمینه سازمانی، علی‌رغم فشار طاقت‌فرسای رژیم ساواکی، احیاء سازمانهای حزب با موفقیت انجام یافت، سازمان «نوید» پی‌گرفت و یگانه روزنامه منظم مخفی در ایران، در سخت‌ترین شرایط پلیسی، با بمیدان نهاد و نقش تاریخی مهمی را ایفا نمود.

در زمینه سیاسی، برنامه جدید حزب بعنوان یک سند تاریخی سیاسی و بعنوان تحلیل علمی از اوضاع ایران تدارک دیده شد و انتشار یافت و هدفها و راه و شیوه درست مبارزه برای برانداختن رژیم منفوز سلطنتی را بعنوان اولین گام برای آغاز دگرگونیهای بنیادی جامعه ایران بسوی استقلال و آزادی و پیشرفت اجتماعی، برای انجام انقلاب ملی و دموکراتیک در برابر همه مبارزان خلق قرارداد.

در گزارش سیاسی مصوب پلنوم پانزدهم (۱۳۵۴) حزب ما، با روشنی کامل ماهیت رژیم و وظائف حزب در راه سرنگون ساختن آن نشان داد شده. در بخش «وظائف حزب مادر راه سرنگون کردن رژیم استبدادی شاه بمشابه نخستین هدف همه نیروهای ملی و ترقی‌خواه ایران» این سند گفته شده است:

«بررسی اقدامات سیاسی و اقتصادی رژیم و شرایط وخیم زندگی توده‌های مردم تردیدی باقی نمیگذارد که دیکتاتوری رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک شاه بانظام فاشیستی ترور و اختناق که بر مین مامسلط ساخته است، با بازگذاشتن دست غارتگرانه امپریالیسم در تساراج ثروتهای ملی ما و همدستانی با نقشه‌های تجاوزکارانه امپریالیستی، هم استقلال و حاکمیت ملی کشور ما را بخطر می‌اندازد و هم در برابر تکامل جامعه ما بزرگترین مانع است.

درواقع جامعه ما دیر زمانی است که برای یک تکامل ملی و دموکراتیک نضج یافته است، ولی امپریالیسم آمریکا و انگلیس و ارتجاع ایران بوسیله دیکتاتوری خود کامه



محمدرضا شاه رژیم را در کشور ما مستقر ساخته اند که بزور ترور سیاسی و سلب همه آزادی‌های اجتماعی برابر این خواست واقعی مردم ایران سدی بوجود آورده است. بنابراین ازین برداشتن این مانع اساسی یا به دیگر سخن واژگون ساختن این رژیم ارتجاعی جابر و متجاوز ضرورتاً شرط مقدم حرکت ما بسوی هدفهای ملی و دموکراتیک مردم ایران است.»

جریان تحولات سال‌های اخیر بادقتی بی نظیر درستی پیش بینی و راه‌گشائی سیاسی حزب مارا تأیید کرد و نشان داد که تنها از راه اتحاد همه نیروهای ملی و توده‌های میلیونی زحمتکشان و روشنفکران آزادیخواه و سایر قشرهای میهن دوست و ترقی خواه و با تکیه و اطمینان به پشتیبانی همه نیروهای ضد امپریالیستی در جهان می‌توان بر رژیم وابسته جابرو خائن پهلوی چیره شد و آن را علیرغم پشتیبانی همدستان امپریالیستی و صهیونیستی اش از پا در آورد. تاریخ درستی راه حزب را تأیید کرد که نه بدست قهرمانان جانباز و خود باخته، بلکه با حرکت شجاعانه میلیونها مبارز شهر و روستا دشمن سرنگون خواهد شد.

تاریخ درستی برخورد مارا به نقش ارتش که در اولین پیام ما در سال ۱۳۵۳، هنگام آغاز حمله تجاوزکارانه رژیم به مبارزان قهرمان ظفار انعکاس یافت، تأیید کرد و نشان داد که تنها از راه بیرون کشیدن بخش عظیم مردمی و خلقی ارتش از زیر نفوذ سر سپردگان و آدمکشان رژیم و جلب آن به پشتیبانی از مردم می‌توان ضربه قطعی و نهائی را برای ازپا درآوردن رژیم سلطنتی وارد آورد.

### دوران تدارك مرحله پایانی نبرد

از سال ۱۳۵۵ دیگر بحران رژیم فاسد و پوسیده ولی جنایت‌پیشه و غارتگر دودمان پهلوی و همراه با آن متزلزل شدن پایه‌های نظام شاهنشاهی هر روز بیشتر نمایان میشد و شدت میگرفت. باتشدید این بحران، روش ددمنشانه رژیم برای سرکوب جنبش در حال گسترش از یکسو و غارتگری خاندان پهلوی و عمالش از سوی دیگر و سرسپردگی رژیم به امپریالیسم و صهیونیسم هر روز شدیدتر می‌گردید و این خود به شدت بحران می‌افزود. حزب توده ایران خیلی بموقع پی‌برد که دریای خروشان از نیروهای خلق ما به جنبش در می‌آید، خلقی که دیگر کارد به استخوانش رسیده و به هیچ چیز جز برانداختن بدون بازگشت این رژیم اهریمنی راضی نیست و سرنگونی شاه و برچیده شدن سلطنت و ریشه‌کن ساختن ساواک و همه دستگاه‌های جهنمی نیروهای آدمکشش را خواهان است. به پیروی از این شناخت که روز بروز دقیق‌تر و روشن‌تر میشد، حزب توده ایران با تحلیل علمی از اوضاع، امکان پیروزی قطعی را پیش بینی کرد و همه نیروهای ملی

و میهن دوست و آزادیخواه را برای تشکیل جبهه‌ای برای تدارک آخرین یورش ، برای وارد ساختن آخرین ضربه به این غول وحشی استبداد و استعمار و غارتگری زمینداران بزرگ و سرمایه داران وابسته فراخواند و با پیگیری وبدون لحظه‌ای تزلزل در راه نزدیکی وهمکاری نیروهائی که در يك جبهه مبارزه میکردند ، گام برداشت . در این دوران بطور مشخص دوره درمجموعه جنبش ضد امپریالیستی ودموکراتیک خلق شکل گرفت ، یکی راه سازشکارانه و تسلیم طلبانه و دیگری راه قاطع و پیگیر و آشتی ناپذیر. هواداران راه اول که از لحاظ طبقاتی وابستگان به بورژوازی لیبرال و گروه های معینی از قشرهای مرفه بینابینی جامعه بودند از گسترش جنبش نیرومند خلق میترسیدند و با تمام نیروی خود میکوشیدند مبارزه مردم را درچار چوب گرفتن برخی امتیازات در زمینه آزادی های سیاسی محدود سازند ، بارژیم کنار بیابند و رژیم شاه را وادارکنند که آنها را هم به بازی بگیرد و قدرت را با آنان تقسیم نماید . این گروه مبارزه در راه آزادی را بطور مطلق از مبارزه برای تأمین استقلال ملی یعنی پایان دادن به تسلط اسارت بار و غارتگرانه سیاسی ، نظامی ، اقتصادی و فرهنگی امپریالیسم و بویژه از مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا جدا میکردند و میخواستند با حمایت آمریکاشاه را وادار به کنار آمدن با خود نمایند. جبهه ملی و بسیاری از گروه های دیگر وابسته به بورژوازی لیبرال و قشرهای مرفه بینابینی جامعه چنین راهی را دنبال میکردند و مردم را از پیگیری در مبارزه قاطعانه و آشتی ناپذیر برای واژگون ساختن رژیم شاه برحذر میداشتند .

اینها عبارت بودند از هواداران قانون اساسی ، هواداران نگهداری « سلطنت مشروطه » با خود محمدرضا شاه و یا بدون او ، یعنی باپسرش. اینها سازشکارانی بودند که با تمام نیرو میکوشیدند تغییرات سیاسی و اجتماعی را درچار چوب محدود کردن فعالیت ساواک و قدرت مطلقه شاه وحفظ وابستگی به امپریالیسم نگهدارند و برای محدود ساختن پیشرفت جنبش خلق در این چهار چوب حتی آماده بودند که همان روشهای جنایت بار رژیم شاه را برای سرکوب مردم انقلابی بکار بندند .

شاپور بختیار خائن که هنوز هم مورد پشتیبانی بیدریغ یاران حزبی اش ودوستانش میباشد، تجسم این روش تسلیم طلبانه ، سازشکارانه و خائنه به جنبش انقلابی مردم ایران بود. هواداران راه دوم طیف پردامنه و نیرومندی ، از پیروان مبارز اسلام انقلابی تا هواداران به سوسیالیسم علمی را در بر میگرفت . اینان همه برآن بودند که راه آزادی مردم ایران، راه وارستگی از یوغ بندگی و بردگی استعمار از روی ویرانه های رژیم سلطنتی خاندان پهلوی و رژیم سلطنتی بطور کلی آغاز میشود وبدون پاره کردن همه زنجیر های تسلط امپریالیستی برسیاست و اقتصاد و ارتش و فرهنگ ملی ما، این راه به سرانجام نخواهد رسید .

امام خمینی ، شخصیت برجسته روحانی و سیاسی ایران از يك سمت و حزب توده ایران از سمت دیگر هرچم مبارزه در این راه را بدست داشتند .

حزب توده ایران در فراخوان تاریخی خود در ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ برنامه عملی جنبه پیگیر نبرد را که با سرنگون کردن رژیم سلطنتی و اعلام جمهوری آغاز میشد و هدفش اصلاحات عمیق و پیگیر در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی بود، تدوین کرد و پیشنهاد نمود. نگاهی به این برنامه و آنچه که تاکنون میتوان بعنوان دستاوردهای تاریخی انقلاب ایران ثبت کرد به بهترین وجهی درستی و دقت ارزیابی آنروز حزب مارا نشان میدهد.

درواقع جنبه ضد دیکتاتوری، جنبه نیروهای میهن دوست و ضد امپریالیست عملاً بر پایه برنامه‌ای که تقریباً همان برنامه پیشنهادی حزب ما بود بوجود آمد و علیرغم خیانت آشکار بی پروا ترین و سرسپرده ترین سازشکاران به سرکردگی شاپور بختیار، نایب رئیس جنبه ملی و حزب ایران، با پیگیری گروه‌های دیگر به رهبری قاطع و تزلزل ناپذیر امام خمینی در مبارزه‌ای نابرابر با نیروهای سیاه ارتجاع که بطور همه جانبه از طرف امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بین‌المللی و سایر دستیاران نشان‌پشتیبانی میشد، پیروز گردید.

حزب توده ایران سر بلند است که در این حساسترین مرحله از تاریخ انقلاب ایران با روشن بینی و بدون تزلزل با درمست ترین سمتگیری در اولین صفوف جنبه نبرد دوش به دوش سایر نیروهای انقلابی پیگیر قرار گرفت و مسئولیت تاریخی خود را بدرستی انجام داد.

### دوران نوین فعالیت آزاد و علنی حزب

درست پس از گذشت ۳۰ سال ( بهمن ۱۳۲۷ - بهمن ۱۳۵۷ ) حزب ما در نتیجه پیروزی عظیم تاریخی انقلاب ضد امپریالیستی، دموکراتیک و خلقی مردم ایران امکان یافت دوباره فعالیت آزاد و علنی خود را از سر گیرد. ولی در آغاز این دوره شرایط برای فعالیت حزب ما بسیار دشوار بود. تبلیغات کین توزانه رژیم شاه، منافقین و تفرقه اندازان، سازشکاران و تسلیم طلبان، چپ گرایان و راست گرایان افراطی و انحصار طلب که همه و همه... از ناجوانمردانه ترین شیوه‌های اتهام و لجن پراکنی و دروغ پردازی بهره گیری میکردند، جو بسیار نامساعدی را برای فعالیت مجدد حزب ما بوجود آورده بود. با وجودیکه انقلاب عظیمی پیروز شده بود، هنوز دولت موقت انقلابی که متأسفانه بسیاری از افرادش کوچکترین شرکتی در جریان مبارزات انقلاب نداشتند و با اگر داشتند در همان جهت سازشکاران و تسلیم طلبان جای گرفته بودند، حتی حاضر نبود حقانیت حزب مارا برای فعالیت قانونی و علنی برسمیت بشناسد، حاضر نبود به مسئولین و افراد حزب ما که در مقابل خطر مرگ از کشور مهاجرت کرده بودند، اجازه بازگشت که حق مسلم هر ایرانی است، بدهد.

بعضی از گروه‌های مبارز و تقریباً همه گروه‌های نفاق افکن که ماسک هواداری

از انقلاب را به چهره زده و خود را در صفوف نیروهای خلق وارد ساخته بودند تمام تلاش و کوشش خود را برای جلوگیری و یا لااقل دشوار کردن فعالیت آزاد و علنی حزب مسا، برای بی اعتبار کردن حزب ما بکار بستند . حتی دوماه پس از انقلاب، روزنامه‌های اطلاعات و کیهان از درج آگهی پرداخت شده‌ای دربارهٔ اعلام خبر انتشار روزنامه مردم خودداری کردند .

حزب ما در چنین شرایطی دوران نوین فعالیت علنی خود را آغاز کرد. ولی علیرغم همهٔ این دشواریها حزب ما با اعتقاد به درستی راهی که در پیش گرفته در این راه ناهموار و سنگلاخ گام گذاشت و دوران هشت ماههٔ پس از انقلاب بهترین گواه درستی این راه و پایداری و پیگیری حزب، در طی این راه است .

حزب ما در پلنوم شانزدهم، گزارش هیئت اجراییه را که شامل تحلیل علمی از انقلاب ایران و راهی که مبارزان انقلابی چه توده‌ای و چه غیر توده‌ای برای تثبیت و تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب تاریخی بهمن ماه باید دنبال کنند، بود، مورد تأیید قرارداد و باافرا خوان تاریخی خود برای تشکیل جبههٔ متحد خلق از همه نیروهای راستین و وفادار به انقلاب، زمینهٔ روشن و بدون ابهامی را برای همکاری خلاق و تاریخ ساز نیروهای خلق پایه گذاری کرد. این برنامه پیشنهادی در عمل به برنامهٔ مشترک اعلام نشدهٔ همه نیروهای راستین انقلابی درآمده است و تاکنون از طرف هیچ گروهی مورد ایراد جدی قرار نگرفته است .

تمام فعالیت دوران اخیر حزب ما بر پایه این برنامه قرار گرفت و زندگی درستی و کامیابی آن را تأیید کرد .

ماه‌های گذشته میدانستیم که راه حزب ما حتی در دوران بعد از پیروزی انقلاب راه هموار و بدون پیچ و خم نیست، ما میدانستیم که در این راه با انواع دشواریهای کوچک و بزرگ و محرومیتهای کوتاه مدت و دراز مدت روبرو خواهیم شد. ولی حزب ما میدانده که تنها بر پایه حفظ اصولیت در موضعگیریهای سیاسی و پیگیری در راه درست همکاری با سایر نیروهای انقلاب ایران (حتی نیروهایی که امروز سنگ بفروری ما پرتاب میکنند و یامیکوشند زنجیر بدست و پای ما بیندازند) و افشاگری نقشه‌های شوم دشمنان انقلاب و دسیسه‌های سازشکاران و تسلیم طلبان و باطنی گام به گام این راه دشوار خواهد توانست بسوی هدف عالی و انسانی خود پیش رود.

راه ما راه تثبیت و تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب ایران در جهت تأمین هر چه بیشتر و فراگیرتر حقوق حقه توده‌های دهها میلیونی زحمتکشانشان ایران است .  
این سم‌گیری میطلبد که :

- برای ریشه کن کردن تسلط اسارت بار و غارتگرانه امپریالیستها و در پیشاپیش آنها امپریالیسم امریکا و صهیونیستها از مجموعه زندگی سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی میهنمان ؛

- در راه پایان دادن به تسلط غارتگرانه زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم ؛

- در راه ریشه‌کن ساختن بقایای رژیم فاسد سرنگون شده ؛

- در راه تأمین آزادیهای دموکراتیک برای همه نیروهای خلاق ، نیروهای هوادار انقلاب ایران ؛

- در راه تأمین آزادی و برابری برای همه افراد مردم ایران ، اعم از زن و مرد و صرف‌نظر از وابستگی‌های فکری و عقیدتی و مذهبی ؛

- در راه تأمین برابری حقوق برای همه خلقهای ایران و بویژه ریشه‌کن ساختن محرومیت‌های دردناک ملی سایر خلقهای ایرانی غیر فارس (آذربایجانی و کرد و عرب و ترکمن) ؛

- در راه تأمین وحدت ملی ، تمامیت‌ارضی و مرکزیت دولتی بر پایه دوستی و برادری و برابری همه خلقها ؛

- در راه بازسازی و نوسازی هرچه سریعتر و پرشتاب‌تر وضع اقتصادی ایران و بهبود زندگی زحمتکشان ؛

- در راه تأمین هرچه سریعتر قانونیت انقلابی در زندگی اجتماعی کشور ؛  
هرچه پیگیرتر مبارزه کنیم .

در فاصله ۲۸ مرداد تا ۱۰ مهر که زندگی سیاسی کشور، دچار بحرانی جدی گردید حزب ما بازمه از یک آزمایش دشوار تاریخی سر بلند بیرون آمد.

همانطور که ما پیش‌بینی میکردیم و در نامه سرگشاده خود چند هفته قبل از ۲۸ مرداد خاطر نشان ساختیم اوضاع داخلی ایران بر اثر دسیسه‌های عمال امپریالیسم و صهیونیسم و بازماندگان رژیم شاه روبخامت گذاشت. این تلاش دشمنان انقلاب همراه با تلاشهای محافل راست انحصارطلب هیئت حاکمه ایران که وجود هیچگونه نیروی دیگری را در کنار خود در جامعه ایران تحمل نمیکنند و همچنین اشتباهات و چپ‌گرایی‌های برخی از گردانهای نیروی خلق، وضع بسیار دشواری را در ایران بوجود آورد. جنگ برادرکشی در کردستان آغاز شد ، جنگی که امپریالیسم امریکا و اسرائیل و هندستان ایرانی‌شان مدتها بود در صدد برافروختنش بودند و باشادی از شعله گرفتنش استقبال کردند.

فعالیت خرابکارانه ضدانقلاب در کردستان با خواسته‌های بحق مردم کردستان برای پایان بخشیدن به محرومیت‌های طاقت‌فرسا در زمینه فرهنگ و اقتصاد و حقوق ملی به یک کاسه ریخته شد و مورد هجوم سرکوب‌کننده نیروهای مسلح و آماج اتهامات ناروا قرار گرفت .

زیرپوشش تلاش برای جلوگیری از فعالیت ضدانقلاب حمله گسترده‌ای علیه فعالیت بخش مهمی از نیروهای راستین انقلاب آغاز شد ، همان نیروهایی که از هیچ کوششی برای تثبیت و تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب فروگذار نکرده و همواره بطور سازنده برای

اتحاد همه نیروهای خلق در جهت رسیدن به هدف عمل میکردند. حزب ما با اتکاء به شناخت دقیق خود از واقعیت اوضاع ایران و باتکیه به تجارب گرانبهای گذشته‌اش دچار مرامیسمگی نشد، از جا در نرفت و با اطمینان به تأثیر نیروهای سالم انقلاب و بویژه نقش تعیین کننده رهبری امام خمینی، ضمن ارائه دقیق ترین تحلیل حوادث و درست ترین راه برون رفت از بن بست کردستان و حل مشکلات پدید آمده، با همکاری در جهت عقیم گذاردن حمله ضد آزادی راست گرایان تلاش نمود و با روشن بینی و تلاش خود، به عقب رانده شدن نیروهای انحصار طلب کمک مؤثری نمود.

حزب ما با اطمینان باز هم بیشتر بدرستی راه خود، این بحران کوتاه مدت ولی خطرناک را از سر گذراند و اکنون با گامهائی استوارتر و با وزن و حیثیت سیاسی بطور محسوس بالاتر از پیش از بحران، به راه خود ادامه میدهد.

حزب توده ایران سی و نهمین سال زندگی پرتلاطم، پر جوش و خروش، پردرد و رنج و پرافتخار خود را علیرغم اتهامات همه بدخواهان و منافقان با فروتنی انقلابی و در عین حال احساس غرور آغاز میکند، غرور در این زمینه که طی ۳۸ سال گذشته هیچ نیروئی نتوانسته است او را از راه درستی که در پیش گرفته روگردان و منحرف سازد، او را بزانو در آورد، و وادار به تسلیم و سازش نماید.

مبارزان توده‌ای، این راه را با همان فروتنی انقلابی، غرور و اطمینان بخود ادامه خواهند داد، و برغم همه دشواریهائی که در پیش است، و پرچم این مبارزه درخشان تاریخی را تاویل به پیروزی نهائی همواره در اهتزاز نگاه خواهند داشت.

**برقرار باد اتحاد همه نیروهای**  
**ضد امپریالیستی و دموکراتیک ایران**  
**در جبهه متحد خلق!**

## اکتبر کبیر، سر آغاز تحقق آرمان‌های والای انسان

ع ۳۴۰ بزر

طی قرون و اعصار متمادی، در حیطة سلطنت بلاشربک ظلمت بیداد که سراسر جامعه انسانی را در پنجه خونین خود می‌فشرد، همیشه بزرگترین عقول و روشن‌ترین قلوب بشری در جستجوی پاسخ به این سؤال بوده‌اند که آیا برکندن بنیادستم‌وا بجا دعالت و سعادت اجتماعی در جهان امریست ممکن و یا خواب و خیالی بیش نیست؟ انسان میخواست بی‌ستمگر زندگی کند، ولی از بطن جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی و ستم طبقاتی، بی‌توجه به خواست انسانها طبقه ستمگران نسلاً من بعد نسل خروج میکرد، گویی این تجدید تولد نکبت‌بار ستمگران را پایانی نیست. انسان میخواست از حقارت اجتماعی و فقر و فساد معنوی رهائی یابد و در فضای بیکران عظمت روحی و استعدادهای خود بال و پر بگشاید. ولی در محیطی که مبنای جامعه بر سلطه زر و زور مناسبات آقائی و نوکری، حاکمی و محکومی و ظالمی و مظلومی قرار داشت، این آرزو نیز چیزی همانند آرزوی دست یافتن به عنقا و سیمرغ بود. طی قرون و اعصار متمادی چه خردمندان بزرگی که بر پایه بهترین آرزوهای انسانی مکاتب فلسفی و اجتماعی بنا نهادند، صلاى برابری و برادری و عدالت و پاکی در دادنده‌چه شیرمدانی که علیه ظلمت و جور و بیداد و گمراهی و در راه گشودن ابواب نور سعادت و آزادی قد علم کردند. ولی اندیشه تابناک آنان در محیط تسلط ستم طبقاتی بدست فراموشی سپرده شد و یا مسخ گردید و طبقات غارتگر و اقشار خونخوار اگر گاهی و چند صباحی به عقب نشینی‌هایی تن در میدادند، پس از اندک زمانی با تکیه بر زر و زور و تزویر بتدریج چون موربان‌های آن دستاوردها را از درون میخوردند و مواضع ستمگرانه پیشین خود را پس گرفته و با ولعی حیوانی تراز نو بر کرده مردم محروم سوار میشدند.

رمز ناکامی بشر در نبرد هزاران ساله خود علیه جور و بیداد در آن بود که هنوز جامعه درجات رشد پایین‌تری را طی میکرد و آن طبقه و نیروی اجتماعی که از لحاظ سطح آگاهی، موقعیت اجتماعی و استعداد شکل خود و تشکیلات جامعه، توانائی در هم شکستن نظام ستمگرانه و ایجاد نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و آزادی را داشته باشد، یا بعرضه وجود ننهاده بود. نه طبقه بردگان و نه توده دهقانان دوران فئودالیسم که دو طبقه مظلوم ماقبل سرمایه‌داری بودند چنین استعداد و توانائی نداشتند. تنها طبقه کارگر بود که سطح آگاهی، موقعیت اجتماعی، استعداد تشکیلات و توانائی سازماندهی لازم برای رهبری بر دگرگونی بنیادی جامعه را داشت و خود در این دگرگونی عمیقاً ذینفع بود. تنها این طبقه بود که می‌توانست همه خلق زحمتکش و محروم را در زیر پرچم خود متحد سازد و نقش بزرگترین عامل انقلابی سر تا سر تاریخ بشر را ایفا نماید و راه برقراری جامعه آزاد انسانهای آزاد را بگشاید.

خدمت بزرگ مارکس و انگلس در قبال جامعه بشری این بود که به بهای زحمات شگرف و توفیق و تحقیق مبتنی بر امانت نسبت به حقایق تاریخ و با جمع‌بندی علمی‌ترین نتایجی که دانش و تجربه انقلابی بشری تا آن روز بدست

آورده بود و از طریق توسعه و بسط خلاق آنها با خمیره‌ای از عشق بیگران نسبت به انسان و سرنوشت او، یک نظریه و مکتب مکمل پی‌ریزی نمودند که روح آن با انسانی‌ترین و پیشرفته‌ترین اندیشه‌های هر دورانی خویشاوندی عجیبی دارد. مثلاً حکم بنیادی مارکسیسم که استثمار انسان توسط انسان ریشه‌ کلیه بلایای اجتماعی است و لذا انسان جز بهره‌ دسترنج خود حق چیز دیگری را ندارد، با حکم بزرگ اسلامی "لیس للانسان الا ماسعی" و با گفته شاعر بزرگ "نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود - مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد"، چقدر هماهنگ است! و حکم مارکسیستی در این باره که "زمین مال کسی است که روی آن کار میکند" با حکم اسلامی "الزرع للزارع ولو كان غاصبا" چه ریشه منطقی همگونی دارد! و صدها نمونه دیگر.

ولی دعاوی مارکسیسم با وجود صحت علمی و صلابت منطقی خود هنوز یک ثئوری بود که گرچه با اشاعه در میان طبقات و قشرهای جامعه به نیروی مادی مبدل میشد، لکن هنوز بمرحله اجرا در نیامده بود. با رشد سرمایه‌داری و گذاران به عالی‌ترین و آخرین مرحله خود که مرحله امپریالیسم است، جامعه بشری گام در دوران انقلابهای پرولتری نهاد. سیستم سرمایه‌داری جهانی در ضعیف‌ترین حلقه‌اش که روسیه سرمایه‌داران و ملاکان بود با پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر از هم گسست و با این نیز بحران عمومی سرمایه‌داری - این دژ جور و تجاوز و جنگ و زورگویی، آغاز گردید.

روسیه تزاری، یعنی آن روسیه‌ای که زیر سلطه سرمایه‌داران و ملاکان قرار داشت، نمونه شدیدترین و بی-رحمانه‌ترین استثمارها بود و دولت تزاری دولتی استعمارگر بوه که نقش ژاندارم اروپا و آسیا و سرکوب‌کننده خلقها را بازی میکرد. ولی از سوی دیگر روسیه میهن روشن‌ترین اندیشه‌های انقلابی دوران خود، سرزمین پوشکین‌ها، پلخانوفها و صدها متفکر بزرگ دیگر بود. خلق آزادی‌دوست روس و پرولتاریای قهرمان روسیه آن روح پر عظمتی بود که در برابر ستم سرمایه‌داران و ملاکان و تزار نماینده آنها سر خم نکرد و در اعماق خود نیروی سترگ و طوفان‌دورانسازی را پرورش داد و در بطن خجسته این طوفان لنین پا بعرصه وجود نهاد. این راد مرد بزرگ و نابغه انقلابی در ارتباط عمیق با ویژگیهای دوران امپریالیسم، مارکسیسم را بسطح بالاتری ارتقاء داد. در مبارزه علیه انواع انحرافات راست و "چپ" و در بوته یک نبرد تاریخی، بلشویسم تکوین یافت که همانا لنینیسم است. حزب کمونیست شوروی برهبری لنین مبانی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی انقلاب اکتبر را پی‌ریزی کرد، این انقلاب را سازمان داد و رهبری نمود.

طی ۶۲ ساله که از انقلاب کبیر اکتبر میگذرد اتحاد شوروی راه بر عظمت تاریخی پیموده است، راهی دشوار و پرافتخار که از حمله قهرمانه کارگران و سربازان و ملوانان انقلابی پطروگراد به‌کاخ زمستانی آغاز گردیده و پس از گذشتن از میدانهای نبرد علیه ۱۴ دولت مداخله‌گر و جنگهای داخلی بر ضد مقاومت طبقات سرتگون گشته، از سخت‌ترین سالهای مبارزه در راه احیای اقتصاد ویران و ایجاد اقتصاد و فرهنگ نوین سوسیالیستی، از میدانهای نبرد قهرمانانه علیه تهاجم فاشیسم هیتلری، و از سالهای حماسه‌آفرین بازسازی بعد از جنگ دوم جهانی به‌تکوین چنان کشوری رسید که هم در روند انقلاب و جنبش آزادیبخش جهانی، هم در حفاظت صلح جهانی و هم در نوسازی انقلابی جامعه بشری بزرگترین نقش را بازی کرده و در رشد جامعه بشری و پیش‌برد انقلاب علمی و فنی به سود انسان نقش هر چه بزرگتر و برجسته‌تری را ایفا می‌نماید.

تجارب اتحاد شوروی خواه در ساختمان زیربنای جامعه سوسیالیستی و روینای آن و خواه در سیر جامعه به سوی سوسیالیسم رشد یافته و ایجاد پایه‌های مادی و فنی کمونیسم دارای اهمیت عام جهانی است و آنانکه میکوشند این تجربه را بعنوان یک پدیده محلی و صرفاً ملی معرفی نمایند و اهمیت جهانشمول آنرا مورد شک و تردید قرار دهند زحمت بیهوده می‌کنند. جریان "مائوئیسم"، "اوروکومونیسم" و غیره که میکوشند قوانین عام رشد جامعه بشری و بویژه قوانین عام ساختمان سوسیالیسم را انکار و این قوانین را به کوره راههای انحرافات خرده بورژوازی و با "ویژگیهای ملی" بکشاند در حقیقت محتوی انقلابی و انترناسیونالیستی و طبقاتی مارکسیسم - لنینیسم را مخدوش



میکنند و به بشریت زحمتکش و رهایی آن از اسارت استثمار و استعمار زیان وارد میسازند.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر حاکمیت سرمایه‌داران و ملاکان را قهراً سرنگون کرد و قدرت دولتی را به طبقه کارگر و دهقانان داد. ولی این هنوز انقلاب در روبنای سیاسی جامعه بود و برای تکمیل آن و در واقع برای قطعی ساختن پیروزی می‌بایست در زیربنا نیز که مناسبات اقتصادی است، انقلاب اجرا گردد، و این مشکل‌ترین و بغرنج‌ترین وظیفه بود. نخستین گامی که حکومت شوروی در این راه برداشت این بود که طی فرمانی همه زمینهای کشور را ملی کرد و در اختیار دهقانان قرار داد. کارخانه‌ها و دیگر عمده‌ترین وسائل تولید، وسائل حمل و نقل و بانکها و مهم‌ترین رشته‌های توزیع و مبادله و خدمات را ملی نمود. دستگاه دولتی را که از رژیم قبل به‌ارث مانده بود خرد کرد و شکست و بجای آن دستگاه دولتی جدید منکی باراده خلق ایجاد نمود. این تدابیر سرمایه‌داران و ملاکان را که در انقلاب اکتبر حاکمیت سیاسی را از دست داده بودند از پایه‌های اقتصادی و اداری نیز محروم ساخت و در واقع آن‌ها را بمتابیه طبقات از میان برد.

جریان ساختمان جامعه سوسیالیستی یعنی از بین بردن مالکیت و شیوه تولید و روابط اجتماعی و فرهنگ سرمایه‌داری و نوسازی آن‌ها بر مبنای سوسیالیستی، بدیگر سخن، گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در اتحاد شوروی از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۳۶ بدرازا کشید. در این دوران کشور صنعتی شد، اقتصاد روستائی سوسیالیستی به صورت سیستم‌های گلخوری و سوخوری بوجود آمد و انقلاب فرهنگی با محتوی سوسیالیستی و شکل ملی اجرا گردید و کلیه این دستاوردها در قانون اساسی مصوب سال ۱۹۳۶ تسجیل شد.

خدمات غیر قابل‌تصوری که تجاوز فاشیسم هیتلری به اتحاد شوروی زد (در حدود ۲۰ میلیون نفر کشته، دهها میلیون نفر علیل جنگ، ویران شدن ۱۷۱۰ شهر و شهرک از قبیل لنینگراد و مینسک و اسالینگراد و کیف، ویران شدن قریب ۷۰ هزار روستا، ۶ میلیون خانه مسکونی، ۳۲ هزار واحد صنعتی، ۹۵ هزار کیلومتر راه آهن، ۴۰ هزار بیمارستان و مراکز درمانی، ۸۴ هزار مرکز آموزشی و پژوهشی، از بین رفتن بیش از ۷۰ میلیون راس اغنام و احشام و از هم پاشیدن میلیونها کانون خانوادگی بعلت کشتارها و تهاجمات هیتلری و غیره...) حرکت اتحاد شوروی به سوی کمونیسم را با مشکلات عظیمی مواجه ساخت. سیاست "جنگ سرد" که گاه به جنگ گرم موضعی منجر میشد، مسابقه تسلیحاتی سرسام‌آور که پس از جنگ جهانی دوم از جانب امپریالیسم بر بشر تحمیل گردید نیز این مشکلات را دو چندان ساخت.

ولی مردم مبارز و میهن‌دوست شوروی با یک قهرمانی در خور ستایش و در شرایط پشتیبانی برادرانه خلقهای جهان، مرحله ترمیم خرابیهای جنگ و بازسازی اقتصاد خلق را پشت سر نهادند و بتدریج وارد مرحله جدیدی شدند که مرحله سوسیالیسم رشد یافته نامیده میشود. در این مرحله نیروهای مولد و سرتاسر زیربنا و روبنای اجتماعی به سطح عالی‌تری از رشد و تکامل گام نهاده است. اگر سوسیالیسم در آغاز پیدایش خود بر روی پیرانه‌های جامعه سرمایه‌داری ایجاد گشته و لذا آثار سرمایه‌داری در عرصه‌های مختلف جامعه سوسیالیستی تا مدتی نمودار بود، سوسیالیسم رشد یافته بر بنیاد مستحکم خود جامعه سوسیالیستی بوجود می‌آید و در آن پایه‌های مادی و فنی گذار مستقیم به جامعه کمونیستی پدیدار میگردد. در دوران سوسیالیسم رشد یافته قانونمندیهای سوسیالیسم دامنه گسترده‌تر و راه هموارتری برای تحقق خود می‌یابند. و سوسیالیسم برتریهای خود را نسبت به نظام سرمایه‌داری بطور روشن‌تر، محسوس‌تر و ملموس‌تر نشان میدهد.

در نتیجه پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و سپس گذار به دوران سوسیالیسم رشد یافته، جامعه کشور شوراها مشخصات فراوانی کسب نموده است که برخی از مهمترین آن‌ها بقرار زیر است:

اولاً - جامعه شوراها جامعه‌ایست یکپارچه و همگون. در اتحاد شوروی طبقات استثمارگر و ستم اجتماعی ملغی گردیده و تمام جامعه از زحمتکشان تشکیل یافته است. در کشور کثیرالمله اتحاد شوروی ستم ملی نیز ملغی گردیده و همه خلقهای آن کشور با هم برابر و برادرنند. تضاد عمده میان کار جسمی و کار فکری، میان شهر و ده، میان صنعت و کشاورزی از میان برداشته شده است. در نتیجه این بهم نزدیک شدن و پیوند طبقاتی و ملی، جامعه‌های یکپارچه

و همگون بوجود آمده و یک همبود تاریخی با بعرضه وجود نهاده است که خلق شوروی نام دارد.

ثانیاً - دولت شوروی بدولت همگانی خلق مبدل گردیده است. دولت شوروی در ابتدای تشکیل خود دستگاه جبر و اعمال قهر پرولتاریا و همه زحمتکشان علیه طبقات استثمارگر و تأمین دمکراسی برای توده‌های زحمتکش، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا علیه استثمارگران بود. ولی پس از اینکه در اتحاد شوروی طبقات استثمارگر ملغی شدند و لذا دیگر طبقه‌ای باقی نماند تا دیکتاتوری پرولتاریا علیه آن اعمال شود، دولت شوروی نیز با همان ماهیت سوسیالیستی بدولت همگانی مردم شوروی (که دیگر فقط عبارت از طبقات کارگر و دهقان و روشنفکران شوروی است) مبدل گردید. البته این بدان معنی نیست که عدم ضرورت توسل به دیکتاتوری پرولتاریا به معنای پایان یافتن رسالت تاریخی و نقش رهبری طبقه کارگر در اداره امور دولت و جامعه باشد.

ثالثاً - اقتصاد شوروی در دوران رشد هر چه شکوفان تری گام نهاده است که در ابعاد هر چه عمیق تری سطح رفاه جامعه را بی وقفه ارتقا می‌دهد. برای تصور این مطلب کافی است بگوئیم که اگر در سال ۱۹۱۳ تولید صنعتی روسیه تزاری از ۴٪ تولید صنعتی جهان کمتر بود اکنون تولید صنعتی شوروی از ۲۰٪ تولید صنعتی سراسر جهان تجاوز نموده است. اکنون درآمد واقعی کارگران شوروی بیش از ۱۰ برابر و درآمد واقعی دهقانان کلخوزی در حدود ۱۵ برابر بیش از درآمد کارگران و دهقانان سالهای قبل از انقلاب است. در اتحاد شوروی بهر ده هزار نفر قریب ۳۵ پزشک میرسد و این ۱/۵ بر آمریکا است. در اتحاد شوروی بی‌سوادگی بکلی برافزوده و آموزش دوره کامل متوسطه اجباری شده است. در حدود ۸۰ درصد مردم زحمتکش دارای تحصیلات متوسطه و عالی (تمام یا ناتمام) هستند. حالا در مدت هر دو سال، بیش از مجموع واحدهای مسکونی موجود در روسیه پیش از انقلاب اکتبر، در شهرهای شوروی خانه ساخته میشود. حق کار، حق تحصیل، حق استراحت، حق بازنشستگی و تأمین دوران پیری و یا از دست دادن قدرت کار و غیره از جمله حقوقهایی است که جامعه سوسیالیستی بطور کامل از آن برخوردار است.

یکی از بزرگترین دستاوردهای انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر دولت شوروی حل مسئله ملی است. روسیه تزاری کشوری بود کثیرالملله. نظام استعمارگر و استبدادی تزاری حقوق ملتها را غصب و آنها را به اسیر برده خود مبدل نموده بود. حزب کمونیست برهبری لنین تئوری و سیاست ملی عمیقاً علمی و انسانی را تدوین نمود که در دنیا بنام "حق تعیین سرنوشت ملتها" و یا سیاست ملی لنینی شهرت یافته است. طبق این نظریه و سیاست، در کشور کثیرالملله هر ملتی در تشکیل دولت مستقل خود آزاد است. به ملل ساکن در روسیه سابق که اکنون در شرایط حاکمیت شوروی بسر می‌برند این حق و اختیار بنحو کامل داده شد. سیاست درست لنینی حزب کمونیست به نتیجه مطلوب خود رسید. ملل روسیه سابق با تحصیل حق حاکمیت ملی و تشکیل جمهوریهای مستقل و یا خودمختار بصورت داوطلبانه و بر اساس برابری و همکاری برادرانه و رفیقانه در پایان سال ۱۹۲۲ دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بوجود آوردند. اینکه برخی از نویسندگان و یا افراد دیگر اتحاد شوروی را روسیه شوروی می‌نامند مرتکب سهو می‌شوند و یا عمداً مغلطه می‌کنند. زیرا کشور عظیم اتحاد شوروی اکنون مرکب از ۱۵ جمهوری شوروی سوسیالیستی است که جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه فقط یکی از آنهاست. در داخل اکثر جمهوریها یک و یا چند جمهوری و ایالت خودمختار و مناطق ملی و غیره نیز وجود دارد.

هر یک از جمهوریهای ۱۵ گانه شوروی دارای سرزمین و حق حاکمیت، شورای عالی نمایندگان خلق، قانون اساسی، شورای وزیران، پرچم و سرود ملی، دستگاه دولتی، اقتصاد و برنامه‌ریزی ملی، دستگاه آموزش و پرورش ملی، سیستم آموزش عالی ملی، زبان ملی (بمنابه زبان رسمی دولتی و فرهنگی)، فرهنگستان (آکادمی) ملی، هنر ملی و غیره است. کلیه این جمهوریها با حقوقی کاملاً مساوی در ترکیب اتحاد شوروی به صورت یکارگانیم واحد متحد گردیده‌اند. جمهوریها و ایالت‌های خودمختار نیز از حقوق وسیع اختیارات محلی و فرهنگی برخوردارند. یک چنین مناسبات ملی در اتحاد شوروی که برابری واقعی و وسیع‌ترین دمکراسی را بوجود آورده است الزاماً و طبعاً موجب پیدایش اتحاد خلل‌ناپذیر خلقها گشته است.

نظام شوروی تنها به الغاء ستم ملی در زمینه زندگی سیاسی اکتفا نکرد، مهمتر و مشکل‌تر از آن الغاء ستم ملی در زمینه اقتصادی بود. می‌بایست سیاستی در پیش گرفته شود که سرزمین‌های مستعمره سابق تزاری بتوانند در مدت کوتاهی عقب‌ماندگی خود را نسبت به روسیه از بین ببرند و همه جمهوریهایی شوروی بسط تقریباً همگونی از رشد اقتصادی و فرهنگی برسند. حکومت شوروی این وظیفه را که بیشتر به معجزه شابهت داشت انجام داد و اکنون ما با ۱۵ جمهوری شوروی سر و کار داریم که تقریباً در سطح رشد همانندی قرار دارند، بطوریکه کازاخستان که در دوران تزار مسکن کوچ‌نشینان بود اکنون از لحاظ رشد صنعت و کشاورزی و فرهنگ با ایالات مرکزی روسیه برابری میکند. در دوران حکومت شوروی تولید فرآورده‌های صنعتی در آذربایجان شوروی بیش از یکصد و بیست بار افزایش یافته است و اکنون آذربایجان شوروی که یکروز مستعمره تزاری بود به ۶۵ کشور جهان ۳۵۰ نوع ماشین‌آلات صنعتی و انواع محصولات کشاورزی صادر میکند. دو سال قبل در جمهوری شوروی ملداوی به هر ده هزار نفر از ساکنان ۱۲۴ دانشجو، در ترکمنستان ۱۳۱، در تاجیکستان ۱۴۹، در کازاخستان ۱۵۲، در بلوروسی ۱۵۴، در قرقیزستان ۱۶۱، در آذربایجان ۱۹۲ و در ارمنستان ۲۱۴ نفر دانشجو میرسید. برای مقایسه کافی است بیاد بیاوریم که این مقدار در فرانسه ۹۶، در انگلستان ۸۳، در ایتالیا ۷۰ و در جمهوری فدرال آلمان ۵۶ بود.

پاسخ سؤالی را که از جانب برخی خرده‌گیران بوزوایی گاه از روی بی‌خبری و گاه از روی تعمد مطرح میشود که چرا در اتحاد شوروی "جنبش ملی" وجود ندارد، می‌توان از این واقعیت که برابری و عدالت، اتحاد می‌آفریند، بدست آورد.

یکی از پی‌آمدهای بزرگ انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز بحران سیستم استعماری کشورهای امپریالیستی بود. این انقلاب دولت استعمارگر تزار را که دولت سرمایه‌داران و ملاکان روسیه بود، سرنگون ساخت و به جای آن نظام شوروی را مستقر نمود. نخستین ثمره این انقلاب برای خلقهای مستعمرات سابق تزاری این بود که زنجیر استعمار را از دست و پای آنها پاره کرد. انقلاب اکتبر که برای بار اول در تاریخ بشر ریشه ستم طبقاتی و ستم ملی را برکنده بود سرتاسر جهان را زیر تأثیر عظیم خود قرار داد. تحت تأثیر انقلاب اکتبر در برخی از کشورها انقلابهای پرولتری بوقوع پیوست (آلمان و مجارستان) و در عده‌ای از کشورها جنبش‌های بخش ضد امپریالیستی اوج بیسابقه‌ای گرفت (چین، هندوستان، اندونزی، هندوچین، ایران ترکیه). ولی در آن دوران که امپریالیسم و استعمار حکمران جهان و فعال مایه‌اش بود جنبشهای کارگری و ضد استعماری اکثراً با شکست مواجه گشت.

پیروزی بر فاشیسم تناسب قوای جهانی را بسود انقلاب و آزادی دگرگون ساخت. از طرفی انقلاب‌های سوسیالیستی در چند کشور اروپائی و آسیائی پیروز شد، سوسیالیسم از چارچوب یک کشور تنها خارج و به یک سیستم جهانی مبدل گردید و از سوی دیگر جنبشهای رهائی بخش خلقها با اتکاء بر سیستم جهانی سوسیالیستی و جنبش کارگری جهانی پیروزیهای عظیمی بدست آورد. سیستم استعمار امپریالیسم در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین با موج خروشان ضد استعماری مواجه شد. اگر در آستانه جنگ جهانی دوم هنوز بیش از دو سوم بشریت در زیر یوغ استعمار زندگی میکرد، اکنون در سرتاسر جهان جز چند نقطه انگشت‌شمار با چند ده میلیون سکنه اثری از استعمار قدیم باقی نمانده است. در پیروزی خلقها بر استعمار، نقش قاطع و درجه اول را خود این خلقها با مبارزه و فداکاری ایفا نموده‌اند. ولی باید گفت که تغییر تناسب نیروها در صحنه جهانی که عمده‌ترین عامل آن پیروزی انقلاب اکتبر، تاسیس حکومت شوروی و پیدایش جامعه کشورهای سوسیالیستی بوده است، در پیروزی جنبش‌های رهائی بخش نقش بسیار مهمی داشته است. برای درک این مطلب کافی است لحظه‌ای تصور کنیم که اگر جامعه کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی وجود نداشت سرنوشت جنبشهای رهائی بخش و ضد امپریالیستی در دهها کشور جهان از قبیل ویت‌نام، آنگولا، کره شمالی، اتیوپی، کوبا، الجزیره، فلسطین و غیره چگونه می‌بود.

اتحاد شوروی نه تنها در مبارزات سیاسی و نظامی علیه امپریالیسم و در راه کسب استقلال ملی بکشورهای تازه از بند رسته کمک کرده است، بلکه همچنین در نوسازی اقتصاد و فرهنگ همین کشورها نیز از هیچ همکاری و کنکی

دریغ نمی‌ورزد. در کشورهای نواستقلال آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین با کمک اقتصادی و فنی اتحاد شوروی صدها مؤسسه بزرگ صنعتی، آموزشی و غیره ایجاد گردیده است. اتحاد شوروی در تربیت کادرهای متخصص نیز به این کشورها کمک فراوانی می‌رساند. در نتیجه این همکاریها و کمک‌کشورهای نواستقلال اقتصاد و فرهنگ مستقل ملی خود را بوجود می‌آورند و این، دو رکن اصلی استقلال ملی و عدم وابستگی آنهاست.

یکی دیگر از ثمرات عظیم انقلاب اکتبر این بود که در نتیجه پیروزی این انقلاب دولتی بوجود آمد که در سراسر تاریخ بشر، نخستین دولت واقعاً طرفدار صلح و امنیت خلقهاست. و این خصلت دولت شوروی ناشی از سرشت طبقاتی آنست. مردم زحمتکش خواهان جنگ و تجاوز نیستند و تجاوزگران و جنگ‌افروزان تنها استثمارگرانند. یکی از نخستین فرمان‌های دولت شوروی که یک روز بعد از پیروزی انقلاب اکتبر به تصویب رسید، فرمان صلح بود. دولت شوروی طبق اصول حفظ صلح و امنیت و همزیستی مسالمت‌آمیز میان دولتهای دارای نظامهای اجتماعی مختلف که اصول لنینی سیاست خارجی این کشور را تشکیل میدهد، در سرتاسر تاریخ ۶۲ ساله خود با قاطعیت بی‌گیری از صلح جهانی دفاع نموده است. مبارزات دولت شوروی در دوران میان دو جنگ جهانی در راه امنیت همگانی خلق سلاح همگانی، مبارزه متحد خلقها علیه فاشیسم و جنگ بخشی از این نبرد تاریخی را تشکیل میدهد. ولی در آن دوران بعثت تنها بودن کشور سوسیالیستی و قرار داشتن آن در محاصره سرمایه‌داری و برتری نیروی سیاسی و اقتصادی و جنگی سرمایه‌داری و عدم آمادگی خلقها برای دفاع از صلح، امپریالیستها توانستند جنگ دوم جهانی را به بشریت تحمیل نمایند. پس از این جنگ که با مجاهدات عظیم و فداکاریهای تاریخی همه خلقها و نیروهای ضد فاشیست جهان و در پیشاپیش آن اتحاد شوروی با پیروزی نیروهای ضد فاشیستی و دمکراتیک جهان خاتمه یافت و جبهه عظیم سوسیالیسم جهانی بوجود آمد، تناسب نیروها طوری تغییر یافت که افروختن جنگ جدید جهانی را برای امپریالیسم بمراتب مشکلتر ساخت. مبارزه اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی با اتکاء بر نیروی مادی و جنبش عظیم جهانی طرفداران صلح در دوران پس از جنگ به پیروزیهای عظیمی نائل آمده است. در هم شکستن "جنگ سرد" و آغاز تشنج‌زدائی در مقیاس جهانی، مبارزه در راه خلق سلاح عمومی، در راه منع سلاح هسته‌ای و دیگر سلاحهای کشتار جمعی، در راه محدود ساختن سلاحهای تهاجمی استراتژیک، در راه امنیت جمعی و همکاری در اروپا و انواع مبارزات که برخی از آنها به انعقاد قراردادهای و پیمانهای مشخص رسیده است، آن گامهای مشخصی است که در زمینه دفاع از صلح جهانی برداشته شده که سوسیالیسم جهانی و بویژه اتحاد شوروی مبتکر آنها بوده و ضامن اجرای آنهاست.

پس از جنگ جهانی دوم اکنون قریب ۳۴ سال است که بشریت در شرایط صلح همگانی بسر می‌برد و گرچه در این دوران لحظاتی پیش آمده که بگناه امپریالیسم تجاوزگر، دنیا بر لب پرتگاه جنگ هسته‌ای قرار گرفته، لیکن به همت جهان سوسیالیسم و اتحاد شوروی و همه نیروهای صلحدوست جهان راه بر جنگ سد گردیده است. برنامه صلح مصوب کنگره بیست و چهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی که در کنگره بیست و پنجم بسط بیشتری یافته با موفقیت بمورد اجرا گذاشته میشود.

اهمیت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر برای ایران، موضوعی است که باید مورد بحث جداگانه و مبسوط قرار گیرد. منشاء تاثیر عظیمی که انقلاب اکتبر در سرنوشت میهن و مردم ما بازی کرد از آنجا که در نتیجه این انقلاب یکی از غدارترین دشمنان آزادی و استقلال ایران، یعنی تزاریسم سرنگون شد و بجای آن یک دولت دوست و همسایه مهربان و خیراندیش، دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان تاسیس گردید.

از روزی که انقلاب اکتبر پیروز و دولت شوروی تاسیس گردیده تا امروز محافلی و نیروهای وجود داشته‌دارند که با گفته‌ها و نوشته‌های خود کوشیده‌اند و میکوشند نگذارند آنچه ۶۲ سال پیش در کشور همسایه رخ داده و سراسر جهان ستمگران و زورگویان را بلرزه در آورده است، بر مردم ایران معلوم گردد. زمانی تبلیغات رضاشاهی "بلشویک"

را بمثابة یک هیولا، یک آدم عاری از هر چه فضیلت و عرض انسانیت معرفی میکرد، و سپس تبلیغات محمدرضا شاهی با آن خیانت وجودش سی و چند سال تمام، "کمونیسم بین‌المللی" را زیر آتش قرار داد. چه دروغها که نگفت و چه افتراها سر هم بندی نکرد. هر حزبی و هر شخصیتی که برای سرنگونی سلطنت و قطع سلطه امپریالیسم قیام نمود، بعنوان "عامل کمونیسم بین‌المللی"، "تجزیه طلب"، "ضد اسلام" و غیره مورد تهاجم قرار داده شد و هزاران ایرانی با این اتهام به چوبه‌های اعدام بسته شد. ولی گذشت زمان و واقعتهای سر سخت زندگی اثبات کرد که همسایه بزرگ شمالی ما جز احترام به استقلال و تمامیت و ترقی و رفاه ایران و ایرانی نظر دیگری ندارد و جنبشهای انقلابی و مترقی و ملی ایران دارای اصلتی عمیقاً میهنی هستند و آنچه دست نشانده و لذا باطل و لذارتفتنی بوده‌ها ن رژیم ضد مردمی سلطنت پهلوی بود.

در دوران انقلاب عظیم ایران نیز، بار دیگر شاهد همبستگی برادرانه اتحاد شوروی نسبت به سرنوشت ایران بودیم. همدار رفیق برژنف به امپریالیسم و بویژه امپریالیسم تجاوزکار آمریکا که با جنگ و دندان از رژیم منفور شاه دفاع میکرد، پشتیبانی پر ارزشی از انقلاب ایران بود. در دورانی که انقلاب ایران تحت رهبری امام خمینی در قوس صعودی خود سرعتی هر چه پرشتاب‌تر میگرفت و همه گرگان جهانخوار امپریالیستی از وزیر خارجه انگلیس گرفته تا رئیس جمهوری آمریکا همگی به پشتیبانی آشکار از شاه و طرح نقشه برای سرکوب انقلاب ایران برخاسته بودند رهبر دولت شوروی اعلام نمود که حل سرنوشت انقلاب ایران فقط و فقط مربوط به خود مردم ایرانست و جز مردم ایران هیچکس حق مداخله در امور ایران را ندارد. این موضع‌گیری انقلابی و عادلانه اتحاد شوروی که آب سرد بر کله داغ امپریالیسم ریخت، موجب امتنان مردم حق شناس میهن ما گردید.

اکنون که انقلاب ایران پیروز و جمهوری اسلامی ایران تشکیل گردیده است، باز هم اتحاد شوروی را چون همسایه‌ای مهربان و دوستی صادق و صمیمی در کنار مردم ایران و نظام جمهوری اسلامی ایران می‌بینیم. ما با علم باینکه ایران در همسایگی دیوار بدیوار مقتدرترین دولت سوسیالیستی صلح خواه قرار دارد که از سوئی به مقتضای سرشت طبقاتی خود علیه هر گونه مداخله و تجاوز و زورگوئی در مناسبات بین‌المللی است و از سوی دیگر از امکانات شگرف برای همکاری اقتصادی و فنی و علمی و فرهنگی و بازرگانی و تربیت کادر و غیره برخوردار است، می‌توانیم در سیاست خارجی خود در راه تامین استقلال کشور و قرار گرفتن در مسیر عدم تعهد و دفاع از صلح با جسارت و قوت قلب بیشتری حرکت کنیم و برای سامان دادن بوضع نابسامانی که از رژیم طاغوت بارش مانده است از امکانات شگرف همسایه بزرگ خود حداکثر استفاده را بنمائیم. اتحاد شوروی، زندگی اقتصادی و اجتماعی این کشور پنهانور، تجربه جمهوریهای شوروی همسایه ما در ساختمان جامعه نوین، نمایشگاه عظیمی از حل درخشان بخرنج‌ترین مسائل دوران ماست. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند بطور خلاق و مطابق با ویژگیهای میهن ما و سنن مردم ایران، از این تجارب گرانبها استفاده نماید.

علیرغم تحریکات دانسته و یا ندانسته ضد شوروی و کوششهایی که برای قرار دادن اسلام در مقابل سوسیالیسم بعمل می‌آید ما عمیقاً معتقد هستیم که جمهوری اسلامی ضد امپریالیستی، ضد صهیونیستی، دمکراتیک و صلخواه ایران دوش بدوش همسایه بزرگ و صلخواه و آزادی دوست خود می‌تواند به بزرگترین وزنه صلح و آرامش در خاور میانه، به عمده‌ترین تکیه‌گاه جنبشهای رهایی بخش در این منطقه و بویژه جنبش خلق قهرمان فلسطین و دیگر خلقهای زیر ستم مبدل گردد.

ما از آنجا که میهن خود ایران و خلق محروم و زحمتکش آنرا از جان خود عزیزتر میداریم برای دوستان این خلق و این میهن نیز احترامی عمیق و بی‌شائبه قائل هستیم. با همین انگیزه پاک و بی‌آلایش است که در روز ۶۲- مین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر به مردم اتحاد شوروی و حزب بزرگ لنین درود می‌فرستیم و آرزو مندیم که در مبارزه در راه صلح و آسایش بشر و کمک به آزادی انسانها از یوغ اسارت و محرومیت همیشگی موفق و کامیاب باشند.

هر نفس نو می شود دنیا، و ما  
بی خبر از نشو شدن اندر بقا.

جلال‌الدین بلخی<sup>۱</sup>

## پویایی هستی\*

ا.ح. آریان‌پور

یکی از قانون‌هایی که انسان‌ها از دیرباز در ضمن مبارزه جمعی خود با طبیعت شناخته‌اند، قانون پویایی عمومی هستی است. انسان‌ها از دگرگونی‌هایی که همواره در پیرامون و نیز در اندرون خود یافته یا پدیدآورده‌اند، بدین قانون رسیده‌اند.

پویایی یا مسامحتاً، حرکت یا جنبش، تغییر یا دگرگونی، صیورورت یا شدن با آن که بدیهی می‌نماید، متضمن پیچیدگی‌های بسیار است. از این‌رو اندیشه و رزان در جریان تاریخ تمدن انسانی، آن را به‌عنوان موضوع مسئله‌انگیز مهمی تلقی کرده‌اند: حرکت چیست؟ گونه‌های آن کدام‌اند؟ اصیل است یا اصالت از آن سکون است؟ آیا از خود چیز برمی‌آید یا از بیرون چیز بر آن عارض می‌شود؟ آیا به‌ذات یا عمق چیزها راه می‌یابد یا صرفاً روی دادی عارضی یا سطحی است؟ باهستی یا وجود یا ماده چه رابطه‌ای دارد؟ آیا چیزها واقعاً حرکت می‌کنند یا ما آن‌ها را متحرک می‌پنداریم؟...

در سده‌های پنجم و چهارم پیش از مسیح که حکیمان یونانی به اقتضای تکامل عمومی جامعه خود، توانستند برخلاف عارفان مشرق‌زمین کهن، استدلال نظری را به‌نیروی تجربه، بارور گردانند و واقعیت‌ها را بی‌پرده بنگردند، موضوع حرکت سخت مورد تدقیق قرار گرفت.

در دوره نظام برده‌داری یونانی، تالس بر آن شد که هستی پویاست، ولی در پس دگرگونی‌های درنگ‌ناپذیر هستی، ذاتی ثابت وجود دارد، و آن آب است. آنالکسی متس باور داشت که درورای چیزهای متغیر ذاتی اصیل هست، و آن هواست. آنالکسی ماندروس ذات ثابت هستی پویا را نه آب یا هوا، بلکه چیزی بی‌تعیین شمرد. هراکلی‌توس هستی

\* یادآوری «دنیا»: ما در مقاله حاضر اصطلاحات و رسم‌الخط اسامی را به‌شیوه‌ای که مؤلف محترم ارائه کرده نگاه داشته‌ایم. تعیین نوعی «وحدت رسم الخط» و «وحدت اصطلاحات» را زودرس می‌شماریم.

را سر به سر حرکت گرفت و اعلام داشت که هستی ذاتی ثابت ندارد، و اگر داشته باشد، همانا آتش یا احتراق است، و آتش یا احتراق، چیزی جز حرکت نیست. در برابر هراک لی توس، پارمنی دس و زنون و ملی سوس احتجاج کردند که هستی ذاتی يك نخت یا بی پاره است و از این رو از حرکت به دور است. ام پدولکلس حرکت هستی را پذیرفت و معتقد شد که چهار عنصر اصیل - خاک و آب و هوا و آتش - به میانجی مهر و کین که جلوه های حرکت اند، با يك دیگر می آمیزند و چیزها را پدید می آورند. آنانک ساگوراس کون و فساد چیزها را زاده آمیختن و گسیختن جوهرهای بی شماری که به منزله تخم های چیزها هستند، پنداشت و آمیختن و گسیختن تخمها را به يك ذات عقلی پویا که می تواند جنبش خود را به تخمها منتقل کند، نسبت داد. لئوکی پوس و دمولکری توس برای تبیین حرکت هستی، از ذره هایی تقسیم ناپذیر (atomos = جدایی ناپذیر) اعتقاد کردند و رسانیدند که ذره های متنوع در فضایی بی کران در جنبش اند و با آن که میان آن ها خلاء برقرار است، مجتمع و متمرکز می شوند و چیزها را می آفرینند. افلاطون به الهام دومنبع متضاد - هراکلی توس و پارمنی دس - هستی را به دو بخش کرد: جهان اصیل مثال های ثابت (ذات ها، بودهای ذهنی یا عقلی) و جهان ظاهری چیزهای متغیر (عرض ها، نمودهای عینی یا حسی). ارسطو در پی افلاطون، جهان عینی واقع را عرصه حرکت دید. اما برای تبیین حرکت جهان، وجود محرکی اولی را که از این جهان برکنار است، لازم یافت. از دیدگاه او، محرك اولی با صدور حرکت، چیزها را از حالت قوه (توانش مندی) به حالت فعل (کنش مندی) در می آورد، یعنی سبب می شود که هر چیز به پای گاهی که توانایی کسب آن را دارد، برسد.

در دوره نظام زمین داری اروپایی، حکیمان مسیحی اروپا همانند حکیمان یهودی و اسلامی مشرق زمین، کمابیش موافق دوگرایی (ثنویت) افلاطون و ارسطو اندیشیدند. تکرار کردند که ماده به خودی خود ساکن است و صبرورت آن که متضمن سیری است از مرحله قوه به مرحله فعل، از محرك اولی نشئه می گیرد.

در دوره نظام سرمایه داری اروپایی، بیش تر اندیشه ورزان حرکت را واقعیتی مسلم گرفتند و حتی کسانی مانند هابز در سراسر هستی چیزی جز ماده و حرکت ندیدند. ولی عموم آنان همانند ارسطو، حرکت را از ماده، مستقل شمردند. بسیاری از فیلسوفان مانند کنت و اسپنسر و دورینگ و بوگ دانوف (Bogdanov) بر اثر نیوتون و دکارت و اسپینوزا و کانت، سکون را اصیل و حرکت را عارضی انگاشتند. در فلسفه هگل اصل هستی که «روح مطلق» بی زمان و بی حرکت است، جهان را به حرکت در می آورد و همواره تحقق و تکامل بیش تر می بخشد. در جریان حرکت، مطابق نظام کشاکش (دیالکتیک) که بر اصل تناقض یا همستیزی چیزها و پدیده ها استوار است، آنچه هست به آن چه نیست، پیوند می خورد، و از این پیوند پیوند نبودن و نبودن - شدن دست می دهد. پس از هگل، گروهی از هگل گرایان مانند برادلی (Bradley) و مک تگرت (McTaggart) به اعتبار بی زمانی روح مطلق، حرکت

را ظاهری دانستند، و گروهی دیگر مانند کروچه و فیندلی (Findlay) به اقتضای جنبش انگیزی روح مطلق، حرکت را اصیل شمردند. مارکس و انگلس و لنین و پیروان فراوان راه آنان، با تکیه بر وجه مثبت فلسفه هگل، پویایی‌شناسی را استواری بخشیدند. نظام دیالکتیک را که به نظر هگل همانا نظام روح یا فکر بود، در همه حوزه‌های هستی شامل یافتند. در پرتو دیالکتیک، همانند هراکلی‌توس و حکیم ایرانی، صدرالدین شیرازی یقین کردند که حرکت در ذات ماده است. در سده بیستم برخی از علم‌ورزان و فلسفه‌ورزان به سنت دیرین پارمنی‌دس، در انکار حرکت کوشیدند. از این زمره‌اند چیمز (Jeans) و گودل (Gödel) و وایل (Weyl) و اسمارت (Smart) و گرون‌باوم (Grünbaum) و کوآین (Quine) و ویلیامز (Williams).

از مطالعه سیر مفهوم حرکت چنین برمی‌آید که در این زمینه سه نظام فکری بنیادی وجود دارند: ۱) جنبش‌گرایی (هراکلی‌توس و صدرالدین وهگل و مارکس و انگلس و لنین و دیگران)؛ ۲) جنبش‌ستیزی (پارمنی‌دس و زنون و ملی‌سوس و چیمز و اسمارت و کوآین و ویلیامز و دیگران)؛ ۳) نظام میانجی (لئوکی‌پوس و دموکریتی‌توس و ارسطو و اپی‌کوروس و نیوتون و دکارت و لامتری و هول‌باخ و دیگران).

نظام میانجی برای آشتی دادن جنبش و آرامش، به شیوه‌های گوناگون میان‌داری کرده است. گاهی عنصرهای حرکتی و سکونی را با یکدیگر آمیخته است، و مثلاً اصل یا عاملی ثابت در برابر اصل حرکت نهاده است.

«جهان مثالی» در فلسفه افلاطون و «محرک اولی» در فلسفه ارسطو و «واحد» در فلسفه پلوتی‌نوس، «نفس مطلق» در فلسفه فیخ‌ته و «روح مطلق» در فلسفه هگل... گاهی گونه‌های فراوان حرکت را به یک یا چند حرکت ساده تحویل کرده است، چنانکه دموکریتی‌توس و ام‌پدولکس و آن‌اک ساگوراس همه حرکت‌ها را حرکت انتقالی یعنی جابه‌جا شدن چیزها انگاشته‌اند. برهمن شیوه گالیله و نیوتون و دکارت و لامتری و هول‌باخ و تی‌می‌ری‌یازوف (Timiryazev) همه حرکت‌ها را حرکت مکانیکی پنداشته‌اند. همچنین گاهی چون حرکت را نسبت به ماده، خارجی یا عارضی گرفته‌اند، به ناگزیر سکون را اصل و حرکت را فرع به‌شمار آورده‌اند (کنت، اسپن‌سر، دورینگ...). بر روی هم باید پذیرفت که نظام میانجی در جریان آشتی دادن جنبش و آرامش، به نظام جنبش‌گریزان نزدیک شده است.

از منظر جنبش‌گریزی، هر چه هست، هست، و هر چه نیست، نیست. هستی سراسر ملاء است و یک لخت و بی‌پاره و آرمیده. چون هستی همه فضا را پر کرده است، خلاء یا عدم وجود ندارد. از این‌رو جایی خالی که عرصه جنبش شود، نیز وجود ندارد. هیچ چیز نمی‌تواند دگرگون شود، زیرا چیزی که دگرگون می‌شود، باید به صورت چیزی دیگر در آید، و هنگامی که چیزی به صورت چیزی دیگر درآید، باید گفت که چیز اولی از آغاز همان چیز دومی بوده است، و گرنه باید باور داشت که چیز اولی نیست شده و چیز دومی



از نیستی به هستی آمده است. این هم پذیرفتنی نیست، زیرا نیستی وجود ندارد. بنابراین کرم ابریشم چون کرم است، نمی‌تواند پروانه شود، و آن چه پروانه می‌شود، آن است که از آغاز پروانه بوده است. و نیز اگر بگوییم که چیزی چیز دیگر می‌شود، رسانیده ایم که آن چیز به هنگام شدن، نه چیز اول است و نه چیز دوم، و این را هم می‌دانیم که بین آن دو چیز، چیز ثالثی متصور نیست. پس نتیجه می‌گیریم که هیچ چیز، چیزی دیگر نمی‌شود. در این صورت کرم ابریشم نمی‌تواند پروانه شود، زیرا در حال شدن نه کرمی در میان خواهد بود و نه پروانه‌ای و نه چیزی میانجی. از این گذشته، با وجودی که ما می‌توانیم چیزها را وصف کنیم، توصیف چیزی که در حال شدن باشد، امکان ندارد. برای توصیف سبزی سبز که در حال سرخ شدن است، نه می‌توانیم آن را سرخ توصیف کنیم و نه می‌توانیم آن را سبز توصیف کنیم، زیرا اگر سرخ باشد، معلوم است که سرخ است، و سرخ نمی‌تواند در حال سرخ شدن باشد. و اگر سبز باشد، معلوم است که سبز است، و سبز نمی‌تواند در حال سرخ شدن باشد.

زنون با طرح چند «شگرفی» یا «قضیه شگرف» (paradox)، امتناع حرکت را رسانیده است. از میان این قضیه‌ها که در تاریخ علم و تاریخ فلسفه مورد تفسیرهای گوناگون قرار گرفته‌اند، سه قضیه را با ساده‌ترین تفسیر، پیش می‌نهیم:

۱. رونده نمی‌تواند یک مسافت معین را بپیماید.

دلیل: برای طی همه مسافت، مسلماً باید نیم آن را بپیماید، و برای طی آن نیمه، مسلماً باید نیم آن نیمه را بپیماید، و برای طی نیم آن نیمه، مسلماً باید نیم نیمه آن نیمه را بپیماید، و... چون هر نیمه به نوبه خود، به دو نیمه قابل تقسیم است، باید برای طی همه مسافت، از نقطه‌های بی‌نهایت بگذرد. این هم بدیهی است که هیچ موجودی نمی‌تواند در عمر متناهی خود از مسافتی شامل بی‌نهایت نقطه گذر کند.

۲. تیر نمی‌تواند از کمان به هدف برسد.

دلیل: تیر اگر از کمان به سوی هدف رود، باید در زمان متناهی یعنی زمانی که شامل لحظه‌ها یا واحدهای زمانی متناهی است، از مسیری که به بی‌نهایت نقطه یا موضع قابل تقسیم است، عبور کند یعنی در هر لحظه در یک موضع استقرار یابد. اما چون لحظه‌ها متناهی و موضع‌ها نامتناهی هستند، تیر هرگز از عهده پیمودن مسیر خود بر نخواهد آمد.

۳. آخی‌لی‌یوس (Achilleus)، دونده چالاک یونانی نمی‌تواند در مسابقه دو به سنگ‌پشت آهسته‌پو برسد، اگر سنگ‌پشت در آغاز اندکی جلوتر از او بایستد.

دلیل: از آغاز مسابقه آخی‌لی‌یوس و سنگ‌پشت هردو به راه می‌افتند و پیش می‌روند. آخی‌لی‌یوس قبل از آن که به سنگ‌پشت برسد، باید به نقطه‌ای که سنگ‌پشت در آغاز مسابقه در آن قرار داشته است، برسد. هنگامی که آخی‌لی‌یوس به آن نقطه می‌رسد، سنگ‌پشت مسافتی از آن نقطه دور شده و به نقطه جلوتری رسیده است. آخی‌لی‌یوس باید خود را به نقطه دوم برساند و می‌رساند. اما در این حین سنگ‌پشت از نقطه دوم گذشته و به نقطه جلوتری رسیده است. آخی‌لی‌یوس باید خود را به نقطه سوم برساند

و می‌رساند. ولی باز هم سنگ پشت پیش‌رفته است... با این شیوه آخی‌لی‌یوس هیچ‌گاه به سنگ پشت نخواهد رسید.

در عصر حاضر که نظام سرمایه‌داری راه انحطاط می‌سپارد، زنون گرایان فراوانی در اروپا و آمریکا پدید آمده و به راه‌های گوناگون به نفی حرکت پرداخته‌اند. از میان جنبش گریزان معاصر، گروهی نظریه نسبیت اینشتاین را دستاویز قرار داده‌اند. می‌دانیم که مطابق نظریه نسبیت، برای شناخت دقیق نمودها می‌باید نه تنها مکان بلکه زمان آن‌ها را هم منظور داشت. از این‌رو جهان از منظر نظریه نسبیت، بر سه بعد مکانی - طول و عرض و ارتفاع - و یک بعد زمانی قائم است و جا - گاه (Space - time) یا «جهان چهار بعدی» نام دارد. بنابراین ادعای جنبش‌ستیزان، نظریه نسبیت، زمان را (که نمودار تام‌حرکت هستی است) در مکان، (که نمودار سکون هستی است) مستهک کرده است. به قول کوآین، نظریه نسبیت «به ما امکانی جز این نمی‌دهد که زمان را مکان وار طرح کنیم». <sup>۲</sup> بر اثر آن، زمان در شمار بعدهای مکانی در می‌آید، و چون مکان از ثبات نسبی برخوردار است و می‌توان از هر سو آن را پیمود، باید زمان را با آن چه در آن روی داده است و روی خواهد داد، وجودی ثابت و حاضر انگاشت و قبول کرد که انسان یا جان‌دارانی برتر از انسان می‌توانند در آن پیش و پس روند - از گذشته به آینده و از آینده به گذشته. این تصور را نه تنها داستان‌پردازانی مانند ولز، بلکه دانشمندانی چون گودل به میان نهاده‌اند.

هستی، جا - گاهی یک زنجیره، یا پیوستار (Continuum) است با چهار بعد. در این پیوستار، زمان - زمانی که گذشته و اکنون و آینده‌اش از یک دیگر مشخص‌اند، توهم محض است. «جهان بی‌زمان وجودی چهار بعدی است که در آن هیچ حادثه‌ای روی نمی‌دهد و از این‌رو در حد پسند پارمینی‌دس است... جریان زمان، پنداری بیش نیست. شدن نیز.» <sup>۳</sup> هر چه هست، هست. اثری از «گذار»، از «بود»، از «خواهد بود» در میان نیست. در مورد جهانی این‌گونه باید گفت که «هست» و نباید گفت که «می‌شود» <sup>۴</sup> از این جاست که داندلویلیامز برگفتاری که در این زمینه نوشته است، عنوانی پرمعنی نهاده است: «افسانه گذار» <sup>۵</sup>!

به اقتضای سلب پویایی از هستی، اس‌مارت خواستار دگرگونی شیوه اندیشیدن شده است: «باید درباره چیزها نه به شیوه ارسطویی، که متضمن وجود جوهرهایی تغییر پذیرند، بلکه به شیوه‌ای موافق جسم‌های چهاربعدی بیندیشیم.» <sup>۶</sup>

نباید جنبش‌ستیزی را منحصر به یونان باستان و اروپا و آمریکای امروزی دانست. جامعه‌های متمدن دیگر هم مخصوصاً در دوره‌هایی که بر اثر انحطاط طبقه‌های حاکم خود، به آشفتگی گراییده‌اند، جنبش‌ستیزان بسیار به خود دیده‌اند. مثلاً در هند قدیم به حکیمانی برمی‌خوریم که زمان را نادیده می‌گیرند و چیزها را نقطه‌هایی می‌شمارند مستقر در لحظه‌ها و برکنار از گذشته و آینده. و نیز در چین باستان سوفسطاییانی می‌یابیم گویای پیام زنون: «چوبی به درازی یک پا بردارید و هر روز آن را به دو بخش کنید. در خواهید یافت که

این کار دو نیمه کردن هرگز پایان نخواهد پذیرفت، حتی در ده هزار نسل.<sup>۷</sup>  
در جریان بیست و سه قرن گذشته متفکران پاسخ‌های گوناگون به شگرفی‌های زنون  
داده‌اند - از ارسطو تا کان‌تور (Cantor) و دده‌کیند (Dedekind) و راسل.

چنان‌که گذشت، زنون کوشیده است که با طرح قضیه‌های شگرف، به اثبات برساند  
که عبور از نقطه‌های نامتناهی در لحظه‌های متناهی محال است - رونده نمی‌تواند در زمان  
متناهی از نقطه‌های نامتناهی که از تقسیم مداوم مسافت راه‌پیمایی فراهم می‌آیند، بگذرد،  
تیر نمی‌تواند در زمان متناهی موضع‌های نامتناهی را که در مسیر میان‌کمان و هدف وجود  
دارند، اشغال کند، آخی‌لی‌یوس نمی‌تواند در زمان متناهی فاصله‌های نامتناهی را که به‌طور  
مداوم میان او و سنگ‌پشت به وجود می‌آیند، بپیماید.

لغزش‌ها و آسان‌گیری‌های چندی در استدلال زنون راه دارند. مثلاً زنون مفهوم  
بی‌نهایت را درست در نیافته و مفهوم بی‌نهایت کوچک را با بی‌نهایت بزرگ اشتباه کرده و  
واقعیتی بالفعل شمرده است. همچنین مکان هندسی را به جای مکان واقعی به کار برده و  
مفهوم‌های زمانی را در قالب مفهوم‌های مکانی ریخته است.

در مورد مفهوم بی‌نهایت باید گفت: زنون به خطا مفهوم بی‌نهایت کوچک را با  
بی‌نهایت بزرگی یکی گرفته است. مامی‌توانیم از یک مسافت بی‌نهایت کوچک که زاده تقسیم  
مداوم است، عبور کنیم، ولی عبور از یک مسافت بی‌نهایت بزرگ محال است. به زبان  
ارسطو: «در مورد بی‌نهایت‌ها از لحاظ کمیت، تماس با چیزی در زمان متناهی ممکن نیست،  
اما در مورد بی‌نهایت‌هایی که از تقسیم پدید می‌آیند، چنین امری ممکن است.»<sup>۸</sup> بر همین  
منوال زنون مفهوم بی‌نهایت بالفعل را به جای مفهوم بی‌نهایت بالقوه به کار برده است،  
حال آن‌که هیچ‌امر بالفعل نمی‌تواند بی‌نهایت باشد و بی‌نهایت همیشه امری بالقوه است.  
«محال است که یک ذات که بالفعل وجود دارد، بی‌نهایت باشد، زیرا محتاج مقدار است.»<sup>۹</sup>  
توالی افزاینده عددها نمودار بی‌نهایت بالقوه است، ولی برای دستیابی بر بی‌نهایت  
بالفعل باید سراسر ردیف عددها را عملاً حاضر کرد، و چنین کاری نشدنی است.

در مورد آمیختن زمان با مکان و آمیختن مکان عینی با مکان هندسی باید گفت: زنون  
به خطا مکان عینی و بعدهای واقعی آن را همانند مکان هندسی و بعدهای انتزاعی انگاشته  
و مثلاً نقطه‌ها یا موضع‌های مکان عینی را مثل نقطه هندسی، بی‌بعد و بخش‌ناپذیر پنداشته  
است، حال آن‌که هیچ نقطه یا موضعی از مکان واقعی نیست که بی‌بعد و بخش‌ناپذیر باشد.  
و نیز زمان را به مکان قیاس کرده است. نزد او، زمان چون خطی هندسی، و لحظه چون  
نقطه هندسی است، و همچنان‌که نقطه هندسی جزئی از خط است ولی با خط فرق دارد،  
لحظه هم با آن که پاره‌ای از زمان است، با زمان فرق دارد. به این شیوه زمان را که ذاتاً  
امری پویا و کشش‌مند است، از لحظه‌ها یا واحدهایی ایستا و بدون مده یا کشش مرکب  
دانسته است، حال آن‌که لحظه نمودار تام زمان است و هر چه کوتاه باشد، باز از کشش  
زمانی بهره‌ور است.

اگر بپذیریم که در قضیه‌های شگرف زنون نقطه‌هایی که از تقسیم مداوم معبر راه‌پیمایی به دست می‌آیند یا موضوع‌هایی که در مسیر تیر، از کمان تاهداف وجود دارند یا فاصله‌هایی که به طور مداوم میان آخی‌لی‌یوس و سنگ‌پشت به وجود می‌آیند، به بی‌نهایت کوچک و نه بی‌نهایت بزرگ منجر می‌شوند، مشکل از میانه برخواهد خاست. همچنین اگر بپذیریم که هر لحظه یا پاره زمان مانند کل خود، از قابلیت تمدد یا کشش بی‌کران برخوردار است و تا بی‌نهایت قابل تقسیم است، اصلاً مشکلی پیش نخواهد آمد، زیرا بر فرض که نقطه‌های معبر راه‌پیمایی و موضوع‌های مسیر تیر و فاصله‌های میان آخی‌لی‌یوس و سنگ‌پشت بی‌نهایت باشند، مدت زمان راه‌پیمایی و سیر تیر و مسابقه دو نیز چون تا بی‌نهایت قابل تقسیم‌اند، بی‌نهایت واحد زمانی را دربر می‌گیرند، و در آن صورت عبور از بی‌نهایت نقطه یا موضع یا فاصله در ظرف بی‌نهایت واحد زمانی میسر خواهد بود.

گفته شد که زنون گرایان معاصر بر اساس نظریه نسبیت، با نفی زمان، پویایی هستی را نفی کرده‌اند. بی‌تردید از سال ۱۹۰۸ که مین کوفس‌کی (Minkowski) از «جهان چهار بعدی» سخن گفت، مفهوم زمان که از عصر رونسانس به این سو آرام آرام به عنوان عاملی مهم در محاسبه‌های علم مکانیک داخل شد، بر اثر نظریه نسبیت، در ردیف بعدهای مکانی قرار گرفت و حتی تابع یا دنباله مکان به شمار رفت. مطابق این نظریه، قضاوت شخص ناظر نسبت به روی دادهایی که همزمان به نظر می‌رسند، به وضع یا مبنای داوری او بستگی دارد. از این رو ناظرانی که در موضع‌هایی یک‌سان نیستند، ویژگی‌های جا-گاهی جهان را به وجهی یک‌سان ادراک و تنظیم و طبقه‌بندی نمی‌کنند. بدین سبب فیزیک‌شناسی اینش‌تاین نمی‌تواند مانند فیزیک‌شناسی نیوتون روی دادهای گذشته را با قاطعیت از روی دادهای آینده مشخص گرداند، و چه بسا که آن چه به دیده ناظران یک موضع، گذشته می‌نماید، از لحاظ ناظران موضع دیگر، آینده است. این ویژگی برخی از پیش‌آهنگان نظریه نسبیت را بر آن داشته است که زمان را واقعیتی ذهنی شمارند و کمتر از مکان در خور اعتنا دانند. از همین جاست که در اصطلاح «جا-گاه» واژه «جا» بر واژه «گاه» مقدم است و اصطلاح «گاه-جا» (Chronotope) که در دهه ۱۹۳۰ وضع شد، هرگز بر کرسی قبول ننشست.

با این همه روشن است که بنیادگذاران نظریه نسبیت از تکیه بر مفهوم مکان، طرد یا نفی مفهوم زمان را نخواسته‌اند، بلکه به شیوه مردم متعارف که مکان یعنی وجه ایستای هستی را آسان‌تر و زودتر از زمان یعنی وجه پویای هستی در می‌یابند و معمولاً زمان را از روی ویژگی‌های مکانی مانند وضع خورشید در آسمان یا وضع سایه بر زمین یا وضع عقرب‌ها روی صفحه ساعت محاسبه می‌کنند، مکان را بیش از زمان مورد تأکید قرار داده‌اند.

اینش‌تاین که از دیدگاهی پویا نظریه نسبیت را نگریسته است، بارها از مکانی شدن یا هندسی شدن مفهوم زمان ناخرمندی نموده است. دانش‌مندانی مانند ادینگ‌تون

و بریج من (Bridgman) و فیلسوفانی چون برگسون و وایت هد و رای شن باخ (Reichenbach) به سلطه مکان بر زمان اعتراض کرده اند. لانژون (Langevin) و مهیرسون (Meyerson) اطلاق «بعد چهارم» را بر زمان روا نیافته اند و حتی وایل به جای «جهان چهار بعدی»، نام جدیدی که هویت زمان را از هویت مکان ممتاز می گرداند، پیش نهاده است: «جهان (۱-۳) بعدی ۱۰». چایک بر آن شده است که اگر از دیدگاهی پویا نظریه نسبیت را بنگریم و تفسیر کنیم، اثری از زمان زدایی و جنبش ستیزی در آن نخواهیم دید. به دیده او، این نظریه ذاتی پویا دارد. «چنان که اینش تاین به هنگام مباحثه با مهیرسون تصدیق کرده است، آمیختگی مکان و زمان بر خلاف تصور نادرست همگان، بیش تر برای پویا گردانیدن مکان است تا برای مکانی گردانیدن زمان.»<sup>۱۱</sup>

در برابر جنبش ستیزان سرگردان، جنبش گرایان رامی بینیم که دور از بن بست های جنبش ستیزان در پهنه هستی پویا می پویند و همواره با شکستن سدهای عینی و ذهنی، با شتابی فزاینده در راه تکامل اجتماعی پیش می تازند.

به گواهی تاریخ فلسفه، یکی از سدهای بزرگ ذهنی که انسان را سخت از درست اندیشیدن و درست زیستن باز داشته است، مفهوم تناقض است.

انسان های کهن برای آن که به آسانی بیندیشند و سخن گویند، مطابق ویژگی های صوری و نسبتاً ثابت چیزها، مفهوم های خود را به وجهی بی تناقض تنظیم و طبقه بندی می کردند و به کار می بردند. از این رو منع یا طرد تناقض را به عنوان یکی از قانون های بنیادی تفکر و مباحثه پذیرفتند و رفته رفته آن را که در حوزه صورت های چیزها و قضیه ها صادق بود، تعمیم دادند و بر محتوای چیزها نیز شامل گردانیدند. در جریان برخورد های فزاینده انسان و طبیعت، برخی از پیچیدگی های هستی مخصوصاً پیچیدگی های تناقض آمیزی که در محتوای چیزها راه دارند، مورد توجه انسان ها قرار گرفتند. پس انسان ها نسبت به قانون عدم تناقض که حاکم بر همه چیزها و قضیه ها پنداشته می شد، حساس شدند. اندیشه مندان نوخواه پیش گام از آن چه خلاف قانون عدم تناقض یافتند، استقبال کردند و اندیشه مندان کهنه پرست دیرجنب آن چه را خلاف قانون منع تناقض یافتند، نادرست و بیهوده و پنداری شمردند و مانند ارسطو، بانگ برآوردند: «مجال است که یک چیز در زمان واحد هم یک ویژگی را عرضه بدارد و هم آن را عرضه ندارد.»<sup>۱۲</sup>

هنگامی که حکیمان باستان به تحلیل مفهوم حرکت همت گماردند، تناقض را با تمام رمزناکی شگفت آور آن در مقابل خود دیدند.

حرکت به حکم ذات خود، واقعیتهای تناقض آمیز است. در حرکت بیرونی، هر نمود متحرک در هر یک از لحظه های حرکت، هم در جایی مستقر است و هم از آن جا به جای دیگر انتقال می یابد. در حرکت درونی، هر نمود متحرک در هر لحظه از جریان حرکت خود، هم همان که هست، هست، و هم همان که هست، نیست. در این صورت باید پذیرفت که حرکت همان- بودن و همان- نبودن است.

هراکلی توس شادمانه ندا سرداد که هر حرکتی متضمن تناقض است و بنابر این تناقض ذات حرکت است. پارمنی دس و زنون و ملی سوس مانند هراکلی توس پذیرفتند که هر حرکتی متضمن تناقض است. ولی بر خلاف او تناقض را قابل قبول ندانستند و لچوجانه برای انکار تناقض، وجود حرکت را انکار کردند. گفتند که حرکت موجود نیست، زیرا اگر حرکت موجود باشد، تناقض هم خواهد بود. چیزی که تغییر بپذیرد، باید از آن چه هست به آن چه نیست، بگراید. پس باید وجود با عدم جمع شود، و این تناقض است. تیری که به سوی هدف می رود، باید در عین حال هم در يك محل باشد و هم در آن محل نباشد، و این تناقض است.

پارمنی دس و زنون و ملی سوس با رد تناقض حرکت، گفتند: اگر حرکت برقرار باشد، تناقض برقرار خواهد بود. حرکت برقرار نیست. پس تناقض برقرار نیست. ارسطو با قبول حرکت بی تناقض، گفت: اگر حرکت برقرار باشد، تناقض برقرار نخواهد بود. حرکت برقرار است. پس تناقض برقرار نیست. هگل با قبول تناقض و حرکت، گفت: اگر حرکت برقرار باشد، تناقض برقرار خواهد بود. حرکت برقرار است. پس تناقض برقرار است.

جنیش مستلزم همبودی عامل‌های متناقض است و جنبش‌شناسی مستلزم تناقض‌اندیشی است. بسیاری از کسانی که خواسته‌اند حرکت را بدون مفهوم تناقض تبیین کنند، به بن بست رسیده‌اند. بحث‌هایی که در سال‌های اخیر در سمپوزیوم‌های بین‌المللی «انجمن مطالعه فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک» (وابسته به «مؤسسه فله آلمانی») ایراد شده‌اند، شاهد‌های این مدعا هستند.

در یکی از این سمپوزیوم‌ها، جان سامرویل (John Somerville)، استاد دانشگاه نیویورک ضمن سخن‌رانی خود، به استناد انگلس، اثبات کرد که هر لحظه از زمان دارای کشش یا امتداد است و می‌تواند ظرف روی‌دادهای متناقض باشد، و از این رو پذیرفتنی است که جسم متحرك در هر لحظه هم در يك نقطه باشد و هم در آن نقطه نباشد. اروینگ کوپی (Irving Copi)، استاد دانشگاه می‌شیگان و در پی او، کسانی دیگر، رای سامرویل و نیز انگلس را مورد انتقاد قرار دادند. کوپی مدعی شد که لحظه، کشش زمانی ندارد و نمی‌تواند عرصه حادثه‌های متناقض باشد، و از این رو پذیرفتنی آن است که جسم متحرك در هر لحظه در يك نقطه باشد و در لحظه بعد در نقطه دیگر باشد. کوپی نتیجه گرفت که برخلاف نظر سامرویل، حرکت تناقض‌آمیز نیست و در هر لحظه یا نقطه صورت نمی‌گیرد، بلکه امری بی‌تناقض است و فقط در فاصله‌ای زمانی یعنی پیوستاری از لحظه‌ها تحقق می‌پذیرد. «حرکت و سکون فقط می‌توانند در يك فاصله زمانی روی دهند. يك چیز اگر در هر لحظه از يك فاصله زمانی، وضعی معین داشته باشد، در سکون است و اگر در طی لحظه‌های متفاوت يك فاصله زمانی، وضع‌هایی متفاوت به خود بگیرد، در حرکت است.»<sup>۱۳</sup> کوپی برای اثبات ادعای خود، زمان را کل و لحظه را جزء آن شمرد و نتیجه‌گیری کرده که چون جزء از خاصیت‌های کل بی‌بهره است، لحظه فاقد کشش زمانی است. «این

استدلال که چون کل زمان امتداد دارد، هر جزء زمان هم امتداد دارد، مغالطه است، هم چون استدلال لایب نیتس که چون صدای تلاطم یک موج قابل شنیدن است، صدای تلاطم هر قطره واحد نیز باید قابل شنیدن باشد. به اقتضای این مغالطه که «مغالطه انقسام» [یا مغالطه «تفصیل مرکب»] نام دارد، آن چه را که در مورد یک کل صدق می کند، به خطا شامل جزءهای آن نیز می دانند. بر این بنیاد، شخص می تواند استدلال کند که چون خانواده مرکب از فردهاست، هر عضو خانواده هم باید مرکب از فردها باشد، یا چون صندلی مشتمل بر نشست گاه و تکیه گاه و پایه و میله و جز اینهاست، هر جزء صندلی هم باید شامل نشست گاه و تکیه گاه و پایه و میله و جز اینها باشد.<sup>۱۴</sup>

بی گمان نظر کوپی بر صواب نیست. کوپی به شیوه زنون، بعدها انتزاعی هندسی را جای گزین بعدها مکان واقعی کرده است. این سخن از اوست: «اگر بخواهیم که تحلیل ما از حرکت و زمان و مکان نتیجه بخش تر باشد، باید به یک پیوستار ریاضی شامل مجموعه ای منظم از نقطه ها و لحظه های فاقد امتداد اعتقاد کنیم.»<sup>۱۵</sup>

از این گذشته حرکت یا زمان رابه مکان و حتی به چیزهای محسوس مانده کرده و به این نتیجه رسید که نسبت لحظه به زمان در شمار نسبت جزء به کل است، و چون جزء واجد خاصیت های کل نیست، لحظه برخلاف زمان، کشش ندارد و پویا نیست، غافل از آن که لحظه گرچه جزئی از زمان است، نمودار تام زمان است و عین زمان است و کشش مند و کشش پذیر است.

از لحاظ انسان، وقوع حرکت مستلزم نقطه ها یا نشانه های مکانی پیاپی است در ارتباط با لحظه ها یا واحدهای زمانی پیاپی. بنابراین اگر لحظه رابه شیوه زنون، همانند نقطه هندسی، بسیط و بی کشش و بخش ناپذیر گیریم، مسلماً باید قبول کنیم که هیچ چیز نمی تواند در لحظه ای این گونه یعنی در یک ظرف جامد حرکت ناپذیر، متحرک باشد. باید قبول کنیم که برای ادراک تحرك يك چیز، باید آن را در يك فاصله زمانی که مشتمل بر لحظه های متوالی است، مورد توجه قرار دهیم. اما اگر لحظه را واقعی گسترده و کشش پذیر و بخش پذیر شماریم، وقوع حرکت در پهنه يك لحظه واحد میسر خواهد بود.

در گذشته همچنان که به جزء لایتجزی (اتوم) باور داشتند، لحظه را هم کوچک ترین جزء زمان و اصلی بسیط و ثابت و ساکن می شمردند. ولی اکنون در پرتو یافته های گوناگون علمی، می توان اعلام داشت که لحظه سراسر کشش و کشش مندی است، تا بی نهایت قابل تقسیم است و از این رو عنوان «کوچک ترین جزء زمان» نه بر لحظه و نه بر هیچ یک از پاره های لحظه قابل اطلاق نیست، همان گونه که واژه «اتوم» (به معنی «جدایی ناپذیر») نیز برای ذره تجزیه پذیر ماده نامی مناسب نیست - واژه «توم» (tom = جدایی پذیر) را به عنوان جانشین آن پیش نهاد می کنم.

بر اساس آن چه گفته شد، می توان چنین نتیجه گیری کرد: هر چیز که به سبب رابطه های خود با چیزهای دیگر، از ویژگی های مکانی برخوردار

است و جزو مکان محسوب می‌شود، به‌هنگام حرکت، الزاماً از جایی به جایی می‌رود یا از وضعی به وضعی می‌گراید یا از حالتی به حالتی درمی‌آید... بنابراین حرکت متضمن بیش از یک جا، بیش از یک وضع، بیش از یک حالت است. برای ادراک هر گونه از حرکت، یک جا یا یک وضع یا یک حالت کافی نیست. باید کمینه دو نقطه - یک مبدأ و یک منتهی، یک آغاز و یک پایان - در میان باشند. به بیان دیگر، حرکت امری مستقر در یک نقطه نیست، امری است زاده از همبستگی نقطه‌های پیاپی.

حرکت یعنی آن چه در فاصله مبدأ و منتهی برای یک چیز یا در یک مکان روی می‌دهد، ما را با یکی دیگر از خاصیت‌های عام هستی - با زمان - دم‌ساز می‌کند. مکان از رابطه‌های درونی و بیرونی و چیزها در حالت کمابیش ایستا، و زمان از رابطه‌های درونی و بیرونی چیزها در حالت کمابیش پویا پدید می‌آیند. ولی چیزها هم به نوبه خود در مکان و زمان مستقر دارند و حرکت می‌کنند. با این وصف نه حرکت از چیزها جدایی دارد، نه چیزها از مکان، نه مکان از زمان و نه زمان از حرکت. در این صورت شناخت چیزها، شناخت چیزهاست در مکان و زمان؛ شناخت مکان، شناخت چیزهاست در مکان؛ شناخت زمان، شناخت چیزهاست در زمان؛ شناخت حرکت، شناخت چیزهاست در زمان.

هیچ چیز نیست که جنبنده و زمان‌مند و جای‌ور نباشد. جنبندگی و زمان‌مندی و جای‌وری با آن که در مورد چیزهای گوناگون به صورت‌های گوناگون تجلی می‌کنند، در هیچ موردی از ویژگی‌های ذاتی خود تهی یا برکنار نمی‌شوند. گردش یک ستاره با تکامل یک جامعه فوق فاحش دارد. ولی گردش ستاره و تکامل جامعه، هر دو حرکت‌اند و در ظرف زمان روی می‌دهند. یک اتموم ناچیز به هیچ روی با یک کهکشان برابری نمی‌کند. ولی هر دو شامل و مشمول رابطه‌های مکانی - طول و عرض و ارتفاع - هستند. هزاره، ساعت نیست و قرن، لحظه نیست. ولی هر چهار، زمان‌اند، فاصله زمانی‌اند و بی‌تفاوت، از ویژگی کشش یا امتداد زمانی بهره‌ورند.

جریان زمان، چیزی مستقر و ساخته و پرداخته یا به اصطلاح حکیمان اسلامی، «قارالوجود» یا «قارالذات» نیست. آن چه از جریان زمان مستقیماً در آزمایش‌های زندگانی ما می‌گنجد، لحظه یا پاره‌ای از لحظه است. پس لحظه یا پاره لحظه یگانه زمان متحقق است، ذات یا اصل زمان است و مانند آن، پویای محض است و به هر اندازه و هر گونه باشد، قابلیت آن دارد که در عرصه کشش‌مند خود، حرکت را تحقق بخشد. در حین حرکت، حالت‌ها یا وضع‌ها یا جاهای یک چیز متحرک در فاصله لحظه‌های متوالی، در پی یک دیگر در نمی‌آیند، بلکه در هر لحظه یا پاره لحظه با یک دیگر جمع می‌شوند. بنابراین حرکت در هر لحظه، واقعیتی است بغرنج و جامع نیروهای متناقض.



۱. جلال‌الدین بلخی: **مثنوی معنوی**، جلد اول، به اهتمام رینولد الین نیکلسون، لیدن، ۱۹۲۵، ص ۷۱.
2. W. Quine: *Word and object*, Cambridge, Mass., 1960, p. 172.
3. H. Reichenbach: *The Direction of Time*, Berkeley, Calif., 1956, p. 11.
4. H. Weyl: *Was ist Materie*, Berlin, 1924, S. 82.
5. D. Williams: «the Myth of passage» *The Journal of philosophy* vol. 48, July 19, 1951, pp. 457 - 72.
6. J. J. c. Smart: «Time» *La philosophie contemporaine II: philosophie de Sciences*, par les soins de R. klileansky, firenze, 1968, p. 333.
7. S. Radhakrishnan (ed.): *History of philosophy Eastern and Western*, vol. 1, london, 1952, p. 551.
8. Aristotle: *physics*, VI, 2, 233.
9. ileid.: *Metaphysics*, 10. 10. 1066 b 18-19.
10. H. Weyl: *Space- Time- Matter*, New York, 1950, P. 283.
11. M. Capek: «Change», *Encyclopedia of Philosophy*, Vol. 2, New York, 1972, P. 78.
12. Aristotle: *Op. Cit.*: 1005 19 ff.
13. J. Somerviie (ed.): *Dialogues on the Philosoph yof Marxism*, Westport, Conn., 1974, P. 73.

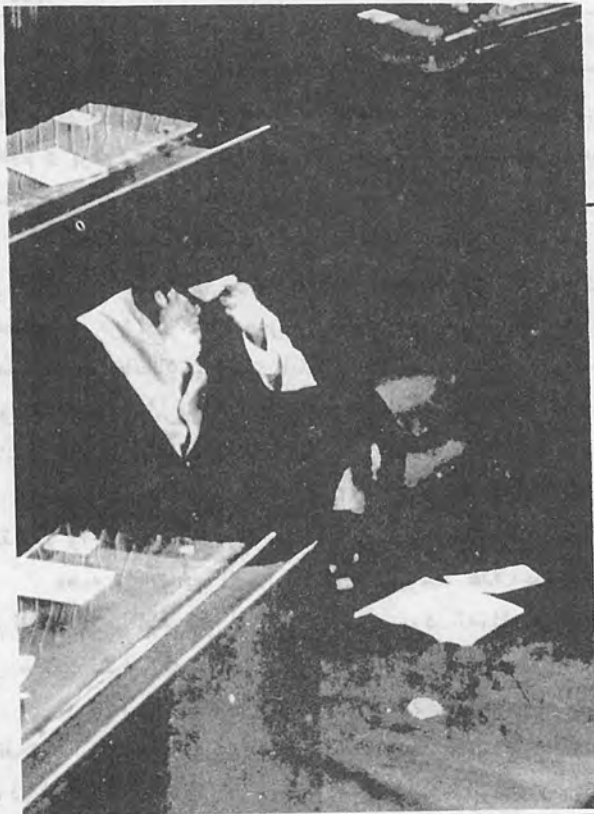
۱۴. همان.

۱۵. همان.

## قانون اساسی ایران

باید بازتاب انقلاب ضد امپریالیستی

و دمکراتیک مردم ایران باشد



به مناسبت درگذشت

آیت الله طالقانی

فقیه بزرگ

و

مجاهد نستوه

دفعه اسلامی پیوسته رو به تطور و تکامل بوده و باید باشد، چنانکه هیچ اصول تشریحی و فروع و احکام ناشی از آن را نمیتوان یافت که در زمانها و شرائط و سرزمینهای مختلف و در میان اقوام و مللی که از جهت فکر و اخلاق اختلافات وسیع داشته‌اند، چنان تطبیق شده یا اوضاع و احوال را با احکام و قوانین خود منطبق کرده باشد... منشأ افزایش و پیدایش نظریات و اصول متجدده در قرون متوالی و اختلافات فقها در مسائل نوظهور همین منابع سرشار است و همین شاهد متطور بودن فقه اسلامی است. جمود و رکودی که در ظاهر فقه اسلامی دیده میشود و گاهی آن را ناقص و ناجور مینمایاند معلول جمود عمومی است که در قرون اخیر برای افکار همه مسلمانان و جامعه اسلامی پیش آمده، چنانکه منابع فقه اسلامی را مانع دیگر منابع عقلی و طبیعی را کد گذارده و چه بسا موجب انحراف در تطبیق... گردیده‌اند.

آیت الله طالقانی

آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود طالقانی، دانشمند بزرگ، مجاهد نستوه، رئیس شورای انقلاب از میان ما رفت و جامعه ما را در غمی بزرگ فرو برد. تاریخ ایران چنین سوگواری عظیم و پردردی را بیاد ندارد. در تاریخ جهان نیز چنین سوگ بزرگ و عمیقی کم‌نظیر است.

علت این همه محبت مردم به آیت‌الله طالقانی چیست؟ پاسخ این پرسش را باید در عقاید و اندیشه‌های روشن طالقانی و در صداقت و بی‌گیری او در جهاد بغاظر معتقداتش جست‌وجو کرد. او تمام عمر در راه مردم، علیه هرگونه استبداد و استعمار رزمید. او اهمیت واقعی اتحاد نیروهای انقلابی را زیر رهبری امام خمینی درک کرد و با تمام‌قوا کوشید تا این نیروها را بهم نزدیک سازد، پلی میان آنها ببندد، حلقه رابط و تحکیم‌کننده اتحاد نیروها باشد.

آیت‌الله طالقانی یکی از روشن‌بین‌ترین رهبران انقلاب کنونی ایران بود که معنای انقلاب را با عمق تمام درک کرده، حاضر نبود خود را با کلیات دل‌خوش کند. او می‌گفت: «همه می‌گوئیم انقلاب اسلامی. بپرسید هدف چیست؟ هنوز مشخص نشده است... برنامه علی‌برنامه قبل از انقلاب مدینه بود. نه مثل ما مسلمان‌ها که اول انقلاب کردیم و حالامی‌نشینیم که برنامه معین کنیم.»

خود آیت‌الله طالقانی از کسانی نیست که ندانند هدف انقلاب چیست. او برنامه انقلاب اسلامی را از قبل برای خود روشن ساخته و سالها با بی‌گیری آنرا دنبال کرده بود. او خواستار استقرار جامعه «عدل و قسط» بود. او می‌خواست که:

«نظامات فاسد و فاصله‌ها فرو ریزد... ترکیب اجتماعی جدیدی به وجود آید، یعنی اجتماعی انقلابی، اجتماعی پیش‌رو...»

برای طالقانی همه این مفاهیم معنای دقیق و روشن اجتماعی داشت. او درباره تاریخ تکامل جامعه بشری می‌گفت:

«سررشته پول که به دست طبقه‌ای می‌آید، سررشته‌های سرمایه انسانی و طبیعی و حکومت هم به دنبال آن به دست همین طبقه قرار می‌گیرد... وحدت و یگانگی اجتماعی مبدل به تفرقه و اختلاف و طبقات متضاد می‌گردد. طبقه محروم و بی‌نوا در برابر طبقه مالک و متصرف در اموال و نفوس، که حکومت را در دست دارند، صف‌بندی می‌کنند.»

طالقانی این «صف‌بندی» طبقاتی و قیام‌مردم محروم را تأیید می‌کرد و حتی قیام‌مانی و مزدک را می‌ستود. در نظر او همه قیام‌های طبقات محروم و ملل ستم‌دیده در هر نقطه جهان و صرف‌نظر از این‌که زیرچه پرچی باشد، اسلامی است:

«هر انقلاب علیه ظلم و استبداد و علیه استثمار، در هر جای دنیا که باشد، همیشه در نظر ما یک انقلاب اسلامی است.»

در این انقلاب اسلامی که به گفته طالقانی موافق برنامه علی‌بن ابی‌طالب است:

«خود خواهانی که برگرده مردم سوارند باید به زیر کشیده شوند، مستکبرین خود خواه و سرمایه داران غارتگر باید دنبال کارشان بروند، گرچه طاحه و زبیر باشند.» در ترکیب جدید اجتماعی، جایی برای این سرمایه‌داران غارتگر و ملاکین و مستکبرین نیست. آیت‌الله طالقانی از «قدرت‌کارگری» که «در دل دستگاه صنعتی نطفه می‌بندد و به يك قدرت فعال بدل می‌شود» سخن می‌گفت. در جامعه اسلامی مورد نظر آیت‌الله طالقانی قدرت باید در دست مردم باشد، مردمی که درشوراها متشکل می‌شوند:

«مسئله شوراها یکی از اساسی‌ترین مسائل اسلامی است... بگذارید مردم مسئولیت پیدا کنند. این مردم هستند که کشته داده‌اند.»

جامعه مورد نظر آیت‌الله طالقانی جامعه‌ای است آزاد، که در آن جایی برای هیچ‌نوع استبداد و خفقان نیست. او با احساس درد به یاد می‌آورد که:

«ادبای پس از انحراف از اصول دعوت داعیان به حق و دور شدن از سرچشمه تعالیم پیغمبران به حق، وسیله‌ای برای ستمگری و ظلم و حق‌کشی شده‌اند.»

او هشدار می‌دهد که حساب این تعالیم را از سوء استفاده‌کنندگان جدا کنیم و مراقب باشیم که امروز يك بار دیگر چنین نشود:

«اگر برنامه‌ی علی در انقلاب اسلامی ما پیش نرود، باید به‌طور یقین بدانید که به جای اول بر خواهیم گشت.»

طالقانی می‌گفت:

«اسلام دین سعه صدر و بینش وسیع است. کتاب ما برای همه بشر است.» اما ناآگاهان کار را خراب می‌کنند. طالقانی در خطبه‌ای که روز هفدهم شهریور در بهشت زهرا خواند و باید گفت که وصیت‌نامه اوست، از «استبدادی که زیر پرده دین» عرضه می‌شود، نالید و آن را «خطرناک‌ترین تحمیلات» نامید و گفت:

«هنوز مردم مستضعف ما باور نمی‌کنند که رسالت اسلام و انقلاب ما آزادی است. چون کم‌تر عمل دیده‌اند.»

آیت‌الله طالقانی در آنچه درباره سعه صدر اسلام می‌گفت نیز مانند همه موارد دیگر صادق و صمیمی بود و در زندگی بدان عمل می‌کرد. او خود آثار مارکسیستی را می‌خواند و می‌گفت:

«ما در نفی استثمار و استعمار و دفاع از آزادی با مارکسیست‌ها عقاید مشترکی داریم. آنچه قبول نداریم اصالت ماده است.»

و در مواردی هم که عقاید مشترك نباشد، طالقانی بحث و تبادل نظر را ممکن و سودمند می‌شمرد و می‌گفت:

«من نظرهای انتقادی خود را (درباره اقتصاد مارکسیستی) عرضه می‌دارم و انتظار دارم که اگر اشتباه در فهم و نقد پیش‌آید هدایتم کنند.» و پس از ابراز نظر، اضافه می‌کرد:

«جواب روشن محققین جهان‌بینی مارکسیسم را انتظار داریم.»  
چنین بود بزرگواری وسعه صدر دانشمندی که به عقاید خویش و صداقت بیانش  
اعتماد داشت.

یکی از برجسته‌ترین خصوصیات آیت‌اله طالقانی، که محبت و احترام عمیق همه  
مبارزین راستین انقلابی را برمی‌انگیخت، اعتقاد عمیق او به ضرورت اتحاد نیروهای  
انقلابی بود. او نه درحرف، بلکه درعمل تمام نیروی شگرف‌خود را علیه تفرقه‌اندازان،  
از هرطرف که باشند، چه چپ‌نماهای خرابکار و چه راست‌گرایان افراطی، به کارمی‌برد  
و با اشاره به وصیت علی بن ابی‌طالب می‌گفت:

«مردم نادان این قدر سر به سر هم نگذارید. تفتیش عقاید نکنید. کسی که به شما  
و اسلام سلام می‌کند، نگوئید مسلمان نیست... کاری نکنید که آگاهانه و یا ناآگاهانه از  
دین اسلام عزیز، اسلامی که همه را از شرکت در پلیدی نجات می‌دهد، برای ماخرده-  
گیری کنند. گروهی که به نام‌دین به جوامع و اجتماعات حمله می‌کنند، آن‌هائی که کتاب‌ها  
را آتش می‌زنند... یا مسلمان‌های ناآگاهند و یا آلت دست.»  
طالقانی تأکید می‌کرد:

«اهداف احزاب و جمعیت‌ها چیست؟ چرا باید مقابل هم قرار گیریم. این مقابله‌ها  
و موضع‌گیری‌ها، هرچند با حسن‌نیت باشد، پشت سر آن دست استعمار است... اسلامی که  
ما می‌شناسیم اسلامی که از قرآن و سنت پیغمبر سرچشمه گرفته، هیچ‌گونه آزادی را محدود  
نمی‌کند.»

اعضاء و رهبران حزب توده ایران، که سال‌ها در زندان‌های رژیم منفور پهلوی  
با آیت‌اله طالقانی هم‌زنجیر بوده‌اند، همواره به این خصوصیت پاک و انقلابی وی‌ارج  
می‌گذاشتند. آنان از علاقه صمیمانه آیت‌اله طالقانی به اتحاد همه نیروهای انقلابی و  
احتراز از تفرقه، که «شرك» است، خاطرات روشنی دارند.

آیت‌اله طالقانی فقط به داخل کشور نظر نداشت، او قبل از هرچیز، اهمیت نفوذ  
فلاکت‌بار امپریالیسم، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، را درک می‌کرد. تمام عمره‌بار  
او مالمال از نبرد علیه امپریالیسم است. طالقانی به روشنی تمام درک و اعلام می‌کرد که:  
«سرنوشت مردم ایران همان سرنوشت مردم کوبا، سرنوشت مردم فلسطین و سرنوشت  
همه کشورهای اسلامی است... آنچه نگرانی ایجاد می‌کند مربوط به عقده‌های چرکینی  
است که امپریالیسم به نام اسرائیل و صهیونیسم و آفریقای جنوبی در مناطق حساس  
جهان، مستقر کرده است.»

طالقانی می‌خواست که جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی ضد امپریالیستی  
داشته و حامی همه جنبش‌های رهائی‌بخش باشد. او صادقانه هوادار صلح بود و جنگ  
را جز در مقام دفاع در برابر تجاوز امپریالیستی جایز نمی‌شمرد:  
«مملکت ما کشور علی است... تمام جنگ‌های علی دفاع بود. آیا این نباید مره‌شقی

برای ما مسلمان‌ها باشد که به کسی تهاجم نکنیم.»  
باکمال تأسف و تأثر آیت‌الله طالقانی دیگر در میان ما نیست. او در یکی از احساس‌ترین روزها و لحظات انقلاب ایران با چشمی نگران ما را ترك گفت. ما این ضایعه بزرگ و جبران‌ناپذیر را به همه مردم ایران و به رهبرانقلاب، امام خمینی، و به بازماندگان فقید سعید صحیحانه تسلیم می‌گوئیم. در شب قدر، که آن قدر برایش عزیز بود، طالقانی از شدت هیجان و با احساس خطر نزدیک فریاد برآورد:

«می‌خواستم گریه کنم، همان ملتی که آن یگانگی و وحدت و شوری را که داشت، بتدریج تبدیل به خصومت، جبهه‌گیری و عداوت می‌کند.»

اینکه که این بزرگ مرد صدیق و روشن بین انقلاب ایران را از دست داده‌ایم، بکوشیم تا یگانگی و وحدت را به صفوف خود برگردانیم و از جبهه‌گیری و عداوت بپرهیزیم. ما بارها تصریح کرده‌ایم که رکن اصلی مشی انقلابی حزب توده ایران، تحکیم صفوف نیروهای انقلابی در برابر خطر ضد انقلاب و تحریکات و توطئه‌های امپریالیسم، صهیونیسم و عمال آن‌هاست. ما بارها تصریح کرده‌ایم و باز هم تصریح می‌کنیم که پیشنهاد تشکیل جبهه متحد خلق، که حزب مامطرح می‌کند، خصلت زودگذر تاکتیکی ندارد. میان نظریات ما و نظریات رهبرانی چون طالقانی وجوه مشترک فراوانی موجود است که امکان همکاری عملی و صادقانه را برای حفظ، تحکیم و گسترش انقلاب فراهم می‌کند.

ما از جانب خود با تمام قوا در این راه می‌کوشیم و یک بار دیگر دست اعتماد خود را به سوی تمام نیروهای صدیق انقلابی، به سوی تمام پیروان آیت‌الله طالقانی و به سوی کسانی که به رهبری قاطع امام خمینی در نبرد برضد امپریالیسم، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم و بازماندگان رژیم پهلوی و برای استقلال و آزادی و عدالت در میهن ما معتقدند، دراز می‌کنیم. بی‌ایند روی آنچه که میان ما مشترک است، تکیه کنیم و صفوف خود را در برابر توطئه‌های امپریالیسم و برای دفاع از انقلاب ایران متحد سازیم.

کمیته مرکزی حزب توده ایران، ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۸



رفیق علی امیر خیزی  
عضو کمیته مرکزی حزب توده  
ایران و یکی از پیش کسوتان  
جنبش کارگری ایران  
در گذشت

با اندوه و تأسف فراوان اطلاع یافتیم که رفیق علی امیر خیزی، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، منتخب از دومین کنگره حزب، در سن ۸۶ سالگی، پس از سی سال مهاجرت، در شهر مسکو، زندگی را بدرود گفت.

رفیق علی امیر خیزی که نیرو و نشاط حیاتی خود را تا آخرین روزهای زندگی حفظ کرده بود، بویژه پس از پیروزی انقلاب بزرگ مردم ما بر سلسله شوم پهلوی، امید فراوان داشت که بدیدار میهن خود بار دیگر توفیق یابد. افسوس که مرگ او را دریافت و این آرزوی عادلانه و بحق او برآورده نشد.

رفیق علی امیر خیزی در سال ۱۲۷۲ شمسی، در شهر تبریز، در محله امیرخیز، متولد شد. جریان انقلاب مشروطیت ایران، که در آن برادر ارشدش شرکت فعال داشت، در دوران نوجوانی او (بین ۱۳ سالگی تا ۱۸ سالگی) گذشت و وی در کنار برادر، گرمای شعله‌های این انقلاب را از نزدیک احساس کرد و از آن خاطرات فراوان داشت. امیر خیزی در جنبش ملی شادروان شیخ محمد خیابانی و سپس جنبش گیلان شرکت

داشت و از همین تاریخ زندگی سیاسی و انقلابی آگاهانه‌اش آغاز میشود. وی با گردان انقلاب مانند ستارخان و حمیدرعمواغلی از نزدیک آشنا بود. پس از تأسیس حزب کمونیست ایران، رفیق امیرخیزی بدان پیوست و طی قریب شصت سال از عمر خویش را در صفوف حزب طبقه کارگر ایران گذراند.

دردوران رضاشاه، رفیق امیرخیزی به سبب فعالیت‌های سیاسی خود زندانی و تبعید شد. وی پس از سقوط رژیم استبدادی رضاشاه و بازگشت از تبعید، در صفوف حزب توده ایران شرکت جست و در تهران، آذربایجان و مازندران، با شور و هیجانی که خاص او بود، فعالیت داشت.

پس از اعلام غیرقانونی شدن حزب، رفیق امیرخیزی به مهاجرت رفت. در مهاجرت نیز، بعنوان عضو کمیته مرکزی، در فعالیتهای سیاسی مستمر شرکت داشت و با علاقه فراوان حوادث جنبش انقلابی را در ایران و جهان دنبال میکرد.

رفیق علی امیرخیزی وطن خود ایران را با هیجان دوست داشت، به ادبیات غنی کشور ما آشنا بود، خود شعر میسرود و برخی از اشعارش نیز در مطبوعات حزبی نشر یافته است. وی مبارزی شجاع و صریح و انسانی شوخ طبع، نیک نفس، خوش بین و با نشاط بود و جنبش و تلاش، علیرغم کبر سن و بیماری، هرگز او را ترك نکفت.

دوستان و هم‌زمان امیرخیزی، با درگذشت او، يك دوست و رفیق باتجربه و مهربان را از دست دادند و حزب یکی از پیش کسوتان اندک جنبش کارگری ایران را، که امثالشان اینک کم شمارند.

ما از صمیم قلب به بانو امیرخیزی، که پس از تحمل يك دوری سی ساله و علیرغم مساعد شدن شرایط، متأسفانه به دیدار پسرندگی خود موفق نشد و نیز فرزند و خویشان آن شادروان و همه رفقای حزبی و همه دوستان وی تسلیت می‌گوئیم.

نام علی امیرخیزی در دفتر جاویدان خدمتگزاران خلق و جنبش زحمتکش ایران ثبت خواهد بود. زنده و روشن باد یاد او!

کمیته مرکزی حزب توده ایران

مهرماه ۱۳۵۸



## سه شعر

### سیاوش کسرائی

#### پیامبر و پیام

گر جوابی نیست

کوتهی از کیست؟!

از منست آیا که آنانرا فرستادم

پاکتر پیغامگوئی دلرباینده

با نوید کار سخت آغاز نیک انجام؟

یا که تقصیرست آنانرا که بر پیغامبر دل بسته و مفتون

برده اند از یاد پاسخگوئی پیام؟!

#### شوق

بر کرده ام سد

از رخنه ای در سینه سنگ

آری بهارم من در این تنگ،

تنها اگر باد

تنها اگر ابری و باران

تنها اگر خورشید بود این گل نمی رست

زین تنگنا راه رهاییدن نمی جست.

ای سایه ابر  
 ای دامن باد  
 ای تیغ خورشید  
 ای جام باران  
 این گل نمی بود  
 گلدانه را اگر شوق گل گشتن نبودی در گریبان.

### کاشی اصفهان

یکپاره آسمانرا با دامن چمن  
 درهم سرشته اند.

در این خمیر شب زده آن طرفه ساحران  
 آواز و نغمه را  
 با نور رشته اند.

در قالب دریچه رویای کودکان  
 یک خشت هشته اند  
 آنگاه  
 بذر گیاه جادو  
 برخشت کشته اند.

گنبد نهاده اند  
 گلدسته بسته اند  
 ژولیده باغهای شگرف آفریده اند  
 با رقص رنگها  
 در شاخ و برگها  
 چه شعرها بدود دعا بر نوشته اند.

"رازدا رخلق گربا شی همیشه زنده‌ای"  
مرتضی کیوان

## درود بر بیمرگان



رازمرگ و بیمرگی در پاسخ با این پرسش نهفته است: تنها بخود اندیشیدن و سرخوش گرفتن یا در اندیشه خلق بودن و بسود بهروزی خلق رزمیدن؟

درد رازنای اعما رفراوا نبودند و چونندگانی که به عبث در پی آن نبودند تا بگونه‌ای، بیاری اکسیری رازناک، خویشتن را از چنگال مرگ و فرا موشی، از این فاجعه محتوم برای هر انسان، که کس را نه از آن گزیری هست و نه گریزی، رها سازند. اما فراوان نیز بودند در ست اندیشه‌ای که سعادت و بیمرگی را در خدمت بخلق یافتند. پس خطر کردند و در این راه دور فرجام گام نهادند و چه بسا که سر بر سر این کار نهادند. ما رگس می‌گوید: "آدمی در پیکر خود فانی ولی در عمل خود زنده است". طلحه‌داران این خلیلیمرگان، در تازه‌ترین دوران تاریخ ایران، یعنی پس از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گردان توده‌ای بودند که در هنگامه نبرد پر رنج و خونین خلقهای میهن ما با امپریالیسم و ارتجاع، پای افشردند، پرچم افراختند و سربا ختند.

وما اینک که ۲۵ سال از شهادت این گردان شهیدگذشته، بشهادت تاریخ می‌بینیم که بیمرگ شده‌اند. آنها در وجود حزبشان، حزب توده ایران و در دل هر توده‌ای و در قلب هر انسان آگاه که خلق را از ضد خلق بازمی‌شناسد، زنده‌اند و ما ناو با شنیدن سرگذشت پراینا رشان بیاد این سخن حافظ می‌افتیم که:

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی

در سینه‌های مردم عارف مزار ما است

رفیق کیانوری، دبیر اول حزب توده ایران، در سخنانیکه در مراسم بیست و پنجمین سالگرد شهادت افسران توده‌ای بیان



کرد از جمله چنین گفت :

"۲۵ سال پیش ، اولین دسته از یک گروه قهرمانان حزب ما ، بوسیله رژیم منفور محمدرضای خائن ، به میدان اعدام فرستاده شدند . این قهرمانان ، نه اولین و نه آخرین قربانی های جنبش رها شیبخ ملت ما بودند . پیش از آنها ، ملت ما برای استقلال و آزادی هزاران کشته و قربانی داده بود . از قبل از انقلاب مشروطیت ، که در حقیقت آغاز انقلاب ایرانست ، تا امروز ، ملت ایران برای تامین استقلال ، برای تامين آزادی ، برای ایجا د تغییرات بنیادی و در وضع زندگی زحمتکشان ، همواره قربانی داده و مسلمانان تا پیروزی نهائی قربانیهای بیشتری خواهد داد .

تاریخ انقلاب ایران ، تاریخ قهرمانی خلقهای ایرانست . در این تاریخ ، قهرمانانی از ملک المتکلمین و صو اسرافیل گرفته تا ستارخانها ، باقرخانها ، خیا بانیها ، کلنل محمد تقیخانها ، حیدر عمواغلیها ، فولادیها و آرانیهها و نظایر آنها در دوران رضاخان ، در دوران بعد از رضاخان ، در آذربایجان ، داداش تقی زاده ها ، ابراهیمیها ، آزاد وطنها ، مرتضویها و در کردستان قاضیها ، در دوران اول فشار راجع ، پس از کودتای ۲۸ مرداد ، از کوچک شوشتریها و سالخانیانها ، زاخاریانها و قهرمانان سازمان نظامی ما نندسیا مکها ، وکیلیها ، میشریها ، محقق زاده ها ، روزبهها ، حکمت جوها و نظایر آنها گرفته تا جوانانی مثل رضائیها ، تیزابیها ، بیگوندها ، کتیرائیها ، جزنیها ، سیاها این قهرمانان را بر کرده اند .

ما به همه آنها درود میفرستیم و مطمئن هستیم که مبارزان توده ای ، با همان عشقی که آنها به راه طبقه کارگرداشتنند ، به راهی که استقلال و آزادی و پیشرفت اجتماعی را تامین خواهد کرد ، با همان اعتقادی که آنها داشتند ، پرچم آنها را تا آخرین لحظه زندگی خود برافراشته نگاه خواهند داشت .

مبارزان توده ای ما ، که شما قسمتی از آنها هستید که در اینجا گرد هم جمع شده اید ، برای یادبودشان این پرچم را در اهتزاز نگاه خواهید داشت و تا پیروزی قطعی و نهائی به پیش خواهند رفت .

یادشان گرامی باد .

---

## بازار جهانی نفت و نفت ایران

---

حمید صفری

در ماه‌های اخیر خبر گزاریهایی جهان اخبار گوناگونی درباره توطئه امپریالیسم آمریکا در خلیج فارس منتشر ساخته‌اند که جلب توجه می‌کند:

– دولت ایالات متحده آمریکا نیروی ضربتی یکصد و ده هزار نفری ویژه‌ای آماده کرده که می‌تواند به فاصله بیست و چهار ساعت در نقاط مورد نظر وارد عملیات نظامی بشود. این امر به‌مثابه مقدمه توطئه در خلیج فارس به منظور هموار کردن راه تجاوز آینده آمریکا تلقی می‌شود.

– وزارت امور خارجه آمریکا به نفتکش‌ها و دیگر کشتی‌ها هشدار داد، که احتمالاً تروریست‌ها در نزدیکی خلیج فارس برای ربودن یا انهدام نفتکش‌ها و کشتی‌ها کوشش خواهند کرد. – واحدهای دریائی آمریکا در اقیانوس هند و آبهای مجاور خلیج فارس در حالت آماده باش بسر می‌برند.

– رزمناوهای آمریکا در منطقه دریای عمان آماده مقابله با هر گونه حمله‌ای شده‌اند. – به‌هارولد براون وزیر دفاع آمریکا در مصاحبه با مجله «یو-اس نیوز اند رپورت» اظهار داشت کشورش همچنان آماده است برای حفظ منافع خویش از زور استفاده کند. وی افزود که آمریکا می‌تواند نیروهای خود را به سرعت در همه جای دنیا و از جمله در خلیج فارس مستقر کند و با این عمل بر تحرك نیروهای خود بیش از این نیز بیافزاید.

– پایگاه نظامی ایالات متحده آمریکا در جزیره دی‌یگو – گارسیا در اقیانوس هند به سلاح‌های هسته‌ای مجهز می‌شود. هدف آمریکا آنستکه چنانچه منافعش از سوی کشورهای منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس در معرض خطر جدی قرار گیرد، بتواند بلافاصله از طریق مداخله و اکتش نشان دهد.

– واشنگتن با دولت نژاد پرست جمهوری آفریقای جنوبی درباره تبدیل پایگاه نظامی سایمونستاون به پایگاه جدید ناتو، وارد مذاکرات جدی شده است.

این اخبار که سیاست خارجی تجاوزکار ایالات متحده آمریکا را در مورد کشورهای منطقه خلیج فارس آشکار می‌سازد، با موضوع مورد بحث ما ارتباط مستقیم دارد. این سیاست که در جهان به «دیپلماسی کشتی توپدار» مشهور است تازگی ندارد. تاریخ کشورهای صاحبان منابع نفت انباشته از توطئه‌ها، کودتاها و جنایاتی است که با استفاده از این دیپلماسی

بموقع اجراء گذارده شده است.

تاریخ دوران هفتادسال اخیرى که از اکتشاف و بهره‌دارى نفت مى گذرد، با خون‌دهها هزارانسان در کشورهای نفتخیز نوشته شده است. در این مورد ایران ما بهترین و آموخته‌ترین نمونه است. در این جا مقصد بازگوئى تبهکارىهای نفتخواران جهانی را نداریم. این مطلبى است جداگانه که در حوصله این مقال نمى گنجد.

پروزی انقلاب خلقهای میهن زجر کشیده ما، نقش عظیم نفت در اقتصاد هم پاشیده ایران کنونی، اهمیت فوق العاده نفت در نوسازی کشور و بویژه مسئله حیاتی تأمین استقلال و حق حاکمیت ملی و از آن جمله حل معضل ورود مستقل ایران به بازار جهانی نفت و نیز چگونگی استفاده از این ماده گرانبها و کمیاب در ارتباط با رشد واقعی صنعتی، همگی، پژوهش جوانب گوناگون مسئله نفت را ضرور می سازد.

نفت بزرگترین ثروت ملی ما است. نفت را میتوان به آسانی به وسیله ای برای اسارت و بردگی تبدیل کرد. ایران در دوران رژیم فاشیستی محمدرضای مخلوغ نمونه بسارز این نحوه استفاده از نفت بود. صاحب يك چنین ثروت طبیعی عظیم، امروز با چنان مشکلات اقتصادی و مالی و فرهنگی کم نظیری روبروست که راه خروج از آن بسیار دشوار است، و حال آنکه اگر ثروت نفت ما بطرز صحیح در خدمت توده های مردم قرار گیرد، با آسانی میتواند موجبات شکوفائی سریع کشور را فراهم آورد. در هر دو مورد شناخت ماهیت غارتگر انحصارهای چند ملیتی و دول امپریالیستی حامی آنان در سر نوشت حال و آینده هر کشور نفتخیز اهمیت اساسی دارد. فقط در این صورت میتوان با اتخاذ روش سیاست معقول و منطقی، استراتژی نو استعمار را خنثی کرد و به استقلال اقتصادی و سیاسی واقعی دست یافت. تحلیل چگونگی وضع بازار جهانی نفت، مقام انحصارهای نفتی در بازار نفت، نقش نفت در تأمین مصرف انرژی در آینده و سرانجام نفت ایران و آینده آن به تحقیق این شناخت کمک میکند.

بازار جهانی نفت - در سال ۱۹۷۷ افزایش تقاضای نفت در بازار جهانی نسبت به سال قبل از آن به ۳/۹ درصد و کل تقاضا برای نفت به ۶/۵ میلیون بشکه در روز رسید. در همان سال تولید نفت خام در جهان فقط ۲/۵ درصد نسبت بسال قبل افزایش نشان داد و به ۵۹/۸ میلیون بشکه در روز رسید. بدینسان بازار جهانی نفت با کمبود روبرو شد و بحران انرژی به مرحله تازه ای گام نهاد.

بحران انرژی که اکنون یکی از متداولترین اصطلاحات جهان غرب شده است ریشه های عمیق دارد و زائیده سیاست استعماری و سپس نو استعماری امپریالیسم است. این بحران در واقع، بحران تقسیم کار بین المللی سرمایه داری و بحران مناسبات نابرابر و جابرا نه اقتصادی نو استعماری است که مظاهر آن در سالهای دهه هفتاد میلادی با تشدید مبارزه خلقها در راه برانداختن تسلط امپریالیسم از منابع نفت خام و دستیابی به استقلال اقتصادی آشکار شد. تحکیم قدرت اقتصادی و نظامی سیستم جهانی سوسیالیستی و تأثیر روز افزون زن در روند اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جهان که تغییر تناسب نیروها را به سود صلح و پیشرفت

اجتماعی و آزادی موجب گردید، از یکسو امکانات امپریالیسم را برای حل معضلات گوناگون ناشی از بحران عمومی سرمایه‌داری، از طریق توسل به اهرمهای سیاسی، اقتصادی و نظامی محدود ساخت و از سوی دیگر پیکار علیه انحصارهای چند ملیتی را گسترش داد.

عامل مؤثر دیگر در این زمینه، تشدید وابستگی کشورهای صنعتی رشد یافته جهان سرمایه‌داری به واردات نفت خام است. انحصارهای نفتی بزرگ پایه کار خود را بر استقاده وسیع از نفت خام ارزان قیمت قرار داده بودند و این یکی از عوامل عمده پیشرفت سریع تولید سرمایه‌داری دوران پس از جنگ جهانی دوم بود که سهم نفت. خام را در کل مصرف انرژی کشورهای غربی به میزان عظیمی افزایش داد.

در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۰ میانگین افزایش مصرف سالیانه نفت خام در کشورهای سرمایه‌داری از ۳/۵ درصد تجاوز نمی‌کرد و حال آنکه در سالهای ۱۹۷۰-۱۹۶۰ آهنگ رشد مصرف به ۵/۵ درصد رسید. غارت بی‌بند و بار منابع نفت کشورهای نفت خیز، تغییرات فاحشی را در موازنه مصرف انرژی موجب شد و بالنتیجه از اواسط دهه شصت، نفت خام در کل مصرف انرژی، جای اول را گرفت.

کل مصرف انرژی جهان سرمایه‌داری (در محاسبه با زغال سنگ) از ۱۹۹۲ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به ۶۶۰۹ میلیون تن در سال ۱۹۷۶ رسید، یعنی ۳/۳ برابر شد. سهم سوخت جامد در ترکیب کل مصرف انرژی از ۵۶ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۲۱ درصد در سال ۱۹۷۶ کاهش یافت، در حالی که سهم سوخت مایع در همین سالها از ۳۱ درصد به ۵۲ درصد افزایش پذیرفت.<sup>۱</sup>

در سالهای مورد بررسی ما، افزایش مصرف نفت بطور عمده از افزایش مصرف آن در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری، بویژه ژاپن و اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا ناشی می‌شود. سیاستی که انحصارهای نفتی بزرگ برای جانشین ساختن نفت ارزان قیمت به جای انواع دیگر انرژی به کار بردند، ضربات سنگینی به صنایع زغال سنگ وارد آورد. طی سالهای ۱۹۷۰-۱۹۶۴ در کشورهای عمده استخراج زغال سنگ در اروپای غربی سرمایه‌گذاری و استخراج زغال سنگ به سرعت کاهش یافت. در سال ۱۹۷۲ سهم نفت خام وارداتی در کل مصرف انرژی در اروپای غربی به ۵۹ درصد و در ژاپن به ۷۲/۶ درصد رسید.<sup>۲</sup> و اما در ایالات متحده آمریکا که یکی از بزرگترین تولیدکننده گان نفت جهان سرمایه‌داری است، واردات نفت خام ۱۳/۵ درصد کل مصرف انرژی را در بر گرفت.

رشد سریع آهنگ مصرف نفت خام در کشورهای سرمایه‌داری غرب، افزایش سرمایه‌گذاری انحصارهای نفتی را در اکتشاف، تولید، پالایش و حمل و نقل ایجاب می‌کرد. ذخائر کشف شده نفت از ۳/۹ میلیارد تن در سال ۱۹۳۸ به ۶۸/۱ میلیارد تن در آغاز سال ۱۹۷۷ رسید، یعنی ۱۷ برابر شد.

ناگفته نماند که بخش عمده ذخائر نفت به کشورهای رشد یابنده تعلق دارد. مثلاً کل ذخائر کشف شده نفت در کشورهای رشد یابنده و نیز در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری

در سال ۱۹۷۸ حدود ۴۱۳/۶ میلیارد بشکه بود که از آن ۳۵۴/۳ میلیارد بشکه و یا بیش از ۸۵/۵ درصد به کشورهای «جهان سوم» و بقیه به ایالات متحده آمریکا، کانادا، انگلستان، نروژ و غیره تعلق داشت<sup>۳</sup>.

در «جهان سوم» نیز سهم کشورهای خاورمیانه و نزدیک از ذخائر کشف شده نفت بسیار زیاد است. میزان ذخائر کشف شده نفت این منطقه در دوران بعد از جنگ جهانی دوم در قیاس با دوران قبل از جنگ، ۷۰ برابر شد. در سال ۱۹۷۸ ذخائر محرز نفت در منطقه خاورمیانه و نزدیک به ۲۵۲ میلیارد بشکه بالغ شد که ۶۰ درصد ذخائر محرز کل جهان (به استثنای کشورهای سوسیالیستی) است.

همگام با کشف منابع عظیم نفت، میزان تولید هم قوس صعودی پیمود و از ۲۰۴

میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به ۱۷۱۸ میلیون تن در سال ۱۹۷۶ رسید، که  $\frac{۴}{۵}$  آن نفتی بود که

در کشورهای «جهان سوم» تولید میشد. و اما تولید نفت در خاورمیانه و نزدیک از ۸۹ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به ۱۱۰۲ میلیون تن در سال ۱۹۷۶ افزایش یافت.

جدول زیر نشانگر نقش کشورهای رشد یا بنده و رشد یافته سرمایه‌داری در بازار نفت

جهانی است.

### واردات و صادرات جهانی (به استثنای کشورهای سوسیالیستی) نفت و فرآورده‌های

نفتی در سال ۱۹۷۷

(ارقام به میلیون تن)۴

صادرات		واردات	
نفت خام	فرآورده‌های نفتی	نفت خام	فرآورده‌های نفتی
۲۶۵/۴	۱۴۵۸/۶	۲۶۵/۴	۱۴۵۸/۶
۱۱/۶	۲/۲	۱۰۸/۵	۳۲۳/۷
۱۴/۵	۱۳/۳	۲/۴	۳۳/۶
۱۰۳/۶	۵۸/۷	۸/۹	۱۱۰/۴
۱۷/۳	۶/۴	۵۴/۲	۶۰۳/۰
۶/۵	۲۸۹/۵	۱۱/۹	۲۱/۴
۴۸/۳	۹۷۶/۱	۴/۷	۲/۶
۱۶/۱	۷۵/۸	۲۴/۲	۸۵/۵
۰/۳	—	۲۸/۹	۲۴۱/۷
۲/۸	—	۵/۴	۱۱/۰

بزرگترین مصرف‌کنندگان نفت خام در سال مورد بررسی عبارت بودند از ایالات متحده آمریکا، کشورهای اروپای غربی و ژاپن که سهم آنها در کل واردات نفت به بیش



از ۸۰ درصد (۱۱۶۸/۴ میلیون تن) رسید. کشورهای نامبرده حدود ۸۶ درصد نفت صادراتی از افریقا و خاورمیانه و نزدیک را بخود اختصاص دادند.

در میان کشورهای رشد یافته صنعتی جهان عرب ایالات متحده آمریکا بزرگترین تولید کننده و در عین حال بزرگترین مصرف کننده نفت است. در سال ۱۹۷۷ در این کشور ۴۵۰ میلیون تن نفت خام تولید شد. در همان سال نفت منبع عمده انرژی مصرفی ایالات متحده آمریکا بود و سهم آن در کل مصرف انرژی به ۴۹ درصد می‌رسد. در حال حاضر سهم این کشور در مجموع بازرگانی سوخت مایع جهان حدود ۲۵ درصد است و این امر ایالات متحده آمریکا را به بزرگترین خریدار نفت خام و گاز مایع کرده است. طبق محاسبه‌ای که انجام گرفته، واردات سوخت آمریکا طی سالهای ۱۹۷۷-۱۹۷۳ حدود ۳۸ درصد افزایش یافته است. علت این افزایش سریع مصرف در شرایطی که تقاضای آن بطور نسبی ثابت مانده آنستکه طی این مدت تولید نفت خام آمریکا ۵۰ میلیون تن و تولید گاز آن ۷۵ میلیارد متر مکعب کاهش یافته است. در این مدت در ترکیب جغرافیایی صادرکنندگان سوخت مایع به ایالات متحده آمریکا نیز تغییر محسوسی بوجود آمده باین ترتیب که سهم کانادا به یک سوم کاهش یافت و سهم کشورهای اوپک دو برابر شد. در سال ۱۹۷۷ سهم اوپک در واردات سوخت مایع آمریکا ۸۰ درصد بود. پیش‌بینی شده است که در آینده وابستگی ایالات متحده آمریکا به نفت و گاز وارداتی بیش از پیش تشدید یابد. این روند در کشورهای اروپای غربی (به‌استثنای انگلستان و نروژ) و همچنین ژاپن که فاقد منابع نفت هستند نیز ادامه خواهد یافت.

بخش ناموزون منابع نفت و تولید آن در جهان همراه با رشد فزاینده تقاضای سوخت مایع در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری نقش، بازار خارجی نفت را بالا می‌برد و بالنتیجه مواضع دول صادرکننده نفت اعضاء اوپک را در بازرگانی خارجی تقویت می‌کند.

### تولید و صادرات نفت خام کشورهای عضو اوپک

در سال ۱۹۷۷

(ارقام به میلیون تن)

صادرات	تولید	
۱۴۵۵	۱۵۶۰	کل
۴۴۰	۴۸۰	عربستان سعودی
۲۶۰	۲۸۵	ایران
۱۰۵	۱۱۵	عراق
۱۰۰	۱۰۵	لیبی
۱۰۰	۱۰۵	نیجریه
۱۰۰	۱۰۰	کویت
۹۵	۱۰۰	امارات متحده عربی

۱۰۰	۱۱۰	ونزوئلا
۵۵	۵۵	الجزیره
۲۰	۸۵	اندونزی
۲۰	۲۰	قطر
۱۰	۱۰	گابن
۱۰	۱۰	اکوادور

این بیکره‌ها چگونگی وضع کشورهای عضو اوپک را که یک محصول، یعنی فقط نفت خام تولید می‌کنند نشان می‌دهد. در سال ۱۹۷۷ صد درصد نفت کویت، قطر، گابن و اکوادور، ۹۵ درصد نفت نیجریه و امارات متحده عربی، ۹۱ درصد نفت عراق و ایران، ۹۰ درصد نفت عربستان سعودی و ونزوئلا و بالاخره ۸۰ درصد نفت تولید شده در اندونزی بشکل خام به بازار جهانی صادر شده و این امر نشانگر چگونگی عملکرد نواستعمار را در کشورهای عضو اوپک نشان می‌دهد.

از آنچه گفته شد این نتیجه بدست می‌آید که در سال ۱۹۷۷ تقاضا برای نفت خام در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) به ۳۹/۶ میلیون بشکه در روز رسید و از آنجمله در اروپای غربی به ۱۳/۶ و در آمریکا به ۱۸/۲ میلیون بشکه در روز بالغ شد. در همان سال سهم اروپای غربی و آمریکا در کل تولید نفت جهان سرمایه‌داری ۱۱/۳ میلیون بشکه و سهم کشورهای عضو اوپک ۳۱/۲ میلیون بشکه در روز بود.

میانگین آهنگ رشد تقاضا برای فرآورده‌های نفتی در فاصله سالهای ۱۹۷۷-۱۹۷۲ در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری ۸ درصد بود و حال آنکه در کشورهای رشد یافته این رقم به ۴۳ درصد رسید.<sup>۶</sup>

با آنکه آهنگ رشد مصرف فرآورده‌های نفتی در کشورهای در حال رشد سریعتر است، کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه‌داری با صرف ۷۸/۳ درصد کل فرآورده‌های نفتی همچنان مصرف کنندگان عمده باقی مانده‌اند. این نکته مسلم است که در آینده میزان مصرف فرآورده‌های نفتی در «جهان سوم» با سرعت بیشتری افزایش خواهد یافت. مثلاً، طبق پیش‌بینی‌هایی که انجام گرفته، در سال ۲۰۰۰ سهم کشورهای «جهان سوم» به ۲۰ تا ۲۵ درصد کل مصرف فرآورده‌های نفتی خواهد رسید و این امر تأثیر زیادی در بازار جهانی نفت خواهد داشت.

در حال حاضر کشورهای عضو اوپک حدود ۹۰ درصد صادرات نفت خام را در دست دارند. بموجب برآورد کارشناسان در سال ۱۹۸۵ تقاضای روزانه برای نفت خام تولید شده در کشورهای عضو اوپک بین ۴۲ میلیون بشکه در روز (۲/۱ میلیارد تن در سال) تا ۵۴ میلیون بشکه (۲/۷ میلیارد تن در سال) خواهد رسید. واضح است که کشورهای عضو اوپک با در دست داشتن چنین اهرم نیرومندی نه تنها میتوانند در بازار جهانی نفت نقش مؤثر داشته باشند،

بلکه درعین حال میتوانند در شیوه استفاده از این ماده گرانبها نیز تغییر بنیادی پدید آورند. بهر حال ازهم اکنون میتوان گفت که در آینده نزدیک تقاضا در بازار جهانی نفت خام بعلت کاهش نسبی خود کفائی کشورهای رشد یافته صنعتی به سوخت مایع، بیشتر از عرضه آن خواهد شد و لذا قیمت نفت خام نمیتواند در سطح کنونی آن باقی بماند. (البته عوامل دیگری نظیر تورم و افزایش بهای کالاهای صنعتی نیز موجب افزایش بهای نفت خام خواهد شد) و اما افزایش قیمت نفت بنوبه خود، طرحهای مربوط به بهره برداری از منابع انرژی پرهزینه را که تاکنون بعلت رقابت نفت ارزان قیمت، اقتصادی نبوده است، بتدریج مقرون بصرفه خواهد کرد.

پایگاه عمده نو استعمار - انحصارها برای خنده کردن کسانیکه به پیروی از سیاست آنها تن در نمیدهند، علاوه بر مسائل مالی، شیوههای سیاسی و حتی تروویستی نیز بکار میبرند. تاریخ معاصر همه کشورهای نفتخیز آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین که مشحون از جنایات بی شمار امپریالیسم نفتخوار است، صحت این نظر را بارها به ثبوت رسانده است. امپریالیسم نفتخوار، با وجود ضرباتی که تاکنون بدان وارد آمده، هنوز هم یکی از بزرگترین دشمنان خلقهای کشورهای نفتخیز و عمدهترین پایگاه نو استعمار است. عرصه تولید و توزیع انرژی یکی از عرصه هائیکه روند انحصاری در آن عمیقاً ریشه دوانده است. کنسرنهای نفت نیرومندترین گروههای انحصاری جهان سرمایه داری را تشکیل میدهند و در میان آنها انحصارهای چند ملیتی نقش عمده را بعهدده دارند. این انحصارها شاخه خاصی از امپریالیسم جهانخوار و دارای قدرت مالی و اقتصادی افسانه ای هستند.

#### عملکرد انحصارهای چند ملیتی نفت در سال ۱۹۷۷

ارزش حقیقی				
(به میلیون دلار)				
سود ناخالص	سود خالص	سرمایه گذاری	سرمایه اصلی	
۶۴۰۴	۲۴۲۳	۳۵۹۸	۲۰۵۳۸	اکسون
۲۱۸۸	۷۵۲	۲۰۶۸	۸۳۳۲	گالف اوویل
۲۷۵۹	۱۰۰۵	۱۲۸۵	۹۰۴۳	موبیل اوویل
۲۶۱۳	۱۰۱۶	۸۹۹	۶۱۹۹	استاندارد اوویل (کالیفرنیا)
۲۵۲۸	۹۳۱	۱۲۴۸	۹۸۹۷	تک کو اوویل
(به میلیون لیره انگلیسی)				
۹۱۲	۳۰۴	۷۲۱	۳۲۹۸	بریتیش پیترولیوم
۳۲۹۷	۱۳۴۰	۲۲۲۲	۸۱۴۱	رویال داچ - شل

همه این کمپانیها در ردیف آن انحصارهای غول آمائی هستند که دامنه فعالیت آنها حتی از مرزهای یک قاره نیز فراتر میرود و تقریباً تمام جهان سرمایه داری را در بر

میگیرد. برای بدست آوردن تصور روشن از گستره عظیم عملکرد این کمپانیها ، کافیست یادآور شویم که در سال ۱۹۷۲ ، یعنی در اوج فعالیت آنها، اراضی تحت امتیاز این کمپانیها در سراسر جهان سرمایه داری به بیش از ۴۵۰ میلیون هکتار بالغ بود. در همان سال هفت کمپانی نامبرده ۸۰/۵ درصد کل تولید نفت خام کشورهای عضو اوپک را تحت کنترل خود داشتند.

در سال ۱۹۷۷ انحصارهای هفتگانه عضو کارتل بین المللی نفت که به هفت خواهران معروفند ، حدود ۸۰ درصد بازرگانی جهانی نفت را تحت نظارت مستقیم خود داشتند. (در این سال برخی از انحصارها ، خرید نفت خام را از کشورهای اوپک کاهش دادند و بدینسان میزان خرید آنها از ۷۸ درصد به ۶۸ درصد رسید).

در سال ۱۹۷۸ کل فروش هفت کمپانی عضو کارتل بین المللی نفت به ۲۴۳ میلیارد دلار بالغ شد. در این سال سهم هر یک از آنها چنین بود.<sup>۲</sup>

نام کمپانی	میزان فروش به میلیارد دلار
اکسون	۶۰/۳۳
راپال داچ - شل	۴۴/۰۵
موبیل اویل	۳۴/۷۳
تک کو اویل	۲۸/۶۰
بریتیش پیترولیوم	۲۷/۳۹
امستاندارد اویل آف کالیفرنیا	۲۳/۲۳
گالف اویل	۱۸/۰۶

از هفت انحصار چند ملیتی فوق ، پنج کمپانی امریکائی نفوذ گسترده ای در جهان سرمایه داری دارند. در سال ۱۹۷۷ ارزش سرمایه اصلی آنها ۵۴ میلیارد دلار بود که معرف قدرت عظیم مالی آنهاست. در همان سال پنج کمپانی امریکائی با ۹ میلیارد دلار سرمایه گذاری ، بیش از ۶ میلیارد دلار سود خالص بدست آوردند. مجموع فروش این پنج کمپانی در سال ۱۹۷۸ به ۱۶۵ میلیارد دلار رسید که ۶۷ درصد کل فروش هفت خواهران را شامل بود.

بزرگترین انحصار نفت جهان سرمایه داری، اکسون است که سود ناخالصش در سال ۱۹۷۷ به ۶/۴ میلیارد دلار میرسید. در همان سال اکسون بزرگترین سرمایه گذار در رشته انرژی بود. طبق برنامه درازمدتی که در دست اجراست ، کل سرمایه گذاری اکسون در سالهای ۱۹۸۱ - ۱۹۷۸ ، به ۲۴ میلیارد دلار خواهد رسید و ۱۷ میلیارد دلار از این سرمایه گذاری در ایالات متحده امریکا و کشورهای اروپای غربی انجام خواهد گرفت. هر صده عملکردهای این انحصارها فقط به نفت محدود نمیشود. مجله «وال استریٹ جورنال»

در ۲۵ ماه مه ۱۹۷۷ نوشت که انحصارهای نفتی در سالهای شصت رخنه به منابع ذغال سنگ و منابع انرژی‌زای غیرفسیلی از قبیل انرژی خورشیدی، انرژی هسته‌ای و انرژی ژئوترمال را آغاز کردند و در حال حاضر ۲۰ درصد استخراج ذغال سنگ و ۳۳/۳ درصد استخراج اورانیوم را تحت کنترل دارند. شرکت «گالف‌اوایل» ذخائر عظیم اورانیوم را در آمریکا تحت نظارت گرفته است. شعب انحصارهایی چون اکسون، شل و موبیل در زمینه ایجاد تکنولوژی پیشرفته برای بهره‌برداری از انرژی خورشیدی مبالغ هنگفتی سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

در سال ۱۹۷۷ کتابخانه کنگره ایالات متحده آمریکا ضمن تحقیق درباره چگونگی چارچوب نظارت انحصارهای چند ملیتی بر مواد انرژی‌زا، به این نتیجه رسید که ۴۷ درصد ذخایر محرز اوران و ۴۸ درصد ظرفیت کارخانه‌های تولید اورانیوم و بخش قابل ملاحظه‌ای از ذخایر زغال سنگ تحت کنترل این انحصارهاست. در گزارش تأکید میشود که این ارقام فقط کنترل مستقیم انحصارهای بزرگ بر منابع اولیه مواد انرژی‌زاد را در بر میگیرد؛ مشابه این نظر در قطعنامه دومین کنگره سالیانہ اتحادیه واحد کارگران برق و رادیوی ایالات متحده آمریکا نیز که در سپتامبر ۱۹۷۷ بر گزار شد، منعکس است. در این قطعنامه تصریح گردید که بحران انرژی ایالات متحده آمریکا به نفع کمپانیهای بزرگ است، زیرا این کمپانی‌ها از طریق بالا بردن قیمت نفت خام و فرآورده‌های نفتی سودزایی به چنگ می‌آورند. شرکت کنندگان در کنگره اعلام داشتند که انحصارهای بزرگ آمریکائی نه تنها انحصار تولید و تصفیه نفت، بلکه در عین حال نظارت بر ۶۰-۵۰ درصد ذخایر زغال سنگ و نصف ذخائر اورانیوم را نیز در دست دارند. علاوه بر این همه گاز تولید شده در ایالات متحده آمریکا هم در انحصار این کمپانیهاست. در قطعنامه کنگره سپس تأیید میشد که انحصارهای چند ملیتی باتصاحب منابع انرژی، بحرانی مصنوعی بوجود می‌آورند و آنرا تشدید میکنند. هدف از ایجاد بحران، بالا بردن قیمت‌ها و دستیابی بسود انحصاری هر چه بیشتر است.<sup>۹</sup>

کمبود عرضه نسبت به تقاضا که انحصارهای چند ملیتی بطرق گوناگون سعی در ایجاد آن دارند، یکی از اهرمهایی است که کمپانی‌ها از آن به سود خود استفاده میکنند. مثلاً، پس از بالا رفتن قیمت نفت خام در سال ۱۹۷۲ که منطقاً میبایست تأثیری در سود کمپانی‌ها در جهت کاهش آن بگذارد، ما شاهد افزایش سریع سود آن‌ها بودیم. در این سال سود خالص کمپانی اکسون دوبرابر سود حاصل در سال ۱۹۷۱ بود. در سال ۱۹۷۳ که مصادف با تحریم صادرات نفت از جانب اعراب بود، سود همه کمپانیهای بزرگ و کوچک نفتی بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد نسبت بسال قبل افزایش نشان داد. کل سود خالص ۲۱ کمپانی نفتی در آمریکا در سال ۱۹۷۳ بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار گردید (در مقابل ۵/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲).<sup>۱۰</sup>

در ماه مه ۱۹۷۹ هانزده کمپانی بزرگ نفتی ترازنامه عمل کرد خود را منتشر

ساختند. طبق این آمار سود زمستانی آنها افزایش پرشتابی داشته است. هفت خواهران یاد شده عضو کارتل بین الملل نفت که بیش از رقبای کوچکتر خود در صنایع نفت (اکتشاف، تولید، حمل و نقل، پالایش، بازاریابی) سرمایه گذاری میکنند، سهم بیشتری از سود را به چنگ آورده اند. باید خاطر نشان ساخت که فعالیت گسترده انحصارهای نامبرده در خارج، در افزایش سود خالص تأثیر زیادی داشته است.

در سه ماهه اول سال ۱۹۷۹ سود «استاندارد اویل آف کالیفرنیا» در مقایسه با سه ماهه اول سال قبل بیش از ۴۳ درصد، سود «گالف اویل» ۶۱ درصد و «تک کو اویل» ۸۱ درصد افزایش داشت. از کمپانیهای «مستقل» سود «ساراتن اویل» ۱۰۸ درصد، «آمراداهس» ۲۷۹ درصد، «استاندارد اویل اف اوهایو» ۳۰۳ درصد و بالآخره «کانتی-نیتل اویل» ۳۴۳ درصد افزایش داشته است. سود «اکسون» ۹۵۵ میلیون دلار افزایش یافت (چنین افزایش سرماس آور سود سرمایه، در تاریخ عمل کرد این کمپانی بیسابقه بود).<sup>۱۱</sup> این روند در سه ماهه دوم سال ۱۹۷۹ نیز ادامه داشت. کمپانی «موبیل اویل» در سه ماهه دوم این سال ۳۸ درصد بیش از سه ماهه مشابه سال ۱۹۷۸ سود برده است. در همین مدت سود «استاندارد اویل» ۳۱ درصد و «آتلانتیک ریچفیلد» ۲۳ درصد افزایش نشان میدهد. بالاترین افزایش سود باز هم از آن «اکسون» است که ارزش سهام آن را از ۹۰ سنت به یک دلار رسانده است. مقام دوم در این رشته به کمپانی «شل» تعلق دارد که سودش ۵۵ درصد بیشتر بوده است.<sup>۱۲</sup>

پیکره های فوق بیانگر رابطه مستقیم سود انحصارهای نفتی با افزایش قیمت نفت است. از آنجائیکه کمبود عرضه نسبت به تقاضا یکی از عوامل مؤثر در افزایش سود انحصاری است، کمپانیهای نفتی بزرگ با تمام قوا میکوشند و در آینده نیز خواهند کوشید تا این عدم توازن را بطرق گوناگون حفظ کنند.

پائول ساملسون در مجله «نیوزویک» در پی کاوی علل بحران نفت سال ۱۹۷۹ مینویسد که کمپانیهای نفتی بزرگ هم اکنون امتیاز نامه هائی را در گاو صندوقهای خود نگاهداری میکنند، که یک کادیلاک میتواند ۱۰۰ میل روی آنها راه پیمائی کند. به گفته او، این کمپانیها سال پیش تصمیم گرفتند میزان سود حاصله از فروش نفت و گاز را افزایش دهند و امسال به نمایندگان کنگره امریکا که چیره خوار آنها هستند سفارش کردند تا درباره کمبود سوخت جار و جنجال راه اندازند و کشورهای وابسته به آنها در منطقه خلیج فارس نیز همین روش را اتخاذ کردند.<sup>۱۳</sup>

چستر بنج عضو عالی رتبه کانون کمپانیهای «مستقل» سود انحصاری کمپانیهای نفتی را چنین توصیف میکند: «صنعت نفت در جهان یکی از صنایع معدودی است که شما در آن میتوانید شب تهیدست به بستر بروید و صبح ثروتمند برخیزید».<sup>۱۴</sup>

بهر برداری غارتگرانه از منابع کشورهای صادرکننده نفت و چپاول بی بندوبار مصرف کنندگان دو منبع عمده کسب سود انحصاری در صنایع نفت است. برای روشن شدن

موضوع به ذکر دو مثال مشخص از گذشته و حال میپردازیم: طبق آمار اوپک عوامل تشکیل دهنده قیمت نهائی هر بشکه فرآورده نفتی برای مصرف کننده اروپای غربی در دسامبر سال ۱۹۷۵ بقرار زیر بوده است: هزینه تولید ۰/۴۴ دلار (۱/۲۲ درصد)، هزینه حمل و نقل ۱/۲۵ دلار (۳/۷۷ درصد)، هزینه پالایش ۰/۵۱ دلار (۱/۵۴ درصد)، هزینه های مختلف بازاریابی ۲/۳۱ دلار (۶/۹۶ درصد)، سود خالص شرکت های نفتی ۳/۸۵ دلار (۱۱/۶ درصد)، مالیات کشورهای مصرف کننده ۱۴/۸۵ دلار (۴۴/۷۲ درصد)، درآمد کشورهای صادرکننده نفت ۹/۹۶ دلار (۳۰/۰۳ درصد). بدین ترتیب از ۳۳/۱۷ دلاری که مصرف کننده نهائی در قبال هر بشکه فرآورده نفتی می پردازد، فقط ۳۰ درصد آن عاید کشورهای تولید و صادرکننده نفت میشود، درحالیکه سهم دول کشور-های مصرف کننده و شرکت های نفتی به بیش از ۵۶ درصد قیمت میرسد.

نقش نفت در تأمین مصرف انرژی در آینده- در سال ۱۹۷۷ در سال در هر ساعت حدود ۲/۵ میلیون بشکه نفت خام در جهان تولید میشود که هم بعنوان سوخت و هم بمثابة ماده خام مورد نیاز حیاتی پتروشیمی بمصرف میرسد. در سال ۲۰۰۰ مصرف انرژی در جهان به ۳ تا ۴ برابر مصرف آن در سال ۱۹۷۷ خواهد رسید. این مقدار انرژی از چه منابعی تأمین خواهد شد و نقش نفت در تأمین آن چگونه خواهد بود؟

در حال حاضر نفت از حوزه های نفتی زمینی و دریائی استخراج میشود. در حوزه های نفتی زیر زمینی منابع نفت در حال کاهش است. تا سال ۱۹۷۶ از منابع زمینی جهان سرمایه داری حدود ۳۴ میلیارد تن نفت استخراج شده بود. حال آنکه نفت استخراج شده از منابع دریائی (عمدتاً آب های ساحلی) از ۶/۴ میلیارد تن تجاوز نکرده است.

طبق گزارش کارشناسان سازمان ملل متحد که در سال ۱۹۷۳ انتشار یافت، مجموع ذخائر نفت و گاز در اعماق اقیانوس ها به ۳۰۰ میلیارد تن (در محاسبه با نفت) میرسد، که ۵۶ درصد این منابع در اعماق ۲۰۰ متری قرار دارد. حدود ۸۶ درصد این منابع (۲۴۸ میلیارد تن) در محدوده ۲۰۰ میلی (۳۷۰ کیلو متری) کرانه های اقیانوس ها قرار دارد. بدیگر سخن، هم اکنون امکان دستیابی به ذخائر ۲۲۰ - ۲۰۰ میلیارد تنی نفت و گاز اقیانوس ها وجود دارد.\*

بعقیده کارشناسان حد اکثر ذخائر بالقوه نفت قابل استفاده در جهان چه در حوزه های نفتی زمینی و چه دریائی از ۳۰۰ میلیارد تن تجاوز نمی کند (برخی ها عقیده دارند که ذخائر بالقوه نفت در جهان به ۴۰۰ میلیارد تن میرسد) که در صورت نگاهداری تولید در سطح سال ۱۹۷۷ تقریباً برای ۱۰۰ سال کافی خواهند بود. ولی وجود ذخائر بالقوه بهیچ وجه بمعنی استفاده آئی از آنها در حال حاضر و یا در آینده بسیار نزدیک نیست.

\* اکنون عملیات اکتشافی در عمق ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متر انجام میشود و تکنولوژی پیشرفته برای استخراج نفت از عمق ۵۰۰ متر زیر آبها موجود است ولی عجالتاً نفت از اعماق ۱۵۰ - ۱۰۰ متری استخراج میشود

بهره برداری از ذخائر بالقوه نفت مستلزم حل برخی مسائل بفرنج فنی ( در زمینه استخراج نفت از اعماق اقیانوسها ، از مناطق سردشمالی و افزایش بهره دهی چاههای نفت درخشکی) ومالی است. بهرحال مسئله افزایش میزان ذخائر محرز نفت تا سال ۲۰۰۰ میلادی با آهنگ رشد مصرف و قیمت نفت خام (که باید تولید ذخائر نفت پر هزینه را مورد آور سازد) ارتباط مستقیم خواهند داشت . بنظر میرسد که تا سال ۱۹۹۰ میانگین افزایش سالانه تقاضا در بازار نفت جهان از ۳/۳ درصد تجاوز نخواهد کرد . حتی اگر تقاضا با چنین آهنگی رشد یابد ، مصرف نفت در سال ۱۹۹۰ به دو برابر مقدار مصرف آن در سال ۱۹۷۷ خواهد رسید . این بدان معنی است که تا سال ۱۹۹۰ پیشی گرفتن آهنگ رشد مصرف بر آهنگ رشد ذخائر کشف شده ، بازار نفت را با کمبود روبرو خواهد ساخت. بدینجهت هم اکنون مسئله پیدا کردن مواد جانشین نفت بعنوان سوخت بشدت مطرح است. در همین کنفرانس جهانی انرژی که در اواخر سپتامبر سال ۱۹۷۷ در اسلامبول تشکیل یافت ، این موضوع بار دیگر بررسی شد . در این کنفرانس تاکید شد که حجم مصرف نفت برای سوخت در سالهای آینده باید تقلیل یابد و بجای آن از ذغال سنگ استفاده شود که ذخائر کشف شده اش در سال ۲۰۲۰ حدود ۴ تا ۶ برابر مقدار کنونی خواهد بود .

در میان انواع دیگر انرژی جانشین نفت از نیروی برق نام برده میشود که سهم آن در کل مصرف انرژی جهانی از ۲۵ درصد در سال ۱۹۷۷ به ۴۰ درصد در سال ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت . چنین افزایشی وقتی امکان پذیر خواهد بود ، که تولید انرژی هسته ای در سال ۲۰۰۰ تا ۴۵ درصد و در سال ۲۰۲۰ تا ۵۷ درصد کل تولید نیروی برق افزایش یابد .

برخی از کارشناسان استفاده از امواج دریا را برای تولید برق مطرح ساخته اند طبق محاسبه ای نیروی بالقوه موج به ارتفاع یک متر حدود ۲۵ کیلووات است ، که در صورت ایجاد تکنولوژی لازم برای استفاده از آن میتواند جانشین نفت مورد استفاده در تولید انرژی گردد .

واضح است که استفاده از گاز بمثابه ماده ای انرژی زا در آینده بیش از پیش گسترش خواهد یافت و حدس زده میشود که تولید آن از ۱/۱۳ میلیارد تن ( در محاسبه بانفت ) در سال ۱۹۷۷ به ۳/۳ میلیارد تن در سال ۲۰۰۰ برسد .

تکنولوژیهای پیشرفته ، امکان استفاده از منابع انرژی زای غیر فسیلی مانند انرژی خورشیدی و انواع انرژی هسته ای را نیز فراهم خواهد آورد .

ایجاد باتریهای خورشیدی برای تولید برق کمک بزرگی به تأمین انرژی مورد نیاز بشر خواهد کرد . در صورت پژوهش های پیگیر امکان آن مهروود که تا پایان سده



حاضر حدود ۵ درصد کل مصرف انرژی جهان سرمایه داری از نیروی خورشیدی تأمین گردد. یادآور میشویم که علاوه بر تبدیل انرژی خورشید به برق، در گرم و سرد کردن ساختمان‌های مسکونی و همچنین گرم کردن آب نیز مستقیماً از انرژی خورشیدی استفاده بعمل خواهد آمد.

هم اکنون پژوهش درباره انواع جدید انرژی در آزمایشگاهها با سرعت ادامه دارد. پاره‌ای از دانشمندان درصددند از شاخه‌های نیشکر نوعی الکل اتیلن بدست آورند که آن را میتوان بمشابه ماده‌ی انرژی زا مورد استفاده قرار داد. الکل اتیلن تصفیه شده را میتوان با بنزین بمیزان ۱۵ تا ۲۵ درصد مخلوط کرد و از مایع جدید به عنوان سوخت استفاده نمود.

شنهای نفتی که به مقدار زیادی در نقاط مختلف جهان وجود دارد (مثلاً ذخائر شنهای نفتی آمریکا دو تا سه برابر ذخائر نفت عربستان سعودی است) و بعلت گرانی هزینه تولید هنوز بهره برداری وسیع از آن برای سوخت اقتصادی نیست، میتواند در آینده نقش مؤثری در تأمین مصرف انرژی ایفاء کند. پژوهشهایی که تاکنون در زمینه ذغال سنگ بعمل آمده نشانگر آنستکه کارخانه‌های جدید تولید گاز با کالری زیاد از ذغال سنگ بزودی شروع بکار خواهند کرد. کارخانه‌های موجود بطور عمده گاز با کالری اندک تولید میکنند. با ایجاد تکنولوژی پیشرفته امکان تولید بنزین از ذغال سنگ هم فراهم خواهد آمد.

مواد بیولوژیک و همچنین انرژی ژئوترمال (آبهای گرم که در اعماق زمین به مقدار قابل توجهی وجود دارد) از جمله منابع انرژی بشمار میروند که در آینده مورد بهره برداری همه جانبه قرار خواهند گرفت.

مجموعه این اطلاعات ما را به این نتیجه میرساند که بحران انرژی به معنی که بود انرژی مورد نیاز بشر وجود ندارد. بحرانی که امروزه درباره آن سخن می‌رود بطور عمده حاصل پایان دوران استفاده وسیع از نفت ارزان قیمت است و نه کمبود انرژی.

نفت ایران و آینده آن - کشور مایکی از بزرگترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان کل نفت خام جهان است. تولید نفت خام در ایران تاریخی دراز دارد و تولید آن از ۰/۲ میلیون بشکه در سال ۱۹۱۱ به ۲۰۶۷ میلیون بشکه در سال ۱۹۷۷ رسید و بدیگر سخن طی ۶۸ سال تقریباً ۱۰۳۳۵ برابر شده است. از همان آغاز تولید، ایران به صادر کننده نفت خام تبدیل گردید و میزان نفت خام صادراتی آن که در سال ۱۹۱۲ حدود ۰/۳ میلیون بشکه بود، در سال ۱۹۷۷ به ۱۷۸۲ میلیون بشکه رسید.

در سال ۱۹۷۷ از ۳۲ میدان نفتی زیر بهره برداری میشد: مسجد سلیمان، رامین، نفت سفید، هفتگل، پرمسیاه، کوپال، مارون، آغاچاری، پازنان، کرنج، پاریس، خارک، اهواز (دولایه مختلف)، رگ سفید، رامشیر، گچساران، بی‌بی حکیمه، بینک منصوری، لب سفید، چلینگر، دهلران، نفتشاه، داریوش، کوروش، فریدون، اردشیر،

بهرگانسر، هنديجان، نوروژ، ساسان، رستم ورخش .  
 تا پيروزی انقلاب، منابع عظيم نفت کشور تحت کنترل مستقيم بزرگترین انحصارهای چند ملیتی نفتی جهان سرمایه‌داری قرارداداشت . تا کودتای ۲۸ مرداد کمپانیهای نفتی دولتی - خصوصی بریتانیای کبیر به تنهایی به غارت ثروت طبیعی و بهره‌کشی از زحماتشان ایران مشغول بودند ، ولی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ، بیش از ۴۱ کمپانی بزرگ و کوچک از ۹ کشور رشد یافته صنعتی غرب بر منابع و ذخائر نفت ایران مسلط شدند . مساحت کل مناطقی که بموجب قراردادهای گوناگون در اختیار این انحصارها گذارده شده بود به بیش از ۴۱۰ هزار کیلومتر مربع میرسید، و این نمونه بارز تسلط نواستعمار جمعی بر حساسترین شریان حیاتی کشور، یعنی صنایع نفت بود.  
 پیکره‌های زیر دامنه سیطره انحصارهای خارجی را بر منابع نفت ایران در آن ایام نشان میدهد<sup>۱۵</sup>.

سهم کمپانیهای گوناگون در تولید نفت خام ایران  
 (مقدار به میلیون بشکه)

۱۳۵۶	۱۳۵۱	
۱۸۱۶	۱۷۸۱	کنسرسيوم بين المللی نفت
۶	۶	تولید مستقیم شرکت ملی نفت ایران
۲۱۷	۱۷۸	شرکتهای مختلف نفتی از آنجمله :
۱۱۶	۵۱	ایپاک
۱۵	۳۲	میریب
۶۹	۶۵	لاپکو
۱۷	۳۰	ایینو کو
۲۰۳۹	۱۹۶۵	جمع

در سال ۱۳۵۶ سهم کنسرسيوم نفت در تولید نفت خام ۸۹/۱ درصد، سهم شرکتهای مختلف نفتی ۱۰/۶ درصد بود. بديگر سخن ۹۹/۷ درصد تولید نفت خام تحت کنترل انحصارهای خارجی قرارداداشت ، در حالیکه سهم شرکت ملی نفت ایران در تولید مستقیم از ۳/۰ درصد تجاوز نمیکرد.

انحصارهای تولیدکننده نفت خام، در عین حال بزرگترین خریداران آن نیز بودند. در سال ۱۹۷۷ دریافتیهای ایران از محل صدور نفت و گاز به ۲۰۹۲۶ میلیون دلار رسید. ارزش صادرات نفت ایران در این سال فقط ۱۹۱ میلیون دلار و یسا اندکی بیش از ۰/۹ درصد کل فروش نفت بود . بیش از ۹۵ درصد درآمد ایران از نفت از طریق فروش به-

کنسرسیوم بین‌المللی نفت و دیگر کمپانیهای نفتی فعال در کشور بدست آمده است.<sup>۱۶</sup> این ارقام که حاکی از ژرفای وابستگی اقتصاد کشور به بازار جهان سرمایه داری است، وجود بازرگانی نابرابر و نامتعادل (سالیان دراز نفت خام ارزان قیمت ۹۷ درصد کل صادرات ایران را شامل بود) بین ایران از سوئی و کشورهای انحصارهای سرمایه‌داری از سوی دیگر را نیز نشان میدهد. پوشیده نیست که چنین وابستگی، اقتصاد ایران را در مقابل نوسانات بازار جهان سرمایه‌داری بیش از پیش حساس میسازد و در نتیجه هرگونه تزلزلی در این بازار (ادامه بحران اقتصادی، تنزل مستمر ارزش دلار نسبت به دیگر ارزها و افزایش سریع قیمت کالاهای صنعتی) تأثیر مخرب در مجموعی اقتصاد خواهد داشت که عواقب فلاکت‌آزنا ما امروز، پس از انقلاب هم، مشاهده میکنیم.

باید توجه داشت که فروش نفت خام به انحصارهای نفتی، صرف نظر از آنچه گفته شد، خسارات مالی زیادی هم به ایران وارد ساخته است. مثلاً، بموجب قرارداد ۲۰ مارس ۱۹۷۳ منعقد بین ایران و کنسرسیوم بین‌المللی نفت، انحصارهای نفتی عضو کنسرسیوم، نه تنها یگانه بازاریاب و صادرکننده نفت ایران بودند، بلکه در مقابل، این «خدمت» را شرکت ملی نفت ایران متعهد شده بود که میزان نفت مورد نیاز کنسرسیوم بین‌المللی نفت را با ۲۲ سنت تخفیف در هر شبکه در اختیار آن بگذارد. از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران ۷۲۶۶ میلیون بشکه نفت خام به کنسرسیوم بین‌المللی نفت تحویل داد و بدین طریق اگر نفت با ۲۲ سنت تخفیف در هر بشکه فروخته شده باشد، طی این مدت مبلغی در حدود ۱/۶ میلیارد دلار تنها از این محل به زیان خزانه دولت ایران به گاو صندوقهای انحصارهای چند ملیتی انتقال یافته است.

تبدیل ایران به یکی از بزرگترین صادرکنندگان نفت خام هدف عمده سیاست امتعماری و سپس نو استعماری امپریالیسم در ۶۷ سال اخیر بود.\* مقام ایران به مثابه يك کشور وابسته به امپریالیسم، در تقسیم کار بین‌المللی سرمایه‌داری ایجاب میکرد که کشور ما به صادرکننده يك کالای بخصوص، یعنی سوخت مایع از طریق افزایش سریع تولید نفت خام تبدیل گردد. بهمین دلیل وابستگی ایران به نفت و بالنتیجه به بازار جهانی نفت و انحصارهای نفتی حاکم بر آن، شدت یافت. جدول زیر خصلت اقتصاد وابسته و تک محصولی ایران را تا اندازه‌ای روشن میسازد.

\* بزرگترین مصرف‌کنندگان نفت خام ایران در سال ۱۹۷۷ به ترتیب عبارت بودند از کشورهای اروپای غربی (۳۳/۳ درصد)، آمریکای شمالی و مرکزی (۲۰/۵ درصد) و ژاپن (۱۶/۴ درصد).

سهم رشته‌های عمده اقتصاد ملی در تولید ناخالص داخلی  
(به قیمت جاری) ۱۷

۱۹۷۷	۱۹۷۲	
۳۱/۸	۲۰/۸	گروه نفت
۹/۳	۱۶/۹	گروه کشاورزی
۱۲/۳	۱۴/۴	صنعت و معدن
۰/۷	۱/۵	آب و برق

در سال ۱۹۷۷ در حالیکه سهم نفت به ۳۱/۸ درصد افزایش یافت، سهم صنعت و معدن در تولید ناخالص داخلی از ۱۴/۴ درصد به ۱۲/۳ درصد و سهم گروه کشاورزی که نقش حیاتی در اقتصاد کشور دارد (حدود ۶ درصد ساکنین کشور در روستاها زندگی میکنند) از ۱۶/۹ به ۹/۳ درصد منزل کرد. در سال ۱۹۷۷ فروش نفت گاز از حیث ارزش به ۸۲/۲ درصد کل صادرات کشور بالغ بود. سهم نفت در درآمد های دولت ۷۳/۳ درصد و سهم دریافتی ارزی حاصل از صادرات نفت در دریافتی های حساب جاری موازنه ارزی کشور ۷۹/۰۸ درصد بود.<sup>۱۸</sup> خاطر نشان میکنیم که این وضع هنوز هم ادامه دارد. در سال ۱۹۷۹ سهم درآمد نفت و گاز در کل درآمد ایران ۷۵ درصد بود. اتکاء اقتصاد ملی به نفت بیانگر وابستگی اقتصاد کشور است. و اما افزایش حجم فروش نفت خام به معنی بهره‌کشی وحشیانه از منابع ناپایدار زیرزمینی نیز هست و این امر در آخرین تحلیل به صدور جبران ناپذیر بخش قابل ملاحظه‌ای از ثروت ملی کشور منجر میگردد. تردیدی نیست که ایران می‌توانست در صورت تقلیل فروش نفت خام و افزایش تولید فرآورده های نفتی و دیگر مشتقات نفت و گاز و صدور آنها مانع این امر گردد، مقایسه پیکره های مربوط به تولید نفت خام و فرآورده های نفتی، گویای آنستکه رژیم منحوس سرنگون شده پهلوی در این عرصه نیز مجری بی‌اراده استراتژی نو استعماری امپریالیسم در کشور ما بود.

از ۲۸۵ میلیون تن نفت تولید شده در سال ۱۹۷۷ حدود ۲۶۰ میلیون تن آن به شکل خام صادر گردید.<sup>۱۹</sup> در همانسال در مقابل ۱۷۵۸ میلیون بشکه نفت خام صادراتی فقط ۲۸۶/۲ میلیون بشکه نفت بمنظور تهیه فرآورده های نفتی جهت مصرف داخلی به پالایشگاهها و دستگاههای تقطیر کشور تحویل گردید.<sup>۲۰</sup> جالب است که درپاره‌ای موارد تولید برخی از انواع فرآورده های نفتی پاسخگوی حتی تقاضای داخلی نیست و کشور ما که خود تولیدکننده و صادرکننده بزرگ نفت خام است، مجبور به واردکردن انواع فرآورده های نفتی است.

این روند ناهنجار در شرایطی جریان داشت که رژیم سابق در ایجاد پالایشگاههای هندوستان، افریقای جنوبی، کره جنوبی، سنگال و غیره مبالغ هنگفتی سرمایه گذاری

کرده بود. طبق اظهار آقای حسن نزیه، رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران، رژیم سابق ۱۳ شرکت مختلف در خارج از کشور بوجود آورده است. فقط در احداث خط لوله نفت در اسرائیل بدستور شاه مخلوع مبلغ ۳۹۰ میلیون دلار سرمایه گذاری شده و هم اکنون دولت ایران بابت تحویل نفت خام و دیگر سرمایه گذار به مبلغ ۷۸۰ میلیون دلار و یاحدود ۵/۵ میلیارد تومان از اسرائیل طلبکار است.<sup>۲۱</sup>

سیطره انحصارهای نفتی خارجی بر تولید نفت خام و صدور آن گویای آنست که سطح تولید و میزان عرضه نفت ایران در بازار جهانی وابسته به کمپانیهای نفتی بود. گذشته از این صنایع نفت و گاز ایران از لحاظ تکنولوژی و ماشین آلات مورد نیاز نیز وابسته به انحصارهای چند ملیتی است. تجربه سالهای اخیر نشان میدهد که با رسوخ سرمایه های انحصاری خارجی در رشته های نو بنیاد مشتق از نفت و گاز، این وابستگی شدیدتر و عمیقتر هم میشود. صنایع پتروشیمی از نمونه آنست.

صنایع پتروشیمی یکی از مهمترین رشته های صنعتی است که سرمایه های انحصاری ایالات متحده آمریکا و ژاپن بدان رسوخ کرده است. در اوایل خرداد ۱۳۴۴ دولت وقت ایران مادهی واحده ای را به تصویب رساند که امکان نفوذ انحصارهای خارجی را در این رشته که اهمیت حیاتی برای اقتصاد کشور دارد، فراهم آورد، در تبصره يك این قانون گفته میشود که شرکتهای خارجی می توانند بمنظور تولید و صدور و فروش محصولات پتروشیمی با شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران سازمان مشترک و یادستگاههای مختلط تشکیل دهند. در تبصره دوم همان ماده تأکید می شود که سازمان های مشترک و یا دستگاههای مختلطی که به موجب این قانون تشکیل میشود از کلیه حقوق و معافیتها و تسهیلاتی که برای مؤسسات تولیدی داخلی طبق قوانین موضوعه موجود است، استفاده خواهند نمود.

هم اکنون ۲۶ درصد سهام مجتمع پتروشیمی آبادان، ۵۰ درصد سهام کارخانه پتروشیمی بندر خمینی و ۵۰ درصد واحد پتروشیمی خارک متعلق به انحصارهای آمریکائی است. علاوه بر این ۵۰ درصد سهام واحد پتروشیمی ایران - ژاپن که در دست ساختمان است به انحصارهای ژاپنی تعلق دارد.

سرپرست شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران در تماشای باخبرگزاری پارس میگوید که سرمایه گذاری در واحد پتروشیمی ایران - ژاپن تاکنون ۷ میلیارد دلار رسیده است و تا پایان طرح های در دست اقدام و توسعه واحد های دیگر شاید تا ۱۵ میلیارد دلار افزایش یابد.<sup>۲۲</sup>

صنایع پتروشیمی ایران تاکنون برای طرف ایرانی سودآور نبوده است، انحصارهای خارجی صاحبان سهام در این رشته که سودسزایی از فروش تکنولوژی و ماشین آلات و خدمات در مراحل اولیه اجرای طرح میبرند. چنان هزینه های سنگینی را به کشور ما تحمیل میکنند که پس از خاتمه طرح، مؤسسه احداث شده سالیان دراز فقط

ضرر میدهد. در اوایل تیرماه سال جاری سرپرست شرکت ملی صنایع پتروشیمی گفت: «خارجی هائیکه درهریک از کارخانه های پتروشیمی ایران سهام هستند و ضرر میکنند، حاضر بفروش سهم خود شده اند، ولی در کارخانه هائی مانند خارک که منفعت دارد این دست و آن دست می کنند...» ۲۳

هم او در مورد واحد پتروشیمی ایران - ژاپن اظهار داشت که برابر برآوردی «طرح پتروشیمی ایران - ژاپن در ۵ تا ۶ سال اول بهره برداری ضرر میکند و مانبایداز بازگشت سرمایه صحبت کنیم و... ناچار باید از مراحل برزخ بگذریم» ۲۴

«گذشتن از برزخ بهر قیمتی» باوضع کنونی، به معنای تن در دادن به تداوم وابستگی از جهان غرب است. این استدلال که حتی در آمریکا و ژاپن اینگونه صنایع در مراحل اولیه زیان میدهند، نادیده گرفتن خصالت نو استعماری انحصار های آزمند فروشنده ماشین آلات، تکنولوژی و خدمات است. بدنبود اگر آقای سرپرست شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران واقعات موحش مربوط به هزینه سرسام آور احداث واحد پتروشیمی ایران - ژاپن را به آگاهی عمومی مردم ایران میرسانید. بموجب برآورد اولیه، هزینه طرح پتروشیمی ایران - ژاپن یک میلیارد دلار تعیین شده بود. ولی بعد، طرف ژاپنی هزینه طرح را افزایش داد و بالاخره قرارداد مهرماه ۱۳۵۵ منعقد بین ایران و انحصار- های ژاپنی هزینه را در ۱/۸ میلیارد دلار تثبیت کرد و اینک معلوم میشود که کل هزینه مرحله نخست طرح تا آغاز بهره برداری به حدود ۷ میلیارد دلار (۳۵ میلیارد تومان) افزایش یافته است!!

طرحی که هزینه آن از یک میلیارد به هفت میلیارد دلار افزایش یافته و تازه در آینده به ۱۵ میلیارد دلار هم خواهد رسید، البته نمیتواند برای طرف ایرانی سودآور باشد و اما آنچه مربوط به طرف ژاپنی است، او از همان آغاز سود هنگفتی به چنگ میآورد و این روند تا پایان مراحل بعدی اجرای طرح نیز ادامه خواهد داشت. لذا این طرح پس از گذشت سالیان دراز نیز نمیتواند به هدف های اساسی خود برسد. ناموفق بودن طرح پتروشیمی ایران ژاپن را در هزینه سنگین تحمیلی از جانب انحصارهای ژاپنی عرضه کننده تکنولوژی و خدمات باید جستجو کرد. زیان دهی این مؤسسات قاعدتاً سودآور که نمایانگر عدم سلامت اقتصادی است ضرورت تجدید نظر بیدرنک در قرارداد را ایجاب می کند.

تا زمانی که ما در مناسبات خویش با انحصارهای جهان غرب تجدید نظر بنیادی بعمل نیآورده ایم، صنایع نفت و گاز و مشتقات آنها کماکان وابسته به امپریالیسم باقی خواهند ماند. در پایان دسامبر سال ۱۹۷۸ دولت موقت جمهوری اسلامی ایران صنایع نفت و گاز را تحت کنترل خود گرفت. از آن زمان تا کنون تنها اطلاعاتی که در معرض افکار عمومی گذارده شده، میزان تولید به مقدار ۴ میلیون بشکه در روز است که از آن نیز گویا روزانه ۳/۵ بشکه صادر میشود. علاوه بر این روز ۲۲ خرداد سال جاری خبری در مطبوعات انتشار یافت دایر بر اینکه هیئتی برای مذاکره با مقامات و مسئولین کنسرسیوم

بین‌المللی نفت به‌لندن عزیمت کرده است<sup>۲۶</sup>. در این خبر گفته میشود که هدف عبارتست از حل اختلافات بین مقامات نفتی ایران و انحصارهای چند ملیتی عضو کنسرسیوم بین‌المللی نفت برای بدست گرفتن کامل تولید و صدور نفت توسط شرکت ملی نفت ایران. طرفین شرکت‌کننده در مذاکرات لندن میبایست وضع سرمایه‌گذاریهای دوطرف را در صنایع نفت مشخص میساختند و وضع این سرمایه‌گذاریها را بامقدار نفتی که در پایان دسامبر ۱۹۷۸ موجود بود روشن میکردند و بدینسان به‌مسلطه نفتخواران جهانی در ایران پایان میدادند. این تنها اطلاعاتی است که پس از پیروزی انقلاب از جانب مقامات رسمی در دسترس مردم قرار داده شده است. سر نوشت مذاکرات لندن به کجا کشیده و تاکی ادامه خواهد یافت؟ پاسخ باین سؤال هنوز معلوم نیست. با در نظر گرفتن نقش حیاتی نفت در اقتصاد ملی، جای آن داشت که دست‌اندرکاران شرکت ملی نفت ایران اطلاعات جامعتری درباره حال و آینده صنایع نفت و همچنین درباره مناسبات با گروههای نفتی فعال در شرکتهای عدیده، مطالعه کاری و مشارکت در صنایع نفت و چگونگی سیاست کوتاه مدت و دراز مدت شرکت ملی نفت ایران در دسترس مردم قرار میدادند.

درآمد نفت بخشی از ارزش جدید بوجود آمده در کشور است. این درآمد به مردم ایران تعلق دارد. ولی سالیان دراز مهم قابل توجهی از آن بطرق گوناگون توسط انحصارهای نفتی چند ملیتی، فقط بدان دلیل که آنها واسطه عمده بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت خام در سراسر جهان سرمایه‌داری بودند، غارت میشد. انحصارهای نامبرده اکنون نیز میکوشند تا این نقش غارتگرانه را ایفاء کنند.

مردم ایران تجربه تلخی از تسلط انحصارها بر صنایع نفت کشور دارند. میدانیم که رشد سریع صنعتی در کشورهای سرمایه‌داری غرب در سه دهه اخیر و نیاز روزافزون آنها به سوخت ارزان قیمت، انگیزه اساسی توسعه سریع صنایع تولید نفت خام در ایران بود. تصادفی نیست که انحصارهای حاکم بر منابع نفت ایران سالیان دراز هم از توسعه سریع پالایشگاه برای تصفیه هرچه بیشتر نفت خام در داخل کشور ممانعت میکردند و هم از احداث و گسترش صنایع مشتق از نفت و گاز جلوگیری بعمل می‌آوردند. بهمین علت نیز خصلت و ساختار رشد صنعتی ایران و حجم تولید و تنوع کالاها در بست تابع مصرف و تولید صنایع رشد یافته دول سرمایه‌داری بزرگ بود. ضرورت مبرم آگاهی از برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت شرکت ملی نفت ایران و دولت موقت نیز از این واقعیت انکارناپذیر ناشی میشود.

ذخائر کشف شده و احتمالی نفت ایران حدود ۶ میلیارد بشکه است. در صورتیکه تولید نفت در سطوح فعلی روزانه ۴ میلیون بشکه باقی بماند تا ۴۵-۴۰ سال دیگر ذخایر موجود پایان خواهد یافت. ذخائر محرز گاز ایران در سال ۱۹۷۷ حدود ۱۴۱۵۰ میلیارد مترمکعب برآورد شده، که ۲۹ درصد کل ذخائر کشف شده جهان سرمایه‌داری و حدود ۶ درصد ذخائر گاز خاورمیانه و نزدیک است<sup>۲۷</sup>.

آنچه هم اکنون در برابر شرکت ملی نفت ایران قرار دارد، مسئله بسیار مهم دستیابی مستقل به بازار نفت (بی واسطه‌ی انحصارهای چند ملیتی) است. باید خاطر نشان ساخت که بحران انرژی و تشدید آن، تغییرات محسوسی به نفع کشورهای تولید کننده در بازار جهانی نفت به وجود آورده است. تضعیف موضع انحصارهای بزرگ عضو کارتل بین‌المللی نفت در تولید و توزیع بعلت تقویت نسبی مواضع کمپانیهای مستقل و دولتی و همچنین نقش مؤثر کشورهای سوسیالیستی از جمله عواملی است که برای پایان دادن به سیادت نفتخواران امپریالیست شرایط مساعد فراهم آورده است. کشور ما با استفاده معقول از این عوامل میتواند مستقلاً در بازار جهانی نفت وارد عمل شده و درآمد بیشتری با صدور کمتر نفت خام بدست آورد.

ناگفته پیداست که فروش نفت خام فقط میتواند برنامه کوتاه مدت شرکت ملی نفت ایران باشد. این برنامه همچنین باید اولاً، شامل بازیابی مجدد چاههای نفتی گردد که بعلت بهره‌کشی وحشیانه و غیرفنی بازدهی آنها تقلیل یافته و ترک شده‌اند؛ ثانیاً، ازدیاد بهره‌دهی از مخازن موجود را تأمین کند. علاوه بر این در زمینه اتخاذ تدابیر عامل کوتاه مدت مسائل دیگری هم باید در نظر گرفته شود که اهم آنها بعقیده ما عبارتند از: تعیین میزان تولید نفت خام بر مبنای نیازهای مبرم اقتصاد ملی، ادامه عملیات اکتشاف نفت و گاز، بکار بردن روش مطلوب بهره‌برداری از مخازن موجود با در نظر گرفتن مصالح کشور، کوشش در راه تقلیل هدر رفتگی و اتلاف انرژی، استفاده از امکانات موجود برای تولید قطعات یدکی، کاتالیست‌ها و مواد شیمیایی در داخل کشور، بکار گرفتن مؤسسات فنی آموزشی برای تربیت واقعی کادر فنی در کلیه سطوح، پایان دادن به وابستگی فروش نفت به دلار و غیره.

سالیان دراز است که بخش عظیمی از گاز تولید شده همراه نفت سوزانده و بهدر میرود. در سال ۱۹۷۷ حدود ۵۲/۳ میلیارد متر مکعب گاز همراه نفت تولید شده که از آن ۲۶/۴ میلیارد متر مکعب و یا ۴۴/۳ درصدش سوزانده شده است. طی شش سال، از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ کل تولید گاز همراه نفت بالغ بر ۳۰۸/۷ میلیارد متر مکعب بود که ۱۵۹/۴ میلیارد متر مکعب و یا بیش از ۵۱ درصدش به هدر رفته است.<sup>۲۸</sup> اگر در نظر بگیریم که از آغاز بهره‌برداری از معادن نفت این جریان پیوسته ادامه داشته است، میزان خسارات عظیمی که از این طریق به اقتصاد کشور ما وارد آمده بیشتر روشن میشود.

با احداث لوله سرتاسری گاز برای نخستین بار امکان صدور بخشی از گازیکه بهمراه نفت و بهنگام استخراج نفت ناگزیر آزاد میشود، فراهم آمد و از همه مهمتر اینکه نخستین گام در راه استفاده از این گاز در داخل کشور برداشته شد. در سال ۱۳۵۶ با صدور ۹/۳ میلیارد متر مکعب گاز، حجم گاز صادر شده، از آغاز قرارداد (مهر ۱۳۴۹) به ۶۳ میلیارد متر مکعب رسید. در همان سال درآمد حاصله از صادرات بر اثر افزایش بهای گاز برابر ۱۶/۵ میلیارد ریال بود که در قیاس با درآمد سال ۱۳۵۵ (۱۴/۱ میلیارد ریال) از افزایشی



معادل ۲۵/۷ درصد برخوردار بوده است.<sup>۲۹</sup>

ولی نه میزان اندک صدور گاز و نه استفاده محدود از آن در داخل کشور مانع آن نیست که بخش زیادی از گازیکه ناگزیر همراه نفت بدست میآید بهدر رود. مسئولین شرکت ملی گاز ایران، پیش از هر چیز، باید برنامه عملی در این زمینه ارائه دهند. بهترین شیوه کاربرد استفاده از آن برای تأمین انرژی کشور است. ولی گاز را میتوان بعنوان ماده خام صنایع شیمیائی و پتروشیمی نیز به کاربرد. تزریق دوباره گاز به مخازن زیرزمینی نفتی یکی دیگر از طرق استفاده معقول از گاز است. متأسفانه ماهنوز برنامه مدون و دقیق استفاده از گاز را تنظیم نکرده‌ایم و مانند گذشته به سوزاندن و بهدر دادن آن در میادین نفتی ادامه می‌دهیم.

بموجب برآورد شرکت ملی گاز ایران، در صورت تولید روزانه نفت در سطح ۳/۵ میلیون بشکه، تولید و استفاده از گاز طبیعی به‌همراه نفت بقراری خواهد بود (ارقام به میلیارد متر مکعب در سال):

۳۵	میزان تولید گاز همراه نفت
۴	میزان مصرف شرکت سابق خاص خدمات نفت
	آماده برای تحویل به شرکت ملی نفت ایران
۲۴	برای مصرف داخلی و صادرات
۷	باقیمانده که سوزانده خواهد شد

این برنامه براساس تولید ۳/۵ میلیون بشکه نفت در روز تنظیم شده است و حال آنکه تولید روزانه نفت در حال حاضر از ۴ میلیون بشکه بیشتر است. طبیعی است که یک چنین برنامه غیر واقعی باعث میشود که میزان گاز سوزانده شده فقط روی کاغذ کاهش یابد. برنامه ریزی در هر عرصه‌ای باید علمی و دقیق باشد، در غیر این صورت تدابیر اقتصادی غیر قابل اجرا خواهد ماند.

محدودیت کارهای ژئوفیزیکی و لرزه نگاری و باکمال محدود شدن عملیات حفاری چاههای اکتشافی مانع آن بوده است که ما تا امروز بتوانیم ذخائر نفت و گاز موجود در سراسر کشور را ارزیابی کنیم. مثلاً از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۷ جمعاً ۱۰۳ حلقه چاه بعق ۲۵۲۱۸۲ متر برای دستیابی به نفت و گاز حفر شده است. ۲۰ بدیگر سخن میانگین عملیات حفاری سالانه در سراسر کشور از چهار حلقه چاه جمعاً بعق ۹۳۸۰ متر تجاوز نکرده است.

وظیفه شرکت‌های ملی نفت و گاز ایران اینستکه از هم اکنون برنامه دراز مدتی برای عملیات اکتشافی در سراسر کشور و در تمام فلات قاره، برای کاهش مستمر فروش نفت خام و افزایش تولید و فروش فرآورده های نفتی و پتروشیمی و غیره تنظیم کنند و هر چه زودتر آنرا بمورد اجرا گذارند. نفت و گاز ماده های انرژی را هستند، ولی

از آنها دهها هزار محصول مورد نیاز بشر بدست میاید . صنایع پتروشیمی یکی از رشته های عمده صنایع سنگین را تشکیل میدهند و در گذار به سطح عالی رشد صنعتی و اقتصادی نقش قاطع دارند . نفت خام و گاز طبیعی میتوانند پایه رشد صنایع برای تولید انواع لاستیک و الیاف مصنوعی ، مصالح ساختمانی انواع رنگها ، داروهای گوناگون و صدها نوع دیگر محصولاتی باشند که مورد احتیاج بازار داخلی و خارجی است . صنایع پتروشیمی اهمیت ویژه ای برای نوسازی و بازسازی کشاورزی و رشکست ایران دارد که تولید کود شیمیائی ، مواد سمی برای مبارزه با آفات نباتی و غیره فقط برخی از آنهاست . مسئله کمبود مواد غذایی در سطح جهانی ، بویژه پروتئین و امکان تهیه آن از هیدروکربورها و مشتقات آنها اهمیت نفت و گاز را بعنوان مواد خام برجسته تر میسازد .

برنامه دراز مدت برای صنایع نفت و گاز ایران باید طوری تنظیم گردد که در آینده کشور بتواند در کلیه عرصه ها ، از اکتشاف و استخراج ، تا تولید فرآورده ها و حمل و نقل و عرضه آنها به بازار جهانی مستقلاً عمل کند . دسترسی به این هدفها ضرورت طراحی و ساخت بخش مهمی از ماشین آلات مورد نیاز صنایع نفت و گاز و مجتمع های پتروشیمی را در دستور روز قرار میدهد و این امر نیز مستلزم ایجاد تکنولوژی ملی ، تربیت کادرهای فنی و ایجاد مؤسسات پژوهشی میسر است .

هدف گردانندگان رژیم سرنگون شده، وابسته ساختن هرچه بیشتر صنایع ایران به تکنولوژی غرب بود . یاد آور میشویم که « شرکت تکنولوژی پیشرفته ایران » ( با مشارکت مؤسسه سرانسمیت بولکو آلمان غربی) و « شرکت مهندسی و ساختمانی ایران » ( با مشارکت کمپانی چند ملیتی آمریکائی بکتل) که شرکت ملی نفت ایران در هر دوی آنها از سهامداران عمده بشمار میرفت ، عملاً ایران را به بازار فروش تکنولوژی غرب مبدل کردند و از ایجاد تکنولوژی ملی در داخل کشور با تمام قوا جلوگیری بعمل آوردند . مسئله توسعه ظرفیتهای فنی و علمی در ایران هیچگاه برای انحصارهای چند ملیتی فروشندگان تکنولوژی مطرح نبوده و نمیتواند مطرح باشد .

دستیابی به تکنولوژی ملی بدون گسترش دانش و بینش فنی کارکنان هم آهنگ با پیشرفت تکنولوژی و تغییرات و تحولات علمی و فنی امکان پذیر نیست . بهمین جهت مسئله حیاتی افزایش تعداد پژوهشگران و تقسیم آنها میان رشته های تخصص و فراهم آوردن امکانات تجهیزاتی و فنی برای این رشتهها از وظایف عمده برنامه ریزان است . بحران بنیادی و ریشه دار سیاست نواستعماری امپریالیسم همراه با سایر عوامل برای تشدید مبارزه ضد امپریالیستی و ریشه کن ساختن نفوذ امپریالیسم در ایران و تأمین استقلال واقعی میهن ما مساعدترین شرایط و بهترین امکانات را فراهم آورده است . بردولت جمهوری اسلامی ایران است که از این امکانات برای نیل به استقلال اقتصادی حد

اکثر استفاده را بعمل آورد. صنایع نفت و گاز عمده ترین عرصه ایست که میتواند در این امر نقش بنیادی ایفاء کند.

۱. «B. P. Statistical Rewu of World Oil Industry 1977».
۲. «Energy in the 1980», P. 14
۳. «Time», May 7, 1979. P. 45
۴. «B. P. Statistical Rewu of World Oil Industry 1977».
۵. «Petroleum Economist», July, 1978
۶. Ibid
۷. «Time», May, 1979
۸. «Caol Age», November, 1977
۹. خبرگزاری «آسوشیتدپرس» ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۷
۱۰. «The Guardian, London, Apr. 2, 1974
۱۱. «Time», May 7, 1979, P. 44
۱۲. «اطلاعات»، ۶ مرداد ۱۳۵۸
۱۳. «Newsweek», July 2, 1979, P. 46
۱۴. «Time», May 7, 1979, P. 46
۱۵. گزارش اقتصادی و ترانزنامه سال ۱۳۵۶ بانک مرکزی ایران، صفحات ۱۸۲، ۱۸۳
۱۶. همانجا، صفحه ۲۳۶
۱۷. همانجا، صفحه ۳۶
۱۸. همانجا، صفحه ۱۶۱
۱۹. «Petroleum Economist», July, 1978
۲۰. گزارش اقتصادی و ترانزنامه سال ۱۳۵۶ بانک مرکزی ایران، صفحه ۳۸
۲۱. «بامداد»، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۸
۲۲. «بامداد»، ۶ شهریور ۱۳۵۸
۲۳. «بامداد»، ۴ تیر ۱۳۵۸
۲۴. همانجا
۲۵. «Business week», Nov. 17, 1975
۲۶. «بامداد»، ۲۲ خرداد ۱۳۵۸
۲۷. «Petroleum Economist», cep. 1978
۲۸. گزارش اقتصادی و ترانزنامه سال ۱۳۵۶ بانک مرکزی ایران، صفحه ۱۹
۲۹. گزارش سالانه شرکت ملی گاز ایران، سال ۱۳۵۶، صفحه ۸
۳۰. گزارش تحولات صنعت نفت ایران، صفحه ۲۴

# ماوید گاههای نودر جنبش چپ ایران

حیدر مهرگان

اخیراً "سه کتاب با عنوان "سلسله بحث های راه کارگر" منتشر شده که مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات جنبش کارگری را بنیاد و هدف کار خود اعلام کرده است . نویسندگان این آثار هنوز به عیان نام و نشانی از خود پندسته نداده اند، اما با انتقاد و هجوم به مشی چریکی، نظرات ماژوئیستی و حزب توده ایران، ظاهراً "راه جدیدی را به جنبش و نیروهای هوادار مارکسیسم-لنینیسم ایران توصیه می کنند- و به همین انگیزه راه و مشی آنها به "خط چهارم" معروف شده است .

در نگاه نخست، جای پای های نیرومند و جوانی که برخی از ورطه ها و سنگلاخ های ماژوئیسم و کوره راه های پیچ در پیچ مشی چریکی را تجربه کرده اند، در لابلای هر سه کتاب "سلسله بحث های راه کارگر" به چشم می خورد، اما این تجربه پویا که به نوبه خود از اعتبار نسبی و منزلت نویدبخشی برخوردار است، هنوز به معنای پشت سر گذاشتن آن ورطه ها و پیچ و خم ها و خلاصی از آثار و عوارض فرساینده آن نیست .

آنچه به این کوشش و کوش اهمیت می دهد اینست که پیوندگان "خط چهارم" که راه درازی آمده اند، نمیتوانند در نقطه ای که اکنون به آن رسیده اند، متوقف بمانند . منطق این راه، اگر صمیمیت و اصولیت علمی پشتوانه آن باشد، ادامه و تعالی آنست .

همزمان با انتشار آثار تئوریک "خط چهارم" بحث های کم و بیش مشابهی که در درون سازمان چریک های فدائی خلق جریان داشت و با شک و تفتی بخش اعظم مبارزاتی تئوریک بنیادگذاران اولیه سازمان مشخص میشد، به سطح جنبش کشانده شد و در "پاسخ نامه" فدائیان به جزوه انتقادی "درباره شرایط عینی انقلاب" اثر اشرف دهقانی و محمدحرمی پور" مباحثه با رفیق اشرف دهقانی" تبلور یافت . اگرچه بین نظرگاه های که با "خط چهارم" مشخص میشود و نظرات سازمان چریک های فدائی خلق، اختلافات بسیاری وجود دارد، اما وجوه مشترک این دو نظرگاه برجسته های اختلاف آن فاش است و تصادفی نیست که وحدت نظر بیشتر در زمینه های اصلی و اختلاف دیدگاه اغلب در عرصه های فرعی تر

است. و با زتما دفی نیست که مشتعل شدن این مباحثه، با پیچ پیچ بحث وجدل و تردیدها تا زه در میان برخی عناصرو محافل سیاسی دیگر که عنوان "ما ثوئیست های شرمگین" \* بهترین توصیف آنهاست، همراه است.

این روی آوری نسبتاً " وسیع و پرجنب و جوش به بحث و مبارزه ایدئولوژیک و تجدید نظر در اصول بعضی از تئوری ها و تاکتیک های که سالها بر بخش فعالی از جنبش چپ ایران چیره بود، از یکسوا زبحران عمیقی که این مشی ها در برخورد با واقعیات زندگی گرفتار آن شده اند خیر میدهد و از دیگر سو گواه ضرورت مبرم وصول به آن چنان تئوری و تاکتیک را تصریح میکنند که راهگشا و نیروبخش مبارزه گردانهای متعهد به مارکسیسم - لنینیسم باشد و با اثبات صحت و قدرت خود در عمل، قادر باشد بر پراکندگی ها و دور باطل کشمکش ها و خصومت های غیر اصولی غلبه کند و وحدت را در عرصه تفرقه سامان دهد.

گفتیم که هم سازمان چریکهای فدائی خلق، هم جریان منتسب به خط چهارم و هم تا حدی اجزائی از ما ثوئیسم سرخورده ایران - علی رغم لحن عناد آمیز و چهره عبوسی که بخود گرفته اند - در مسیر این ضرورت، گامهای مثبتی برداشته اند. این کار که با انتقاد از مشی مسلحانه چریکی بعنوان تنها راه مبارزه انقلابی، نفی تئوری پیشاهنگ جدا از توده، طرد تز انحرافی " سوسیال امپریالیسم"، پذیرش لفظی این اصل اساسی مارکسیستی که مطلق کردن یک شکل از مبارزه و تحمیل آن به جنبش، هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد، و نظایر اینها آغاز شده، میدان وسیعی را در بر گرفته است. اما این میدان هنوز به تمامی قلمرو واقعی مارکسیسم - لنینیسم گسترش نیافته است.

آنها پیش از آنکه ذهن خود را از رسوبات ما ثوئیستی و مشی چریکی کاملاً خلاص کرده باشند، به انتقاد و تحلیل از این نگرشها و مشیها پرداخته اند و از مقطعی که ما ثوئیسم و مشی چریکی، بمثابه دو جریان متفاوت خرده بورژوازی بهم میرسند، حرکت خود را آغاز کرده اند. اینست که انتقاد آنها از تئوری چریکی و ما ثوئیستی از درون همان تئوریها و آغشته به همان ضوابط انجام میگیرد، و اگر چه جای این پوسته را می شکافد و نقبی به مارکسیسم میزند، اما هنوز با مارکسیسم واقعی فاصله جدی دارد.

آنها تز " سوسیال امپریالیسم" را رد میکنند و نظریه رویزیونیست شدن شوروی را بجای آن میگذارند، از مطلق گرائی در مارکسیسم ابراز بیزار می کنند و روی استفاده از همه شیوه های مبارزه در مراحل مختلف روند انقلاب اصرار میورزند، اما در نهایت برای لحظه انقلاب، هر شکلی از مبارزه را از جنگ مسلحانه بی دملامت میگیرند، انترناسیونالیسم را که مقدم ترین و عمده ترین خصلت جنبش پرولتاریا در مقیاس جهانی است، در لفظ می پذیرند و در معنی چنان تفسیرتنگ و باریکی از آن بدست میدهند که تنها

\* ما ثوئیست های شرمگین به کسانیا طلاق میشود که با ورشکستگی و رسوائی ایدئولوژی و سیاست ما ثوئیستی، ظاهراً " از آن فاصله گرفته اند، اما در عرصه اقدام، در همان مواضع باقی مانده اند. اغلب این کناره گیری یک تاکتیک سیاسی و لفظی برای محافظت از اصول استراتژیک ما ثوئیسم و ترمیم برج و باروهای ویران شده آنست.

لباسی را که ناسیونال-کمونیست‌ها دوخته‌اند، به تن او می‌برد، یعنی آن را با دست پیش می‌کشند و با پس می‌زنند، یا نقش عوامل داخلی را در یک کشور چنان مطلق می‌کنند که نقش عامل خارجی، شرایط و مضمون دورانی که انقلاب در آن رخ می‌دهد، عملاً "به مفر میرسد... و هنگامیکه این مسایل در رابطه با تئوری و پراتیک حزب توده ایران مطرح می‌شود - و قاعدتاً " باید جرقه‌ها و پرتوهای روشنگری را برانگیزد - واقعیت اختلاف‌ها در پرده غلیظی از دود و غبار رو‌ها هوی بسیار، اما بی‌نتیجه پوشیده می‌ماند. در این حال منطق و امانت و متانت که بر زنده هربحث سازنده و موثراست، جای خود را به برداشت‌های شتابزده و عصبی، ذکر نقل قول‌های دست و پا شکسته و نیمه‌کاره از آثار و اسناد حزب توده ایران و آنگاه تا ختن و پرخاش به آن - و حیرت‌انگیزتر از این، به تحریف و دست‌کاری نظرات حزب و یا تحویل دادن استنباط‌هایی از این نظرات که دست‌کمی از تحریف ندارد، می‌کشد. عداوت و بدبینی بدینسان پشت حقیقت را خاک می‌مالد و آن‌کس که با زنده واقعی بین‌تسویه حساب غیرمنصفا نه‌است، بیش از همه مردمی هستند که برترین تعهد ما در برابر آنها، صداقت ما است. دام‌ن‌زدن به انواع توهم و تبلیغ علیه حزب توده ایران که یک سطر دلیل و کوچکترین مدرکی همراه ندارد - و نمیتواند داشته باشد - نظیر اینکه " حزب توده ایران با ملاحات شاه را تا بیید می‌کرد" (۱) و یا " به نظر حزب توده ایران انقلاب استثنائاً " قهرآ می‌زاست" (۲) و یا " حزب توده ادعا می‌کند که چون کلاسیک‌ها از امکان گذار مسالمت‌آمیز سخن گفته‌اند، پس اعمال جبر و قهر یک اصل ما رکیستی نیست" (۳) و یا " آیا غرض حزب توده این نیست که... از هژمونی پرولتاریا، از انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتور پرولتاریا چشم‌پوشی کنیم؟" (۴) و یا " آن‌ان (حزب توده) که به بندبازی سیاسی بیش از تسلیح و تجهیز مبارزان انقلابی پرولتاریا بها می‌دهد... و بیش از هر چیز به فکر بندوبست با بورژوازی و خرده‌بورژوازی هستند" (۵).

آری، توهمات و برداشتهای کج و معوجی ما ننند اینها و دهها نظیر دیگر که شالوده‌ای بر لوث کردن واقعیت مبارزه، واقعیت سیاست و واقعیت خواسته‌های حزب توده ایران بنا شده، بهمان نسبت که از طرف دشمنان قسم خورده خلق‌های میهن طبیعی است، از سوی دوستان خلق یا کسانی که خود را دوستان خلق مینامند، غیر طبیعی و شگفتی‌آور مینماید. این شگفتی‌آزوسی ما با دروغ بسیار همراه است، چرا که عکس‌العمل یک چنین لجاج و عناد داخلی از حقیقت و برهان، به خود این پوپندگان و کوشندگان که غرقه در عواطف و احساسات از پیش ساخته‌اند، بر می‌گردد و آن‌ها را بجای نزدیک شدن به آرمانی که تمامی این احساسات و عواطف شریف را با آن شعله‌ور می‌سازند، بیشتر دور می‌کنند.

پیش از آنکه به جزئیات و بررسی ریشه‌های این طغیان ضدتوده‌ای بپردازیم، بحث با این دوستان را از مسائلی تئوریک که منشاء بسیاری از گره‌ها و سوء تفاهم‌هاست، آغاز می‌کنیم، با این تاکیدی که هم‌فداان و هم‌نویسندگان "سلسله‌بحث‌های راه‌کارگر" از بحث ایدئولوژیک برای وجین کردن علف‌های هرز و انحرافات جنبش در مرحله کنونی، بعنوان یک وظیفه مبرم یاد کرده و خود این وظیفه را شروع کرده‌اند.

(۱) در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط عینی انقلاب. از سلسله‌بحث‌های راه‌کارگر. ص ۸۵

(۲) همان منبع. ص ۵۳

(۳) همان منبع. ص ۴۸

(۴) همان منبع. ص ۴۵

(۵) پاسخ به مباحثه رفیق اشرف دهقانی. سازمان چریک‌های فدائیلی خلق. ص ۳۰

## مطلق گرایی در مسئله راه انقلاب

"مطلق گرایی" با هر شکل و شیوه‌ای که از دروازه‌اش شود، جهان بینی علمی‌زردردیگر خارج می‌شود. این تجربه‌ای است که جنبش انقلابی و کارگری جهان صحت آن را با گوشه‌ت و پوست خود در راه آزادی‌آلام و ضایعات بیشمار، بارها و بارها آزموده است. بخشی از جنبش انقلابی میهن مانیز که چریکهای فدائی خلق مشخص‌ترین نمایندگان آن هستند، ایمن واقعیت به اثبات رسیده را با تجربه شخصی خود دیگر باره محک زد و برای آن بهائی پرداخت که جبران آن هنوز طاقت فرسا است. فدائیان حرکت خود را از این مطلق آغا نکردند:

"بقای سازمانهای انقلابی در شرایط اختناق سیاه، تنها از راه نظامی کردن آنها میسر است... اگر سازمان انقلابی ظاهر نشود، سرانجام در مرحله‌ای از رشد خود توسط پلیس نابود خواهد شد."

در این عماره مطلق گرایی: مطلق کردن قدرت و سلطه پلیس، مطلق کردن ناتوانی وضع مردم و سازمانهای انقلابی آنها، مطلق کردن شکل و شیوه نظامی مبارزه انقلابی... تمام می‌آموزد سیال، زنده، شاداب و انعطاف پذیر ما رکیسم - لنینسیم بنا درفته است. به این مطلق سازی، نظایر دیگری مانند مطلق کردن نقش پیشاهنگ در تحول انقلابی (نوعی مطلق کردن شرایط ذهنی)، مطلق کردن "عمل گرایی" تا حذف کامل نقش تئوری انقلابی و سپس نقش سازمان صنفی و سیاسی طبقه را میتوان اضافه کرد.

امروز چریکهای فدائی خلق و دوستان آنها در "خط چهارم" وانمود میکنند که ایمن دگم‌ها و مطلق‌ها را که بقول خودشان ربطی به ما رکیسم ندارد، درهم شکسته‌اند. و در این دعوی نیز تا حدی و به نوعی محق‌اند. اما این تاکید لازمست که محق بودن آنها فقط تا حدی و به نوع خاصی است. واقعیت محق بودن این مبارزان را نظرات جدید آنها تصدیق می‌کند:

"ما اشکال سازمانی و اشکال مبارزاتی را بقول لنین از پیش خود" کشف نمی‌کنیم" بلکه آنرا محصول تطبیق تئوری انقلابی با این یا آن وضعیت و بررسی کامل عینی آن می‌شماریم. (۶) و یا:

"سازمان (چریکهای فدائی خلق) میکوشد در هر منطقه خاص و با توجه به هر موقعیت مشخص، یعنی با ارزیابی مبارزه طبقاتی بطور عینی در حال گسترش توده‌ها، شکل و شیوه عمده مبارزه و سازمان را از عمل آنها بیا موزد، آنرا جمع بندی کند و در عمل یکسازار بدهد. (۷) و جای دیگر:

"مبارزه سیاسی از دیدگاه ما رکیست - لنینست‌ها، همیشه مبارزه ای توده‌ای است، مبارزه عده‌ای بجای توده‌ها نیست. بنا بر این بایستی دریا بیم چارادریک وضعیت تاریخی مبارزه فلان شکل را بخود می‌گیرد و در وضعیتی دیگر شکل دیگری را... توده‌ها همیشه در یک ارتباط طبقاتی معنی دارند. (۸)

(۶) و (۷) پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی. صفحات ۲۵ و ۲۳

(۸) ملاحظاتی درباره پیشاهنگ. از سلسله بحث‌های راه کارگر. ص ۱۹

اعراض از مطلق ها و شکستن دگم ها ، حتی اگر نسیم بندونا بیگیر باشد ، بهر حال گامی است به جلو . آثار جدید فدا ثیان و دوستان آنها در خط " خط چهارم " نشان میدهند که آنها این گام را برداشته اند ، اما اگر این پیشروی در لفظ خاتمه یا بدو خود را کامل نکنند ، به کجا خواهد رسید؟ آنها به کینه این آموزش دیالکتیکی بی‌التفات اند که اگر شکل مبارزه را از پیش نمیتوان تعیین کرد ، بخاطر آنست که در سرپیشروی انقلاب " توده‌ای از مسایل نویسن پدید خواهد آمد ... و شرایط تغییر خواهد کرد و شدید و مکرر تغییر خواهد کرد . " (۹) و شکل مبارزه ناگزیر تابع این تغییر و تحول غیر قابل پیش بینی خواهد بود . از این روست که لنین در تشریح آموزش ما رکس میگوید :

" ما رکس دست خود و فعالین آینده انقلاب سوسیالیستی را از نظراشکال ، شیوه‌ها و اسلوب تحول انقلابی نمی‌بست . " (۱۰)

دوستان ما که خود این کلمات را تکرار میکنند ، از آن به این نتیجه غیر منتظره

میرسند :

" ما همیشه و در هر شرایطی بنا به مصالح طبقه کارگر با صراحت اعلام کرده و میکنیم که طبقه کارگر به هیچ وجه از طریق پارلمانتاریسم به پیروزی نمیرسد . ما آشکارا اعلام میکنیم که صرفا " از طریق تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی ... است که سازشکاری نیروهای غیر پرولتری درهم شکسته شده و امپریالیسم با استقرار جمهوری دموکراتیک خلق اساسا " اخراج میگردد . " (۱۱)

مشکل بتوان مبنای برجها ن بینی علمی گذاشت و با چنین بیقیدی از کنار آن گذشت . وقتی لنین تصریح میکند که : " مارکسیسم به نحو مثبت هیچ شکلی ( توجیه داشته باشید : هیچ شکلی) از مبارزه را در نمی‌کند ، " رد قاطع هر شکل دیگر مبارزه سیاسی جز « تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی » ، آنهم " برای همیشه و در هر شرایطی " درست نقطه مقابل این پیام لنینی نیست؟ اگر ناممکن است که پیش‌گویی کرد " در فلان یا بهمان وضعیت آتی کدام طرق و وسایل پدید خواهد آمد که برای ما عملی یا مفید خواهد بود " (۱۲) علتش اینست که " تغییرات مستقل از اراده ما ، شکلی از عمل را در دستور روز قرار خواهد داد . " (۱۳)

اگر منظور از " طریق پارلمانتاریسم " تکیه یکجانبه و مطلق به راه پارلمانی بمثابه یگانه راه رسیدن به حکومت باشد ، که این راه لااقل از سوی حزب توده ایران هرگز مطرح نشده بود ، و اگر منظور راه پارلمانی بمثابه یکی از راهها ، آنهم در شرایط مشخص تاریخی و همراه با بهره گیری از راهها و اشکال و شیوهها و وسایل دیگر باشد ، چنین راهی امکان پذیر بوده و نفی مطلق آن نادرست خواهد بود .

تغییرات عینی را نمیتوان با توپ و تشریه اطاعت از خواست ذهنی خود داشت و پیشا - پیش آیه صادر کرد که شکل تحول آینده حتما " قطعا " و در هر شرایطی تنها پارلمانتاریستی نیست ، بلکه " تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی است . "

(۹) لنین . مجموعه آثار . جلد ۳۱ - ص ۳۰۴

(۱۰) همان منبع . ص ۳۰۴

(۱۱) پاسخ ... ص ۲۵

(۱۲) و (۱۳) لنین . کلیات . جلد ۲۱ . ص ۹۵



آیا این یک پیشگویی تمام عیار نیست ؟

قالب سازی که شاخ و دم نمیخواهد . همینکه یک شکل و اسلوب را مسلط فرض کنیم و بس — آینده ای که هنوز فرانسیده ، به مضمونی که هنوز تکوین نیافته ، به شرایطی که هنوز مقتضیات آنرا نمی‌شناسیم دیکته کنیم ، از خود یک مطلق گرای دوآتشه ساخته ایم . و یک چنین مطلق گرانی نتواند مدعی باشد که " ماسکل و شیوه عمده مبارزه و سازمان را از عمل توده‌ها میا موزیم و جمع بندی میکنیم و در عمل بکار می‌بندیم " ، " اشکال مبارزه سازمانی و مبارزاتی ... محصول تطبیق تئوری انقلابی با این یا آن وضعیت و بررسی کا ملا " عینی است . " این یا آن وضعیت " .

خوب به معنی این عبارت توجه کنید . " این یا آن وضعیت " بیان تنوعی است که دورادور قابل حدس و گمان نیست . " این وضعیت " یک شکل و اسلوب مبارزه را ایجاب میکند و " آن وضعیت " شکل و اسلوب دیگری را . اما دوستان فدائی هم در " این وضعیت " وهم در " آن وضعیت " صرفنظر از اختلاف و تفاوت فاحشی که ممکنست بین آنها باشد ، یک نسخه ابدی صادر میکنند : " تلفیقی از مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی " .

و این نسخه را بعنوان " بررسی کا ملا " عینی " شرایطی که به آینده تعلق دارد و هنوز عینیت نیافته است ، معرفی میکنند . فدائیان ظاهرا " نسخه ای را که حاوی دستور العمل " تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی " است ( بجای آمادگی و تدارک انتقال از یک شکل مبارزه به شکل مناسب جدید ) از روی انقلاب اخیر ایران رونویسی کرده اند . حتی اگر با این تصویرگری از انقلاب ایران موافق باشیم ، با این الگوبرداری مکانیکی که دست و بال آینده را باریمان دیروز می‌بندد چگونه میتوان موافق بود ؟ بیادبیا وریم که ما رکنس درباره انقلاب های اجتماعی پرولتری گفت که این انقلابها " چکامه خود را فقط از متن آینده میتوانند برداشت کنند ، نه از گذشته " ( ۱۴ ) و تکرارنا پذیری یک حادثه تاریخی را در این طنز فیلسوفانه ریخت که :

" هگل در جایی مینویسد که تمام حوادث و شخصیت های بزرگ تاریخ جهان ، به اصطلاح دوبار ظهور میکنند . ولی او فراموش کرد بیادبیا که با راول بصورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی مسخره " ( ۱۵ )

جا دارد که حرف آخر درباره جملات یاد شده فدائیان را از آژاردوستان " خط چهارم " آنها بدهیم : " تعریفی همیشگی از یک شکل مبارزه و تعمیم آن برای همه جا و هر زمانی ، چیزی جز دگما تیسیم ... نخواهد بود " .

اما خط چهارمی ها خود به نحو دیگری مبتلابه این دگما تیسیم اند . آنها میگویند : باید این آمادگی را داشت که با هر تغییری در اوضاع ، شکل مبارزه را تغییر داد . و این سخن ، سخن لنین است ، سخن لنینی است .

اما این دوستان بلافاصله این نظر درست را به سوی دست انداز میرا نند و ضد آن راه آن وصله میکنند :

" غرض از اشکال متنوع ، همه جا اشکال تاکتیکی است و شکل استراتژیک ... تنها از راه جبر است . " ( ۱۶ ) و این " جبر " راهم مبارزه مسلحانه معنی میکنند ، چرا که آنرا

( ۱۴ ) مارکس . هجدهم برومر لوئی بنا پارت ، از انتشارات حزب توده ایران . ص ۲۵

( ۱۵ ) همان منبع . ص ۲۲

( ۱۶ ) در پیرامون تئوری انقلاب — ص ۶۰

درباربراههای مسالمت آمیز میگذارند:

" حزب توده که از نقل قول (لنین) سوء استفاده میکنند تا راه را برای " مسالمت " باز کند، غافل است که غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال تاکتیکی است و اشکال استراتژیک همان گونه که از ما نیفتست نقل کردیم " تنها از راه جبر است " (۱۷).  
خط چهارمی ها در این مطلق گرائی تغییر شکل داده شده تا آنجا پیش میروند که حتی توجه ... بله، فقط " توجه به راههای غیر مسلحانه گذار را خیانت به پرولتاریا " (۱۸) قلمداد میکنند. نویسندگان " سلسله بحث های راه کارگر " حتی اگر به تجربه غنی شیلی که از راه غیر مسلحانه به پیروزی رسید و ۳ سال به رشد مسالمت آمیز خود ادامه داد، توجه نداشته باشند، حتی اگر نخواهند با این حکم که " گذار مسالمت آمیز یک استثناست " نادر است " جانمایا این رزیا بی لنینی را که " این امکان نا در را در عین حال بسیار گرانبها " توصیف می کرد و برای آن کیفیت فوق العاده قائل بود، خدشه دار کنند، حتی اگر نخواهند بقول لنین یک بررسی مطلقا " تاریخی از مساله اشکال مبارزه کنند " و برشالوده ای بن

(۱۷) همان منبع . ص ۶۰

(۱۸) درباربروویزیونیسیم و تزسوسیال امپریالیسم - از سلسله بحثهای راه کارگر ص ۱۸  
\* لئونید برژنف در بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در رد این نظرات که تجربه انقلاب مسالمت آمیز شیلی را تجربه ای شکست خورده و انمود می کنند، گفت :  
" فاجعه شیلی حکم کمونیست ها را در باره وجود راههای گوناگون انقلاب و از آن جمله، در صورت فراهم بودن شرایط لازم، راه مسالمت آمیز انقلاب را بیچوجه باطل نکرد. ولی جدآ گوشزد ساخت که انقلاب باید برای دفاع از خود آماده باشد. این فاجعه به انقلابیون می آموزد که در قبال فاشیسم امروزی و در قبال دسایس ارتجاع خارجی، پیوسته هوشیار باشند و همبستگی بین المللی با تمام کسانی را که به راه آزادی و ترقی گام می نهند، تقویت کنند."

و در جمع بندی این تجربه " بوریس پونوماریف " عضو بروی سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، تاکید میکند:

" حوادث شیلی که نخستین تجربه دراز مدت پیشرفت " مسالمت آمیز " انقلاب بود، برای ما رکسیست - لنینیست ها از نظر تکمیل استراتژی و تاکتیک انقلابی، پدیده بسیار ارزنده ای است ... بیش از هر چیز این شکست ناپیدروی جنبه های مثبت تجربه مجاهدات جانبازانه انقلابیون شیلی - یعنی کمونیست ها و سوسیالیست ها پرده بکشد. این واقعیت در برابر نظر تمام جهانیان به ثبوت رسیده که جبهه واحد نیروهای چپ میتوانند رهبری احزاب پرولتری و با الهام گرفتن از اندیشه های ما رکسیستی - لنینیستی، با اتکاء بر قانون اساسی موجود، به حکومت برسند ... اگر مثلاً " روسیه سال ۱۹۱۷ را در نظر گیریم می بینیم که انقلاب در آن فقط طی چند ماه بطور مسالمت آمیز جریان داشت و حال آنکه شیلی در این زمینه تجربه سه ساله پیشروی مسالمت آمیز انقلاب را به ما عرضه داشت. سیر این تحولات درست هنگامی قهرا " متوقف گردید که امواج جدید پشتیبانی توده ها از انقلاب بر میخاست و چشم - انداز مرحله بعدی گسترش انقلاب نمودار میگردد ... از اینجا نتیجه ای بدست می آید که صحت قانونی را که بارها در تاریخ انقلابها تأیید شده است، بار دیگر ثابت میکند و آن اینکه

بقیه در صفحه بعد

بررسی تاریخی دریا بند آنچه که دره خواندی سال پیش - که هنوز حتی اولین کشور سوسیالیستی ایجاد نشده و سلطه ارتجاع و سرمایه داری امپریالیستی بلامنازع بود - بقول لنین " حتی اگر شانس یک درصداشت به تجربه کردنش میا رزید " اینک که سیستم جهانی سوسیالیستی و متحدانش به عامل اصلی تحول تاریخ بدل شده اند و ارتجاع کهن و محض فرخیمهای عمیق و فرمان ناپذیر برداشته و فروریختن نظام پوک شده سرمایه را با سرعت ماعقه و توفان، در این سو و آن سوی جهان می بینیم، دیگر غلبه تصور نویسندگان " خط چهارم " یک امکان محض نیست - و کسی که بخواهد از این واقعیت چشم پوشی کند، ثوری علمی را که راهگشای عمل است، به دنباله روی صرف از عمل محکوم کرده است.

اینرا هم بیاد داشته باشیم که " تحول مسالمت آمیز " برخلاف عقیده نویسندگان " سلسله بحثهای راه کارگر " در تاریخ گذشته و معاصر چندان هم بی زمینه و بی سابقه نیست. علاوه بر نمونه جدید شیلی، این تجربه در انقلاب مسالمت آمیز ۱۹۱۹ مچراستان \* و با کیفیت دیگری در بعضی کشورهای دیگر نیز مشاهده شده است.

امفاد ثانی و دوستان " خط چهارم " به این تجربه های عملی اعتنائی ندارند. آنها مسالمت را بعنوان شکلی از اشکال تحول انقلابی، در تاریخ بی پشتوانه و در ثوری " یک استثنا فرضی " و یک " امکان مجرد " میدانند. این دوستان اگر مایل نباشند به استنتاج

بقیه پا ورقی صفحه قبل.

هر بار که منافع طبقاتی بورژوازی یا خطرواقعی روبرو میشود، بورژوازی تمام منابع مالی سرشار خویش و از جمله روابط سرمایه بین المللی بکار می اندازد و برای عقیم گذاشتن جریان انقلاب بهر اقدامی دست می زند و به شیوه های تروریستی کاملاً افراطی و دیکتاتور متشانه برای سرکوب انقلاب متوسل میشود. بنا بر این حوادث شیلی با ردیگر نشان میدهد که حفظ دستاوردهای انقلاب و آمادگی برای تغییر سریع اشکال مبارزه، یعنی تعویض اشکال مسالمت آمیز با غیر مسالمت آمیز و نیز پیاسخگوشی به قهر فدا انقلابی بورژوازی، به نیروی قهر انقلابی، چه اهمیت عظیمی دارد. برای تضمین پیشرفت مسالمت آمیز انقلاب کافی نیست که تناسب نیروهای اجتماعی بطریقی باشد که بورژوازی حرات افروختن آتش جنگ داخلی را نداشته باشد، بلکه آمادگی دائمی پیشاهنگ انقلاب و توده ها (البته نه آمادگی در حرف، بلکه آمادگی آنها در عمل) نیز برای بکار بردن قاطع ترین وسایل و شیوه های مبارزه در صورت اقتضای اوضاع و احوال، برای چنین ضمانتی ضروری است. ... هنگامی هم که انقلاب راه رشد مسالمت آمیز می یابد، بیرون کشیدن مهمترین اهرم قدرت حاکمه یعنی ارتش از چنگ نمایندگان رژیم کهنه و ایجاد دستگاه دولتی نوین، اهمیت قاطع دارد. ارتش مستقل ز دولت

و ارتش مستقل از سیاست وجود ندارد و نخواهد داشت. (وضع جهان نو جریا نا انقلابی. ص ۹۸)

\* احزاب کمونیست و سوسیال دموکرات مچراستان در ۲۱ مارس ۱۹۱۹ - در اوج بحران همه جانبه ای که جامعه و دولت را فرا گرفته بود، با هم بوحدت رسیدند و به چنان نیروی نافذی تبدیل شدند که توانستند حاکمیت سیاسی را قبضه کنند. دولت ائتلافی زیر فشار نیرو مند بحران و تنها جم سازمان سیاسی طبقه کارگر حاکمیت خود را بطور مسالمت آمیز به پرولتاریا واگذار کرد.

جمهوری سوسیالیستی مچراستان که از وضع انقلابی جهانی که شعله اکبر آنرا افروخته بود، تا شیرسیا گرفته بود، تا هنگامیکه ارتش های آنتانت که محور آن ارتشهای انگلیس و بقیه در صفحه بعد

مارکس که وصول به حاکمیت سیاسی کارگران را با "وسایل مسالمت آمیز" در برخی کشورها مقدور می‌شود، توجه کنند\*، در پاسخ این تاکیدلنن چه دارند بگویند، آنجا که درباره سازمان انقلابی بزرگی که مراکز کارگری را دربر گرفته و به یک قدرت عظیم سیاسی بدل شده است، هر توهمی را برای مطلق کردن شکل نهائی نبردمی‌شکند:

"... و اما پیشگویی درباره اینکه این سازمان برای ایراد ضربت قطعی بر سلطنت مطلقه چه وسیله‌ای بکار خواهد برد، و آیا مثلاً "قیام را ترجیح خواهد داد یا اعتصاب سیاسی گسترده و یا شیوه دیگر حمله را، آری این پیشگویی و اتخاذ تصمیم درباره این مسأله، در حال حاضر جز آئین پرستی بوج چیز دیگری نخواهد بود. این بدان میماند که فرما "ژنرال‌ها سپاه گردنیاورده، آنرا بسیج نکرده و به جنگ علیه دشمن گسیل نداشتند، شورای جنگ تشکیل دهند. وقتی سپاه پرولتاریا با عزم راسخ وزیر رهبری سازمان استوار روسیال دموکراتیک به مبارزه در راه‌های اقتصادی و سیاسی خویش برخیزد، در آن زمان این سپاه خود شیوه‌ها و وسائل عمل را به ژنرال‌ها نشان خواهد داد."

یکبار دیگر این جان خالص مارکسیسم را که در جملات فوق چکیده است، مرور کنید این همان ذات نیرومندی است که با به پای عمر رشد می‌کند و تنها و همیشه وعش خود را به آموختن از زندگی و غنای واقعیت، شعله ورتر می‌کند. در اینجا لنن قیام را که ضربه قطعی و نهائی پرولتاریا (و نه یک شکل مقدماتی حمله) به نظم کهنه است، همسنگ "اعتصاب گسترده" قرار می‌دهد، یعنی اعتصاب گسترده را که یک شیوه غیر مسلحانه و یک شکل "مسالمت آمیز" مبارزه است، برای شرایط مناسب خود خدایان همان اعتبار تعیین کننده‌ای می‌شمارد که قیام برای پرولتاریای مسلح در شرایطی دیگر به آن نتیجه خواهد رسید. آنها که شرایط ایران را چنان عام می‌کنند که هر شکل دیگر مبارزه را جز مبارزه مسلحانه برای فرود آمدن و رخنه آزر، محافظه کارانه و سازشکارانه می‌خوانند، باید توجه داشته باشند که لنن این تجویز انقلابی

بقیه پاروقی صفحه قبل.

فرا نسه بود، متفقا "آنرا مورد سیعانه ترین یورش قرار دادند، برقرار بود. محاصره اقتصادی و نظامی شوروی و جنگ داخلی شدیدی که در این کشور جریان داشت، مانع یا ریسانندن به جمهوری جوان سوسیالیستی محارستان شد. (برای اطلاع بیشتر به مقاله رفیق دژیریمنش - عضو شورای سیاسی کمیته مرکزی حزب سوسیالیست کارگران محارستان که در شماره ۸۳ نشریه "مسائل بین الملل" چاپ شده، مراجعه کنید.)

\* مارکس در میتینگی که به سال ۱۸۲۲- پس از کنگره آنترناسیونال اول - در شهر آستردام (هلند) تشکیل شده بود، طی یک سخنرانی تاریخی گفت: "کارگران باید در طول زمان حاکمیت سیاسی را در دست خود بگیرند... ولی ما هرگز ادعا نکرده ایم که باید در همه جا با وسائل واحدی به این هدف رسید. ما میدانیم که بایدنها، اخلاقیات و سنت کشورهای مختلف را بحساب آورد. ما انکار نمی‌کنیم که کشورهای وجود دارند مانند آمریکا و انگلستان - و اگر مننها دهی شما را هم بهتر میشناختم، شاید هلند را هم به آنها اضافه می‌کردم - که در آنها کارگران نمیتوانند با وسائل مسالمت آمیز به هدفهای خود برسند."

مارکس در مقدمه کاپیتال و نیز پس از شکست کمون پاریس در کنگره آنترناسیونال اول در لندن نیز امکان تحول انقلابی به شکل مسالمت آمیز را مطرح کرده است.

را برای استفاده از شیوه‌های غیرمسلحانه، در شرایط کشوری محتمل می‌شمارد که استبداد مخوف تزاری چون تیغ برهنه شمشیر، همه‌جا برق شومی دارد.

لنین به سیره پیش‌کسوتان سترگ خویش " دست خود و فعالین آینده انقلاب سوسیالیستی را از نظر اشکال و شیوه‌ها و اسلوب تحول انقلابی نمی‌بندد " (۱۹) چرا که معتقد است " اتخاذ تصمیم در این باره منوط به چگونگی وضع جنبش کارگری، گسترش دامنه آن، شیوه‌های که جنبش برای مبارزه طرح ریخته، خاصیت سازمان انقلابی رهبر جنبش، چگونگی سیاست خارجی و داخلی بوده یک سخن، منوط به هزارها شرط است که پیشگویی درباره آنها هم محال است، هم بی‌ثمر " (۲۰)

لنین کلیدکشف شکل و شیوه و اسپین نبرد پرولتاریا، یعنی آن ضربه سهمگین نهائی را که متضمن پیروزی استراتژیک طبقه کارگر و حزب سیاسی اوست، به زمان نیواگذار می‌کند که لحظه اقدام، هم از لحاظ ذهنی و هم از لحاظ عینی، فرارسیده و پخته شده باشد. شتابزدگی و صدور حکم و دستور پیش‌رس در این مورد، درقا موسا و پیشگوئی و تخیلی است که تعبیر آن محال است.

جملات صریح لنین با وضوح نشان می‌دهد که اشکال مسالمت آمیز فقط بمثابه اشکال تاکتیکی مقدما تی، مورد نظر نیست. برعکس سنگینی منطق دیالکتیکی لنین متوجه شکل و تاکتیک نهائی نبرد انقلابی پرولتاریا برای حل مرحله استراتژیک انقلاب است، و جز این نیز نمیتواند باشد. علت ساده است:

شما که تکرار می‌کنید میتوان و باید این ظرفیت و انعطاف را داشت تا متناسب با تغییر وضع، اسلوب و شکل مناسب مبارزه را یافت و همه شیوه‌های موثر و راهگشا را بکار گرفت، شما که اذعان دارید لااقل درباره شیوه‌های تاکتیکی مبارزه از قبل نمیتوان دستور العمل نوشت، هیچ از خود پیرسیده‌اید چرا این اشکال و تاکتیک‌ها را پیشاپیش نمیتوان معلوم ساخت؟

درست‌طور با توضیح دادیم که این عوامل و شرایط عینی مستقل از ما است که در تعیین شکل مبارزه اثر اساسی می‌گذارد. از طرف دیگر رشد و تکامل بر روی خط مستقیم صورت نمی‌پذیرد، تا جلوه‌های آن در هر مرحله کاملاً " دقیقاً " قابل پیشگویی باشد. اگر شکل مقدما تی مبارزه انقلابی بنا به این دلایل قبل از موعد قابل ترسیم نیست، شکل نهائی که از درون امواج و گردبادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بیرون می‌آید و نیرو و اراده و آرزوی وسیع ترین قشرها و طبقات که در وضع انقلابی به جنبش در می‌آیند، با آن می‌آمیزد و بریغرنجی آن می‌افزاید، بمراتب دشوارتر و حتی محال است. وقتی یک تغییر و چرخش عادی اشکالی را در دستور روز قرار دهد که ترسیم آن از قبل میسر نبود، شکل حاد مبارزه انقلابی که فرایند مجموعه متنوع و کثیری از عوامل و نیروهای مختلف عینی و ذهنی در او و بحران و طغیان آنست، چگونه مقدور است؟ و درست به همین جهت است که لنین " تاریخ بطور عموم و به ویژه تاریخ انقلابها را همواره با محتوی غنی‌تر، متنوع‌تر، مختلف‌الشکل‌تر و " با فراست تر " از آن توصیف می‌کند که " بهترین حزب، آگاه‌ترین پیشاهنگ و پیشروترین طبقات می‌اندیشند! " (۲۱)

(۱۹) لنین. مجموعه کامل آثار. جلد ۴۶. ص ۳۰۴

(۲۰) لنین - وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه. از انتشارات حزب توده ایران. ص ۱۶

(۲۱) لنین. مجموعه آثار - جلد ۳۱ - ص ۷۵

لنین انقلاب را در لحظات هیجان و کشش ویژه کلیه ملکات انسانی، نتیجه آگاهی، اراده، شور و تصوردهها میلیون انسان میدانده که بوسیله شدیدترین مبارزه طبقاتی به جنبش درآمده است. درحالیکه "بهترین پیشاهنگان بیان کننده ضمیر، اراده، شور و آمال دهها هزار نفر هستند" (۲۲) و بهمین دلیل قالبی که از پیش قابل ساختن و پرداختن است، نمیتواند همه آن تنوع و کثرت مختلف الجبهت توده‌های میلیونی را که در بستر ضرورت‌های عینی دم به دم متحول بحرکت درآمده‌اند، دربرگیرد. \*

پس از این توضیح اجمالی، به کلام دوستان "خط چهارم" که تنها یک بعد آنرا کاویدیم، برگردیم. این کلام تفسیر دیگری هم دارد. دوستان خط چهارم میگویند:

"غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال تاکتیکی است"

و بعد با دریافت خاصی که از مساله "قهر" ارائه میدهند و مواظب آنرا فقط در مبارزه مسلحانه میجویند، به این نتیجه میرسند که شکل استراتژیک تحول انقلابی، تنها از راه مبارزه مسلحانه است.

کلیدتنا قضا که در این جمله وجود دارد، در درکی است که از مفهوم "تاکتیک" و "استراتژی" شده است. اگر بپذیریم که استراتژی "تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت رهبری وی، تدوین نقشه‌های ضروری برای استفاده از ذخایر مستقیم و غیرمستقیم و نیروهای اصلی و فرعی انقلاب و تدوین نقشه مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گردپرولتاریا و رهبری اقدامات و عملیات این نیروهاست"، اگر بپذیریم که "استراتژی یک حزب در سراسر یک مرحله معین و کامل از یکا رهائی بخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله انقلاب، اساسا "وعلا" بلا تغییر میماند" در آن صورت نمیتوانیم یک شکل مبارزه را بطور ثابت و تغییرناپذیر بنا به شکل استراتژی یک تعیین و تحمیل کنیم.

و اگر بپذیریم که تاکتیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملاً تابع وظایف استراتژیک مرحله معینی از انقلاب است، اگر بپذیریم که "تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله استراتژیک دربرمیگیرد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش بدست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه است، اگر

(۲۲) لنین. مجموعه آثار - جلد ۳۱ - ص ۷۵

\* تنوع اشکال تحول کیفی، منحصر به جا معانی نیست. در عرصه پدیده‌ها و طبیعت نیز انتقال از ماهیت کهنه به نو که از طریق جهش (یا انقلاب) صورت میگیرد، همواره محکوم به تبعیست از یک شکل ثابت نیست. در علوم طبیعی شکل جهش (موتاسیون) به دو عالم بستگی دارد.

۱- خلعت پدیده تکاملیابنده.

۲- شرایط تکامل پدیده.

و این هر دو عالم در تعیین شکل نهائی تحول، پیوندی تفکیکناپذیر با هم دارند. فی‌المثل در شیمی به هنگام تخریب هسته مواد را دیواکتیو، هسته بعضی از عناصر شیمیائی، به هسته عناصر سبکتر بدل میشود. در این تحول انرژی اتمی بصورت انرژی حرارتی درمیآید. تبدیل انرژی اتمی بسته به شرایط عمل، ممکن است شکلی انفجاری بگیرد (نظیر بمب اتمی) و یا شکلی تدریجی (نظیر راکتور اتمی). تکامل جامعه، با کیفیتی متفاوت از قوانین عام طبیعت پیروی میکند. طبیعت کلاست و جامعه انسانی جزئی از این کل، و روندنهایی جزء تابع کلاست.

بپذیریم که " تاکتیک دوران کوتاه را در درون یک مرحله استراتژیک دربرمیگیرد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش بدست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه است، اگر بپذیریم که تاکتیک با تغییر اوضاع سیاسی و اقتصادی و احتمالی همواره در تکامل و تغییر است"، در آن صورت بخودی خود پذیرفته ایم که آخرین و نهائی ترین مرحله و شکل نبرد نیز یک مرحله و شکل تاکتیکی است. شکل استراتژیک مبارزه از مجموعه اشکال تاکتیکی آن بوجود میآید. مضمون و هدف استراتژیک ثابت است. اشکال و صول به این هدف و باروری این مضمون، در مراحل تاکتیکی مختلف پیدا میشود و تکامل می یابد و جای خود را به اشکال مناسب جدید که تابع چرخشها و تغییرات عینی است میدهد. بهمین جهت است که نه مارکس و انگلس و نه لنین، هرگز هیچ شکلی را مطلق نکرده اند.

شکل گذار به سوسیالیسم یا بقول دوستان خط چهارم شکل استراتژیک مبارزه، هرگز از اصول مارکسیسم-لنینیسم نبوده است. " مطلق کردن شکل گذار یا اصول اساسی آموزش کلاسیک های مارتناقض است. آنچه در تئوری انقلاب اصل است و حکم عام دارد، ماهیت انقلاب و ناگزیری آنست."

بدینسان اگر مضمون و هدف را با شکل عوضی بگیریم، اگر مرز بین تاکتیک و استراتژی را درهم نریزیم، شکل غیبه گویانه استراتژیک که دوستان فدائی به نوعی و دوستان خط چهارم به نوع دیگر از هم اکنون آنرا تعیین کرده اند، نه وجود دارد و نه میتواند وجود داشته باشد.

### مفهوم «قهر» از دیدگاه مارکسیسم

فدائیان خلق سالها بر آن بودند که " مبارزه مسلحانه هم بمثابه تاکتیک و هم استراتژی"، تطبیق خلق مارکسیسم-لنینیسم با شرایط ویژه ایران است. آنروز آنها " ویژگی" را- که در واقع ویژگی نبود- به جای " عام " نشانند و " عمده " رازیرپای " غیر عمده " قربانی کردند، تا تئوری خود را که معجونی از تفکرات و تخیلات شبه علمی رؤس دیره " و " ماریگلا" بود و از روی چرکنویس ماژوئیسم تنظیم شده بود، بعنوان اصل ترین تئوری انقلابی به کرسی بنشانند. " امروز " آنها از این " دیروز " که عصیانگری یا سآمیز خرده بورژوازی تسخیرشان کرده بود، بریده اند و آن " ناشکیبائی ساده انگار که خویش را برهان تئوریک جلوه میداد" (۲۳) تا حد چشمگیری رنگ باخته است. اما آن دیروز به تما می به دور افکنده نشده است. آنها و خط چهارمیها و عناصری از ماژوئیست های شرمگین، مبارزه مسلحانه را بمثابه تاکتیک منحصر به فرد را کرده اند و در عوض به آن موقعیست استراتژیک داده اند. ریشه این سوء تفاهم راقاعدت با پدید آمدن در درک و موضع طبقاتی آنها یافت و یا برای آن منشاء معرفتی جست و یا هر دو. اگر تنها منشاء معرفتی این برداشت کج را در این مورد موثر بدانیم، ظاهرا " در ردیابی آن به استنباط غلط این دوستان از مفهوم " قهر" در ادبیات مارکسیستی میرسیم.

نویسندگان خط چهارم در اثبات قطعیت شکل استراتژیک مبارزه مسلحانه، بارها به این عبارت مارکس و انگلس در مانیفست استناد میکنند که تحقق انقلاب " تنها از راه حیراست " و این لنین این حجت را تمام میکند که " ایده قهرآمیز انقلاب - و دقیقاً همین ایده - پایه تمام دکترین مارکس و انگلس را تشکیل میدهد. (۲۴)

فدائیان نیز با این نقل قول از کاپیتال مارکس که " قهر ما می هر جا معکهنسی است که آستان نوست" ( ۲۵ ) و به نقل قولهای مشابهی از لنین و رهبران انقلاب ویتنام، تمسک می‌جویند. فدائیان آنگاه " قهر " را به عنوان شکل نظامی و نبردهای بی‌امان ( مسلحانه ) تفسیر میکنند ( صفحات ۱۷ و ۱۸ و ۲۴ پا سخ ۰۰۰ ) و بعد شکل مسالمت‌آمیز مبارزه را در برابر شکل قهرآمیز قرار میدهند .

" اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه توده‌ها ... به اشکال قهرآمیز بدل میشود. " ( ص ۱۷ پا سخ ... )

نقطه‌گرهی به این ترتیب آشکار میشود . قهر با شکل مسلحانه مبارزه یکی گرفته میشود و بدینسان ورطه‌ای پدید می‌آید که مطلق گرائی سرانجام محتوم آنست . از آنجا که به اعتقاد درست این دوستان " ایده قهرآمیز انقلاب عمده‌ترین ستون ما رکیسم انقلابی است " و باز به اعتقاد ناصحیح آنها " قهر " مساوی است با مبارزه مسلحانه ، پس در نقطه مقابل مبارزه مسالمت‌آمیز و گذار مسالمت‌آمیز قرار دارد ، و تمامی طرفداران و حتی مطرح‌کنندگان " امکان " مسالمت ، ضد انقلابی، رفرمیست ، سازشکار و بقول خط چهارمی‌ها " خائن به طبقه کارگرند . " از این معبر آنها به این قضاوت میرسند که اتحاد شوروی رویزیونیست و حزب توده ایران، منادی " آشتی و صلح طبقاتی " است .

نویسندگان خط چهارم می‌گویند :

" حزب توده با استناد به مارکس ، انگلس و لنین ادعا میکنند که تز گذار مسالمت‌آمیز درست است و انقلاب میتواند به یک مهمانی تعارف آمیز دوستانه تبدیل شود و از قهر و زور در آن خبری نباشد " ( ۲۶ ) و در جای دیگری پر خاش سرزنش آمیزی به حزب توده ایران اندرز میدهد :

" انقلاب یک چیز است ، مسالمت چیز دیگر و این دورا نمیتوان با هم آشتی داد و انقلاب مسالمت‌آمیز ، یعنی آشتی پذیر از نظر حزب توده ( که به مارکس و انگلس و لنین استناد میکند ) جعل است . " ( ۲۷ )

اگر ایده قهرآمیز بودن انقلاب ، همان مسلحانه بودن جبری انقلاب و مبارزه مسلحانه معنی میداد ، هم دوستان فدائی، هم اندرزگویان خط چهارم و حتی همه آن دارو دسته‌های " ماشو " زده‌ای که در صفوف دهها فرقه و دکان کساد سیاسی به بازار گرمی پرداخته‌اند ، در انتقادات تخطئه‌آمیز خود ذبح بودند و در آن صورت اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست یعنی در حدود ۸۰ حزب کمونیست جهان - که احزابی چون ویتنام ، لائوس ، کوبا و دهها نظیر آنها از این جرگه‌اند - و نیز حزب توده ایران، همه و همه ، هم سازشکار بودند و هم ناگزیر حراج‌کننده منافع پرولتاریا در بازار مکاره بورژوازی ...

اگر راههای مسالمت‌آمیز ، عامل قهر را نفی کند و در مقابل آن قرار بگیرد ، در آن صورت

( ۲۴ ) لنین. دولت و انقلاب . کلیات آثار . جلد ۲۵ به نقل از " پیرامون تئوری انقلاب ... "

( ۲۵ ) مارکس . کاپیتال

( ۲۶ ) در پیرامون تئوری انقلاب ... ص ۴۸

( ۲۷ ) همان منبع . ص ۴۸



بی شک حزب توده ایران مبلغ آشتی طبقاتی است، اما تجربه و عمل خلاف چنین فرضی را که مبتنی بر "اگر" است ثابت میکند.

برخی از همان احزاب کمونیستی که در کنفرانسهای جهانی احزاب برادر در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ تنوع اشکال گذار را تأیید کردند و با جمع بندی تجربه پر بار و خلاق جنبش جهانی کارگری - درگستره روزگار ما که آفریننده امکان تازه ای برای رشد و ترقی است - اعلام داشتند که "گذار به سوسیالیسم ممکنست بسته به شرایط، مسالمت آمیز یا مسلحانه باشد" در عمل بزرگترین حمله های نبرد انقلابی خلق ها را رهبری کرده بودند و با در سالیان بعد در گردبادهای اسطوره ای ویتنام و کامبوج و لائوس و نیکاراگوئه، صحنه گردانی کردند. چگونه ممکنست به "آشتی طبقاتی" و "صلح بین استعمارکننده و استعمارشونده" رأی داد و در عین حال در خشنا ترین سرفش نبرد طبقاتی و آزادی بخش را بوجود آورد؟ همان احزابی که پای سنت تاریخی کنفرانس جهانی احزاب برادر را مضاء کردند و فضای حیات و توان آفرینشگر و رزمجوی مارکسیسم انقلابی را گسترش دادند، در همان سند تصریح کردند که گذار انقلابی چه بصورت مسلحانه و چه مسالمت آمیز "بهر صورت با استفسار دیکتاتور و پرولتاریا و شکستن ماشین دولتی بورژوازی و غلبه بر اپورتونیسیم ملایم است".

می بینید که هم در این تعریف و هم در مجموعه پراتیک احزاب انقلابی در میدان تاریخ سالهای اخیر، مفهوم "مسالمت" در برابر قهرآمیز قرار نگرفته و برعکس مسالمت در فرهنگ طبقاتی آن با جوهری از "قهر" سرشار است.

اشکال مسالمت آمیز مبارزه در تقسیم بندی مارکسیستی، بعنوان مکمل در کنار اشکال مسلحانه قرار دارد. بدینسان اشکال مختلف مسالمت آمیز و مسلحانه - چه بطور جداگانه و چه در ترکیب با هم - هر دو بسته به شرایط، در خدمت واژگونی نظم کهنه و پیشبردار مریخ روزی انقلاب و برقراری حاکمیت سیاسی و دیکتاتور بالنده ترین طبقه اجتماعی اند. و بنا به این خلقت، هم "مجموعه اشکال مسالمت آمیز" و هم "مجموعه اشکال مسلحانه" قهر آمیزند.

\* انقلابی که قهرآمیز نباشد، وجود ندارد. این معنی را کمی بیشتر بکا ویم: در جوامع منقسم به طبقات آشتی ناپذیر "قهر" حضور دائم در مناسبات بین دو طبقه اصلی است. طبقه ای که استعمار میکند، طبقه ای که برای ادامه استعمار خود به ماشین نظا می و بوروکراتیک دولتی نیاز دارد، از طریق "قهر" و "اجبار" با طبقه استعمارشونده رابطه برقرار میکند. هیچ طبقه ای بدخواه حاضر نباشد تا راج شدن و هیچ طبقه مسلطی بدخواه حاضر

\* تقسیم بندی اشکال مبارزه به دوشق مسالمت آمیز و مسلحانه کامل نیست. چرا که هر یک از این دوشق، اشکال متنوعی را در بر میگیرند. مثلاً مبارزه مسالمت آمیز شامل مبارزه اعتصابی گسترده و فلج کننده، مبارزه پارلمانی و غیره میشود. همچنین مبارزه مسلحانه میتواند اشکال مختلف قیامهای مسلحانه، جنگهای پارتیزانی، جنگهای منظم نظامی، نبرد های موضعی، نبردهای همه گیر و غیره و یا ترکیبی از آنها ظاهر شود.

توضیح هیئت رداکسیون: در آثار مارکسیستی، از جمله در آثار کلاسیک ها از راه ها، اشکال، شیوه ها، وسایل و... مبارزه، انقلاب و تحول سخن میرود. این تنوع اصطلاحات گاه میتواند موجب برخی اشتباهات و سوء تفاهات گردد. اکنون، بخصوص در اسناد کنفرانسهای احزاب کمونیستی و کارگری، در مورد تقسیم بندی مبارزات به مسالمت آمیز و قهرآمیز، اصطلاح "راه" بقیه در صفحه بعد

به صرف نظر کردن از سلطه اقتصادی و سیاسی که لازمه تاراجگری است، نیست. بنا بر این تغییر ما هوی در مناسبات این دو طبقه اجتماعی که تضاد منافع آنها ریشه‌ای و آشتی‌ناپذیر است - به روشکی که تحقق پذیرد - نمیتواند از عنصر قهر مبری باشد. تضاد قوی نیست که وقتی از شکل مسالمت آمیز تحول انقلابی سخن می‌آید، بلافاصله تا کید می‌شود که برای چنین تحولی وجود وضع انقلابی در جامعه ضروری است. گذار به شکل مسالمت آمیز تنها وقتی میتواند موفقیت آمیز باشد که هیات حاکمه قدرت واقعی برای مقاومت در اختیار نداشته باشد و مردم آنچنان فعال بوده و به صحنه سیاسی کشیده شده باشند که نیروی کاملاً متفوق بوجه آوردند.

می‌بینید که قهر چگونه در تار و پود مسالمت وجود دارد، مسالمتی که بمعنی کرنش پزولتاریا در برابر بورژوازی نیست، بلکه برعکس، "کوتاه آمدن" ناگزیر طبقه حاکمه ارتجاعی در برابر نیروهای انقلابی است.

وقتی می‌گوئیم در جوامع منقسم به طبقات آشتی‌ناپذیر دولت - هر قدر هم خود را در لعاب دموکرات مآبی بیچد - اعمال کننده دیکتاتور است، در بیان این دیکتاتوریت طبقه‌ای، تجلی قهر را توصیف کرده‌ایم. دیکتاتوریت بخاطر دیکتاتوریت اعمال نمی‌شود. هدف، ادامه و بقای سلطه سیاسی و اقتصادی است. با این برداشت، قهر "وسیله" است، "هدف" حاکمیت طبقه‌ای است. هیچ هدفی بی‌وسیله بدست نمی‌آید، بنا بر این تأسی به قهر اجتناب‌ناپذیر است. در هر شرایطی به نوع و شکل خاصی از "وسیله" نیاز است. قهر بمثابه یک وسیله ضروری و حتی، اشکال متنوعی بخود می‌گیرد.

مارکس می‌گوید: "طبقه کارگر باید روزی حاکمیت سیاسی را بدست گیرد... ولی ما هرگز بر آن نیستیم که برای رسیدن به این هدف، طرق و وسایل نیز باید یکسان باشد." هنگامیکه ما رکن قهر را "ما" می‌نامیم که معنی آن "نو" را می‌زاید و معرفی می‌کند، نقش قهر را بمثابه وسیله‌ای که پدید آمدن "نو" (هدف) به آن احتیاج دارد، تبیین می‌کند. قهر برای شکستن مقاومت کهنه ضرور است و فقط همین. این مقاومت اگر با "مسالمت" هم شکسته شود، این "شکستن" خودشکلی از قهر است.

فدائیان و دیگر دوستان آنها در مبارزات سیاسی و "مسالمت آمیز"، نشانی از قهر نمی‌یابند، چرا که این نوع مبارزات با دودباروت و آخگر گلوله‌ها همراه نیست. بنا بر این فریاد می‌زنند: که راه و تنها راه "تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی است" و این کلمه سیاسی هم گویا روی دست آنها مانده، و گرنه ته دلشان به آن رضایستند. مبارزه سیاسی و اشکال مسالمت آمیز مبارزه در نزد آنها فقط یک عامل کمکی، یک امکان فرعی، و اصولاً یک لحظه مانور است که بدک نیست از آنهم یادی شود، زیرا بهر حال این کمترین حالتی است که ۸ سال جنگ پرتلفات چریکی - هم بعنوان تاکتیک و هم استراتژی - میتواند بدبار آورد.

مارکس مساله اعمال قهر را برای درهم شکستن ماشین دولتی طبقه استعمارگر و برقراری دیکتاتوریت پزولتاریا بعنوان قانون اساسی همه انقلابی‌ها بیان می‌کند و حزب کارگران ویتنام با تکیه بر این آموزش، اعمال قهر را یک "قانون جهانشمول"

دنباله باور قوی صفحه قبل  
مبارزه بکار میرود (راه قهر آمیز و راه مسالمت آمیز)، که البته هر یک از این راه‌ها، همان طور که مولف اشاره کرده، دارای اشکال گوناگون است.

میشمارد (۲۸). این قانون اساسی همه انقلابها و این قانون چهارگانه فداشانی و دوستان آنها در صفوف و گروههای دیگر قهر را همان مبارزه مسلحانه و نظمی معنی میکنند، دچارین بست و آنگاه زوال میشود. اگر اعمال قهر "قانون اساسی" و "قانون چهارگانه فداشانی" پس استثناء ناپذیر است. و اگر قهر به گمان فداشانی و همسخنان آنها همان مبارزه نظمی و مسلحانه است، در آن صورت این نظر ما رکن و لنین که استفاده از وسایل سلامت آمیز را برای گذار ممکن شمرده اند، اشتباه از آب درمیآید. و اگر نخواهد اشتباه باشد، قانون اساسی و چهارگانه فداشانی را نقض میکند. منطقی این است که از خود سؤال کنیم: آیا نابخه ای چون ما رکن که خود اوضاع تئوری قهر است، چگونه میتواند چنین ضدونقیض سخن بگوید. و جواب قابل قبول اینست که این تعارض تئوریک نه در آموزش ما رکن، که در درک و برداشت کسانی است که قهر را مساوی عمل مسلحانه قرار داده اند. دوستانی که در موضع "خط چهارم" هستند، برای "اثبات" نظر خود حتی از آوردن سیئات و شادمانیها هم امانت لازم را رعایت نمیکنند. در آثار خود با رها از "لهدوان" دبیرکل حزب کارگران و بیستام برای اثبات نظرات خود شادمانی میآورند، اما آنجا که در سخنان این رهبر و تئوریسین برجسته انقلاب و بیستام به مفاهمی بر میخورند که با درک آنها از مسأله "قهر" ناسازگار است، چشمهای خود را میبندند و با خیال راحت میگذرند. بپنید "لهدوان" چه دقیق مفهوم "قهر" را در ادبیات ما رکنیستی توضیح داده و آنرا در تمام اشکال مبارزه انقلابی و از جمله مبارزات سلامت آمیز تا بیید کرده است:

"انقلاب همانا قیام توده های ستمدیده و استثمارشونده است و بنا بر این ما باید دیدگاه انقلابی توده ای داشته باشیم تا قهر را انقلابی را که مضمین دنیوی و نیروی سیاسی و نظامی و دو شکل مبارزه - مبارزه سیاسی و مسلحانه است - بفهمیم و در نتیجه موضع تهاجمی انقلاب را وقتی اوضاع برای انقلاب آماده است، درک کنیم. برعکس اگر قهر را انقلابی صرفاً از نقطه نظر مبارزه مسلحانه مورد توجه قرار بگیرد و در نتیجه فقط نیروی نظامی و دوطرف برای ارزیابی توازن نیروها بین انقلاب و ضدانقلاب در محاسبه منظور شود، اشتباه اجتناب ناپذیر خواهد بود" (۲۹).

در ذهن چریک - حتی چریکی که در لفظ به تنوع اشکال مبارزه اعتراف میکند (چرا که واقعیات زنده و غیر قابل انکار انقلاب اخیر ایران کارآئی اشکال متنوع مبارزه را بطرز عامه فهمی به نمایش گذاشت و به ویژه مبارزه گسترده اعتصابی که ستون فقرات دیکتاتور را شکست و مبارزه تظاهراتی در خردکننده ترین حجم و قدرت آن، راهگشایی و کوبندگی غیر قابل قیاس خود را به اثبات رساند) تنوع اشکال مبارزه رسمیت دارد، اما بطور مشروط، بصورت تاکتیک مقدماتی و بنا بر این هر شکل غیرمسلحانه و یا "تلفیق مبارزه سیاسی با مبارزه نظامی" زیرغلبه کامل و نهایی مبارزه نظامی قابل طرح و فهم است. البته وقتی قهر فقط مساوی با تفنگ باشد (آنطور که "ماو" ندانید: قدرت سیاسی از لوله تفنگ شلیک میشود) هر سخنی جز این سازشکاری و اپورتونیزم ناب است. و چریک آن قدیس انقلابی است که لبانش به این کلمات کفرآمیز هرگز تباد آلوده شود.

(۲۸) مصوبه بلنوم نهم کمیته مرکزی حزب کارگران و بیستام، ۱۹۶۳

(۲۹) لهدوان، مقاله "پیش، در زیر پرچم افتخار آمیز انقلاب"، هانوی، ۱۰ آوریل ۱۹۶۸، انتشارات زبان

های خارجی، ۱۹۶۷ - به نقل از نشریه "اندیشه"، شماره دوم، اردیبهشت ماه ۱۳۵۸

نویسندگان خط چهارم با احتراز از این کفر است که میخواهند ثابت کنند " انقلاب یک چیز است، مسالمت چیز دیگر". و مدعی اند حزب توده ایران مبارزه مسالمت آمیز را پیش می‌کشد تا آشتی پذیری را توجیه کند و استنادات او هم در این زمینه به ما رگس و انگلس و لنین، جعل است. ما به این دوستان که آنهمه به لنینسیم خود را متعهد میکنند، توصیه میکنیم تا این نقطه نظر داهیا نلنن را یکبار ردیگر مرور کنند:

" پیشگویی درباره اینکه پرولتاریا برای ضربت قطعی بر سلطنت مطلقه چه وسیله‌ای بکار خواهد برد و آیا مثلاً" قیام را ترجیح خواهد داد یا اعتصاب عمومی گسترده، یا شیوه دیگر حمله را، آری این پیشگویی در حال حاضر جز آئین پرستی چیز دیگری نخواهد بود. از این پیام میتوان آموخت:

۱- ضربت قطعی ضرورتاً شکل مسلحانه ( که قیام شاخه‌ای از آنست) نخواهد داشت.  
 ۲- اعتصاب عمومی گسترده ( یعنی این شیوه مسالمت آمیز) و شیوه‌های مسالمت آمیز احتمالی دیگر هم میتوانند بجای خود ضربت قطعی و نهائی را فرود آورده در جملات لنین از اعتصاب بمثابه " شیوه حمله" یاد شده است.

۳- هم قیام که شکلی از مبارزه مسلحانه است و هم اعتصاب عمومی گسترده که شکلی از مبارزه مسالمت آمیز است، از آنجا که امکان پدید آوردن "نو" را از "کهنه" دارند و کهنه را در هم می‌شکنند، قهرآمیزند. و این برهان لنینی کمترین محالی برای هیچ سفسطه‌تئوریک و بحث وجدل تردید آمیز باقی نمیگذارد، مگر آنکه این بحث وجدل به نحوی آغا ز شود که خود لنین زیر علامت سؤال قرار گیرد!

اصرار بر تنوع راه‌های گذار و اشکال مبارزه، طرح کردن امکانات گسترش یابنده شیوه‌های مسالمت آمیز بر دسیاسی و طبقاتی در عرصه جهانی که بقول " بوریش پونوما ریفا" در "وضع انقلابی" بسمیرا برد، هرگز بخاطر این نیست تا وسایل و راه‌های مسلحانه بطور عام به سایه رانده شود و اعتبار و اهمیت آن از تلولو علمی بیفتد. این اصرار صرف نظر از زمینه‌های مساعد و بی سابقه‌ای که در پرتو تئوری و مندی و نقش روز افزون پرولتاریای جهانی و دیگر نیروهای انقلابی، به نفع انواع مشی‌های مسالمت آمیز بوجود آمده است، نوعی تلاش برای گریز از مطلق گرایی، قالب سازی ذهنی و انجماد تئوریک است. گواها این نظر، کردار حزب توده ایران است.

در انقلاب اخیر، زمانی که لحظه حساس تاریخی برای قیام مسلح فرار سید، حزب توده ایران نخستین سازمان سیاسی بود که جنبش ورهبری آن را به یورش مسلحانه دعوت کرد و خود بطور فعال در آن شرکت جست. تعداد شهدای حزب توده ایران در سنگرهای خونین و مرگبار انقلاب، صداقت این حزب را در عمل نشان داد. و این نشانه فداکاری و ایثار روجوه‌های فعال حزب توده ایران بود که بدون تظاهرات هوی تبلیغاتی، در حد استطاعت و با خون و جان خود صداقت انقلابی خویش را در میدان عمل به اثبات رساندند. گرچه جای پای خونین طولانی ترین صف شهدای میهن ما که از ارانی تا روزه و از میدان‌های تیرباران تا انقلاب بهمن ماه امتداد دارد و از اعماق شکنجه‌گاهها و زندانها و مهلکه‌ها میگذرد، خود گویا ترین شهادت است. اما حتی اگر نخواهیم به این دلایل روشن تراز و زاشا ره کنیم، کیست که نداند " راه مسالمت آمیز" و " گذار مسالمت آمیز" و " همزیستی مسالمت آمیز" و غیره، خیال بانی و اختراع حزب توده ایران نیست تا به گمان بعضی خود را از مسئولیت نبردهای سهمگین

احتمالی و ارهاند. این حاصل تکامل طبیعی و منطقی تئوری پراگماتیسم غنی مارکسیسم در صحنه تاریخ است. احزاب کارگری و کمونیستی جهان که این جمع بست تئوریک را بسط داده اند، خود در مرکز تحولات بنیادی و برق آسای جهان معاصر قرار دارند. دیدیم که این تئوری برخلاف ادعاهای چپ نماهای دوآتشه چینی، نه تنها مانع راه و زنجیرپای انقلاب جهانی و تحول بنیادی در همه اشکال آن نشد، بلکه برعکس، روند خروشان تحول و انقلاب را در سراسر گیتی به نحوی که تاریخ بیاد ندارد، شتاب و تنوع و شدت و عمق بخشید. حقانیت یا بطلان، صحت یا سقم این تئوری را، نه در بحث های مجرد، بل در واقعیت جهان امروز، در میدان کارزار پرولتاریای جهان علیه امپریالیسم و هرنوع ارتجاع، در آوردگا های ملل آسیا و نهضت های آزادی بخش، در پهنای رقابت و مسابقه فشرده، حیاتی و دوار انگیز اقتصادی و سیاسی و تئوریک و ایدئولوژیک و اضمین این تئوری با دشمنان بشریت باید جستجو کرد. حزب توده ایران جزء و پاره ای از این ارتش جهانی است. اگر این سپاه جهانی راه را می گشاید، انقلاب و تکامل را به ثمر میرساند، پس، حق با اوست. و اگر در میدان تاریخ حق با اوست، حق با حزب توده ایران هم هست.

برخلاف آنچه که نویسندگان "خط چهارم" از نظرات حزب توده ایران فهمیده اند - و با خواسته اند بفهمند - حزب توده ایران هیچ جا و در هیچ زمانی با طرح "تنوع راه های انقلاب" به این نتیجه معکوس نرسیده است که "هر راهی جز راه مسالمت آمیز انقلاب استثناء است". این یک تحریف آشکار و ادعای بی مسئولیت است که تنها از کسان بی برمی آید که از عنوان کردن حقیقت همانطور که هست بیم دارند و ناگزیر چهره حقیقت را بمیل خود جراحی و دست کاری میکنند.

نویسندگان خط چهارم با بمیان کشیدن این دعوی که "بنظر حزب توده ایران انقلاب اگر استثنائاً قهراً میزباید، تنها به شکل قیام و بحران در سطح ملی و فقط با تظاهرات قیام شهری ممکنست" (۳۰)، سوء تعبیر و استنباط کاملاً "واژگونه خود را از نظر حزب در باره انقلاب، با جعل و اتهام آمیخته اند. این دوستان با کشف من در آوردی که بنام حزب توده ایران به ثبت داده اند، به تفسیرنا روای دیگری راه یافته اند که گویا "حزب توده میخواهد با چشم بندی، تئوری بورژوازی و خیانتکارانه آشتی طبقات را بجای تئوری انقلاب جا بزند". (۳۱) "اگر حزب توده ادعا دارد که قهر جزا و اصول تئوری انقلاب نیست، مارکسیستی نیست، باید دید چرا این همه دست و پا میزند تا یک استثناء فرضی و بطور مجرد "ممکن" را (گذار مسالمت آمیز) که هرگز در تاریخ جز در مورد شیلی که عاقبت آنرا هم دیدیم، رخ نداده است، به سطح یک قانون ارتقاء دهد؟" (۳۲)

اینها مشتاقان زخواران آنها میباشند که با مزه پراکنی های دشنام گونه و دهن کجی های خشم آلودی چاشنی میخورد. و چنان از واقعیت تئوری و پراگماتیسم حزب دور است که قاعدتاً "نباید آنقدر جدی تلقی شود که ضرورت پاسخگوئی و توضیح در پیرامون آن احساس شود. اما نکات و چرخشهای رویهمرفته مثبتی که در مجموعه نظرات و برداشتهای این دوستان

(۳۰) در پیرامون تئوری انقلاب. ص ۵۳

(۳۱) همان منبع. ص ۴۷

(۳۲) همان منبع. ص ۴۹

دورا زانصاف وجود دارد و به گمان ما ظلیعه نزدیکی با زهم بیشتر به جهان بینی ما رکیسیم —  
لنینیسم است، تشریح و تحلیل اجمالی نظرات آنها را که در بسته بندی ها یکم و بیش نظیر  
از طرف بعضی گروههای دیگر هم عرضه میشود، ضرور مینماید.

با توضیحی که درباره "قهر" دادیم، قاعدتا "با یک بُعد اساسی تعبیر غلط این  
دوستان از مسأله راه سلامت آمیز و تنوع اشکال گذار تا حدی روشن شده باشد. پیش از آنکه  
به ابعاد دیگر این مسأله بپردازیم، نخست لازمست نظرات حزب توده ایران را در زمینه مورد  
بحث، نه با کبی برداری از روی آثار ی که با لجن پراکنی به انتقاد از ما پرداخته، بلکه از  
روی اسناد رسمی و آثار معتبر خود حزب تکرار کنیم.

در معتبرترین سند حزبی یعنی برنامۀ حزب توده ایران که شاملوده و قطب نمای تمامی

فعالیت های حزب است در تشریح راه انقلاب ایران گفته شده است:

"انقلاب اجتماعی به اقتضای اوضاع و احوال میتواند از راههای مسلحانه و غیر مسلحانه  
انجام گیرد و به صورت اشکال گوناگون درآید. چگونگی شکل عمل انقلابی برای تعرض قطعی  
بر دشمن، زائیده تمایل و اراده پیشا هنگ جنبش نیست، بلکه با شرایط مشخص اجتماعی و  
سیاسی و از آن جمله به روش طبقات حاکمه در برابر جنبش انقلابی مردم بستگی دارد. لذا  
نمی توان این شکل را تنها بر پایه تمایلات ذهنی یکبار و برای همیشه و برای تمام دوران  
مشخص انقلابی از پیش معین ساخت. حزب توده ایران از هیچیک از اشکال مبارزه انقلابی  
رو بگردان نیست و بر آنست که هر شکلی ز عمل انقلابی که بتواند در شرایط مشخص — مورد  
پشتیبانی توده ها قرار گیرد، به ضد انقلاب ضربه جدی وارد سازد و راه پیروزی خلق را باز  
کند، باید یکبار رود. و نیز بر آنست که مبارزات وسیع توده ای، اعم از سیاسی، اقتصادی،  
ایدئولوژیک، برای افشای نیروهای ضد انقلابی و بمنظور اتحاد نیروها و بسیج وسیع مردم،  
وظیفه دائمی پیشا هنگان انقلابی است." (۳۳). این جملات صریح تر و صاف و پوست کنده تر  
از آنست که توضیح و تفسیر مضامینی را بطلید. این بنیادی ترین سند حزبی با وصله های نجسی  
نظیر اینکه "هر راهی جز راه سلامت آمیز انقلاب استثناء است" و یا اینکه "حزب توده  
ادعا دارد که قهر جزا و صول ثنوری انقلاب ما رکیستی نیست" و یا "حزب توده از انقلاب اگر  
استثنائاً قهر آمیز باشد، تنها شکل قیام را میفهمد" از بیخ و بن در تضا دست.

این دوستان حتی به خود زحمت نداده اند تا برای داری و ارزیابی قدیمی ترین و با تجربه  
ترین سازمان سیاسی کنونی ایران که نام و عملش با سلولها و یا خسته های تاریخ معاصر میهن ما  
آمیخته است بطور گذرا هم شده نگاه های اسناد اساسی و برنامۀ مپایه ای آن بیندازند. آنها  
اگر میخواهند در بسیاری از آثار حزب مفاهیم و علامات روشنگری نظیر جملات زیر را به کرات  
میتوانستند بیابند:

"حزب ما به هیچ وجه اعمال قهر انقلابی و شیوه مسلحانه مبارزه توده ای را بعنوان یکی  
از اشکال مبارزه سیاسی که میتواند در مرحله معینی ز گسترش جنبش به شیوه عمده و تعیین کننده  
مبدل شود، نفی نمی کند. و هرگونه ادعا که گویا حزب توده ایران معتقد است که تنها با شیوه  
های سلامت آمیز میتواند به هدفهای انقلاب ملی و دموکراتیک ایران رسید، انتها می بیش  
نیست که بیانش از بی اطلاعی مدعیان و یا غرض ورزی آنها ناست." (۳۴) و یا تا کیدات روشنی

(۳۳) برنامۀ حزب توده ایران. ص ۲۷

(۳۴) ن. کیا نوری. با زهم گفت و گوئی با چریکهای فدائی خلق. ص ۷

مانند این: "باید بطور روشن بیان کنیم که اگر ما بایک رشته از اقدامات چریکهای شهری به این علت که آنرا بی‌فایده تشخیص میدهیم موافقت نداریم، این به آن معنا نیست که ما با استفاده از سلاح یا از برخی دیگر شیوه‌های اعمال قهر انقلابی، در مواردی که حفظ سازمان‌های مخفی، دفاع در مقابل هجوم ما موران ساواک و پلیس، فرار از زندانها و غیره را ایجاب کند، مخالفت داریم." (۳۵). اگر منظور کشف حقیقت و افشای بی‌حقیقتی باشد، از کجای این عبارات و کلمات درک میشود که گویا "حزب توده ایران میخواهد با چشم‌بندی، تئوری بورژوازی آشتی‌طبقات را بجای تئوری انقلاب جا بزند"؟ واقعا "چه کسی میخواهد چشم‌بندی کند؟ از کجای این آثار و اسناد درک میشود که حزب توده ایران بگوید شما "زور می‌زنند" تا استثناء را (راه مسالمت‌آمیز) به قاعده (جنگ مسلحانه) بدل کند؟ (۳۶) آیا صرف دیدن و به رسمیت شناختن یک امکان که البته شما به آن نظر خوشی ندارید... به معنی ندیده گرفتن و یا کوچک و بزرگ کردن امکانات دیگر است؟

دوستان خط چهارم میخواهند هر طور شده ثابت کنند که "حزب توده ایران از پیش کشیدن راههای تنوع‌گذار، هدفی جز دور انداختن تئوری مبارزه مسلحانه ندارد و بنا بر این بحث بر سر تنوع اشکال مبارزه نیست، منظور خلع سلاح پرولتاریا در برابر دشمنان تاندان مسلح است" (در پیرامون تئوری انقلاب، صفحات ۴۴ تا ۵۳) اگر یک چنین نظر سراپا معیوبی درباره حزب توده ایران تنها مولود استنباط غلط و بیراهه از اصول عقیدتی حزب ما بود، میشد آنرا بعنوان یک سوء تفاهم پذیرفت، اما وقتی برای موجه جلوه دادن این برداشت ناروا که هیچ ما خدوشه ما خدی ندارد، کار به آنجا میکشد که دست و پای جملات ما را می‌شکنند، ارتباط منطقی آنها را با مضمون بحثی که مطرح است بهم می‌زنند، تا راه را برای تفسیر و توجیهی مخالف آنچه مورد نظر ما بوده است باز کنند، سوء تفاهم دیگر کلام رسائی نیست، رسا که هیچ، حتی نابجاست. مثلا "آنها به این جمله از کتاب "ما ژوئیسیم و با زتاب آن در ایران ایران" استناد میکنند که:

"تقسیم راه‌گذاریه دو نوع عمده و مسالمت‌آمیز، در یک برداشت کلی درست است، اما کامل نیست." و بلافاصله از این جملات نا تمام به این نتیجه میرسند: می‌بینید؟ حزب سازشکار توده‌ها مکان مجرد انقلاب مسالمت‌آمیز را تا سطح دو امکان عمده ارتقاء داده، در حالیکه انقلاب مسالمت‌آمیز استثناست و استثناء هرگز عمده نمیتواند باشد.

ظاهرا "مج اپورتونیست‌ها سربزنگاه گرفته شده است، اما حقیقت یکلی چیز دیگری است، تماما کتاب ۱۷۵ صفحه‌ای "ما ژوئیسیم... که در حدود ۵ سال پیش از انقلاب ایران نوشته شده، کوششی است برای رد این توهم که: "هیچ شکلی برای انقلاب، پیش از آنکه زمینه عینی و ذهنی آن تکوین یابد، عمده نیست".

حتی بدون توجه به این تاکید مکرر که برای گریز از هر نوع قالب سازی ذهنی سنگ پایه کتاب "ما ژوئیسیم... قرار گرفته است، ادا مه جملاتی که دوستان انتقاد دکننده آنرا نا تمام رها کرده‌اند، خود، مساله را حل میکند. در ادا مه جمله مورد انتقاد در کتاب "ما ژوئیسیم... توضیح داده شده است که امکان مسالمت‌آمیز و مسلحانه از آن جهت عمده ذکر شده اند که هر یک از آنها! شکل متنوعی را در بر میگیرند. اینجا عمده بودن تنها به معنی

(۳۵) همان کتاب، مقاله درباره شیوه‌های مبارزه، ص ۴۷

(۳۶) در پیرامون تئوری انقلاب، ص ۵۲

شامل بودن، چندشاخه بودن است. مراد از بکار بردن عمده، بیان یک کل است که از اجزای مختلف تشکیل میشود، و نه اینکه در آن امکان کم یا زیادی نهفته است. جملات کامل خود کتاب، نیازی به توضیح و تعبیر ندارد:

"سیر خلاق اندیشه‌لنین در چند دهه پس از فوریه نشان میدهد که اگر چه تقسیم‌گذار به دو نوع عمده مسالمت‌آمیز و غیرمسالمت‌آمیز، در یک برداشت کلی درست است ولی کامل نیست، چرا که هریک از این دو نوع عمده به انواع و اشکال ویژه دیگر تقسیم میشوند و تاریخچنان اشکال جدید و جدیدتری به وجود می‌آورد که جز اندیشه‌های پویا و خلاق قادر به فهم و درک آنها نخواهند بود." (۳۷)

می‌بینید که بحث اصولاً بر سر تنوع اشکال و گونه‌گون بودن و کلی بودن عنوان مسالمت‌آمیز و غیرمسالمت‌آمیز است، نه پررنگ کردن راه مسالمت‌آمیز و یا کم‌رنگ کردن راه غیر مسالمت‌آمیز. و این معنی باز توضیح داده میشود:

"حتی محدود کردن شکل انقلاب در مقوله مسالمت‌آمیز و غیرمسالمت‌آمیز و انتخاب یکی از این دو نیز نادرست است، چرا که هریک از این دو مقوله مسالمت‌آمیز و غیرمسالمت‌آمیز، انواع مختلف دارد و هیچکس نمیتواند بدانند که اگر شکل انقلاب بفرض مسلحانه باشد، کدام اشکال مسلحانه در شرایط تاریخی مشخص که نفس تحول را مقدور ساخته، پذیرفتنی باشد."

"تاریخ حزب ما نشان میدهد که ما همواره برای استفاده از همه اشکال مبارزه‌آمادگی میدیده‌ایم. کارشربخش در درون ارتش و بنیان‌گذاری سازمان افسران توده‌ای که (در تمام) دوران پیش از کودتای ۲۸ مرداد) یکی از بزرگترین سازمانهای از نوع خود در مقیاس جهانی بود، نمونه‌ای از چنین آمادگی است." (۳۸)

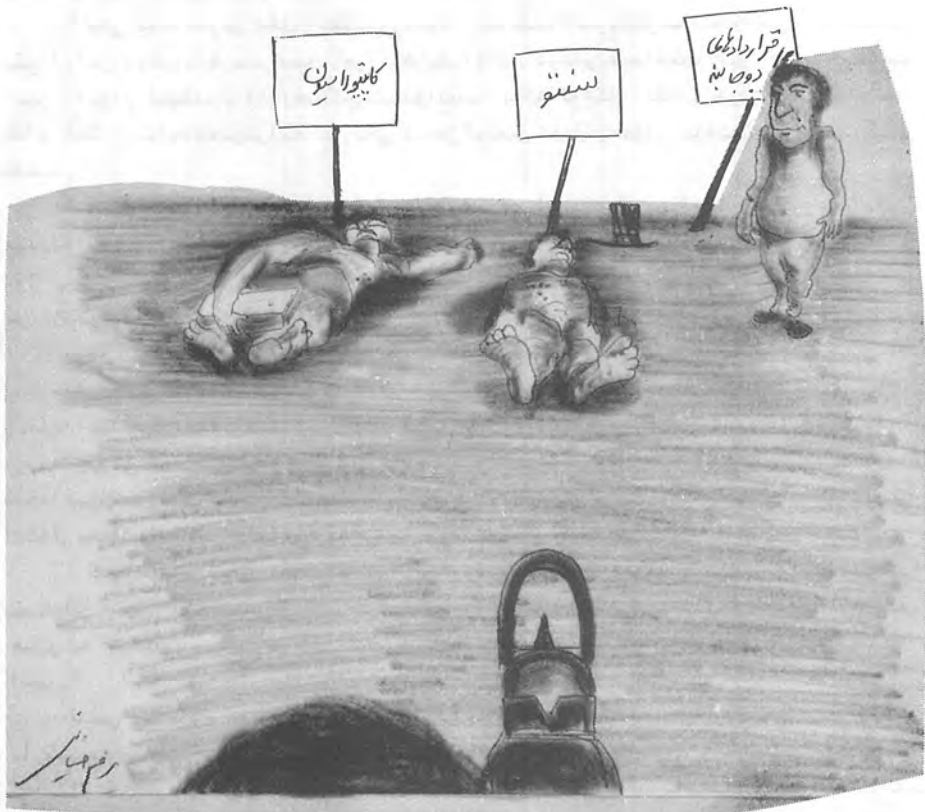
روشن است که گناهی که بیره‌ای صورت نگرفته و استثناء، قاعده را از میدان بدرنگ کرده است تا خود جای آنرا اشغال کند. اصولاً از نظر ما هیچ شکلی از مبارزه انقلابی پیشاپیش "قاعده‌نیست. قاعده تنها خود انقلاب است، قاعده مبارزه طبقاتی است، قاعده رزمیدن در راه چیرگی نو بر کهنه و در هم شکستن ماشین بوروکراتیک دولتی منسوخ و پایه‌گذاری دیکتاتوری پرولتاریاست. قاعده این اسلوب پولادین و توانای لنین است که ضمن بررسی اشکال مختلف انقلاب اجتماعی، با اشاره به کائوتسکی گفت:

"بحرانهای آینده اشکال نوینی از مبارزه را بدنبال خواهد آورد که در شرایط کنونی نمیتوان آنها را پیش‌بینی کرد... هر کوششی در ردیای تأیید شکلی از مبارزه، بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش، به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است."

لنین با اشاره به "هگل" تأکید می‌کرد که "غناى پدیده بیش از قانون است." و کدام مارکسیست واقعی است که چراغ در دست داشته باشد و نخواهد "قانون" را از غناى "پدیده" که مدام در تنوع گسترش یافته‌ای است، شادابی و چالکی بخشد و پا به پای گسترش امکانات نا شناخته‌ای که با پیدایش اوضاع و شرایط جدید، جوانه می‌زنند و می‌شکوفند، پیش ببرد؟ صحبت از شکستن و خرد کردن قوانین اساسی و یا تجدیدنظر کردن در اصول، به بهانه تطبیق این



قوانین و اصول با شرایط نون نیست . درست برعکس، صحبت بر سر نیرو و مند کردن اصول و قوانین با پر کردن آنها از جوهر زندگی و واقعیت و تعمیم آنهاست . صحبت از نفی تئوری انقلاب مسلحانه نیست ، صحبت از چشم کشیدن بروی امکانات دیگری است که متناسب با تغییر اوضاع با احتمال کمتری یا بیشتر در برابر ما بر مازان ظاهر میشود و نمیتوان و نباید به آنها کم بها داد . آن مارکسیستی که بخواهد خلاقیت مارکسیسم را در چارچوب امکانات دوره لنین نگه دارد و از روی حسن نیت ولی نا آگاهی، هر گام پیشروی از این چارچوب را حرام بداند، دوست مارکسیسم نیست ، دژخیم آنست . مادر آینده به این مساله که نبض مارکسیسم درست در آنجا میزند، با شرح و تفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت .



**قرارداد دو جانبه نظامی ایران و آمریکا باید بی درنگ لغو شود**



## بیاد استاد غلامحسین مصاحب

سپیده‌دم ۲۱ مهرماه ۱۳۵۸ هجری شمسی، ایران یکی از بزرگترین ریاضیدانان خود را از دست داد. وبه‌اعتباری یکی از بزرگترین دانشمندان ایران درگذشت. دکتر مصاحب در سال ۱۲۸۹ هجری شمسی در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در رشته ریاضی در تهران و سپس در فرانسه و انگلستان به پایان رسانید. در سال ۱۳۲۷ شمسی به اخذ درجه دکترا از دانشگاه کمبریج نایل شد و به عضویت انجمن ریاضی لندن و انجمن فلسفی کمبریج — مفتخر شد.

دکتر مصاحب در سال ۱۳۰۶ شمسی وارد خدمت وزارت فرهنگ شد، و پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و سقوط دولت دکتر مصدق استعفا کرد. این تنها سمت دولتی بود که او پذیرفت. دکتر مصاحب در سال ۱۳۴۵ موسسه ریاضیات را در دانشگاه تربیت معلم تأسیس کرد و تا آخرین روزهای حیات به تدریس در این موسسه اشتغال داشت. وی بی‌ادعا و فروتن بود، پول و مقام چه در داخل کشور و چه در خارج از ایران نتوانست او را منحرف سازد و هرگز علم را به بیع و شراء نگذاشت با اینکه به سهولت می‌توانست چنین کاری بکند.

در سال ۱۳۳۹ شمسی انجمن آثار ملی انتشار کتاب وی را در زمینه‌اشری ناشناخته از خیام در ریاضیات منتشر کرد. انتشار این کتاب در سال‌هایی انجام گرفت که خفقان آریا مهری بر ایران سایه افکنده بود. او در موضوع علمی، شجاعانه‌نام دکتر ترقی را نیز به مناسبتی در مقدمه کتاب خود آورده است.

در سال ۱۳۴۵، جلد اول دانشنامه‌المعارف فارسی منتشر شد، که یکی از بزرگترین آثار زبان فارسی قرن ماست. مصاحب درواژه "احمدآباد"، نام دکتر مصدق را نیز با شجاعت قید کرد.

داثره المعارف فارسی انعکاسی است از استعداد علمی و دقت و پشتکار شگرف دکتر ماصاحب ،  
 و او با کارشبان روزی و مستمر در داثره المعارف اثری ماندگار به جای گذاشت .  
 از وی به غیر از دو کتاب مزبور ، مدخل منطق صورت ( سال ۱۳۳۴ ) ، مجله ریاضیات عالی  
 و مقدماتی ( ۱۳۱۰-۱۳۰۹ ) ، جبر و مقابله خیام ( ۱۳۱۷ ) و آثار دیگری به زبانهای فارسی و  
 انگلیسی برجای مانده است .  
 فقدان دکتر ماصاحب در طوفان حوادث کنونی ایران ، بسهولت جبران نخواهد شد .  
 درگذشت این دانشمند را به خاندانش صمیمانه تسلیت می‌گوئیم .

### پندنامه

بر گذشته و شکسته و ریخته ، افسوس مخور .  
 به صبر ، بلندی جوی .  
 تن را مراد مده که بسیا رخا هد .  
 بیا موزوبیا موزان .  
 مکن تانکنند .  
 آنچه نرود ، مران .  
 بر بیرحم ، رحمت مکن .  
 در بدی ، یاری مده .  
 از پیشه خود تنگ مدار .  
 به رضای خلق زندگی خوش گردان .  
 توشه از تجربت ساز .  
 خدمت هیچ ناسزا مکن .  
 به هیچ بدی ، همدستان مباش .  
 بر هیچ آفریده ، افسوس مکن .  
 به زیادت نیکان زنده و مرده برو .  
 از زمانه عبرت گیر .  
 امید ، بهتراز گنج دان .  
 در آن کوش که به مرگ ، زنده شوی .

ابومنصور ما تریدی سمرقندی

(متوفی به سال ۳۳۳ هجری)



## شعله فروزانی که خاموش شد

دراوا خرشه ریورما گذشته، یک آگهی کوتاه و چندسطری مندرج در روزنامه‌های عصر تهران غیرا ز درگذشت یکی از رجال سرشناس فرهنگی ایران می‌دکده در طول یک قرن، چو ن اسطوره‌های پای برج نمونه‌ای از پویائی، خلاقیت، پرکاری در موسیقی ایران ظهور کرد و حضور خود را بجا به یک هنرمند اصیل به ثبوت رساند.

نود و چهار سال از عمر پر بار علینقی‌وزیری سپری شد و بعد از یک بیماری سخت درگذشت. بی شک مرگ هراسناکی، آدمی را به تفکرو تا مل و امیدارد، خاصه مردانی که در جامعه خود منشاء تاثیر بودند، آنانکه آغا ز گرا ه بودند.

تاریخ تحول موسیقی ایران در یکصد سال اخیر، با آنهمه نام‌آوران بزرگ نظیر میرزا عبدالله، میرزا آقا حسین‌قلی، درویش‌خان، عارف و شیدا بیش از هر کس دیگری حق دارد به وجود علینقی‌وزیری مباحی باشد.

علینقی‌وزیری در یکی از حساسترین و عمده‌ترین لحظه‌های تلاقی طبقاتی در تاریخ تحول اجتماعی ایران، با سلاح هنرپای به عرصه نهاد. در همین برهه از زمان است که او تصمیم به تاسیس مدرسه عالی موسیقی و تعلیم هنرجویان با استعداد به سبک کنسرواتورها ی اروپائی و تشکیل کنسرت و ارائه آثار خلاق و پرشکوه پرداخت. موسیقی ایران، به مدد او از محافل در بسته به " فضای آزاد " راه پیدا کرد. او همیشه این جمله به تهور با خود و شاگردانش تکرار میکرد که " حقیقت را از هر چیز دیگری برتر بشمارید. " ویا " اگر هنرمندان نتوانند در کنار انسانیت زیست کنند همان بهتر که بمیرد. "

یکی از خصوصیات وزیر ی توجه و به سلامت جسم و روح بود. وی معتقد بود که موسیقیدان باید هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی از سلامت کامل برخوردار باشد و از هر نوع آلودگی مطلقا دور بماند و خود او نیز چنین بود. در میهن ما وزیر ی اولین هنرمندی بود که میدانست

هنرمندبیش از دیگران احتیاج به سلامت و نیروی جسمانی دارد و این نیرو را با بسبب از راه ایجاد تعادل در زندگی و تنظیم برنامۀ صحیح برای کار و بخصوص از راه ورزش و تقویت نیروی اراده بدست آورد. وزیری این را زتندرستی را خودبکار بست و به شاگردانش نیز آموخت. شیوه کار روزی و نوآوریهایش: وزیری در سال ۱۳۰۲ از اروپا به ایران بازگشت و مدرسه عالی موسیقی را تاسیس کرد. ( ابوالحسن صبا یکی از اولین شاگردانش بود که قدم به این مکتب نهاد.

– وزیری سخت و بیگیرکار میگرد و گاه برای ساختن قطعه ای با قدرت و تکنیک مطلوب تا سه روز خود را طاقتی محبوس میکرد.

– در پرورش شاگردان سخت گیری و گذشته بود.

– موسیقی تخیلی و یکنواخت گذشته را متحول کرد و به ارکستراسیون شکل تازه داد.

– دو علامت بناهای سری و گرن برای نمایان کردن نیم پرده و ربع پرده که از خصوصیات موسیقی ایران است، ابداع کرد.

– ردیف موسیقی ایران را بانته – خط بین المللی موسیقی – برای چند سال زد و بین کرد.

آثار علینقی وزیری:

۱- برخی از آثار علینقی وزیری عبارتند از: ۱- سرود "ای وطن" که در ماه دشتی

ساخته و پرداخته شده و با صدای روح انگیز و ارکستر مدرسه عالی موسیقی در صفحه ضبط

شده است.

۲- دوازده ریزبیا برای تجسم مهارت در پیچیده گذاری روی پرده های تا رودگرگون ساختن

تکنیک این ساز بوجود آورد، که خود در صفحه تی اجرا و ضبط کرد، بناهای "بندباز"

و " دختر ژولیده".

۳- قطعه " نیمه شب " آهنگی است از استاد وزیری بر روی یکی از غزلهای حافظ که

مطلع آن چنین است: " زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست -- پیرهن چاک

و غزلخوان و صراحی در دست "

۴- قطعه " خریدار تو " آهنگی است بر روی غزلی از سعدی با مطلع:

" من بیهماه که با شم که خریدار تو باشم -- حیف باشد که تو با رمن من یا رتو باشم "

۵- قطعه " شکایت نی " آهنگی است بر روی دیباچه مثنوی معنوی جلال الدین محمد

بلخی با مطلع " بشنوا زنی چون حکایت میکند -- از جدائیها شکایت میکند "

یادش گرامی باد

---

## مسئله مسکن در ایران

---

ب. کیا

برنامه حزب توده ایران مصوب آذرماه ۱۳۵۳ در فصل مسکن و نوسازی «احداث و تأمین بهداشتی و راحت و ارزان برای زحمتکشان شهر و ده با کمک دولت و نیز با کمک مؤسساتی که این زحمتکشان در آنها بکار مشغولند» را تأکید و لزوم تعدیل اجاره بهای مسکن را تصریح نموده است .

این مقاله تحلیلی است از وضع مسکن و مقدمه ایست برای برنامه ریزی مسکن بر اساس پیشنهاد اصولی حزب درباره لزوم بکار بستن اصول برنامه ریزی در بخشها و رشته های مختلف .

\* \* \* \*

### مقدمه

داشتن مسکن سالم و مناسب بعد از خوراک و پوشاک ضروری ترین نیاز هر فرد انسانی است . بنابراین در یک جامعه متمدنی و دموکراتیک باید امکانات و موجداتی فراهم شود که هر خانواده به میزان کافی اتاق مسکونی سالم و مناسب در اختیار داشته باشد . در دهه های گذشته فروپاشی نظام سنتی فئودالی در ایران و استقرار نظام سرمایه داری در کشور به همراه سیاست های نادرست و مخرب رژیم گذشته در زمینه کشاورزی و ارضی سبب هجوم روستائیان به شهرها و مهاجرت ساکنان شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ و بالاخره ایجاد شهرهای بزرگ گردیده است .

جابجایی جمعیت به همراه دگرگونی نظام اقتصادی و تغییرات روابط اجتماعی و خانوادگی سبب تشدید نیاز به مسکن شد تا آنجا که در کنار هر یک از شهرهای بزرگ هزاران خانواده مهاجر در زاغه ها و حصیرها زندگی کرده و بسیاری از خانواده های مرفه تر

ناچارند که بیش از نصف درآمد خود را صرف هزینه مسکن نمایند. رژیم گذشته که نمیتوانست مشکلات و کمبود مسکن را انکار کند، ناچار سیاستها و برنامه‌های متعددی را جهت تحدید مهاجرت و یا تأمین مسکن تهیه و ارائه نمود که همه این برنامه‌ها بعلت اینکه بدون در نظر گرفتن تضادهای بنیادی اقتصاد حاکم تهیه شده بود از همان ابتدا محکوم به شکست بود. خصوصاً که مهاجرت به شهرها و آشفته‌گی وضع مسکن برای طبقات حاکم منشاء سود و فایده بود، چه بدین ترتیب از یکطرف، ارتش ذخیره‌کار در شهرها متراکم میشد و صاحبان صنایع مونتاژ همواره میتوانند از این افراد در جستجوی کار استفاده کنند و از طرف دیگر سرمایه‌داران وابسته و مقامات درباری و دولتی سود زیادی از معاملات زمین و ساختمان بدست آورند. طبیعی است که این گروه‌های سودجو مانع بشمر رسیدن هر برنامه و سیاست صحیح میشدند.

در ماه‌های بعد از انقلاب مسئله مسکن و لزوم تهیه خانه برای طبقات کم درآمد مورد توجه قرار گرفت تا آنجا که امام خمینی، رهبر انقلاب یکی از اولین فرمان‌های خود را به موضوع تأمین مسکن مستضعفین اختصاص داده و با افتتاح حساب جاری جهت تمرکز کمک‌های افراد و ایجاد بنیاد مسکن سعی در شروع حل این مسئله نمود. در همین مدت دولت تدابیر و تصمیمات متعددی را ارائه نمود که مهم‌ترین آن در قانون تملک اراضی موات منعکس گردیده است.

یک بررسی اجمالی در اقدامات انجام شده در ماه‌های اخیر روشن میکند که همه تصمیمات و اقدامات انجام شده فاقد یک سیاست و برنامه جامع و هماهنگ میباشد. در حالیکه مسئله تأمین مسکن آن چنان حجم و ابعاد وسیع در رابطه با سایر بخش‌ها ورشته‌های اقتصادی و اجتماعی دارد که حل آن جز با مطالعه کامل وضع و کمبود کنونی مسکن و برآورد احتیاجات و تجزیه و تحلیل امکانات و مشکلات در چارچوب یک برنامه جامع و هماهنگ امکان ندارد. این مقاله تلخیصی است از یک برنامه تأمین مسکن و کوششی است برای نشان دادن روش‌ها و تکنیک‌های صحیح و مؤثر برای حل این مسئله اقتصادی و اجتماعی.

## ۱- وضع کنونی و کمبود مسکن

درباره وضع کنونی مسکن جامع‌ترین منبع آماری موجود مربوط به گزارش نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵ میباشد. هر چند از نظر تعاریف، جامعیت آماری، روش سرشماری و نتیجه‌گیری از آن، این سرشماری دارای نقائص جدی است ولی بعلت فقدان هرگونه منبع آماری دیگر ناچار باید مطالعه و بررسی براساس این سرشماری انجام گیرد.

طبق آمار سرشماری عمومی در سال ۱۳۵۵ جمعیت کشور ۳۳/۵۹۱/۸۷۵ نفر متشکل در حدود ۷/۶ میلیون خانوار بوده است که از این تعداد ۴۶/۸ درصد در شهرها و

## ۵۳/۲ درصد در روستاها زندگی میکردند\*

طبق همین سرشماری برای ۶/۷ میلیون خانوار در سراسر کشور بالغ بر ۳/۳ میلیون واحد مسکونی وجود داشته است، در تفکیک شهر و روستا مشاهده میشود که ۳/۲۵ میلیون خانوار شهری ۲/۳۸ میلیون واحد مسکونی و ۳/۴۶ میلیون خانوار روستائی، ۲/۹۵ میلیون واحد مسکونی در اختیار داشته‌اند. بدین ترتیب هر ۳/۶ خانوار شهری و هر ۱/۱۷ خانوار روستائی يك واحد مسکونی در اختیار داشته‌اند.

این ارقام نباید موجب این اشتباه شود که گویا وضع مسکن در روستاها مناسب‌تر از شهرهاست، چه همین آمار نشان میدهد که بیشتر از دو سوم خانه‌های روستائی بیشتر از ده سال عمر داشته و بیشتر از ۸۰ درصد ساختمانها با مصالح نامناسب و غیر مطمئن مانند حصیر، چادر، خشت و گل ساخته شده است در حالیکه در شهرها خانه‌های بیشتر از ده سال عمر - ۵۵/۷ درصد و ساختمانهای با مصالح نامرغوب - ۲۷/۳ درصد جمع واحدها را تشکیل میداده است. بعلاوه، هر واحد مسکونی شهری بطور متوسط دارای ۳/۴۸ اتاق است، در حالیکه خانه‌های روستائی بطور متوسط شامل ۲/۷۲ اتاق می‌شود. بعبارت دیگر در حالیکه در شهرها بطور متوسط هر ۱/۹ نفر يك اتاق در اختیار دارند، در روستاها هر ۲/۲۳ نفر در يك اتاق زندگی میکنند.

از نظر محاسبه کمبود معمولاً کارشناسان به اتکاء اصل يك واحد مسکونی برای هر خانوار، تعداد واحدهای مسکونی را از تعداد خانوار کسر کرده و مابقی تفاوت را کمبود محسوب میکنند. ولی در يك بررسی دقیق‌تر باید واحدهای مسکونی ساخته شده با مصالح نامرغوب و پایین‌تر از استاندارد قابل قبول را از جمع واحدهای مسکونی موجود کسر کنیم.

بدین ترتیب ملاحظه میگردد که کمبود مسکن در مناطق شهری حدود ۱/۳ میلیون و در مناطق روستائی حدود دو میلیون واحد مسکونی برآورد می‌گردد. بعبارت دیگر بیش از ۴۷ درصد خانواده‌های شهری و ۸۳ درصد خانواده‌های روستائی از نظر مسکن دچار کمبود بوده و ناچار به سکونت مشترك با اقوام خود در يك واحد و یا اسکان در ساختمانهای نامناسب و غیر مستحکم میباشند.

## ۲- برآورد احتیاجات

گفته شد که کمبود مسکن در سطح کشور بالغ بر ۳/۳ میلیون واحد مسکونی

\*- از نظر تفکیک شهر و روستا، سرشماری عمومی صرفاً تعداد جمعیت را ملاک داشته و لذا تمام مناطقی را که در موقع سرشماری بیشتر از پنجهزار نفر جمعیت داشته‌اند، شهر محسوب کرده است و بهمین جهت تعداد مناطق شهری از ۲۴۹ منطقه در سرشماری ۱۳۴۵ به ۳۶۵ شهر در سال ۱۳۵۵ افزایش یافته است.



بر آورد می‌گردد. بدیهی است که جبران این کمبود در مدت کوتاه ممکن نبوده و ناچار باید با اجرای يك برنامه درازمدت ۱۰ یا ۲۰ ساله براین کمبود غلبه شود. مسلم است که ظرف مدت اجرای برنامه علاوه بر کمبود کنونی بر اثر افزایش طبیعی جمعیت، مهاجرت، تخریب و تجدید بنای ساختمانها احتیاجات جدیدی مطرح می‌گردد که باید این احتیاجات نیز محاسبه شده و در برنامه تأمین مسکن منظور گردد.

برای بر آورد احتیاجات آتی مسکن کارشناسان بین‌المللی روش‌ها و تکنیکهای متعددی را ارائه و اجرا نموده‌اند.

در ایران با استفاده از هر يك از این روش‌ها و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از آنها احتیاجات مسکن در ده سال آینده محاسبه شده است که حاصل این محاسبات به شرح زیر است :

### بر آورد احتیاجات مسکن در ده سال آینده (هزار واحد مسکونی)

کل کشور	مناطق روستایی	مناطق شهری	
۲۲۶۰	۱۱۶۰	۱۱۰۰	افزایش طبیعی خانوار
—	— ۹۰۰	۹۰۰	مهاجرت
۳۲۰	۱۲۰	۲۰۰	تخریب و تجدید بنا
۲۱۰	۱۰۰	۱۱۰	ذخیره واحدهای خالی
۲۷۹۰	۴۸۰	۲۳۱۰	جمع
۳۳۰۰	۲۰۰۰	۱۳۰۰	جبران کمبود کنونی
۶۰۹۰	۲۴۸۰	۳۶۱۰	جمع کل

### ۳- فعالیت خانه سازی

از آنجا که تهیه و اجرای هر برنامه باید با توجه به فعالیت گذشته و امکانات کشور انجام گیرد، لذا در این قسمت جمع فعالیت‌خانه سازی در سالهای گذشته منعکس می‌گردد. توضیح می‌دهیم که در مورد خانه‌سازی در روستاها جز نتایج سرشماری عمومی سال ۱۳۵۵ آمار دیگری در دست نیست و در مورد خانه‌سازی دولتی نیز فقط ارقام مربوط به حجم سرمایه‌گذاری در دست است ولی در مورد فعالیت ساختمانی بخش خصوصی در مناطق شهری از پانزده سال قبل بانک مرکزی ایران آمارهای جامعی تهیه و منتشر کرده است که در این زمینه از آمارهای مذکور استفاده شده است.

## فعالیت خانه‌سازی بخش خصوصی در سالهای آخر (واحد مسکونی)

سال	مناطق روستایی	مناطق شهری
۱۳۵۲	۸۰۶۲۰	۸۳۵۹۹
۱۳۵۳	۷۹۲۲۰	۸۰۲۵۵
۱۳۵۴	۶۹۲۸۰	۹۲۵۲۵
۱۳۵۵	۴۵۸۸۰ (آبانماه)	۱۰۱۶۸۶
۱۳۵۶		۱۱۹۱۷۲

آمار بالا از حیث مقایسه افزایش تعداد واحدهای مسکونی تکمیل شده در شهرها و سیر نزولی آن در مناطق روستایی جالب توجه است، خصوصاً که تعداد واحدهای مسکونی تکمیل شده در سال ۱۳۵۱ در روستاها بالغ بر ۱۲۳۲۸۰ واحد و در نیمساله ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۱ سالانه بطور بیش از ۱۱۸ هزار واحد بوده است. بدین ترتیب مشاهده میشود که کاهش سرمایه‌گذاری در کشاورزی به‌خانه‌سازی در روستاها سرایت کرده و تعداد واحدهای تکمیل شده در هر سال نسبت به سال قبل کاهش یافته است تا آنجا که ظرف پنج‌سال به نزدیک نصف رسیده است.

هر چند تعداد واحدهای مسکونی ساخته شده از طرف دولت مشخص نیست ولی با توجه به میزان سرمایه‌گذاری و متوسط بهای هر واحد مسکونی میتوان برآورد کرد که دولت در دوره برنامه پنجم عمرانی مجموعاً حدود صد هزار، یعنی سالانه بطور متوسط ۲۰ هزار واحد مسکونی ساخته است.

با این‌وصف مشاهده میگردد که حداکثر فعالیت خانه‌سازی در گذشته اهم از دولتی و خصوصی سالانه ۲۰ هزار واحد مسکونی بوده است. بدین ترتیب جز با افزایش حجم فعالیت خانه‌سازی و کوشش در اثناء باز دهی نمیتوان به حل مشکل مسکن امیدوار بود. در این زمینه خصوصاً جهات مؤثر در برنامه‌ریزی و عوامل مختلف خانه‌سازی را باید به دقت بررسی نمود که ذیلاً اهم آن تجزیه و تحلیل میگردد.

بطور کلی بررسی فعالیت خانه سازی و یا در مجموع فعالیت ساختمانی در گذشته نشان میدهد که این بخش، حساس‌ترین بخش اقتصاد کشور را تشکیل میداده است. طبق آمار بانک مرکزی ایران سرمایه‌گذاری در ساختمان از ۲۸۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۲ بسرعت افزایش یافته (خصوصاً تحت تأثیر افزایش درآمد نفت) و ظرف سه سال دو برابر شده و به ۶۴۲/۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۵ رسیده است. از اواخر سال ۱۳۵۵ علانم رکود اقتصادی بعداً از ساختمان شروع شد و این رکود در سال ۱۳۵۶ شدت یافت تا آنجا که رشد سرمایه‌گذاری در ساختمان از ۲۲/۹ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۲/۷ درصد در سال ۱۳۵۶ کاهش یافت.

از طرف دیگر طبق آمار سرشماری عمومی در سال ۱۳۴۵ از جمع حدود ۶/۸ میلیون نفر شاغلین در سطح کشور حدود ۷/۴ درصد یعنی ۵۰۹ هزار نفر در ساختمان اشتغال داشته‌اند ولی ده سال بعد یعنی در ۱۳۵۵ از جمع ۸/۸ میلیون نفر شاغلین کشور حدود ۱۳/۴ درصد یعنی نزدیک ۱/۲ میلیون نفر در بخش ساختمان مشغول کار بوده‌اند و با احتساب شاغلین در صنایع مصالح ساختمانی و سایر صنایع وحدات وابسته میتوان گفت که ساختمان حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد شاغلین را به کار گرفته است.

#### ۴- برنامه ریزی تأمین مسکن

گفته شد که در ده سال آینده جهت جبران کمبود تأمین احتیاجات، ۶ میلیون واحد مسکونی مورد نیاز است و بنابراین باید سالانه بطور متوسط ۶۰۰ هزار واحد مسکونی ساخته شود. بعبارت دیگر با توجه به حجم فعالیت در گذشته یعنی حداکثر سالانه ۲۰۰ هزار واحد، باید فعالیت خانه سازی سه برابر شود. رسیدن به این حد نصاب نه ممکن است و نه در صورت امکان مقرون به مصاحت. چه ساختن سالانه ۶۰۰ هزار واحد مسکونی با توجه به متوسط جمعیت کشور در ده سال آینده بمعنای ساختن ۱۶ واحد مسکونی برای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت در هر سال است که این نسبت مهم عمده‌ای از امکانات کشور را بخود اختصاص داده و لاجرم به بخش‌های حیاتی دیگر مانند کشاورزی، صنعت و امور عمرانی لطمه وارد میکنند.\* از طرف دیگر با توجه باینکه متوسط قیمت تمام شده هر واحد مسکونی تکمیل شده توسط بخش خصوصی در سال ۱۳۵۶ بالغ بر ۳۱۰ هزار تومان بوده است، حتی اگر بتوان با حذف بهای زمین و کاهش متوسط مساحت هر واحد مسکونی و بالاخره پائین آوردن استاندارد جهانی، هزینه هر واحد مسکونی را به ۲۰۰ هزار تومان کاهش داد، ملاحظه میگردد که ساختن ۶۰۰ هزار واحد در هر سال به ۱۲۰ میلیارد تومان اعتبار نیاز دارد و لذا با توجه به جمع درآمد ملی که در سال ۱۳۵۶ به قیمت جاری ۴۹۱/۳ میلیارد تومان بوده است ناچار باید حدود ۲۵ درصد درآمد ملی صرف تأمین مسکن شود و مسام است که اختصاص این سهم از درآمد ملی به مسکن ممکن نخواهد بود.

بدین ترتیب با عدم امکان تحقق چنین برنامه‌ای میبایست در چارچوب سیاست‌های دولت اولویت‌ها مشخص شده و نیز با شناخت دقیق مشکلات و امکانات سعی در رفع تنگناها و دشواریها و ارتقاء بازدهی فعالیت خانه سازی بعمل آید تا بتوان از جمع امکانات موجود حداکثر بهره برداری در جهت تأمین مسکن را میسر ساخت.

\* - حداکثر فعالیت خانه سازی برای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت در بعضی کشورها به سالانه ۱۰ تا ۱۲ واحد مسکونی رسیده است.

## ۵- برنامه ریزی و تشخیص اولویت‌ها

گفته شد که تحقق هدف کامل تأمین مسکن یعنی احداث سالانه ۶۰۰ هزار واحد مسکونی نه ممکن است و نه مقرون به مصلحت . . . بدین ترتیب دریک برنامه تأمین مسکن ناچار باید باشناخت و ارزیابی دقیق امکانات ترتیبی داد که با تأمین حداکثر بازدهی از امکانات فعالیت‌های خانه‌سازی درجهت اولویت‌ها بکار گرفته شود.

هرچند ارقام دقیقی از جمع سرمایه‌گذاری در مسکن در سال‌های گذشته در دست نیست ولی از مجموع ارقام و اطلاعات موجود میتوان نتیجه گرفت که حداکثر سرمایه‌گذاری در سال ۱۳۵۶ حدود ۵۰۰ میلیارد ریال (۳۷۰ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در مناطق شهری، ۵۰ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری دولت و حدود ۸۰ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری در مناطق روستائی)\*.

باتوجه به رقم بالا و با در نظر گرفتن اینکه جمع درآمد ناخالص ملی در سال مذکور بالغ بر ۵۳۴۷/۶ میلیارد ریال و حساب تشکیل سرمایه ۱۸۳۲ میلیارد ریال بوده است، اگر جمع سرمایه‌گذاری در مسکن را بالاترین حد نصاب قابل قبول کارشناسان اقتصادی یعنی حدود ده درصد درآمد ملی و ۲۵ درصد تشکیل سرمایه در نظر بگیریم ملاحظه میشود که حداکثر امکانات ملی برای سرمایه‌گذاری در مسکن همان میزان سال ۱۳۵۶ یعنی حدود ۵۰۰ میلیارد ریال به نرخ ثابت سال ۱۳۵۶ خواهد بود.

باتوجه به محدودیت امکانات سرمایه‌گذاری در برنامه مسکن باید ترتیبی داد که از راه کاهش قیمت تمام شده هر واحد مسکونی از سرمایه‌گذاری بازدهی بیشتری بدست آید. در زمینه کاهش قیمت تمام شده نکات زیر قابل بررسی است:

الف - متوسط قیمت تمام شده هر واحد مسکونی در سال ۱۳۵۶ حدود ۲/۵ میلیون ریال بوده (قیمت هر واحد مسکونی تکمیل شده در مناطق شهری توسط بخش خصوصی به ۳/۱ میلیون ریال بالغ میشد و قیمت تمام شده واحدهای روستائی و دولتی ارزان‌تر از آن بود).

ب - طبق آمار بانک مرکزی ایران از جمع قیمت تمام شده ساختمان در سال ۱۳۵۶ حدود ۴۷ درصد یعنی حدود ۱/۲ میلیون ریال مربوط به بهای زمین بوده است. در آینده با ملی کردن اراضی موات حدود نصف این مبلغ صرفه‌جوئی میشود و نصف دیگر باید صرف تأمین هزینه تأسیسات زیربنائی و مشترک گردد.

ج - طبق آمار بانک مرکزی ایران متوسط مساحت هر واحد مسکونی در سال ۱۳۵۶ حدود ۱۴۱ متر مربع بوده است. در آینده با تأکید بیشتر برای ساختن خانه‌های ارزان قیمت

\* - این برآورد با اطلاعات دیگر مثلاً جمع هزینه‌های مصرفی در سال مذکور و ضریب اهمیت هزینه مسکن نیز تا حدودی تطبیق میکند.

و جلوگیری از ساختمانهای لوکس این مساحت باید به حدود ۹۰ تا ۱۰۰ متر مربع کاهش یابد. بدین ترتیب حدود ۳۰ درصد از بهای هرواحد صرفه جویی میشود. د - در سالهای گذشته گرایش زیادی برای احداث ساختمانهای لوکس وجود داشته است که باید در آینده به این گرایش پایان داد.

با اجرای این تدابیر پیش بینی میشود که متوسط قیمت تمام شده هرواحد مسکونی به قیمت سال ۱۳۵۶ به حدود ۱/۸ تا میلیون ریال کاهش\* یافته و در نتیجه با ۵۰۰ میلیارد ریال سرمایه گذاری بتوان ۲۵۰ تا ۲۸۰ هزار واحد مسکونی ساخت.

باتوجه به توضیحات بالا برنامه مسکن باید هدف خود را از ساختن حدود ۲۵۰ هزار واحد مسکونی شروع کرده و آنرا بتدریج تا سطح ۳۰۰ هزار واحد مسکونی در هر سال افزایش داده و بالاخره بعد از پنجسال این میزان را به ۳۵۰ هزار واحد افزایش دهد، تا آنجا که ظرف ده سال حدود ۳/۲ میلیون واحد مسکونی در شهرها و روستاها ساخته شود. یادآوری مینماید که حد نصاب بالا علاوه بر سرمایه گذاری با توجه به مجموع امکانات کشور از حیث تهیه مصالح و تأمین نیروی انسانی در سطوح مختلف مهارت پیش بینی شده است.

از آنجا که بر اساس برآوردهای بالا اجرای برنامه حداکثر ممکن نمیگردد، ناچار در آینده باید بعضی مشکلات مسکن مانند تراکم خانوار در واحدهای مسکونی و سکونت در ساختمانهای نامناسب را تحمل نمود. هم چنین باید مراقبت کرد که خانه سازی بر اساس برنامه منظم انجام گیرد، یعنی از نظر جغرافیائی باتوجه به آمار سرشماری عمومی برای هر منطقه بر حسب اولویت و حدت احتیاجات طرحهای خانه سازی ویژه اجرا گردد. بعلاوه باتوجه به متوسط وسعت خانوار و میزان احتیاجات، توزیع خانه ها بر حسب تعداد اتاق و مساحت را باید مشخص کرد و بالاخره دولت و یاشورای انقلاب باید موکداً به شهرداریها دستور دهند که از دادن پروانه برای واحدهای لوکس و وسیع خودداری کنند.

### ۶- برنامه ریزی مسکن در رابطه با سایر برنامه ها

بدیهی است که خانه سازی و تأمین مسکن تنها فعالیت و هدف جامعه را تشکیل نداد و در سایر بخشها و رشتهها نیز که بسیاری از آنها نسبت به مسکن اولویت و تقدم دارند، لاجرم باید فعالیت انجام گیرد. بدین ترتیب مسئله خانه سازی را باید بعنوان جزئی از مجموعه اقتصاد ملی و در رابطه متقابل با سایر بخشها بررسی نموده و برنامه مسکن را در چارچوب برنامه های کلی مملکتی و یا اقل هماهنگ با سیاستها و ضوابط کلی تهیه و

\* - باید در نظر داشت که متقابلاً بخاطر بالا بردن استانداردها و تسهیلات، متوسط قیمت تمام شده خانه های روستائی در آینده افزایش خواهد یافت.

اجرا نمود. در این برنامه ریزی میبایست توجه شود که اولاً از جمع امکانات ملی چه میزان به بخش ساختمان اختصاص می یابد و ثانیاً از مجموع بخش ساختمان شامل راه سازی، سد سازی، ساختمانهای اداری، تجاری و واحدهای تولید چه میزانی را میتوان در مسکن متمرکز کرد.

همچنین یادآوری می شود که مسئله تأمین مسکن دارای دو جنبه مختلف و گاه معارض یعنی جنبه اقتصادی و اجتماعی است، چه از یکطرف ضرورت های اجتماعی ایجاد میکند که هر خانواده فوراً دارای مسکن سالم و کافی باشد و از طرف دیگر ضرورت های اقتصادی اجازه نمیدهد که بخش های مهم دیگر مانند صنعت، کشاورزی، تأسیسات زیربنائی را کنار گذاشته و همه امکانات را در مسکن متمرکز کرده بدین ترتیب برنامه ریزی باید این دو ضرورت را آگاهانه تلفیق کرده و برآیند مناسب آنرا مشخص کند. در مورد برنامه ریزی مسکن تعارض دیگر در برنامه های کوتاه مدت و بلند مدت مشاهده میگردد. چه در کوتاه مدت مسئله اساسی را وجود تعداد زیادی ساختمان نیمه تمام و خالی تشکیل میدهد. از نظر اقتصادی برای جلوگیری از حبس ثروت ملی در ساختمانهای نیمه تمام و برای ایجاد رونق اقتصادی و مبارزه بایکاری بخصوص با توجه به حساسیت بخش ساختمان دولت باید بارفع کلیه موانع، سازندگان را به تکمیل و واگذاری این واحدها تشویق کند، ولی متقابلاً، از نظر اجتماعی چون بیشتر ساختمانهای نیمه تمام از نوع لوکس یا بالای متوسط هستند، لذا تخصیص کمکهای دولتی به این ساختمانها را سیاست های کلی انقلابی هماهنگ نموده و نیز وجود واحدهای خالی در مواجهه با کمبود و مشکل مسکن عوارض اجتماعی را پدیدار میکند.

بنظر میرسد که اختلاف کنونی بین بنیاد مسکن اسلامی و وزارت مسکن و شهرسازی نیز تجلی این دو جنبه معارض میباشد، یعنی وزارت مسکن از نظر اقتصادی سعی به جلب اطمینان و تشویق سازندگان دارد و بنیاد مسکن از نظر اجتماعی هدف خود را رفع مشکل مسکن گروهی از خانواده ها می بیند و میخواهد با خریداری و یا مصادره این ساختمانها لااقل در کوتاه مدت مسکن تعدادی از خانواده ها را تأمین کند. در حالیکه در بلند مدت با مصادره و یا الزام به فروش ساختمانها میتواند موجب نگرانی سازندگان خصوصی و مانع فعالیت آنان در آینده گردد. بدین ترتیب تعارض بین تدابیر کوتاه مدت و برنامه های بلند مدت متجلی میگردد.

برای رفع این اشکالات و با تأکید بر اینکه برنامه های کوتاه مدت باید در جهت و هماهنگی با برنامه های بلند مدت طرح و اجرا گردد بنظر میرسد که دولت بهر حال باید با رفع مشکلات سازندگان خصوصی را به تکمیل ساختمانها تشویق کند ولی متقابلاً در جهت هدفهای بلند مدت باید تدابیر زیر را تحقق بخشد:

— چون تعداد زیادی از ساختمانهای نیمه تمام متعلق به درباریان، مقامات دولتی و ارتشی و بالاخره سرمایه داران وابسته میباشد همه این ساختمانها قطعاً مصادره و تکمیل

شود.

- کوشش شود که حتی المقدور با تعدیل مشخصات و لوازم ساختمان و احیاءاً تجدید نظر در نقشه‌ها بهای واحدها کاهش یابد.

- در موقع اعطاء وام و یا سایر تسهیلات به سازندگان خصوصی قراردادی منعقد شود که واحدها در حدود قیمت تعیین شده به داوطلبان خرید واگذار شود و برای اجرای این قراردادها و کلیه عملیات مربوط به رزرواسیوان و فروش واحدها در بانکها و یا بنیاد مسکن و یا در هر موسسه صلاحیت‌دار دیگر متمرکز گردد.

وام بلندمدت با شرایط مناسب برای خانواده‌های داوطلب خرید واحدها اختصاصی یابد.

#### ۷- مسئله زمین

در گذشته گرانی بهای اراضی شهری یکی از مشکلات اساسی خانه سازی و از جهات دیگر یکی از مسائل اساسی اقتصادی و اجتماعی کشور را تشکیل میداد، چه بدنبال استقرار نظام سرمایه‌داری و افزایش جمعیت شهری و تکامل شهرنشینی در بریان و سایر مقامات دولتی و سرمایه‌داران بزرگ وابسته، برخی قشرها و گروه‌های دیگر وارد بازار معاملات زمین شده و با سفته بازی و سایر تمهیدات هتکفت از معاملات زمین بدست می‌آوردند، تا آنجا که ظرف ده سال گذشته قیمت زمین ده و در بعضی مناطق صد برابر شده است. ترقی بهای زمین نه تنها ساختمان‌سازی را دشوار می‌کند، بلکه سود باد آورده ناشی از این معامله سبب ایجاد فساد اجتماعی شد. و بالاخره در سایر بخش‌ها مانند صنعت و کشاورزی اثرات سوئی باقی می‌گذارد.

شورای انقلاب با تصویب قانون ملی کردن اراضی موات خصوصاً ماده واحده الحاقی به قانون و حذف مهلت، بسیاری از مشکلات را حل کرد است. ولی چون در این قانون قطعات کوچک زمین استثناء شده و نیز مقررات قانون شامل بسیاری از اراضی واقع در محدوده شهرها که بصورت باغ بوده و یا سابقاً در آن ساختمان وجود داشته است، نمی‌گردد و به کلیه مالکین اراضی شهری اجازه داده شده است که چنانچه اراضی خود را مشمول مقررات ملی کردن نمایند به مقامات مسئول مراجعه و گواهی تحصیل نمایند، لذا از یکطرف ده‌ها هزار تقاضای بحق یا ناحق به این مقامات رسیده و مسلماً رسیدگی به آن دشواری و اشکالات زیادی بوجود خواهد آورد و از طرف دیگر تا پایان این رسیدگی دولت نمیتواند نسبت به مالکیت خود بر اراضی و واگذاری آن اطمینان داشته باشد.

در حالیکه با توجه به موازین شرعی و مقررات قانونی که مالکیت بر عین اراضی را متمنی داشته و فقط برای آبادکننده اراضی نوعی مالکیت بر عین به اعتبار استیفاء منفعت را شناخته است و با توجه باینکه زمین بایر مانند هر ماده خام طبیعی بدون ارزش بوده و

فقط در پروسه تولید یعنی آماده کردن زمین برای بهره برداری و تجهیز آن به تأسیسات شهری دارای ارزش میگردد و از آنجا که عمل تبدیل زمین بایر به زمین قابل ساختمان توسط مؤسسات دولتی و عمومی انجام میگردد، لذا طبیعی است که مالکیت و ارزش زمین نیز باید متعلق به دولت باشد و لذا بهتر بود که قانون اصولاً عرصه کلیه اراضی را متعلق به عموم اعلام نموده و فقط برای کسانی که در اراضی دارای تأسیسات باشند در مدت عمر مفید این تأسیسات اجازه تصرف و استیفاء منفعت داده شود.

در مورد اراضی کوچک که اشخاص برای خانه سازی تهیه کرده اند نیز چون دولت میتواند همان زمین و یازمین مناسب دیگر را برای ساختمان در اختیار اشخاص قرار دهد موضوع منتفی خواهد بود.

در مورد باغها و یا اراضی زراعتی واقع در محدوده شهرها نیز چون تصمیم به ادامه وضع گذشته در محدوده شهر باید از طرف دولت یا شهرداری اتخاذ گردد چه معقول و صلاح نیست که زمین واقع در شهر و مجهز به کلیه تأسیسات شهری صرف زراعت گردد لذا این اراضی نیز باید مصادره شده و دولت درباره تبدیل آن به فضای سبز و یا تخصصی به خانه سازی مستقلاً اقدام کند.

### ۸- مستقالات اجاری

سابقه نشان داده است که استقرار نظام بورژوازی در مورد خانه های اجاری نوعی تعارض بوجود می آورد، چه باسلطه این نظام افراد زیادی به شهرها هجوم می آورند که باید در واحدهای اجاری زندگی کنند ولی برخلاف نظام فئودالی که سرمایه گذاری در اموال غیر منقول و خصوصاً مستغلات اجاری مورد عمل شدید میباشد در نظام بورژوازی سرمایه داران معمولاً خرید سهام و اوراق بهادار را ترجیح میدهند و بدین ترتیب عرضه خانه های اجاری کاهش می یابد.

این روند در کشور ما در سالهای گذشته مشخصاً وجود داشت چه علیرغم افزایش تقاضای اجاره، عرضه خانه های اجاری جدید کاهش می یافت. طبق آمار بانک مرکزی ایران از جمع ساختمانهای تکمیل شده در سال ۱۳۵۶ در مناطق شهری فقط  $\frac{5}{8}$  درصد بمنظور اجاره ساخته شده بود.

با توجه باینکه در حال حاضر حدود  $\frac{27}{4}$  درصد خانوارهای شهری اجاره نشین بوده و در آینده نیز بهر حال تعدادی از خانواده ها ناچار به سکونت در خانه های اجاری خواهند بود، لذا باید در برنامه مسکن فصل مشخصی به توسعه عرضه ساختمانهای اجاری اختصاص یافته و خصوصاً برای ساختمان خانه های ارزان اجاره، تسهیلات وسیعی پیش بینی گردد.

از آنجا که بهر صورت بخش خصوصی حاضر به ساختمان خانه های ارزان اجاره نخواهد بود، باید مؤسسه یا مؤسسات معینی مأمور ساختمان این خانه ها شوند. در مورد تأسیس



و مرپرستی مؤسسات سازنده خانه‌های ارزان اجاره‌ای شوراهای منطقه‌ای مناسب‌ترین ارگان هستند چه این شوراها با بررسی احتیاجات هر منطقه می‌توانند حجم و نوع و مشخصات طرح ساختمانی را معین کرده و برای احداث ساختمان، مؤسسات لازم را بوجود آورند. بدیهی است که مؤسسات سازنده خانه‌های ارزان اجاره به اعتبارات وسیع و بلندمدت نیاز دارند و بهمین جهت لازم است که يك بانک و یا مؤسسه اعتباری تجهیز و اعطاء این اعتبارات را بعهده گرفته و این بانک و مؤسسه با استفاده از اعتبار اینک که در بودجه دولت منظور می‌گردد و یا سپرده هائیکه بانکهای تجاری بدستور بانک مرکزی در این مؤسسه تودیع می‌نمایند، اعتبارات مورد نیاز را به‌مراه کمکهای فنی در اختیار مؤسسات سازنده قرار دهند.

### ۹- خانه‌های سازمانی

سرمایه‌داران وابسته که در گذشته کارخانه‌های مختلف احداث کرده‌اند بعلت پایین بودن بازدهی تقریباً در هیچ مورد اقدام به احداث خانه‌های سازمانی نکرده‌اند تا آنجا که مثلاً شهر صنعتی البرز با وجود داشتن صدها کارخانه و ده‌ها هزار کارگر، خانه مسکونی نداشته و کارگران ناچارند هر روز ده‌ها کیلومتر راه را طی کرده و یا درازگاه‌ها زندگی کنند. این وضع تقریباً در تمام مراکز صنعتی مشاهده می‌شود بطوریکه کارگران همه‌روزه مقدار زیادی از وقت خود را در رفت و آمد از دست داده و نیز سهم زیادی از درآمد خود را صرف هزینه مسکن می‌کنند.

در آینده باید ترتیبی داد که در کنار هر واحد تولیدی اعم از صنعتی و کشاورزی به میزان کافی خانه‌های سازمانی ساخته شود. ولی برای اینکه واگذاری واحدها و یا الزام به تخلیه خانه‌ها در اختیار کارفرما نباشد تا از آن بعنوان وسیله‌ای جهت فشار بر کارگران، خصوصاً کارگران مبارزه و یا تشویق نفاق افکنی استفاده کند، باید در اصلاح قانون کار، مقررات جامع در این مورد پیش‌بینی شده و اصولاً واگذاری واحدها و تخلیه آنها در اختیار سندیکا یا شورای کارگران قرار گیرد.

### ۱۰- مصالح ساختمانی و نیروی انسانی

در گذشته فقدان و گرانی بعضی مصالح ساختمانی و کمبود کارگران ماهر، یکی از موانع اصلی تأثیر مسکن بود. برای رفع این مشکل، طبیعی است که باید احداث واحدهای تولید مصالح ساختمانی تشویق شده و نیز برنامه‌های آموزشی در سطح کلی بنحوی تأمین گردد که برای هر بخش اقتصادی نیروی انسانی ماهر به میزان کافی تربیت گردد. با وجود این خصوصاً در کوتاه مدت جهت جبران یا تعدیل کمبودها اقدامات زیر را می‌توان اجرا کرد:

- صنعتی کردن ساختمان و استفاده از تکنولوژی مدرن میتواند بازدهی فعالیت‌های ساختمانی را افزایش داده و نیز اتکاء به مصالح ساختمانی و مهارت‌های سنتی را تعدیل کند. ولی نباید اجازه داد که مانند گذشته واسطه‌های بین‌المللی سیستم‌های ساختمانسازی متروک و نامناسب را با استفاده از عوامل متنفذ خود به ما تحمیل کنند. در این زمینه دولت باید با بررسی همه جانبه از کلیه سیستم‌ها و انواع مصالح و لوازم ساختمانی جدید مناسب‌ترین آنها را انتخاب کرده و استفاده از آنها توصیه کند.

- با بررسی و پیش‌بینی کافی میتوان از طریق واردات بموقع و با مراقبت در توزیع و یا حذف بعضی پروژه‌ها نیز عرضه و تقاضای مصالح ساختمانی تعادل برقرار کرد. خصوصاً که در حال حاضر ظرفیت تولیدی کارخانه‌های تولید مصالح اصلی ساختمان مانند آجر و سیمان متناسب با تقاضا بوده و در مورد سایر مواد نیز ایجاد تعادل به سهولت ممکن میباشد.

- با ایجاد برنامه‌های آموزشی کوتاه مدت خصوصاً آموزش در حین کار میتوان مهارت‌های لازم را به کارگران آموخت.

## ۱۱- جهاد سازندگی و بنیاد مسکن سلامی

به منظور تأمین حداکثر بازدهی از ارگان‌هایی که در اجرای قوانین رهبر انقلاب بوجود آمده‌اند، باید برنامه‌ریزی دقیق ترتیبی داد که از امکانات جهاد سازندگی و بنیاد مسکن اسلامی خصوصاً در راه تأمین مسکن روستاییان استفاده نمود. چه روستاهای کشور خصوصاً برای نوسازی خانه‌ها و تأمین آب و برق\* و فاضلاب به کمک‌های بیشتری نیاز دارند.

جهت تأمین مسکن روستاها بهتر است کوشش شود که خانه سازی با همکاری و همیاری روستاییان و کمک ارگان‌های شهری اجرا گردد، در این زمینه میتوان نقشه‌های ساده خانه سازی متناسب با شرایط اقلیمی و موقعیت هر منطقه تهیه نموده و بدروستاییان آموزش داد که این نقشه‌ها را اجرا کنند.

برای خانه‌سازی میتوان از خشت بعنوان يك ماده بسیار مفید و با دوام استفاده کرد. ولی برای مقاومت در مقابل زلزله باید با استفاده از ستون یا آرماتور استحکام دیوارهای خشتی را افزایش داد و همچنین کار برد مصالح ساده دیگر مانند بتون خاکی، بلوک‌های سیمانی، مالچ‌های نفتی و غیره میتواند مفید باشد. بطور کلی برای خانه‌سازی باید از مصالح ساختمانی موجود هر محل حداکثر استفاده را کرد.

بنیاد مسکن اسلامی میتواند در سطح وسیع خدمات و تسهیلات لازم جهت اجرای

\* علی‌رغم همه ادعاهای رژیم گذشته طبق آمار سرشماری عمومی در سال ۱۳۵۵ نزدیک ۹۰ درصد خانه‌های روستایی فاقد لوله‌کشی آب و بیش از ۸۵ درصد بدون برق بوده‌اند.

این برنامه را در اختیار روستاییان قرارداد و کارشناسان و کارگران ماهر شهری در اجرای طرح جهاد سازندگی میتوانند آموزشها و مهارت‌های مورد نیاز را در خدمت روستاییان قرار دهند.

## ۱۲- سیستم اعتباری مسکن

هرچند در رژیم گذشته مؤسسات مختلفی برای اعطاء اعتبارات مسکن تشکیل شده و مقامات دولتی با هیاهو اعلام میکردند که این مؤسسات امکانات خود را در تأمین مسکن خانواده‌های کم و متوسط درآمد متمرکز میکنند و با وجود اینکه پرداخت وام‌های ساختمان بسرعت افزایش یافت بطوریکه ظرف مدت اجرای برنامه پنجم عمرانی میزان وام‌های پرداخت شده، هفت برابر شده و از ۱۹/۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱ به ۱۳۵/۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ رسید، ولی بررسی شرایط پرداخت وام روشن میکند که این وام‌ها عموماً در جهت کمک به اجرا و فروش طرح‌های ساختمانی متعلق به درباریان، مقامات دولتی و سرمایه‌داری وابسته پرداخت شده است.

بطور کلی بررسی فعالیت خانه‌سازی نشان میدهد که بموازات توسعه شهرها و تکامل شهرنشینی، ساختن خانه انفرادی برای افراد، خصوصاً در شهرهای بزرگ غیرممکن و یا دشوار شده و خانواده‌ها ناچار به خرید خانه‌های ساخته شده میگردند، با استقرار و سلطه نظام سرمایه‌داری، بورژوازی بزرگ و وابسته متوجه و علاقمند به این رشته از فعالیت شده و بکمک و مشارکت مقامات متنفذ دولتی و درباری طرح‌های شهرک سازی و احداث مجتمع‌های مسکونی را شروع نمودند. شرکتهای خانه‌سازی، با استفاده از نفوذ و امکانات خود در بانکها و مؤسسات اعتباری توانستند وام‌های سنگین برای اجرای طرح دریانت کرده و نیز ترتیبی دهند که وام‌های خریداران متوجه خرید واحدهای ساخته شده توسط آنان گردد و بدین ترتیب مجموعه سیستم اعتباری مسکن در خدمت اجرای این طرحها قرار گرفت.

اینکه که بانکها و مؤسسات اعتباری ملی شده‌اند، دولت باید امکانات این مؤسسات را صرف تأمین مسکن برای زحمتکشان نماید، یعنی شرایط اعطاء وام را بنحوی برقرار کند که منحصر آ خانواده‌های کم و متوسط درآمد بتوانند از اعتبارات بانک استفاده کنند. همچنین برای کاهش هزینه باید تا آنجا که ممکن است این مؤسسات در یکدیگر ادغام شده و تقسیم وظایف بین آنها بنحوی برقرار گردد که بتوانند هر یک در رشته خاص خود فعالیت داشته باشند.

## ۱۳- شرکتهای تعاونی مسکن

با تصویب قانون تشویق پس‌انداز در سال ۱۳۳۶ و دعوت بانک رهنی ایران، ظرف مدت کوتاه ده‌ها هزار نفر در صدها شرکت تعاونی مسکون متشکل شده و امیدوار گردیدند

که از طریق این شرکتها وبا استفاده از کمکهای دولت صاحب خانه شوند، ولی در عمل شرکتهای بزرگ خانه سازی با استفاده از نفوذ خود مانع کمک دولت به شرکتهای تعاونی مسکن گردیدند و چون اعضاء شرکتهای تعاونی نیز فاقد هر گونه منابع و امکانات اجرایی بودند، جز در چند مورد هیچیک از شرکتهای تعاونی مسکن در کار خود موفق نشدند.

سابقه و تجربه در بسیاری از کشورها، مفید بودن شرکتهای تعاونی مسکن را ثابت کرده است و این شرکتها توانسته اند در سطح وسیع خانه سازی کرده و مسکن اعضاء خود را تأمین کنند. باتکاء این سابقه و تجربه میتوان اطمینان داشت که در صورت تهیه و اجرای برنامه های صحیح شرکتهای تعاونی مسکن میتواند سهم عمده ای در فعالیت خانه سازی و تأمین مسکن داشته باشند.

به همین جهت در برنامه های آتی مسکن باید سهم مشخصی به شرکتهای تعاونی مسکن اختصاص یافته و دولت با واگذاری زمین و تأمین موجبات اعطاء وام ترتیبی بدهد که این شرکتها بتوانند طرحهای ساختمانی را اجرا و خانه های ساخته شده را در اختیار اعضاء خود قرار دهند.

#### ۱۴- قوانین و مقررات

هم اکنون قوانین و مقررات متعدد و غالباً معارض در زمینه های مختلف مربوط به مسکن وجود دارد. چه رژیم گذشته در مواجهه با هر مشکل و مسئله، ساده ترین و ارزان ترین «راه حل»، یعنی وضع قانون و مقررات را انتخاب میکرد و بدین ترتیب توده ای از مقررات مزاحم و معارض را به ارث گذاشته است. مثلاً کافی است یادآوری شود که علیرغم همه ادعاهای رژیم گذشته در جهت تشویق ساختن خانه های ارزان و متوسط قیمت و با وجود پیش بینی معافیت مالیاتی برای سازندگان این خانه ها در عمل شرایط بنحوی تنظیم شد که ظرف ده سال حتی يك سازنده نتوانست از این معافیت استفاده کند. ولی متقابلاً سازندگان آپارتمانهای لوکس جملگی از معافیت مالیاتی برخوردار شدند. و یامیتوان از مقررات پیش بینی شده در قانون تأمین اعتبارات مسکن مصوب ۱۳۵۱ در مورد انتشار اوراق قرضه مسکن، اعطاء کمک بهره و کمک ساختمان از طرف دولت که هرگز اجرا نشده است، نام برد.

بدین ترتیب لزوم تجدیدنظر در کلیه مقررات مربوط به ساختمان و مسکن ضرورت فوری داشته و بهتر است در چارچوب سیاست و برنامه مسکن کلیه مقررات مربوط به مسکن، در یک قانون متمرکز شده و به تصویب برسد.

---

## درباره برخی مسائل استه‌تیک و هنر

---

احسان طبری

### بخش اول - طبیعت روندهای استه‌تیک

در آغاز کار، آهنگ نگارنده این بررسی این بود که در زیر عنوان «برخی مسائل تکامل هنری در جامعه معاصر ایران»، داوریه‌های خویش را در این گستره عرضه دارد. ولی نخستین پی‌جویی‌ها، نگارنده را بیاد این قاعده ابتدائی منطقی انداخت که پیش از ورود در بحث‌های مشخص، اگر مایلیم بین ما و خواننده یا شنونده «بحث الفاظ» (لوگو‌ماشی) درنگ‌گرد، ابتدا محتوی و مضمون مقولات و اصطلاحات عمده مورد استفاده در بحث را روشن کنیم و سپس به اصل بحث پردازیم. از هنرمندان فیلسوف، و لتر بویژه مراعات این قاعده را توصیه می‌کند.

لذا سودمند می‌شمریم که تحت عنوان: «درباره برخی مسائل استه‌تیک و هنر» شرحی اجمالی تدارک ببینیم و آنرا مدخلی بر گفتار محتمل بعدی قرار دهیم که اگر زمانه و فرصت امکان پدید آورد، در آن گفتار بمسائل معاصر تکامل هنری در کشورمان پردازیم.

بحث کلی درباره عمده‌ترین مقولات و اصطلاحات استه‌تیک و هنر از دیدگاه مارکسیستی از آنجا سودمند است که در دوران رژیم پهلوی، هنرمندان و اندیشه‌وران ما ناچار بیشتر با تئوریه‌های استه‌تیک متداول در غرب سروکار داشته‌اند و ظاهراً دید و برخورد مارکسیستی نسبت به این مسائل از قلمرو بررسی‌های آنها دور مانده است. بعلاوه با بیان این مباحث، نگارنده، پایه فلسفی و علمی خود را بهنگام نقد مشخص آثار ادبی معاصر روشن می‌سازد. پس از ادای این توضیح، به سخن خود آغاز و این بررسی را به سه بخش اساسی تقسیم می‌کنیم:

الف - طبیعت روندهای استه‌تیک؛

ب - هنر و روانشناسی هنری؛

ج - اسالیب هنری و نقش اجتماعی هنر.

اینک به بخش اول، یعنی «طبیعت روندهای استه‌تیک» می‌پردازیم.

ترجمه واژه استه‌تیک بفارسی متضمن برخی دشواریهاست: ترجمه آن به «زیباشناسی»

از آن جهت نارساست که مباحث این دانش تنها بررسی مسئله زیبا و زشت نیست و دامنه‌اش از آن بمراتب فراختر است. ترجمه به واژه عربی «ذوقیات» (نظیر «اخلاقیات» برای اتیک) بی تناسب بنظر نمی‌رسد. بهرحال ما ترجیح دادیم از واژه متداول بین‌المللی استه‌تیک استفاده کنیم که از ریشه یونانی «آئیس ته سیم» آمده و معنایش «ادراک حس» است و بدین مناسبت می‌توان استه‌تیک را با تسامح «علم حسیات لطیف» نیز ترجمه کرد.

استه‌تیک دانشی است درباره قوانینی که بروفق آن انسان جهان را از دیدگاه ذوقیات ادراک می‌کند. علاوه بر آن در این دانش درباره ماهیت آفرینش هنری و اشکال آن سخن می‌رود و از این جهت استه‌تیک را تاحدی «هنرشناسی» نیز می‌توان نامید. ولی همه این معادل‌ها، چنانکه خواننده پس از قرائت این بررسی درخواهد یافت، نارساست.

از جهت تاریخی زایش و پیدایش این دانش را میتوان به ۲۵۰۰ سال پیش، در جهان برده‌داری باستان، در مصر و بابل و هندوچین مربوط ساخت ولی گسترش نظر گیرش بویژه در یونان بود و از آنجمله در آثار فلاطون و ارسطو و دیگر فیلسوفان یونان باستان توجه بیشتر و ژرف تری به ماهیت و مقولات این دانش بعمل آمده است. در رم باستان فیلسوف مادی‌گرای آن عصر بنام لوکریسیوس کار، مؤلف اثر «در طبیعت اشیاء» و نیز شاعر معروف هوراس (یا هوراسیوس) و دیگران باین دانش پرداختند.

در سده‌های میانه فلاسفه الهی مسیحی مانند قدیس اوگوستین و قدیس تئماس (اهل آکوئن) برای ذوقیات و اخلاقیات هنری مبداء اسرار آمیزی مانند عطیه و موهبت آسمانی قائل بودند. در نزد مؤلفین قرون وسطایی ما نیز نیروئی اسرار آمیز و جن مانند بنام «تابعه» در روح وجود داشته که گویا موجد قریحه هنری میشده است.

ولی بهنگام نوزائی (رنسانس) کسانی پیدا شدند که مسائل را به مبداء انسانی و طبیعی و واقعی آن بازگرداندند. مانند: فرانچسکو پترارک شاعر ایتالیائی، لئوناردو داوینچی نقاش و پیکره‌ساز ایتالیائی، دورر نقاش آلمانی، جیوردانو برونو عالم و فیلسوف ایتالیائی، مونتینی نویسنده فرانسوی و امثال آنان.

این جریان فکری، یعنی جستجوی انگیزه‌های آفرینش هنری و ریشه‌هایش در جامعه و انسان، که بوسیله نامبردگان در فوق پایه‌گذاری شد، بویژه در دوران انقلابات بورژوائی قرنهای هفدهم و هجدهم و نوزدهم در اروپا گسترشی فراوان یافت و کسانی مانند برك، هوگارت، دیده‌رو، ژان ژاک روسو، و نیکل‌مان، لسینگ، هردر، شیلر، و گته، بترتیب در انگلستان و فرانسه و آلمان، در این زمینه به بررسی‌های ژرف اندیشانه و بسیار با ارزش پرداختند.

فلسفه کلاسیک آلمان (که بویژه ایما نوئل کانت و فیشته، و شلینگ و هگل نمایندگان برجسته آن هستند) در بسط دانش استه‌تیک نقشی کلان ایفاء نمودند. مثلاً در آموزش هگل بویژه برخورد تاریخی‌گرایانه به مقولات، بینش‌ها، آثار و شخصیت‌های هنری و نیز تحلیل دیالکتیکی اشکال و مقولات آن و ادراک پیوندهای ماهوی هنر و زندگی جای برجسته‌ای یافت و گام

بزرگی در راه توضیح مقولات پیچیده استه‌تیک برداشته شد.

اگر بخواهیم نخرانه‌ها را در تاریخ پره‌ای وهوی استه‌تیک بیابیم، باید بگوئیم که از سوئی نبرد اجتماعی (نبرد طبقات) در فلسفه و از سوی دیگر نبرد فلسفی، در مباحث استه‌تیک انعکاس می‌یافت. نبرد اجتماعی در فلسفه بدین شکل بازتاب می‌گرفت که نیروهای محافظه کار اجتماعی همیشه به دفاع از اشکال ایده‌آلیستی (تصور گرایانه) در فلسفه ذی‌علاقه بوده‌اند و نیروهای پیش‌تاز و انقلابی به دفاع از ماتریالیسم و اصالت جهان مادی و اینکه شعور و تصورات آدمی و اندیشه وی چیزی جز ثمرهٔ دیررس تکامل مادهٔ همیشه جنبان و بالنده نیست و نمی‌توان ماده بیجان را مخلوق شعور متکاملی دانست که خود باید از تکامل میلیاردها ساله ماده بیجان، آنهم در شرایط مساعد و احیاناً استثنائی، پدید آید.

این نبرد فلسفی در حل مسائل استه‌تیک اثرات ژرف خود را باقی می‌گذاشت و لذا روشن بود کسانی مانند کانت و شلینگ و هگل که فلاسفه ایده‌آلیست بوده‌اند، مقولات استه‌تیک را نیز در همین مقطع حل می‌کردند، یعنی می‌گفتند «روح» (اعم از روح انسانی که مفارق از وجود مادی اوست یا روح جهان) موجد قریحهٔ هنری است.

مثلاً فلاطون بر آن بود که «زیبا» یا «جمیل» چیزی نیست جز یک «تصور مافوق‌حس، که مطلق، جاویدان و بلا‌تغییر» است، یعنی در آن نسبیّت و تحول تاریخی را راه نیست. یا فلاسفه مسیحی در قرون وسطی از ربط موهبت هنری به امور مادی و ناسوتی پرهیز داشتند و چنانکه گفتیم آنرا فیض آسمانی می‌شمردند. کانت نیز معتقد بود که احکام هنری مطلقاً از «تعلقات مادی» بری هستند. نقش کانت در این زمینه بویژه در پیدایش بینش‌های امروزی استه‌تیک نقش شایانی است. وی «زیبا» را در مقابل «مفید» می‌گذاشت (یعنی بین زیبایی و فایده تقابل قائل میشد) و ذوقیات را فارغ از اغراض میدانست و مضامین اجتماعی و مسلکی را از کمال در شکل هنری بکلی مجزا می‌ساخت و بر آن بود که یک اثر کامل ذوقی می‌تواند اعم از آنکه دارای چه مضمونی باشد، یک اثر کامل باشد طبیعی است که این نوع داوریه‌های فلسفی برای پیدایش شکل‌گرائی صرف در هنر و «هنر برای هنر» که در دوران ما در تمدن‌های بورژوازی متداول است، اساس فلسفی ایجاد کرده است.

بر خلاف فلاسفه تصور گرا، فلاسفه‌ای که به‌تقدم وجودی ماده بیجان بر شعور معتقد بودند و بهمین سبب «ماده‌گرا» نام گرفته‌اند، هنر و قریحه خلایق هنری را ثمرهٔ یک فیض و موهبت اسرارآمیز نمی‌شمردند، بلکه قوانین عینی استه‌تیک و هنر را در واقعیت زندگی فردی و اجتماعی هنرمند، جستجو می‌کردند و ضرورت بازتاب واقع‌گرایانه و حقیقی واقعیت زندگی را در آثار هنری و ضرورت شرکت فعال هنر را در نبرد عقاید و بازپروری انسان و جامعه مورد تصریح و تأکید قرار می‌دادند.

ولی در نزد این فلاسفهٔ ماده‌گرا - که پیش از پیدایش مارکسیسم درباره مسائل استه‌تیک سخن گفته‌اند - یک نقص جدی وجود داشت و آن اینکه مسائل را گاه با افاق محدود و بشکل یکطرفه مطرح می‌کردند یعنی یک بینش از جهت پایه‌ای درست را عامیانه و مبتذل

عرضه می‌داشتند.

بعنوان مثال فیلسوف ماده‌گرای آلمانی فویرباخ را ذکر کنیم. فویرباخ سعی داشت ریشه‌های «زیبا» را بطور بلاواسطه درمختصات طبیعی و فیزیکی اشیاء و پدیده‌ها جستجو کند واحساس استه‌تیک وذوقیات را مستقیماً به‌قوانین زیستی (به لوژیک)، «طبیعت» انسانی بازگرداند وعامل اجتماعی را دراین مقولات نبیند.

بین این فلاسفه ماده‌گرا و کلاسیک‌های فلسفه مارکسیستی، دمکراتهای انقلابی روس ازقبیل بلینسکی، چرنی‌شوسکی، دا‌برالی‌یو‌یوف، وامثال آنان قرار دارند که نفخه نوری درمباحث استه‌تیک وهنرمیدند وقوانین یک هنرواقع‌گرا و اصول مسلکیت (یا صاحب پیام بودن) وخلقیت را درهنروشن ساختند. مادرباره این مقولات دیرترسخن خواهیم گفت. ولی کاربرد اسلوب مارکسیستی (دیالکتیک، ماتریالیسم فلسفی، ماتریالیسم تاریخی) تحولی ژرف درمقولات واحکام استه‌تیک ایجادکرد ونه‌فقط آنها را بدرستی روشن ساخت، بلکه افزایی برای داوری وتمیزصحیح ازسقیم دراین مسائل بدست داد. موافق این مکتب دریافت استه‌تیک جهان بوسیله انسان ازسه جهت مختلف مرکب است که این جهات سه‌گانه انفکاک‌ناپذیرند:

۱) استه‌تیک در واقعیت عینی، درجهان خارج ازذهن ما؛  
 ۲) استه‌تیک درجهان‌ذهنی وآنچه که ما آنرا «شعور یا آگاهی استه‌تیک» یا «ذوق و سلیقه هنری» می‌نامیم؛

۳) هنرمثابه نوعی وحدت عینی‌وذهنی درزمینه استه‌تیک.  
 دانش استه‌تیک (که درآغاز این مقال ازپهناوری مباحث آن سخن گفتیم) ماهیت، قوانین وجلوه‌های مشخص این سه‌جهت را در وحدت دیالکتیکی آنها (وحدت آنها در عین استقلال آنها، درعین تأثیرمقابل آنها بریکدیگر) بررسی می‌کند. لذا این استه‌تیک هم ازاسته‌تیک ایده‌آلیستی وهم ازاسته‌تیک ماتریالیستی عامیانه (یا مبتدل) فاصله‌می‌گیرد و پایه عینی دریافت استه‌تیک جهان بوسیله انسان راروشن می‌سازد. این پایه عینی عبارتست از فعالیت خلاق وهدفمند انسان که طی آن ماهیت اجتماعی و قوای ایجادگرش بخاطر دگرسازی (یا بهسازی) جامعه وطبیعت تجلی می‌یابد. لذا مطلب رانه باید در آنسوی طبیعت حل کرد ونه درآنسوی جامعه، بلکه ددرون طبیعت واجامعه.

دربحث استه‌تیک بمعنای اخص این کلمه‌مقولاتی مانند «زیبا وزشت»، «والاوفرومایه»، «دراماتیک»، «تراژیک (فاجعه‌آمیز)»، «کمیک (مضحک)» و «اپیک (حماسی)» مطرح‌می‌گردد. همه این مقولات تجلیات خاص دریافت استه‌تیک واقعیت بوسیله انسان در گستره‌های گونه‌گون زندگی اجتماعی هستند، مانند گستره کار مولد، گستره فعالیت ومبارزه سیاسی و اجتماعی، گستره آفرینش فرهنگی، گستره طبیعت، گستره زندگی روزانه انسانی وغیره وغیره هدف مادراین‌جا نگارش رساله‌ای درباره دانش گسترده استه‌تیک نیست ولی بیفایده نمی‌دانیم برای مشخص‌ترشدن موضوع چند مقوله استه‌تیک عمومی را مورد بررسی اجمالی



قراردهیم یعنی: زیبا، والا، خنده‌آور و غم‌انگیز (فاجعه‌آمیز).

افلاطون، کانت و هگل «زیبا» را به نوعی خاصیت روح وامری درون ذاتی و ذهنی تعبیر می‌کنند، ولی برخی از ماده‌گرایان قرن نوزدهم (و نیز ماده‌گرایان پیش از آنها) خواستند برای زیبایی و زشتی عوامل و اسباب عینی برون ذاتی جستجو کنند مانند تناسب و هماهنگی. از آنجمله چرنی شوسکی زیبایی را ناشی از تجلی کامل نیروهای حیاتی میدانست، یعنی زیبایی و زندگی را بهم پیوند میداد. این تعاریف عینی مسلماً متضمن واقعیاتی است، ولی فلسفه علمی بر آنست که صرف نظر از عامل عینی، عامل ذهنی و دید انسان اجتماعی، به تناسب درجه معرفت وی به قوانین عینی نیز در ادراک زیبایی عنصر متشکله مهمی است: اگر انسان بر جهان مشخص محسوس خود چیره و حاکم باشد، و از کار خود بمثابه بازی نیروهای عقلی و طبیعی لذت برد، استعدادها و قریح خلاقه خود را در شرایط تاریخی معین بنحوی غنی‌تر، سرشارتر و وارسته‌تر بکار می‌اندازد، به احساس «زیبا بینی» و «زیبایی» دست می‌یابد. این نگرش خوش بینانه - عاطفی و همراه با اعتلاء و جهش روح در اشیاء و پدیده‌های طبیعت و اجتماع دارای ریشه‌های بفرنج در رابطه انسان و پیرامون است.

ادراک زیبایی در آثار هنری تجلی کامل می‌یابد و مایه نشاط و لذت می‌شود و دارای قدرت بسیجنده و پرورنده است. لذا «زیبا» پیوند معینی است از عین و ذهن، طبیعت و تاریخ، انسان و پیرامون، که در صورت فقدان یک جهت، احساس زیبایی پدید نمی‌شود و بهمین جهت این مقوله دارای نسبت تاریخی و اجتماعی است.

اما «والا» که در نقطه مقابل فرومایه، پست و مبتذل قرار دارد پدیده‌ایست که در انسان احساس اوج گرفتن روح و برتری‌یابی او بر امور ناچیز و محقر و عادی ایجاد میکند و قدرت نبرد آزمائی را در وی تقویت می‌نماید. والا با زیبا پیوند دارد و هر دوی آنها محصولات مثبت «آدمان استه‌تیک» انسان در دوران معین تاریخ است. والا و زیبا در عین حال با فاجعه‌آمیز (یا تراژیک) می‌توانند در پیوند باشند ولی هرگز مضحك و خنده‌آور نیستند. چنانکه زشت و فرومایه و مضحك با یکدیگر خویشاوندی دارند، هر قدر هم که خود را در جامه‌های مزین مستور سازند. در پیدایش احساس والا نیز پیوند عین و ذهن وجود دارد، یعنی هم عظمت طبیعی یا تاریخی و انسانی و هم برخورد انفرادی شخص و هیجانان مثبت روح او در قبال این عظمت.

اما فاجعه‌آمیز (تراژیک) حاکی از تقابل جبر و اختیار، شعبده‌ها و تناقضات رشد تاریخی با سر نوشت انسان و نبرد زیبا و زشت و والا و پست است. هنگامیکه شرایط پیروزی زیبا و والا علیه زشت و پست در لحظه معین فراهم نیست، یعنی هنگامیکه بین آنچه که از جهت سیر تکاملی باید انجام گیرد و آنچه از جهت شرایط مشخص تاریخی انجام پذیر است، تضادی آشکار پدید می‌شود، مسئله‌ای که باید حل شود، حل نمی‌شود.

خروج پیش از وقت و اجباری انسانها و نیروهای از صحنه اجتماع که هنوز دارای قدرت و استعداد زیست و عمل هستند نیز احساس تراژیک و فاجعه‌آمیز ایجاد میکند، اگر چه زوال پذیری

آنها امری مسلم باشد. همچنین سرنوشت‌آنهایی که پیوند خود را با امری روبه‌زوال میدانند ولی قادر نیستند این پیوندها را بگسلند و در جهت امر بالنده و رشد یا بنده قرار گیرند نیز سرنوشتی فاجعه‌آمیز است. مشاهده این وضع نه تنها رنج و ماتم، بلکه نوعی عاطفه و روال‌نگذشت‌استه‌تیک که آنرا در یونانی «کاتارسیس» می‌نامند ایجاد میکند. کاتارسیس (Katharsis) یعنی تزکیه نفس و اینکه تراژدی موجب چنین تزکیه‌ایست نکته‌ایست که ارسطو بدان توجه می‌دهد. این تزکیه از این جهت است که فاجعه احساس نفرت از زشت و پست، مهر به‌زیبا و والا را در روح برمی‌انگیزد و هیجان نبرد با نیروهای تاریک را بیدار و به‌پیدایش عواطف و داوری و جسارت کمک میکند و اراده را تقویت مینماید.

منشاء مقوله «مضحک» از جای دیگری است. عدم تناسب شخص یا گروهی از اشخاص و عمل و رفتار آنان با شرایط (و از آنجمله با شرایط تاریخی) و آداب و عادات و سخنان ناشی از این بی‌تناسبی، عدم تناسب با مقتضیات ترقی و آرمان استه‌تیک عصر (ذوق و سلیقه عصر) احساس خنده‌آور (کمیک) را ایجاد میکند. دامنه این بی‌تناسبی وسیع است. بی‌تناسبی بین نو و کهنه، بین شکل و مضمون، بین هدف و وسیله، بین عمل و شرایط پیرامون، بین ماهیت واقعی شخص و ادعای او درباره خود و غیره و غیره، همه و همه مضحک و خنده‌آور است. وقتی زشت و پست و زوال یا بنده بزور میکوشد خود را زیبا و والا ببالند نشان‌دهنده از میدان جلوه فروشی نیز برخوردار است، احساس استهزائی را بوجود می‌آورد که گاه همراه خشم است و عاطفه طنز (ساتیر) را در روح برمی‌انگیزد. خنده، افزار مقتدر انتقاد انقلابی در نبرد علیه هر چیز میرنده و زوال‌یابنده است.

پس از این بحث کوتاه درباره برخی مقولات مهم و پایه‌ای استه‌تیک، که چنانکه دیدیم، هر یک دارای منشاء و محمل ویژه‌ایست، بسری بحث خود باز می‌گردیم.

صحبت از جهات عین و ذهن دریافت استه‌تیک انسان در میان بود. گفتیم که پایه عینی این دریافت فعالیت خلاق و هدفمند انسان است. اما جهت ذهنی دریافت استه‌تیک واقعیت بوسیله انسان موجد آنچیزی است که «احساس استه‌تیک» نام دارد مانند ذوق، نقد و ارزیابی، سلیقه یا هنرسنجی و زیباسنجی، شورها و عواطفی که در شخص بر اثر برخورد با یک پدیده استه‌تیک پدید می‌شود<sup>۱</sup> عقاید و تصورات ذوقی انسان، آرمانها و ایده‌آلهای شخص در مسائل هنری و ذوقی و غیره.

این حسیات شکل ویژه انعکاس و تجسم روندها و مناسبات عینی حیاتی است. یا به بیان دیگر احساس هنری (یا حسیات هنری) نوعی حالت عاطفی است برای دریافت واقعیت (اعم از طبیعت یا جامعه) یا آثار هنری.

۱- در آلمانی Erlebniss و متأسفانه معادل فارسی مناسب ندارد. و می‌توان آنرا «روان‌گذشت» یا «برسر آمد» یعنی آنچه که در روان شخص می‌گذرد یا آنچه که بر سرش می‌آید ترجمه کرد. امید است معادل یا بان وارد و با ذوق کمک‌کنند، چون واژه، واژه مهمی است.

نکته مهم در آنجاست که روابط استه‌تیک انسان تنها به‌حسیات استه‌تیک محدود نیست ولی بدون این‌حسیات نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. طبیعی است که حسیات استه‌تیک انسان امر جامد و لا‌یتغیر هم نیست و با تحول تاریخ و جامعه، تحول می‌پذیرد و خود ثمره این تحول و تکامل است، یعنی سطح سلیقه هنری، سطح ذوقیات، سطح استه‌تیک جامعه را منعکس میکند. مارکس می‌گوید: «حسیات استه‌تیک آنچنان حسیاتی است که برای انسان منشاء دریافت لذت می‌شود.» یعنی آثار هنری به‌صورت چهره‌های هنری تجسم می‌یابند و به‌افزار نیرومندی برای پرورش عاطفی و عقلی انسان بدل می‌گردند و منبع شادی و هیجان و الهام مردم قرار می‌گیرند.

همچنانکه در پیش نیز یاد کردیم، هنر و آفرینش هنری وارد مباحث دانش استه‌تیک میشوند. استه‌تیک با بررسی ماهیت هنر و قوانین آن با همه علوم خاص نظری و تاریخی و همه علوم می‌که به استه‌تیک مربوطند، پیوند نزدیک می‌یابد ولی خود «استه‌تیک» یکی از چند علم صرفاً فلسفی است که قوانین عام رابطه استه‌تیک انسان به واقعیت و از آنجمله هنر را مورد مذاقه قرار می‌دهد و بهمین جهت محدود کردن این دانش تنها به دانش شناخت هنرها سزا نیست، زیرا علوم مختلف هنرشناسی به‌هنرهای خاصی (مانند موسیقی، نقاشی، پیکرتراشی، معماری، ادبیات، سینما، تئاتر و غیره) می‌پردازند. پس استه‌تیک دانشی است فلسفی، بینشی است کلی، و مسائل خاص خود را در مرحله اول قرار میدهد، مانند: حل مسائل مربوط به رابطه استه‌تیک و هنری شعور انسانی از سویی و هستی اجتماعی و حیات انسانی از سوی دیگر؛ منشاء پیدایش هنر؛ ماهیت هنر و رابطه‌اش با اشکال مختلف شعور اجتماعی (مانند علم، اخلاق، مذهب، فلسفه و غیره)؛ جانبدار و خلقی بودن هنر؛ قانونمندیهای تاریخی تکامل هنر؛ ویژگی‌های تصاویر هنری بطور عام؛ روابط متقابل شکل و مضمون در هنر؛ اسالیب هنری؛ سبک هنری؛ اصول عمده راه‌آلیسم در هنر؛ بررسی روندهای استه‌تیک در تاریخ و در جهان معاصر و غیره. چنانکه می‌بینیم هنرشناسی در خطوط عام و کلی خود وارد استه‌تیک می‌شود و نه در اشکال و تجلیات خاص و ویژه خویش که آن وظیفه هر رشته جداگانه هنری است، یا به بیان دیگر استه‌تیک هنرشناسی بمعنای عام کلمه نیز هست.

رابطه استه‌تیک با اتیک (یا ذوقیات با اخلاقیات) از اهم مباحث است که ما نمیتوانیم آنرا در این جا نادیده گذاریم، از بیم آنکه بحث ما دچار نقص عضوی مهمی نشود. این رابطه، رابطه خاص و متقابل انسان و واقعیت است. اخلاقیات در مفاهیم خیر و شر، داد و بیداد، وظیفه و تعهد، فضیلت و شایستگی و امثال این مقولات بازتاب می‌یابند. رابطه اخلاقی مبتنی است بر ارزیابی رفتار و عملکرد فرد و یا جمعی از افراد. اما رابطه استه‌تیک، چنانکه در پیش نیز یاد کردیم، دریافت ذوقی و مشخص آن جهاتی از مناسبات عینی واقعیت است که به تکامل هماهنگ شخصیت انسان و فعالیت خلاق آزادانه‌اش در جهت ایجاد زیبایی و نیل به والایی و قهرمانی یاری می‌رساند یا نمی‌رساند.

و نیز، چنانکه گفتیم، استه‌تیک دارای جهت ذهنی است مانند لذت بردن آدمی از تجلی

آزادانه نیروها و قریح خلاق و زیبایی محصول فعالیت آفرینگرش در عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی و انفرادی (مانند کارمولد، زندگی روزمره، کوشش فرهنگی و غیره) چنانکه یاد شد. هنر کاملترین و تعمیم یافته‌ترین مظاهر استه‌تیک است که در روند تقسیم‌کار اجتماعی از گستره فعالیت عملی و سودآور انسان جدا می‌شود و بیک عرصه نسبتاً مستقل و خاص بنام «آفرینش هنری یا بدیعی» مبدل می‌گردد.

وحدت اخلاقیات و ذوقیات یک قانون عینی است که هم در زندگی و هم در هنر تجلی می‌یابد. بلینسکی می‌گوید «زیبا» خواهر دل‌بند و تنی اخلاق است. اگر یک اثر اثر واقعاً هنری است، اثری است واقعاً اخلاقی. در برخی از جریانات هنری معاصر بورژوازی روند استه‌تیک کردن (Esthetisation) مقولات ناهنجار و زشت انجام می‌گیرد. اخلاق ستیزی موعظه می‌شود و مسئله وحدت اخلاقیات و ذوقیات انکار می‌گردد.

چهره‌ها و تصاویر مثبت هنری، که فضیلت و جمال روحی انسانها را منعکس می‌کنند، در افراد احساس حرمت، محبت و تحسین صمیمانه را برمی‌انگیزد و مایه لذت و شادی هنری میشود. چهره‌ها و تصاویر منفی که ماهیت ضد اخلاقی اعمال و رفتارها را توصیف میکنند احساس تقبیح و کراهت از زشتی را بوجود می‌آورد و بدین ترتیب وحدت ذوقیات و اخلاقیات به اهرم پرورش و ایجاد تحول عقلی و فکری انسان بدل میشود و نقش اجتماعی هنر را بالا می‌برد.

پیش از پایان مقال و برای نوعی متمیم فایده، سخنی چند از رابطه استه‌تیک با فن یا تکنیک بمیان آوریم، زیرا در جهان ما و جهان آینده این مسئله بیش از پیش کسب اهمیت میکند. رابطه این دو (استه‌تیک و تکنیک) را میتوان از چهار جهت مورد بررسی قرارداد:

- ۱) باصطلاح استه‌تیک تولیدی؛
- ۲) خلاقیت هنری و ثمره آن که در انگلیسی «دی‌زاین» (Design) نام دارد؛
- ۳) استه‌تیک فنی؛
- ۴) رابطه متقابل مابین فن (تکنیک) و استه‌تیک.

هدف از «استه‌تیک تولیدی» سازماندهی تولید و کار بر پایه اصول زیبایی و هدفمندی است (یعنی ایجاد کاملترین شرایط که به حفظ تندرستی و نشاط کار و رشد بازده کمک کند). طراحی معماری بنگاههای صنعتی و افزار کار بنحوی که از جهت استه‌تیک جذاب و از جهت عمل تولیدی هدف‌رس باشد و ایجاد جامه راحت و زیبای کارگری و آرایش داخل بنگاهها و ایجاد مراکز استراحتی و غیره، مباحثی است که در «استه‌تیک تولیدی» از آن سخن بمیان می‌آید. مراعات این امور فرهنگ ذوقی زحمتکشان را ارتقاء می‌بخشد و رشد و پرورش هماهنگ شخصیت تولیدی آنانرا موجب می‌شود و بر علاقمندی بکار می‌افزاید.

در روند تولید افزارهای تولیدی یا مصرفی کوشش میشود که نه تنها کمال آنها از جهت شکل زیبا تأمین شود، بلکه دارای چهره و بیانگری هنری باشند.

بدین ترتیب استه‌تیک فنی عبارتست از تئوری ساخت و پرداخت هنری افزارها (دی-

زاین). در این رشته از دانش خواستها و مطالبات تکنولوژیک و هنری نسبت به محصول صنعتی تعیین میشود، یعنی سعی میشود که هدفمندی محصول بازیابانی آن همراه گردد. استه‌تیک فنی از علوم مختلفه‌ای بهره میجوید که یکی از آنها «ارگونومی» نام دارد. این علمی است که فعالیت مولده را از لحاظ فنی و تکنولوژی و فیزیولوژی و روان‌شناسی و بهداشت و غیره مورد بررسی قرار میدهد و به افزار ساز هنر مند کمک میکند که از عهده هماهنگ‌سازی مختصات فنی و ارزشهای استه‌تیک برآید.

یکی دیگر از جهات مهم ربط فن و هنر در این است که رشد فنی موجب بروز رشته‌های نوین هنری است (مانند سینما و تلویزیون) و حتی در باستانی‌ترین اشکال هنر اثرات خود را باقی می‌گذارد، چنانکه در معماری تأثرها و ساختن سازهای موسیقی و دیگر وسایل هنری اثرات انقلابی دارد. بعلاوه تکنیک (مثلا رادیو، تلویزیون، وسایل مختلف الکترونیک ضبط صوت، وسایل طبع و نشر) نقش عظیمی در بسط و گسترش هنر اقیاء میکند. در بررسی کوتاه ما از پیوند فن و هنر، ضمناً این مطلب نیز ثابت میشود که این ارتباط امروزی و دیروزی نیست. منتها رشد طوفانی فن در دوران ما این ارتباط را برجسته نشان میدهد.

در مباحث بعدی، اگر نقص یا جاهای مبهمی در این گفتار بود روشن‌تر میشود، یعنی در واقع این سه مبحث در مجموع مکمل یکدیگرند و خواننده دقیق با بررسی و فراگیری آنها به زیر بنیاد فکری منطقی نیرومندی برای بالا بردن سطح دریافت هنری خود و نقد آثار هنری مجهز میگردد.

## بخش دوم - هنر و روانشناسی هنری

در باره تعریف هنر سخنان فیلسوفانه یا شاعرانه بسیار گفته‌اند که برخی از آنها ژرف و یا زیباست یا هردو، ولی مقصد از دادن تعریف مقوله‌ای، بیان مشخصات اصلی و اساسی آن مقوله بمثابه کیفیت است و نه ذکر این یا آن جنبه آن، یعنی تعریف، باصطلاح قدماء، مسا باید جامع و مانع باشد.

در جستجوی چنین تعریفی گوئیم هنر از اشکال خاص آگاهی و شعور اجتماعی (مانند علم، فلسفه، دین، حقوق و غیره) و از انواع فعالیت انسانی است که منجر به بازتاب واقعیت جهان خارج (اعم از طبیعت یا جامعه) در چهره‌های هنری (تصاویر هنری) میشود و بدینسان یکی از مهم‌ترین شیوه‌های دریافت استه‌تیک جهان و جامعه است.

از آنجا که پدیده‌های هنر پدیده‌ایست بغرنج و خاص، یعنی در آن صرف نظر از عناصر معرفتی، نقش نوعی استعداد روحی نیز دیده میشود، لذا در سده‌های میانه در اروپا برای آن تعاریف اسرار آمیزی قائل میشدند و آنرا از تجلیات روح مطلق و مشیت کامله و نوعی کشف

و شهود و الهام مرموز و فیض و موهبت می‌شمردند. دانشمندان بورژوازی نیز از این نوع تعاریف گامی فراتر نرفتند و هنر را تجلی فعال روندهای ناخودآگاه روانی انسان دانستند و آنرا «تعالی» و «والایش» (Sublimation) غرایز مختلف بویژه غریزه جنسی شمردند و بهر جهت برای آن خصلتی راز مانند قائل شدند.

ولی در واقع سرچشمه بروز فعالیت هنری انسان، وقتی به صفحات زرد شده تاریخ کهن انسانی بنگریم، و نیز سرچشمه روندهای شکل گرفتن حسیات استه‌تیک (که از آن در بخش نخست این بررسی سخن گفتیم) که بر هنر تقدم وجودی دارد، کار انسانی است. نخستین ردپای هنر ابتدائی انسانی بدوران اخیر سنگ باستان یعنی از ۴۰ تا ۲۰ هزار سال پیش از میلاد مربوط میشود. در نزد اقوام و تیره‌های بدوی، رابطه هنر با کار رابطه‌ایست بلاواسطه ولی البته بعدها این بی‌واسطگی را به «هنر» و «کار» کمتر میشود و روابط «مع‌الواسطه» زیاد پدید می‌آید که درک جریان را بغرنج‌تر و دشوارتر می‌سازد. در بنیاد تکامل و تحول هنری تغییراتی قرارداد که در ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه رخ میدهد ولی هنر که شکلی از بازتاب هستی اجتماعی در ذهن انسانی است، به‌انحاء مختلف با دیگر پدیده‌های حیات روحی جامعه نیز مانند علم و فن و سیاست و مسالک اجتماعی و اخلاق و دین و غیره مربوط میشود و دارای مشخصات و تعینات ویژه‌ای است که آنرا از دیگر اشکال شعور اجتماعی متمایز می‌گرداند.

این خصیصه متمایز عبارتست از برخورد و رابطه استه‌تیک و ذوقی انسان به واقعیت و وظیفه‌اش آنست که جهان را از طریق هنری درک کند و بشناسد و لذا در مرکز آثار هنری انسان و نگرشها و حسیات او، روابط اجتماعی و پیوندهای افراد با هم و زندگی و کار و کوشششان در شرایط معین و مشخص تاریخی قرارداد. یعنی به‌سخن دیگر موضوع هنر زندگی است در تنوع کامل آن و هنرمند این زندگی را به‌شیوه‌ای خاص یعنی به‌هیئت چهره‌ها و تصاویر هنری درک می‌کند، ساخته و پرداخته می‌سازد و آنها را منعکس می‌گرداند.

موضوع و شکل بازتاب واقعیت و هنرباعث میشود که هنر عمل‌کرد ویژه‌ای بیابد و این عمل‌کرد ویژه عبارتست از ارضاء نیازمندیهای استه‌تیک و ذوقی افراد از طریق ایجاد آثار هنری که میتوانند مایه شادی و لذت انسان شوند و از جهت روحی او را غنی و سرشار سازند و حتی در وی نیروی آفرینش هنری برانگیزند، یعنی او را توانا سازند که در گستره معینی، موافق قوانین زیبایی هنری، تصاویری نو خلق کند.

خاصیت معرفت‌آموزی هنرنیز از این عمل‌کرد ویژه ناشی میشود و تأثیر تربیتی و فکری هنر از راه همین خاصیت معرفتی آن حاصل می‌گردد.

هنر طی تاریخ تکامل طولانی و بغرنجی را می‌گذراند و در نتیجه انواع هنر (مانند ادبیات، نقاشی، پیکرتراشی، موسیقی، تئاتر، سینما و غیره) پدید می‌آید. تکامل هنر و انواع آن با تکامل جامعه و تحولاتی که در ساخت طبقاتی جامعه روی میدهد، پیوند ناگسستنی دارد. گرچه مسیر عام ژرف‌تر شدن بازتاب هنری واقعیت، مسیری است ناهموار و چنان نیست که در

هر مرحله بعدی زمانی، یا در هر دوران بعدی تکامل اجتماعی، ما حتماً با سطح عالی تر تکامل هنری، مواجه باشیم. مثلاً هنر در تمدن باستانی یونان و رم به چنان اوجی می‌رسد که اهمیت معیار و میزان کسب می‌کند. و با آنکه شیوه تولید سرمایه‌داری بشکل قیاس ناپذیری از سطح تکامل اجتماعی - تولیدی جامعه برده‌داری باستانی بالاتر است، به سخن مارکس، با هنرمیانه چندانی ندارد و بویژه شعر را با مزاج سودورزانه خویش سازگار نمی‌یابد. زیرا سرمایه‌داری که به نفع روزمره می‌اندیشد، از آرمان خوشش نمی‌آید و فضایل و آرزوهای روشن اجتماعی در نزدش خیال‌پروری عبث و کراهت‌انگیز است.

در سرمایه‌داری دوران رونق هنر یا مربوط است به دوران پیدایش و نضج اولیه سرمایه‌داری یعنی زمانی که هنوز بورژوازی طبقه متریقی بود، یا با فعالیت آن هنرمندانی که نسبت به این نظام روحیات انتقاد و اعتراض دارند. البته در این دو گستره آثار هنری بزرگی پدید شده است که در آن تکامل طولانی تاریخی هنر بازتابی شایسته یافته است. و الا سرمایه‌داری بیشتر مایل است هنر را از محتوی و مضمون سیاسی اش تهی سازد، آنرا بجانب شکل‌گرایی محض و تجریدی بکشاند، یا عناصر منحنط و رکیک را در آن تقویت کند و طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) را در شیوه‌های هنری تشویق نماید.

در مورد رابطه شکل و مضمون در هنر که یکی از مسائل مهم این مبحث است توضیح کوتاهی را خالی از فایده نمی‌شمیریم. شکل و مضمون در اثر هنری دو طرفی هستند که در تعیین یکدیگر تأثیر عمیق دارند و در این میان تقدم با مضمون است. مضمون هنری یعنی بازتاب واقعیت متنوع طبیعت و زندگی و بویژه انسان و مناسبات میان آنها بشکل استه‌تیک در یک اثر هنری.

شکل هنری سازمان درونی و ساخت مشخص اثر هنری است که آنرا بکمک وسایل خاص تصویری و بیانی بمنظور تجلی و مجسم ساختن مضمون ایجاد می‌کنند.

عناصر اساسی مضمون هنری عبارتست از مطالب یا موضوع (تم) و اندیشه (یا ایده). موضوع یک سلسله مسائل حیاتی را که در اثر هنری معینی منعکس می‌شود و بیان و تحلیل می‌گردد، مطرح می‌سازد. و اندیشه یا ایده، ماهیت پدیده‌های مطرح شده و تضادهائی را که در واقعیت وجود دارد و از زبانی این پدیده‌ها بشکل تصویر پردازانه و عاطفه‌انگیز از نظر گاه یک آرمان (یا ایده آل) استه‌تیک‌بیمان می‌کشد و شخص را به نتیجه‌گیریهای معین هنری، اجتماعی و اخلاقی می‌رساند. شکل هنری اثر هنری بسیار گونه‌گون است و دارای عناصر مرکبه مختلفی است. مهمترین عناصر مرکبه شکل عبارتست از سوژه یا واقعه (با فت داستانی) شیوه تألیف (کومپوزیسیون)، زبان هنری، وسایل مادی تصویر و بیان مانند سخن، وزن، قافیه، هماهنگی صوتی، رنگ، فضا (کلوریت)، خط، رسم، سایه روشن، بعد، ساخت (تکتونیک)، جنبش رقص (Pas)، صحنه‌آرایی، مونتاژ و غیره و غیره.

۱) مابین مطلب یا موضوع که دارای جنبه محتوایی است و سوژه یا با فت داستانی یا واقعه (رویداد) که شکل هنری بیان موضوع (تماتیک) است باید فرق گذاشت.

شکل‌گرائی (یا فورمالیسم) این وسایل شکلی را، از امور مضمونی جدا و مجرد می‌کند و بدان بهای مطلق و یاقوت تقدم می‌دهد. بنظر ما روش سالم قبول تقدم مضمون (یعنی تماتیک) و ایده هنری بر شکل است، البته همراه با مراعات تناسب ضرور و پیوند ناگسستنی مضمون با شکل. یعنی هر مضمون معین حق دارد شکل رسای خود را پدید آورد و در اینجا دامنه اختراع و خلاقیت هنرمند وسیع است و آنرا ساحل و کرانه‌ای نیست.

این بحث کوتاه و اجمالی را با یک بررسی از روان‌شناسی هنری همراه کنیم زیرا با آنهمه سخن که گفته‌ایم مسئله استعداد و موهبت هنری در پرده ماند و ما با آنکه رازورانه بودن الهام هنری را رد کردیم، ولی آنرا بشکل اثباتی حل ننمودیم و خواننده در این زمینه حق دارد طلبکار بماند. هنوز باید مقولاتی مانند آفرینش هنری، تخیل هنری، الهام هنری، فرجه هنری، نبوغ هنری روشن شود تا کنه کار مکشوف گردد.

ایجاد یک اثر هنری یک آفرینش، یک خلاقیت است. آفرینش روند فعالیت انسانی است که در نتیجه آن می‌تواند ارزشهای مادی و معنوی از جهت کیفی نو و تازه بوجود آورد. این استعداد انسانی است که در روند کار برایش حاصل شده و طبق این استعداد قادر است از مصالحی که واقعیت در دسترسش قرار می‌دهد، بر پایه معرفت به قوانین جهان عینی، واقعیت نوینی بیافریند و بوسیله آن واقعیت نوین برخی نیازمندیهای انسان و فرهنگش را بر طرف سازد. خلاقیت دارای انواع مختلف و به نصلت فعالیت انسانی مربوط است. مانند خلاقیت فنی مخترع، خلاقیت در سازمان‌دهی، خلاقیت علمی، خلاقیت هنری و غیره.

افلاطون چنانکه گفتیم آفرینش هنری را امری آسمانی می‌دانست و شلینگ بر آن بود که ما در اینجا با نوعی ترکیب بخش خود آگاه و بخش ناخود آگاه در نفس‌انیات انسانی سروکار داریم و هارتمان از آنهم بیشتر رفته و آنرا «نفس جان بخش ناخود آگاه» می‌داند و بر گسون از «الهام رازورانه و میستیک» و فروید از اعتلاء غریزه جنسی (و غریزه مرگ) دم می‌زند.

حل صحیح این مسئله بفرنج چیست؟ فلسفه علمی بر آنست که در جریان آفرینش هنری همه قوای نفسانی و از آن جمله قدرت تخیل شرکت دارند و مهارتی که شخص در اثر مهارت در کار و تحصیل کسب کرده شرط ضرور تحقق آفرینش است و امکان دست یافتن به این آفرینشگری نیز به شرایط تاریخی و اجتماعی وابستگی دارد.

وقتی به «تخیل» از میان مجموع نیروهای نفسانی، جای ویژه‌ای دادیم، سزااست که در این بررسی کوتاه روان‌شناسی هنری، به معنای این لفظ پی ببریم.

تخیل، استعداد ایجاد تصاویر نوین حسی یا فکری است در ضمیر، بر بنیاد تأثراتی که انسان از واقعیت کسب کرده و سپس در آن تغییر و تبدیل‌هایی پدید می‌آورد و با اصطلاح آنرا دستکاری می‌کند. تخیل در روند فعالیت و کار انسان پدید می‌شود، زیرا کار انسانی بدون داشتن قدرت تخیل نمی‌تواند هدفمند و ثمر بخش باشد. بدیگر سخن اگر درست است که انسان باید از طریق کار مفید به هدف‌هایی که در برابر دارد برسد، ناگزیر است به قدرت تخیل و بازسازی اشیاء و پدیده‌ها در ذهن دست یابد. قداماء ما می‌گفتند: «اول الفکر آخر».



العمل». انسان پایان کار خود را نخست در اندیشه مجسم می‌کند و سپس بکار می‌پردازد. لذا پنداشتن ثمره ضرور کوشیدن است.

روانشناسی معاصر تخیل را تقسیم‌بندی کرده است. از جهت قصصی که مادر تخیل بخرج می‌دهیم میتوان آنرا به تخیل عمدی و خودبخودی تقسیم کرد. از جهت درجه فعالیت تخیل آنرا به تخیل بازساز و تخیل آفرینگر و از درجه عامیت تصاویر آنرا به تخیل مشخص و مجرد و از جهت نوع فعالیت آنرا به تخیل علمی، هنری، مذهبی و غیره تقسیم میکنند. این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد که ما با چه تنوع شگرفی از انواع تخیل که هر یک دارای قوانین خاص خود است، روبرو هستیم و به چه جهت کسانی که میخواهند مکانیسم آفرینش هنری را مورد تحلیل قرار دهند، در اثر عدم بررسی دقیق و همه‌جانبه و شتاب در حل مسئله بوسیله مقدمات نارسا، به نتایج یکطرفه‌ای میرسند.

لنین سخن تغزی در تخیل دارد که روشن‌نگر است. وی میگوید: «در ساده‌ترین تعمیمات، در ابتدائی‌ترین مفهوم کلی (مانند «صندلی» بمعنای کلی این کلمه) بخش معینی فانتزی وجود دارد.» (کلیات آثار - جلد ۲۹ - صفحه ۳۳۰)

دانشمند با ایجاد «فرضیه‌ها»، «مدل‌ها»، «اندیشه‌هایی برای تجربه» کار معرفتی خود را تسهیل میکند. همه اینها ثمره تخیل علمی است. در رونده‌تری بویژه نقش تخیل زیاد است. در روند هنری تخیل تنها وسیله‌ای برای تعمیم و تبیین‌سازی نیست، بلکه قدرتی است که تصویر هنری را بوجود می‌آورد. نوعی تخیل نیز وجود دارد که «خیال‌پردازی» یا به سخن بلینسکی «فانتزی عیب» نام دارد و بشر را از واقعیت مشخص جهان و زندگی دور و «در عالم هپروت» سرگردان میکند. این تخیل، تخیل آفرینگر نیست. تخیل آفرینگر را لنین «قدرتی عظیم» می‌نامد که نه تنها به شناخت زندگی، بلکه به دگرگون‌سازی و بهسازی آن باری می‌رساند. اینک پس از آشنائی با یک مفهوم بفرنج و «بازیگر» یعنی «تخیل» (یا به فارسی پندار) که از اهم نیروهای نفسانی در آفرینش هنری است، آمادگی فکری بیشتری یافتیم که بادو مقوله مهم دیگر روانشناسی هنری یعنی «الهام» و «قریحه» آشنا شویم و پرده‌رازی را که اندیشه‌پردازان بورژوا بر روی آنها انداخته‌اند، بسود ادراک علمی این مقولات برداریم.

واژه الهام که در عربی با واژه «وحی» تقریباً هم معنی است، در زبانهای اروپائی معادل (intuition) است که خود آن از ریشه «این توه‌ری» (intueri) می‌آید، یعنی خیره خیره نظر دوختن و درنگریستن. ولی روشن است که معنای لغوی این واژه چیزی بدست ما نمی‌دهد. از جهت علمی الهام یعنی استعداد درک بلاواسطه حقیقت بدون احتجاجات قبلی منطقی. پیش از تنظیم فلسفه علمی، الهام را یکی از اشکال خاص فعالیت معرفتی انسانی می‌شماردند. مثلاً نه دکارت بر آن بود که شکل قیاسی برهان مبتنی بر اصول موضوعه (اکسیوماها) است و اصول موضوعه خود ثمره الهام است، زیرا نمی‌تواند مسبوق به احتجاجات منطقی باشد والا اصل موضوعه نیست. دکارت بر آن بود که قیاس وقتی با استقراء (تجربه) در پیوندد، ملاک کل را برای حصول بوثوق و اطمینان منطقی درباره موضوع معین بدست می‌دهد. با روح سبنوزا «الهام» را پس از قیاس و استقراء «نوع سوم» معرفت می‌شمرد و بر آن بود

که این نوع معرفت قادر است به سرشت و ماهیت اشیاء دست‌یابد. پیروان فلسفه «الهام‌گرائی» بر گسبون نیز الهام را نوعی استعداد رازآمیز (میسستیک) برای حصول معرفت می‌شمرند که با منطق و عمل حیاتی سازگار نیست.

دانشمندان بورژوائی معاصر در زمینه اخلاقیات (اتیک) بر آنند که الهام به شخص امکان می‌دهد بدون نیاز توسل به تفکر منطقی، همین‌طور بشکل «لُدنی» از محتوی رفتارهای انسانی سردرآورد و آنرا ارزیابی کند.

از نظر گاه‌فلسفه علمی، الهام، معرفت بلاواسطه و مشاهده زنده است در ربط دیا لکتیکی آن با معرفت بواسطه (یا منطقی) و یک استعداد معرفتی ماوراء عقلی و راز آمیز نیست و آنرا نمی‌توان یک انحراف اصولی از طرق عادی نیل به حقیقت شمرد، بلکه از اشکال قانونی تجلی این طرق و تفکر مع الواسطه منطقی و پراتیک حیاتی است.

توضیح بیشتری بدهیم: در پس استعداد حدس «ناگهانی» حقیقت، فی الواقع تجارب گردآمده‌ای قرار دارد که قبل از این حدس متراکم شده بود. انسان در جریان فعل و انفعال اطلاعی و علامتی با پیرامون خویش می‌تواند علاوه بر محصولات مستقیم آگاهانه معرفتی برخی محصولات غیرمستقیم و ناآگاهانه‌ای ایجاد کند که این آخری را ما «الهام» می‌نامیم و در شرایط معینی (بر حسب یک انگیزه معین) این امکان پدید می‌شود که شخص باین بخش از نتیجه فعالیت معرفتی خویش دست یابد و بعدها همین «معرفت الهامی» در طول مدت بشکل منطقی اثبات می‌شود و با از طریق عمل، صحت و سقم آن مورد واریسی قرار می‌گیرد. روان‌شناسی معاصر بویژه بر پایه سبیرتیک و انفورماتیک در کار غوررسی بیشتر درباره مکانیسم الهام است و آنچه که گفته شد، نخستین نتایجی است که از این بررسیها حاصل شده و می‌تواند هنوز ناقص یا کلی باشد و نیاز بدان دارد که این مکانیسم در جزئیاتش روشن شود و چگونگی انتقال معرفت‌های ناخودآگاه به گستره خودآگاهی، بر ملا تر گردد. پس از این مقدمات لازم، به قریحه هنری می‌رسیم.

قریحه حالت روحی شخصی است که برای انواع مختلف آفرینش اعم از فنی، علمی، هنری و غیره آمادگی دارد. به قول الکساندر پوشکین شاعر شهیر غنائی، قریحه هم برای هندسه لازم است، هم برای شعر. قریحه تمرکز کامل همه نیروهای نفسانی بویژه تخیل انسانی است بر روی موضوع خلاقیت. قریحه نوعی علو و اوج عاطفی است که بصورت نشاط یا هیجان خلاقیت درمی‌آید و کار یلدی یا فکری را بشکل حیرت انگیزی ثمر بخش می‌سازد.

در سابق نیز از افلاطون، شلینگ، هارتمان، فروید و دیگران نمونه آورده‌ایم که آنها قریحه را مانند الهام (که گاه درونمایه قریحه است) امری ماوراء طبیعی و اسرارآمیز می‌شمرند نه یک خاصیت نفسانی بشری که انگیزه‌های مختلف اجتماعی یا انفرادی برای آفرینش و خود روندکار آنرا بوجود می‌آورد.

ما کسیم گورکی که علاوه بر قریحه بزرگ نویسنده‌گی، از اندیشه‌وران ارزشمند در امور مربوط به استه‌تیک و هنرشناسی است، می‌گوید قریحه، در روندکار موفقیت آمیز، نتیجه حاصله از این کاروان احساس لذت و رضایتی است که به انسان دست می‌دهد و او را به ادامه

آفرینشگری با تلاش ودقت بیشتر و بیشتری امیدارد.

بالاترین درجهٔ موهبت و قریحهٔ خلاقه انسان را نبوغ (Genius) می‌نامند و درجات عادی تر آنرا استعداد و استعداد خاص (تالانت) نام‌گذاری میکنند. جدا کردن این مقولات ازهم، برحسب شدت درجه است. نابغه کسی است که قادر باشد در روند آفرینش آثار بی‌اثری اعم از مادی و معنوی که دارای نوآوری بکلی خاصی است، بکلی ویژه و خود جوش و خود بوده است و به اهمیت تاریخی خاصی در تکامل جامعهٔ انسانی دسترسی می‌یابد و برای همیشه در گنجینه مدنی وی پایه‌دار می‌ماند، بوجود آورد. نابغه ابرمرد نیست. بلکه کسی است که استعدادهای نفسانی خاص دارد و به تلاش بزرگ دست می‌یازد تا برخی نیازهای جامعه را برآورده سازد و شرایط نیز به این کار کمک می‌کنند. اگر مساعدت شرایط و سازگاری بخت نباشد. ای چه بسا فردوسی‌ها که بی‌سواد می‌مانند و ای چه بسا حافظ‌ها که گنگ می‌میرند.

بررسی موجز ما از عمده‌ترین مقولات روانشناسی هنری، پایهٔ ناسوتی پیچیده‌ترین و ظریف‌ترین نیروهای آفرینشگری هنری انسان را نشان داد و ما تصور می‌کنیم عقل سلیم از پی بردن به صحت آنها عاجز نیست و اگر مسائل پس از حل شدن، چنین آسان و زودرس بنظر رسد، تعجب نکنید. آنهمه جستجوها و در بیراهه افتادن‌ها لازم بود. تا سرانجام مقولات پدید شود، ازهم جدا شود، تعریف شود، تعاریف دقیق‌تر و دقیق‌تر شود و معما حل گردد. معما چو حل گشت آسان شود.

### بخش سوم - اسالیب هنری و نقش اجتماعی هنر

وقتی از اسالیب هنری مانند اسلوب واقع‌گرایانه (زه‌آلیسم)، اسلوب رمانتیک، اسلوب طبیعت‌گرایانه (ناتورالیسم)، اسلوب شکل‌گرایانه (فورمالیسم) سخن می‌گوئیم منظور ما شیوه‌های خاص بازتاب هستی و واقعیت و بیان رابطه ذوقی و استه‌تیک انسان به جهان و شیوه ادراک و ارائه واقعیت بصورت تصاویر هنری است که طی تاریخ پدید شده و تبلور یافته است.

اسالیب هنری وسیلهٔ تجسم و تجلی ایده‌آل معین ذوقی و استه‌تیک است. خصلت و سمت این یا آن اسلوب هنری، درجهٔ امکان و استعداد آن برای آنکه بتواند زندگی انسان و مناسبات اجتماعی را بصورت تصاویر هنری درآورد به شرایط اجتماعی و تاریخی و روحی تکامل انسان در هر لحظه معین تاریخی و نقش عینی طبقات جامعه بستگی دارد.

همه اسالیب هنری با جهان‌بینی هنرمند که میتواند در آفرینش هنری اثر مثبت یا منفی باقی‌گذارد، دارای پیوند نزدیکی است. ولی این مناسبات پفرنج و از لحاظ دیالکتیکی متناقض است و هنرمند گاه به برکت برخورد واقع‌گرایانه‌ی خود میتواند تاحدی بر محدودیت‌ها و تنگ‌نظریهای خود غالب‌آید و علی‌رغم جهان‌بینی و تعلق طبقاتی خویش، باز تاب درستی

از واقعیات بدهد. این مطلب را انگلس بویژه دربارهٔ هونوره دوبالزاک و آثارش یادآور شده است.

اسالیب هنری متنوعند و برای ما امکان بررسی همهٔ آنها نیست و لسی چهار اسلوب مهم را که کماکان و امروز عمده‌ترین اسالیب مورد کاربرد هنرمندان است باختصار بررسی می‌کنیم یعنی رمانتیسم، ناتورالیسم، فورمالیسم و ره‌آلیسم.

واژه رمانتیسم از ریشهٔ Romanus می‌آید یعنی «رومی» یا «رومیات» که چیزی از مضمون و واژه روشن نمی‌کند. رمانتیسم یک اسلوب هنری است که در آن رابطهٔ هنرمند به پدیده‌های توصیف شده بشکل چشمگیر و عیانی (سیاه و سفید) بیان می‌گردد و این امر به اثر هنری نوعی هیجان و اعتلاء و سمت‌گیری عاطفی شدید عطا می‌کند. در تاریخ هنر اروپا رمانتیسم، بدنبال کلاسیسیسم (کلاسیک‌گرایی) آمده و آغاز پیدایش آن از سالهای بیستم و سی‌ام قرن نوزدهم میلادی است. اسلوب هنری کلاسیسیسم (از ریشهٔ لاتینی Classicus یعنی نمونه، سرمشق) برای هنر اروپا در دوران سلطنت‌های مطلقه، یعنی قرنهای ۱۷ و ۱۸ مرسوم و متداول بود و شاعر معروف درباری فرانسوی بوآلو در «هنر شعر» (۱۶۷۴) تئوری این اسلوب را بیان داشته است و آثار هنری باستانی یونانیان و رومیان سرمشق هنری است ولی البته به مقتضای زمانه مسائل روز و روحیات روز در آن بازتاب یافته است.

رمانتیسم دارای دو منبع پیدایش است: اول: جنبش رهائی طلبانه مردم علیه استبداد و اشرافیت و فئودالیسم و ستم ملی؛ دوم: یأس توده‌های وسیع مردم از نتایج انقلاب قرن هجدهم فرانسه که نتوانست به خواستهای مردم پاسخ گوید. این امر باعث پیدایش دو جریان در رمانتیسم شد. یکی از این دو جریان متضمن یأس از نظام سرمایه‌داری و در عین حال ترس از جنبش‌ها و انقلابات نوین خلقی است و لذا انتقاد از سرمایه‌داری در این جریان یکسویه است و معایب تشریح می‌گردد ولی نقش متریقی آن بیان نمی‌شود. ناچار این تحلیل هنری غلط به پیدایش «آرمانهای پنداری» و بی‌پروا منجر گردید که گاه حاکی از ستایش گذشتهٔ دور و حیات قرون وسطائی است. این جریان در رمانتیسم اروپائی فرعی است و نمایندگان آن مانند نووالیس یا شله‌گل یا ژوکوسکی شاه‌راه ادب اروپا را ایجاد نمی‌کنند. ولی جریان دیگری در رمانتیسم وجود دارد که دارای سمت متریقی و انقلابی است و بیانیگر پرخاش مردم علیه اشرافیت فئودال و سرمایه‌داری نوکیسه و ارتجاع سیاسی است و هنرمندان کبیری مانند بایرون، پرسی بیس‌شلی، ویکتور هوگو، ژرژسند، آدام میتسکه و ویچ (در لهستان)، شاندر پره‌تفی (در مجارستان)، ریله‌یف (شاعر روس از دکابریست‌ها)، شوژن دولاکروآ (نقاش فرانسوی)، بروشوف (شاعر روس)، شوپن (آهنگساز فرانسوی - لهستانی)، برلیوز (آهنگساز فرانسوی)، لیست (آهنگساز مجاری - آلمانی) و غیره و غیره برخی از نمایندگان این جریان دوم متریقی در رمانتیسم هستند.

گرچه آرمانهای استه‌تیک این جریان نیز ای چه بسا خصلت پندار آمیز داشت و چهره‌هائی که این هنرمندان می‌پرداختند متضمن دوگانگی و فاجعه‌درونی بود، ولی بهر حال آنها، ولو تا حدی، به تناقضات درونی نظام سرمایه‌داری پی برده بودند و به جنبش مردم‌علاقه

داشتند و سمت نگاهشان متوجه عقب نبود، متوجه جلو، متوجه آینده بود. برخی عناصر اسلوب هنری رمانتیسیم (مانند تلاش در بازسازی واقعیت در پرتو نوعی آرمان هنرمند) در اسالیب دیگر هنری، از جمله در اسلوب واقع‌گرائی (ره‌الیسم) نیز دیده می‌شود. این‌کسه هنرمند تحقق رؤیاها و آرزوهای خود را ببیند «روش رمانتیک انقلابی» نام دارد و روش رمانتیک انقلابی عنصر ضرور در واقع‌گرائی انقلابی است (که آنرا واقع‌گرائی سوسیالیستی نیز می‌نامند).

اما ناتورالیسم نه تنها يك اسلوب بلکه سیستمی از نظریات استه‌تیک است که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم پدید شد و پایهٔ فلسفی آن مکتب پوزیتیویسم اوگوست کنت و هربرت اسپنسر و هیپولیت تن و دیگران بود.<sup>۱</sup>

ناتورالیسم یا طبیعت‌گرائی رخنه در روندهای ماهوی و عمقی واقعیت را وظیفهٔ خود نمی‌شناسد، بلکه کافی میدانند که خلاقیت هنری به‌کپی کردن اشیاء و پدیده‌های تصادفی و انفرادی واقعیت بپردازد.

امیل زولا را معمولاً از برجسته‌ترین نمایندگان این اسلوب و مکتب یاد می‌کنند. این مطلب درست است ولی خلاقیت هنری زولا غالباً با نظریات تئوریک او در تضاد بود و این نمودار متناقض بودن بینش استه‌تیک طبیعت‌گرایان است. زولا نظریات تئوریک خود را در آثاری مانند «رمان تجربی» (۱۸۸۰) و «طبیعت‌گرائی در نمایش» (۱۸۸۱) بیان داشته است. خلاصه این تئوری آنست که پدیده‌های زیستی (بیولوژیک) و اجتماعی دارای یکسانی و اینهمانی است و هنراز سیاست و اخلاق مستقل است. ولی زولا چنانکه متذکر شدیم خود نتوانست در آثار برجسته‌ای که آفریده این تئوری را بکار بندد و نوعی واقع‌گرائی در فعالیت هنری او خود را با قوت نشان میدهد.

در عصر ما طبیعت‌گرائی در هنر بار دیگر قد علم ساخته و این بار حتی از سنن تئوریک طبیعت‌گرایان قرن نوزدهم فراتر رفته است. طبیعت‌گرایان امروزی معمولاً از ستاینندگان نظام موجود بورژوائی هستند. خصلت نمونه‌وار مکتب و اسلوب آنها فیزیولوژیسم است یعنی گرایش به بیان صریح کلیه فعل و انفعالات جسمانی. جستجوی اشکال مبتذل تفریح‌آور، توجه افراطی به نمایشها و شائوهای آمیخته با موسیقی (ملودرامیسم)، توجه به زیبایی ظاهری چشمگیر در ژانرهای مختلفهٔ آنچه که آنرا «هنر توده‌ها» (Popart) نامیده‌اند. این اسلوب خواه بشکل مستقیم و خواه بشکل غیرمستقیم روح انفعالی در جامعه، احتراز از برد اجتماعی، بی‌تفاوتی نسبت به غم و شادی دیگران و تمایل خاص به غرایز جانورانه را موعظه می‌کند و به اسلوب هنری شکل‌گرائی سخت نزدیک است.

لذا بجاست درباره شکل‌گرائی (فورمالیسم) سخن گوئیم که یکی از دیگر اسالیب

۱. معمولاً ناتورالیسم را به‌معنای مراعات دقیق طبیعت، طبیعی نوشتن، طبیعی بازی کردن یعنی آنطور می‌فهمند که مطلب درباره اسلوب واقع‌گرایانه (ره‌الیسم) صادق است. مادر اینجا مطلب را درمقطع علمی - تاریخی آن مطرح می‌سازیم و انحراف از درک مطلب درست تاریخی برای ما منطقی نیست.

هنری چهارگانه ایست که وعده دادیم بدان پردازیم. شکل گرائی (یا فورمالیسم) یک اسلوب هنری است که مطلق کردن شکل هنر و مطلق کردن جهت استه تیک در هنر بمشابه هدف بذاته مطرح است. مقوله شکل گرائی نقطه مقابل مقوله واقع گرائی است که از آن سخن خواهیم گفت. شکل گرائی بینش هنری مسلط در مدرنیسم معاصر بورژوائی است.

شکل گرائی در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم پدید شد و مکاتب و جریانات هنری گوناگونی را در جوامع سرمایه داری غرب در بر گرفت مانند فوتوریسم، کوبیسم، سورره آلیسم، فوویسم، تاشیسم، ابستراکسیونیسم، اکسپرسیونیسم و غیره. وجه مشترک همه این جریانات گونه گون که نام بردیم، علی رغم وجود تفاوت‌های از جهت بینش و اسلوب هنری، آنست که هنر را در مقابل واقعیت جهان خارج قرار می دهند و شکل هنری را از مضمون فکری و ایده‌ئی آن جدا می کنند و به استقلال و حق تقدم مسئله شکل در اثر هنری اعتقاد دارند. در این مکاتب این نقطه نظر همانند دیده میشود که آفرینش و فعالیت هنری عاری از اغراض عملی است و جریان آن تابع نظارت عقل بشری نیست و اینکه لذت هنری ربطی به موضوعیت اجتماعی و منافع حیاتی و آرمانهای هنری و اجتماعی ندارد و لذا تنها بازی اشکال مجرد است و کار هنرمند جستجوگری و نوآوری بمعنای نوسازی دائمی موازین هنریست و ذهن هنرمند مجبور نیست از عین واقعیت تبعیت کند و اصولاً واقعیت جهان خارج قیدبندی برای هنر ایجاد نمی کند و ذهن هنرمند میتواند خود را از این ملاک معرفتی و سنجشی آزاد سازد. در این بینش ایده آلیستی (انگار گرایانه) غلوه‌های فراوانی میشود، زیرا درست است که ذهن هنرمند و حسیات هنری او نقش مؤثری در پرداخت هنری دارد ولی این نقش تا خود سری نمی تواند اوج گیرد و درست است که عین واقعیت بوسیله هنرمند کپی و عکاسی نمی شود بلکه تابع ساخت و پرداخت شخصیت هنری او قرار می گیرد ولی بهره‌جهت مناظ و ملاک نهائی واقعیت است و درست است که نوآوری در شکل ممکن است ولی نوآوری در مضمون بر آن تقدم دارد و تلازم این دو نوآوری در مجموع و بطور کلی باید مراعات شود، حتی اگر در لحظاتی از تاریخ در این یا آن جلوی دیده شود و درست است که جستجوگری در شکل سودمند است ولی در صورتی است که تناسب خود را با تکامل اجزاء دیگر هنر بویژه مضمون حفظ کند و درست است که تجرید هنری نیز مانند تجرید علمی مجاز است ولی این امر نباید نقش تأثیر اجتماعی هنر را از میان ببرد. بدین ترتیب آنچه که در زیر علامت سؤال قرار می گیرد مسئله شکل نیست، مسئله شکل گرائی است.

با آنکه در برخی از آثار شکل گرایانه معاصر بورژوائی پر خاش نسبت به زشتیهای این نظام دیده می شود، با اینحال ارتباط عمده این اسلوب هنری با بینش اجتماعی بورژوائی و خرده بورژوائی یعنی فرد گرائی (اندیویده آلیسم) و انکار تعهد اجتماعی است. جدا ساختن شکل از مضمون و هنر از تعهد اجتماعی که مسلماً از جلوه‌های بحران نظام سرمایه داری در گستره هنراست، نمی تواند موجب انحطاط هنری نشود. اینکار در گذشته نیز، بسویژه در

عرصه ادبیات بدیع، سابقه داشته، هنگامیکه نویسنده بجای اصالت بخشیدن موضوع در صنایع لفظی و معنوی يك نثر مصنوع و مترسلانه غوطه می خورد است و شیوه تاریخ و صاف فی المثل جای شیوه تاریخ بیهقی را میگرفته است.

با اینحال مکاتب مدرنیستی هم اکنون جایی در تاریخ هنر گشوده و خواسته یا ناخواسته منشاء خدماتی به هنر و جامعه هستند لذا نگارنده بر آن نیست که «تکفیری» علیه آن صادر کند. یا آنها را «قدغن» نماید. لنین تأکید می کند که «امر هنری» به هموارسازی مکانیکی شیوه ها و سلیقه ها تن درنمیدهد و در این گستره نمی توان مسائل را طبق «رای اکثریت» حل کرد و ناچار باید میدان وسیع تری به استعدادها و برخورد های فردی داد. باید گذاشت دعای مکاتب مدرنیستی شکل گزایش از پیش در دادگاه تاریخ عیار سنجی شود. در عین حال پیروان اسلوب واقع گرایانه در هنر و طبقه دارند که با تکمیل دائمی اسلوب خویش، از مبارزه هنری و علمی سنجیده علیه انحرافات، بدون کمترین توسل به شیوه های نامناسب، غفلت نوزند. اینک در پایان بحث هاراجع به اسالیب هنری سخنی چند در باره واقع گرائی در هنر بگوئیم. ره آلیسم از ریشه لاتینی Realis آمده است، از ماده Rerrum یعنی شیئی که آنرا میتوان واقعی و صاحب شئیت (چیز مندی) ترجمه کرد. یعنی هر چه که به شیئی و پدیده های واقعی مستقل از ذهن ما تکیه کند و آنرا ملاک قرار دهد.

این اسلوب هنری طبیعت عینی و معرفت آموز و از جهت استه تیک دگر ساز و اصلاح گر هنر را بیش از همه اسالیب پیش گفته متجلی می سازد. بازتاب حقیقی شخصیت بفرنج انسانی و مناسبات و روابط گوناگونش نسبت به واقعیت، ارائه اشخاص و حوادث نمونه وار (تی بیک) از طریق چهره پردازی فردی مسائل زندگی از مختصات ره آلیسم است. فریدریش انگلس می گوید: «ره آلیسم... علاوه بر توجه بواقعی و حقیقی بودن جزئیات و تفصیلات، باید به واقعی و حقیقی بودن ارائه خصائل نمونه وار انسانها در شرایط و حالات نمونه وار زندگی توجه کند.»

وقتی به تاریخ پیدایش و تکامل ره آلیسم بمثابه اسلوب هنری می نگریم، مشاهده می کنیم که عناصر مرکبه و گرایشهای فکری آن در ادوار ابتدائی تکامل هنر پدید شده بود. ولی اسلوب ره آلیسم بمثابه يك اسلوب خاص هنری در دوران نوزائی (رنسانس) مثلاً در آثار سروانتس و شکسپیر دیده میشود. این مکتب در اواسط سده نوزدهم تکاملی شگرف می یابد و بهره آلیسم انتقادی ستمندال، بالزاک، دیکنس، هوگارت، دومیه، کوربه، متیه، گوگول، تورگنوف، تولستوی و بسیاری دیگر میرسد. در آثار آنها معایب نظامات اشرافی فتوالی و سرمایه داری افشامیشود و در رهائی فکری و بیداری اجتماعی بشر و برای پیدایش و استقرار آرمانهای دموکراتیک در اندیشه افراد نقش مهمی ایفاء می کند.

اکنون نیز در آثار بسیاری هنرمندان مرفی جهان سرمایه داری اسلوب واقع گرائی نقادانه ادامه دارد و ارائه خلاق آن بصورت ره آلیسم انقلابی یا سوسیالیستی در آمده است. این اسلوب واقعیت پویا، مشخص و تاریخی را در سمت حرکت انقلابی آن در آثار هنری مجسم می کند و از آنجا که هنرمند در اینجا مجهز به آگاهی اجتماعی است، برخوردش به-

پدیده‌های اجتماعی و تاریخی برخوردار است در اوج احساس مسئولیت و تعهد و آگاهی و قهرمانان مثبت طراز نوی را از میان خلق خلاق تاریخ بمیان می‌کشد. معمولاً ما کسیم گورکی را اندیشه‌پرداز این مکتب، و اثرش «مادر» را نخستین اثر هنری ناشی از این اسلوب می‌شمرند.

پس از این بحث موجز درباره اسالیب هنری، اینک قـادریـم با داشتن تجهیزات مقولاتی رسائی به مسئله نقش اجتماعی هنر پردازیم. در این بحث سه نکته را قابل طرح میدانیم:

۱- خلیت هنریا رابطه هنر با خلق؟

۲- جانبداری طبقاتی هنر؟

۳- مسئله «هنر برای هنر».

مقصود از «خلییت هنر» یعنی مجموع پیوندهای متقابل بین هنر و مردم. منشاء این پیوندهای متقابل در آن است که هنر واقعی بشکل مستقیم یا غیر مستقیم آرمانهای استهتیک مردم را منعکس کند. آرمان استهتیک یا هنری در ادوار مختلف تاریخی چه از نظر شکل، چه از نظر مضمون مختلف بوده است. بطور کلی قهرمانی که در اونیروی جسمی و فضایل روحی در تناسب با هم تجلی کند، هیجان مبارزه خلق در راه رهائی از نیروهای اهریمنی ظلم و زور و در راه دست‌یابی به بهروزی، چنین آرمانهایی در نزد مردم آرمانهایی است که يك اثر هنری را برایشان جذاب و مفهوم می‌سازد.

«خلییت هنر» يك مفهوم تاریخی است و مضمون مشخص آن شرایط و ادوار مشخص تکامل جامعه، و مقام و نقش هنر در درون این جامعه است. آفرینش هنری خود از گستره‌های مهم فعالیت مردم است. آفرینش جمعی مردم پایه‌ایست در زرادخانه دائمی هنر حرفه‌ای. لذا بهترین هنرمندان موضوع، اندیشه، چهرهای آثار خود را از منبع فیاض آفرینش هنری مردم می‌گیرند و بهمین جهت اسلوب ره‌آلیستی در هنر خلیت را به یکی از شاخص‌های خود مبدل می‌کند (برخلاف اسالیب شکل‌گرائی و طبیعت‌گرائی)، یعنی هنر می‌کوشد تاخرد خلقی و کار و پیکارش را در بافت هنری وارد سازد. هنرمندان بزرگ، هم از مردم بسیار گرفتند و هم خواه آگاهانه خواه ناآگاه، ب مردم بسیار چیز دادند. هنر واقعی باید بتواند در مردم رخنه کند، از طرف آنها مفهوم قرار گیرد (مفهوم بودن نه بمعنای سطحی این کلمه)، هنر باید به مردم متعلق باشد و مورد محبت و احترام آنها قرار گیرد و بآنها یاری رساند و آنها را پرورش دهد. وقتی خلیت هنر، در دریافت و خودآگاهی هنرمند رخنه کند، طبیعی است که این امر در موضع‌گیری هنرمند در جامعه مؤثر واقع می‌شود و از اینجا مسئله جانبداری طبقاتی هنر و هنرمند مطرح می‌گردد.

لذا جانبداری یا حزبیت در هنر کاملترین تجلی سمت‌گیری فکری و مسلکی هنر و دفاع طبقه معین اجتماعی در اثر هنری است. برخی برآنند که قبول «حزبیت در هنر» با «آزادی آفرینش هنری» سازگار نیست. ولی همانطور که لنین تاکید می‌کند شعار «غیرحزبی بودن هنرها» چیزی نیست جز استتار «حزبیت بورژوائی» هنر. شعار «آزادی آفرینش هنری» در جوامع پول‌سالاری سرمایه‌داری به اشکال مختلف به تبعیت آشکار یا پوشیده اکثریت



هنرمندان به منافع طبقه و نظام سرمایه‌داری منجر می‌شود. آزادی واقعی آفرینش در این جوامع به آن گروه کوچکی از هنرمندان متعلق است که از این نظام می‌گسلند و هنر خود را در خدمت‌رهای توده‌ها از یوغ سرمایه قرار می‌دهند. «آزادی آفرینش» یا قبول «تعهد و مسئولیت اجتماعی» کوچکترین تضادی ندارد، اگر این قبول تعهد به بخشی از خود آگاهی هنرمند، به اعتقاد راسخ منطقی و ایمان و آرمان او بدل شود.

نقطه مقابل اندیشه مسلکیت، خلاقیت و جانبدار بودن یا حزیت هنر، مکتب «هنر برای هنر» است. پایهٔ تئوریک این نظریه به کانت باز می‌گردد که می‌گفت «حکم استه‌تیک حکمی است مبری از آرایش اغراض». این مکتب به «خود ارزی» و «مطلقیت» هنر و غایت فی‌ذاته بودنش معتقد است و بر آنست که هدف هنر خدمت به لذات ناب هنری است نه بیش. لذا نقش معرفتی و نقش تربیتی هنر انکار می‌شود. اینکه هنر از نیازهای انسانی برخاسته و به نیازهای انسانی یاری می‌رساند انکار می‌شود. انکار مطلق مسئولیت هنر و هنرمند در مقابل جامعه حد اعلائی فردگرائی طبقه ممتاز است، حد اعلائی ذهن‌گرائی هنرمندیست که به این اصل معتقد است.

تئوری «هنر برای هنر» در اواسط سدهٔ ۱۹ در فرانسه پدید شد و سپس در روسیه بنام «هنر ناب» میان آمد و گروه‌های هنری مختلفی برای دفاع از آن تشکیل شد. در کشور ما این مکتب مرعوبانه چهره خود را نشان داد ولی میدانی نیافت و اصل تعهد و مسئولیت و خدمتگزار خلق بودن هنر اصلی است که با آن مقابله آشکاری عجاله بعمل نمی‌آید. خواننده‌ای که این نوشته را با دقت و با بخاطر سپردن مقولات، تعاریف و استدلالات بررسی کرده باشد آماده است که با توجه به ریشه‌های منسجم و هماهنگ فلسفی و استه‌تیک در این زمینه به بحثی که مطلوب است دربارهٔ تکامل هنر معاصر ایران انجام دهیم، توجه کند. اگر در این مقدمات اختلاف نباشد آنگاه می‌توان به بحث مشخص پرداخت. اگر در این مقدمات اختلاف هست، در همین جا باید ایستاد و اول این مسائل را حل کرد، زیرا مسائل بنیادی است.

---

## بررسی جامعی از چگونگی بهداشت و درمان کشور

---

دکتر م. پیران

حزب توده ایران برخوردار از همه مردم را از محیط زیستی و اجتماعی مطلوب که تأمین کننده و ارتقاء دهنده سلامت آنان باشد از حقوق مسلم همه ساکنین کشور شناخته و شعار «تأمین بهداشت برای همه» را از ابتدای اعلام موجودیت خود در برنامه حزب ملحوظ داشته است.

ارتقاء سلامت جسمی و روانی متأثر از عوامل گوناگون اقتصادی و اجتماعی است و با اجرای برنامه هماهنگ و توسعه همه جانبه در یک نظام مترقی با مناسبات و روابط منطقی و انسانی قابل وصول است.

در نظام عقب افتاده و سرمایه داری وابسته که هدف اصلی بهره کشی، استعمار و چپاول همه منابع طبیعی و انسانی جامعه است اساس برنامه ریزی های اجتماعی و اقتصادی بر ایجاد و تقویت وابستگی و تأمین هر چه بیشتر سود سرمایه گذاران خارجی و افزایش غارت نوکران و دلالت بومی آنهاست. در چنین نظامی انسان ها در خدمت تولید و مصرف هستند، تولیدی که قسمتی از حلقه زنجیر اقتصاد وابسته را برای سود کلان سرمایه داران داخلی و بین المللی تأمین کند و مصرفی که جاذب کالای بازار آنان باشد. برنامه ریزی بهداشتی مانند سایر برنامه های اجتماعی در محدوده تأمین نیروی کار ارزان است و کیفیت و سطح آن در حدی است که بهای تمام شده برای تأمین نیروی کار حتی الامکان از قیمت متوسط بازار جهانی تجاوز ننماید و در صورت عدم امکان برخلاف همه ادعاهای دروغین خود در زمینه های ملی و میهنی، از استخدام نیروهای خارجی همزمان با وجود بیکاری آشکار و پنهان در کشور ابائی ندارد و با اجرای سیاست و قیحانه پشتیبانی از سرمایه خارجی تولید کشاورزی و صنایع ملی خود را قربانی مینمایند.

### وضع بهداشت در ایران

در نظام منفور شاهنشاهی زمانیکه رشد اقتصادی کشور را بیش از چهل درصد در سال اعلام مینمودند و روزانه بیش از ۶۰ میلیون دلار از تاراج نفت بدست می آوردند و درآمد

سرانه کشور بیش از دوهزار دلار بوده و رسیدن به دورانهای «تمدن بزرگ» نوید داده میشود، وضع بهداشتی کشور بشرح زیر بوده است:

۱- میزان دسترسی مردم به آب لوله کشی شده در مناطق روستائی بیست درصد و در مناطق شهری هشتاد درصد در آمارهای رسمی کشور اعلام گردیده بود. میزان مزبور در کشورهای نسبتاً پیشرفته صددرصد است.

وجود لوله کشی آب در مناطق، مبین دسترسی مردم به آب سالم و بهداشتی نیست زیرا اغلب بعلت خرابی تجهیزات، آب ناسالم در لوله ها جاری است و در برخی موارد نیز بعلت سنگینی و مطبوع نبودن آب لوله، مردم از منابع دیگری که بهداشتی نیست استفاده مینمایند (اغلب شهرهای ساحلی شمال و تعدادی از شهرهای مرکزی مانند اردکان بزد). فراوانی بیماریهای ناشی از آلودگی آب در بین مراجعین به مرکز بهداشتی - درمانی (بیش از ۳۰ درصد مراجعین) مؤید این مسئله بهداشتی است.

در برنامه های عمرانی چهارم و پنجم بویژه در برنامه اخیر اولویت ویژه ای به تأمین آب سالم بخصوص در مناطق روستائی داده شد و با آنکه در برنامه پنجم به منظور رفع مشکلات اجرایی طرحهای آبرسانی روستائی در پروژه های عمران ناحیه ای منظور گردید ولیکن اجرای آن با موفقیت روبرو نگردید. در نظامی که هدف کسب سود هرچه بیشتر از سرمایه حاکم است، پیمانکاران علاقه ای به اجرای طرحهای کوچک و پراکنده نشان نمی دهند. مقررات و نظام اجرایی به نحوی سرهم گردیده است که پیمانکاران بزرگ که اغلب از شرکاء و نزدیکان چند خانواده غارتگر حاکم بودند با گرفتن پیمانهای بزرگ به چندین برابر قیمت واقعی امکان داشتند که کار را با حجم های کوچکتر تقسیم و به پیمانکاران کوچک و متوسط بطور دست دوم، سوم و چهارم بسپارند. پیمانکاران بزرگ با بهره گیری از اعتبار اسمی و رسمی خود به عنوان واسطه بزرگترین سود را بدون زحمت بدست می آوردند. با وجود طرحهای فراوان و بزرگ، نظامی که میزان سوء استفاده در آن غالباً کلان بوده است، پیمانکاران کوچک نیز علاقه ای به اجرای طرحهای کوچک و پراکنده که از ویژگی طرحهای روستائی است، نداشتند. به همین علت (عمدتاً) میزان جذب اعتبارات تأمین آب در روستاها طی سالهای برنامه عمرانی پنجم هیچگاه از ۱۵ الی ۲۰ درصد تجاوز ننمود و اغلب طرحهای شروع شده بطور ناقص رها گردید و سرمایه های هزینه شده بهدر رفت.

موضوع نگهداری تأسیسات عمرانی و رفاهی بویژه در مناطق روستائی حائز اهمیت ویژه ای است. نگهداری تأسیسات بدون جلب مشارکت و همکاری نزدیک مردم غیر ممکن است. اجرای سیاست های ضد خلقی در مناطق روستائی برای ایجاد وابستگی بیشتر کشور به امپریالیسم و مربوط نمودن غذای روزانه مردم به واردات و بالاخره تأمین نیروی کار ارزان برای طرحهای مونتاز و وابسته شهری روستائیان را به اجراء نتایج طرحهای عمران روستائی بدین نمود. بعلت مختل شدن بنیان اقتصاد روستائی و آوارگی و مهاجرت اجباری

به شهرها، روستائیان هیچنوع علاقه‌ای برای مشارکت و نگهداری تأسیسات بهداشتی نشان ندادند و حتی برای نشان دادن خشم و نفرت خود به دولت اقدام به خرابکاری مینمودند. خلاصه آنکه در نظام‌های ضد خلقی، سرمایه‌گذاری‌های رفاهی که با هدف‌های تسکین انجام می‌پذیرد، نه آنکه از دشمنی مردم با نظام حاکم نمی‌کاهد، بلکه کینه و نفرت آنان را نسبت به دستگاه حاکمه بیشتر برمی‌انگیزد.

۲- سیستم دفع فاضلاب در تمام مناطق روستائی و در اغلب شهرهای ایران بشکل ابتدایی و بدوی است و اینک فقط در ۱۳ شهر کشور سیستم جمع آوری و یا جمع‌آوری و دفع فاضلاب بصورت بسیار ناقص وجود دارد که غالباً قسمتی از سطح شهر را میپوشاند. پیش‌بینی‌های برنامه پنجم در این زمینه بعلت سرمایه‌گذاری دولت در تأسیسات و صنایع نظامی که هدف آن آماده کردن ایران برای ایفای نقش ژاندارم منطقه و عامل اجرائی مقاصد نظامی امپریالیسم آمریکا بوده، نه آنکه تحقق نیافت، بلکه اقدامات در حد بررسی‌مقدماتی متوقف ماند.

بمنظور حفظ منافع سرمایه‌داران صنعتی که عمدتاً از شرکای سرمایه‌داران خارجی و عوامل مستقیم آنان بوده‌اند برای بهداشتی کردن سیستم فاضلاب صنعتی موانع اجرائی ساز میگردید. بطوریکه اینک اغلب فاضلاب‌های کارخانجات در مناطق صنعتی آب، خاک و درموردی هوا را بشدت آلوده مینماید. آلودگی‌های مکرر رودخانه‌های کشور و مرگ و میر فراوان ماهی‌ها که ندرتاً در روزنامه‌ها منعکس میگردید، مؤید خسران فراوانی است که بخاطر تقلیل هزینه‌های تمام شده کالاها و افزایش سود سرمایه‌داران به محیط زندگی مردم زده میشد.

۳- تراکم اتومبیل‌های تهران را با افزایش میزان اکسیدکربن به مرز خطرناک و غیرقابل زیستن نزدیک کرده است. بمنظور افزایش میزان فروش اتومبیل و کلان‌تر کردن سود صنایع مونتاژ اتومبیل، توسعه و سائط نقلیه عمومی شهری از حدود بررسی و ارائه طرح‌های گوناگون تجاوز نکرد. تبدیل موتورهای بنزینی به گاز سوز نیز از حد نمایش جلوتر نرفت. با وجود اختار شدید کارشناسان و مقامات مسئول بهداشتی در مورد خطر و میزان عوامل آلوده‌کننده هوای تهران هیچگونه اقدام مؤثری در جهت رفع مشکل بعمل نیامده است.

۴- بررسی‌های نمونه‌ای تغذیه در بین گروه‌های روستائی و عشایری بهبود نسبی را طی دهه اخیر نشان میدهد. ولیکن فراوانی بیماری‌های ناشی از سوءتغذیه، در بین مراجعین به مراکز بهداشتی - درمانی (حدود ۸ تا ۱۰ درصد) مخصوصاً وفور کم‌خونی‌های ناشی از فقر آهن و... دلیل بارزی بر اهمیت فوق‌العاده مسئله کمبودهای غذایی است. در کمبودهای تغذیه‌ای عوامل گوناگونی مؤثرند که به سه گروه قابل تقسیم هستند و عبارتند از: ۱- عدم دسترسی به غذای کافی، ۲- اختلال در هضم و جذب غذا، ۳- کمبود آگاهی از چگونگی مصرف صحیح غذا ناشی از عادات و سنن.

عدم دسترسی به غذای کافی مهمترین عامل کمبود تغذیه در مناطق روستائی و بین گروههای کم درآمد شهری است و فراوانی عوامل گروههای اجتماعی مزبور مشاهده میگردد. اجرای سیاستهای ویژه کشاورزی، علاوه بر کاهش قابل ملاحظه تولید مواد غذائی روستائی موجب بهم ریختن نظام کشت گردید و روستائی را در مدار مبادله کالاهای مصرفی قرار داد و بهمین علت خرید کالاهای غیر غذائی درصد بیشتری از هزینه مصرف خانوار روستائی را اشغال نمود. بعلت رواج مبادله کالا در بازارهای روستائی و ترویج کشت مواد اولیه مورد نیاز کارخانجات، روستائی اینک ناچار است مقدار قابل ملاحظه‌ای از غذای مورد نیاز خود را که قبلاً خود تولید مینمود، خریداری نماید. کاهش نسبی میزان درآمد خانوار روستائی (با مقایسه با متوسط درآمد خانوار کشور)، گرانی کالاهای عرضه شده در روستا بعلت کمبود انبارهای غذائی و محدودیت راههای روستائی و گرانی حمل و نقل و بالاخره چپاول واسطه‌ها در سطوح مختلف از قدرت خرید خانوار روستائی کاسته و در نتیجه خانوار روستائی نسبت به گذشته عملاً به غذای کمتری دسترسی مینماید.

گروههای کم درآمد شهری و خیل حاشیه نشینان شهری که محصول دائم التزاید اصلاحات ارضی شاهنشاهی است، با توجه به نرخ غیر قابل تحمل تورم و گرانی شدید، وضعی بدتر از روستائیان کشور دارند. این گروهها با شرکت وسیع خود در تظاهرات چند میلیون نفری تهران نهایت نفرت و عصبانیت خود را به نظام حاکم به نمایش گذاردند. میزان متوسط کالری مصرفی روزانه برای هر نفر در ایران ۲۳۵۰ کالری برآورد گردیده است که توزیع آن بسیار نامتعادل و ضایعات نیز فراوان است. کارشناسان تغذیه، متوسط کالری مورد نیاز را با در نظر گرفتن پانزده درصد ضایعات ۲۷۰۰ کالری برآورد کرده اند که با توجه به وضع اپیدمیولوژی و امکانات تولید کشور میتوان ۲۰ درصد آن را از مواد چربی، ۱۳ درصد را از مواد پروتئینی، ۷ درصد را از مواد قندی و ۶ درصد را از مواد نشاسته‌ای غیر قندی تأمین نمود.

مصرف سرانه پروتئین در روز در سطح جهانی ۸/۴ گرم، در کشورهای صنعتی و پیشرفته ۹۳/۶ گرم در کشورهای در حال توسعه ۵۷/۷ گرم است و میزان مزبور در ایران ۶ گرم برآورد گردیده که دارای توزیع بسیار نامتعادل و ظالمانه است. متوسط مقدار مصرف مواد غذائی روزانه برای هر نفر به گرم و میزان مطلوب مصرف با توجه به امکانهای تولید کشاورزی و آداب غذائی مردم توسط کارشناسان تغذیه‌ای کشور برآورد و در جدول زیر نشان داده شده است.

۵- بیماریهای انگلی و عفونی که مهمترین علل شیوع آن عقب ماندگی سطح بهداشت محیط و نارسائی پوشش شبکه خدمت رسانی در کشور است هنوز در بین مراجعین به مراکز بهداشتی و درمانی دارای بزرگترین فراوانی است (حدود ۲۳ درصد).

بیماریهای واگیری که دارای واکنش مؤثر و یا نسبتاً مؤثر میباشند در دودده اخیر تا حدودی کنترل گردیده است، بطوریکه بیماری آبله اینک در ایران به عنوان مسئله بهداشتی تلقی نمیگردد.

جدول مصرف مواد غذایی روزانه

میزان مصرف مطلوب	متوسط مصرف کنونی	مواد غذایی
۱۵۰-۱۰۰ گرم	۳۰ گرم	گوشت
« ۵۰-۳۰	« ؟	تخم مرغ
« ۴۵-۴۰	« ۶۰	قند و شکر
« ۳۵۰-۳۰۰	« ۱۲۰	شیر
« ۳۵-۲۵	« ۲۰	حبوبات
« ۱۰۰-۵۰	« ؟	ریشه‌های نشاسته‌ای
« ۳۰۰-۱۵۰	« ۸۰	میوه‌جات و سبزیجات
« ۴۰۰-۳۰۰	« ۵۵۰	غلات
« ۳۵-۲۵	« ۱۰	چربی (روغن‌ها)

تعداد بیماران مبتلا به کزاز، سیاه‌سرفه و دیفتری بطور نسبی کاهش یافته است. با بیماری سرخک در چند سال اخیر بخصوص در مناطق روستائی مبارزه مؤثری انجام گرفته، ولی هنوز از نظر بهداشتی حائز اهمیت است.

عملیات مبارزه و سپس ریشه‌کنی مالاریا در سطح کشور، با بهره‌گیری از کلیه امکانات فنی و اجرائی، بطور وسیع و همه‌جانبه انجام گرفته است. نتایج عملیات در نیمه شمالی کشور موفقیت آمیز و در نیمه جنوبی بعلت وجود مشکلات فنی و اجرائی کاملاً رضایت بخش نبوده است. وجود بیماری در مناطقی از نیمه جنوبی کشور خطر برگشت بیماری به سایر مناطق را فراهم آورده و کانون‌های پراکنده، آلودگی را در نیمه شمالی موجب می‌گردد. میزان بروز مالاریا در نیمه شمالی ایران حدود ۱۵ دریکصد هزار و در مناطق جنوبی حدود ۳۳۰ دریکصد هزار نفر جمعیت بر آورده شده و احتمالاً میزان‌های یاد شده در دو سال اخیر افزایش یافته است.

عدم توسعه هماهنگ شبکه‌های بهداشتی و درمانی کشور با پیشرفت برنامه‌های ریشه‌کنی مالاریا موجب تداوم بیش از حد این برنامه پرهزینه گردیده و هزینه‌های فوق‌العاده اجباری این عملیات مانعی برای تأمین سرمایه‌گذاری لازم برای توسعه شبکه از اعتبارات محدود و نارسای بهداشت و درمان کشور است.

بررسی‌های بهداشتی شیوع بیماری سل را در استان‌های ساحلی خزر هفت در هزار بر آورد نموده است. برابر آمارهای موجود در هر سال بطور متوسط بیست هزار نفر مبتلا

جدید به سل شناخته میشود که ۳۵ درصد آنان نیازمند خدمات بستری میباشند. خدمات مبارزه با سل تاکنون عمدتاً محدود به اجرای واکسیناسیون «ب. ث. ژ.» بوده و فعالیت‌های بیماریابی و درمان موارد بعلت محدودیت امکانات بسیار نارسا بوده است.

بیماریهای عفونی روده‌ای و بطور عمده بیماری وبا (بویژه نوع التور) باتوجه به موقعیت اپیدمیولوژیک کشور یکی از مسائل مهم بهداشتی است که کنترل اساسی آن در گرو ارتقاء همه جانبه سطح بهداشت و وجود شبکه‌های بهداشتی و درمانی مؤثر و کارآ است.

تراخم و بیماریهای واگیر چشم باآنکه از نظر فنی به راحتی قابل کنترل میباشند، ولی بعلت نبودن شبکه مؤثر و گسترده بهداشتی در سطح کشور بحد وفور وجود دارد. بررسی‌های انستیتو تحقیقات بهداشتی میزان وفور کلی تراخم را ۳۷ درصد و نوع فعال آنرا ۱۶ درصد نشان داده است.

بیماریهای مشترک انسان و دام بویژه بیماری تب‌مالت به‌عنوان يك مسئله بهداشتی در کشور قابل ذکر است که هنوز اقدام مؤثری برای کنترل آن بعمل نیامده است و بررسی‌های بهداشتی محدود، میزان ابتلاء به بیماری تب‌مالت را ۱۷/۶ در یکصد هزار نفر بر آورد کرده است و میزان انتشار در اصفهان و تهران بیشتر است.

میزان ابتلاء به جذام در سطح کشور ۵/۹ در هزار نفر بر آورد شده است که در بعضی از شهرستان‌های آذربایجان شرقی به حدود ۲/۸ در هزار میرسد. تعداد بیماران جذامی در سطح کشور ۳۳ هزار نفر تخمین زده شده است.

بیماریهای روانی بویژه اعتیاد به مواد مخدر یکی از مسائلی است که اهمیت آن رو به افزایش است. مبارزه با اعتیاد به مواد مخدر باتوجه به شرایط مساعد برای شیوع بیشتر و نفوذ سوداگران مرگ از حالت ظاهر سازی و ایجاد سازمان و تشکیلات فراتر نرفته است.

بیماریهای حرفه‌ای به سبب گسترش کارگاههای صنعتی و روبزونی است و بررسی نسبتاً جامعی میزان کلی بیماری‌های ناشی از کار را ۷۲/۲ در هزار برآورد نموده که ۵۴/۸ در هزار آن ناشی از سوانح بوده است. اقدامات بهداشتی و حفاظت در محیط کار بسیار ابتدائی است.

میزان مرگ و میر کودکان (کمتر از یکسال) در ایران براساس آخرین بررسی بهداشتی بطور متوسط ۸۹ در هزار است که در جامعه شهری ۶۱/۶ و در جامعه روستا ۱۱۹/۸ در هزار برآورد شده است.

مرگ و میر کودکان یکی از معیارهای حساس بهداشتی است که چگونگی و تغییرات ناشی از اقدامات بهداشتی را بخوبی منعکس مینماید. براساس یازدهمین گزارش کمیسیون بررسی نفوس سازمان ملل (اکتبر ۱۹۷۶) میزان مرگ و میر کودکان در کشورهای صنعتی

و توسعه یافته جهان ۱۲ تا ۲۰ در هزار است در کشورهای در حال توسعه بیش از ۴۰ در هزار نفر.

رویه‌مرفته با توجه به نکات یاد شده وضع بهداشتی کشوری که در آستانه «تمدن بزرگ» بود و رژیم میخواست آن را زیر «رهبری شاهانه» در مدت ۱۰ سال در ردیف یکی از پنج کشور پیشرفته جهان قرار دهد، در سطح عقب مانده‌ترین کشورهای آفریقائی جای داشت. مهمترین عامل مرگ و میر کودکان بدی وضع بهداشت محیط، کمبودهای غذائی مادران، نا آگاهی از موازین بهداشتی و بالاخره کمبود یا دسترسی نداشتن به مرکز درمانی و بهداشتی است. کلیه عوامل مزبور بویژه در مناطق روستائی کشور حاکم بوده و تا کنون اقدام مؤثر و قابل توجهی برای رفع آن بعمل نیامده و اغلب طرحهای اجرائی روستائی نیز در مراحل ابتدائی اجرا متوقف گردیده است.

### بررسی تنگناها و امکانات

**سازمان و مدیریت:** سازمان بهداشتی و درمانی کشور تا نیمه دهه ۳۰ بسیار محدود بود. خدمات بهداشتی که بیشتر در حد ارائه نمونه بود، توسط «اداره کل بهداشت»، وارث «اداره همکاری بهداشت» اجرا میگردید. مهمترین عملیات بهداشتی عبارت بودند از کنترل بیماری آبله، مبارزه با بیماریهای آمیزشی در مراکز شهری بزرگ، واکسیناسیون محدود دیقتری، کزار و سیاه سرفه و تا حدودی تیفوئید و انجام سمپاشی با «د. د. ت» بمنظور مبارزه با بیماری مالاریا در مناطقی که سطح آلودگی زیاد بوده است. در زمینه بهداشت محیط، فعالیتها محدود به نصب سنگ مستراح بهداشتی بصورت نمونه در تعدادی از روستاها بوده. فیلمهای آموزشی همراه با سخنرانی بهداشتی در مراکز محدودی به نمایش گذاشته میشد. خدمات یاد شده توسط مرکز بهداشت که در مراکز تعدادی از استانهای کشور مستقر بود، عرضه میگردید و قسمتی از خدمات نیز بوسیله تیمهای سیار اعزامی از مرکز ارائه میشد.

خدمات درمانی رایگان (دولتی) در مناطق شهری توسط درمانگاهها و بیمارستانهای محدود که از نظر سازمانی به دستگاههای مختلف دولتی و خیریه وابسته بودند و ارتباط عملی بایکدیگر نداشتند انجام میگرفت. در مناطق روستائی، خدمات درمانی در درمانگاههای روستائی تابع سازمان خدمات اجتماعی و وزارت بهداشتی که اغلب بدون پزشک بودند، عرضه میشد. ایجاد مراکز جدید تابع فشار و نفوذهای محلی بود و بهمین علت درحالیکه مناطق وسیعی فاقد هر نوع تسهیلات درمانی و بهداشتی بودند در بعضی از نقاط تأسیسات متعددی توسط سازمانهای گوناگون در مجاورت هم احداث میشد.

بدنبال بررسیهای مالاریومتریك انجام شده توسط انستیتو مالاریولوژی دانشگاه تهران عملیات مبارزه با مالاریا از سال ۱۳۳۶ تبدیل به خدمات ریشه کنی بیماری گردید و سازمان نسبتاً مستقلی برای اجرای آن بوجود آمد. سازمان مزبور بتدریج شبکه اجرائی



مورد نیاز خود را برای عملیات بیماریابی و سمپاشی در سطح کشور گسترش داد بطوریکه تا اوائل دهه ۴۰ واحدهای اجرائی این سازمان در کلیه مراکز استان، شهرستان و تا حدودی بخش مستقر گردید. عملیات بیماریابی سازمان در سراسر مناطق روستائی کشور گسترش یافت و تقریباً اولین سازمانی بود که خدماتش در سطح همه مناطق روستائی کشور عرضه میشد.

اداره کل بهداشت تدریجاً در سازمانهای وزارت بهداشتی ادغام گردید. واحدهای جدیدی تحت عنوان مراکز بهداشت (درجه ۱، ۲، ۳) و مراکز پیشگیری در مراکز شهرستان احداث گردید. تجهیز انسانی مراکز بهداشت بخصوص تأمین پزشک بهداشتی همواره بامشکل مواجه بود. زیرا باتوجه به فشار فراوان تقاضای خدمات درمانی مسئولین سازمانهای ادغام شده درمان و بهداشت اجباراً نیروی انسانی بهداشتی را بطرف عرضه خدمات بهداشتی سوق میدادند. با آنکه در برنامههای تدوین شده دهه ۴۰ بر اولویت خدمات پیشگیری و بهداشتی تأکید فراوان شده بود، ولیکن مراکز بهداشت شهرستانها بعلت نداشتن نیروی انسانی لازم و کافی پس از چندی تبدیل به مراکز درمانی یا اداره بهداشتی گردید و حتی در سالهای اخیر مراکز مجهز بهداشت شهرستانهای بزرگ کشور تبدیل به پلوی کلینیک گردید. مشکل عمده دیگر سازمان بهداشتی کشور در این دهه وقوع اپیدمی های بیماری التور بود که باقیمانده امکانات سازمان را برای مبارزه بی سرانجام با این بیماری جذب و اجرای برنامههای اساسی پیش بینی شده را متوقف نمود.

سپاه بهداشت در این دهه تشکیل و گسترش یافت و ارائه خدمات توأم بهداشتی و درمانی در روستاهای کشور به عنوان وظیفه اساسی سپاه تعیین گردید. خدمات سپاه بهداشت که بصورت نیمه سبب عرضه میگردد با توجه به خلاء نسبی مناطق روستائی از نظر امکانات عرضه خدمات بهداشتی و درمانی میتوانست ارزنده باشد، ولی بعلت موقتی بودن پرسنل و فشار تقاضای خدمات درمانی از ارائه خدمات بهداشتی فاصله گرفت. با افزایش نیاز ارتش تدریجاً سهمیه سپاه بهداشت از نیروی انسانی وظیفه کاهش یافت و تعداد قابل ملاحظه ای از درمانگاههای احداث شده روستائی فاقد پرسنل گردید.

سازمان مافیائی شیر و خورشید سرخ در این دهه با صحنه سازیهای گوناگون توجه شاهانه را جلب و بیمارستانهای وزارت بهداشتی به امر ملوکانه به شیر و خورشید واگذار گردید و در مراکزی که دانشکده پزشکی وجود داشت بیمارستانهای وزارت بهداشتی در اختیار این مؤسسه قرار گرفت. وزارت بهداشتی مسئول بهداشت و درمان کشور فقط تعدادی درمانگاه شهری و روستائی و مراکز بهداشت فاقد پرسنل (و یا پرسنل محدود) در اختیار داشت و فاقد امکان لازم برای ارائه خدمت بستری به مراجعین به درمانگاهها بود. مشکلات فراوان وزارت بهداشتی برای بستری کردن بیماران در زمان وقوع اپیدمی- های وبا و آبله بویژه همزمان با برگزاری جشنهای شاهنشاهی در شیراز بسیار غم انگیز و گویای نابسامانی فوق العاده کشور بود.

پدیده‌های جدید دهه ۴۰ در پی ارائه شعار و اگذاری کار مردم به مردم، تشکیل انجمن‌های بهداشتی و دادن وام کم بهره به گروه‌های پزشکی برای ایجاد بیمارستان‌های خصوصی بود که با سرنوشت‌های غم‌انگیزی روبرو گردیدند که شرح آن در این مختصر مقدور نیست. دهه ۵۰ سالهای ۵۰ با تشدید بحران خدمات بهداشتی و درمان ناشی از افزایش میزان تقاضا و محدودیت امکانات عرضه خدمات و بالاخره درهم پاشیدگی بیشتر سازمانی بعلمت نبودن دستگاه مسئولی که دارای اختیار لازم باشد، آغاز گردید. درمانگاه‌های روستائی بعلمت محدود شدن سهمیه سپاه بهداشت از پزشکان و وظیفه (به سبب افزایش بیشتر نیاز ارتش) بیش از پیش فاقد پزشک گردید. درمانگاه‌های شهری وزارت بهداشتی بعلمت نداشتن ظرفیت بستری لازم، اعتراض بیشتر مراجعین را برانگیخت. بخش خصوصی هم‌آهنگ با افزایش نرخ تورم و با رقابت با درآمد مدیران بخش‌های تجاری، صنعتی و خدمات حق-الزحمه‌های خود را ارتقاء داد و کار بجایی رسید که درمان یک بیمار از قشرهای حقوق‌بگیر و یا متوسط در صورت نیاز به خدمت بستری با نابودی اقتصاد و زندگی خانوار همراه بود. سازمان‌های مافیائی گوناگون درمانی کشور که با عناوین بنیادهای خیریه از بودجه عمومی تغذیه می‌شدند با پرداختن به ظواهر کار در رقابت با یکدیگر برای برقراری هر چه بیشتر مراسم و تشریفات افتتاح و... از کیفیت و کمیت خدمات اصلی خود کاستند. تداوم برنامه‌های بعلمت عدم امکان نظارت توسط سازمان‌های مسئول و وابستگی نزدیک مدیران بنیادها و سازمان‌های خیریه به دربار زایل گردید و سیاست‌ها و هدف‌های برنامه‌های بهداشتی و درمانی در نشریات برنامه با ارائه جملات زیبا و خوش‌آیند محبوس شد.

پزشکان و سایر نیروی انسانی شاغل در خدمات بهداشتی و پیشگیری با کاهش نسبی دستمزد بعلمت تورم شدید کناره‌گیری کردند و یا یک اعتصاب کامل اعلام نشده را آغاز نمودند.

افزایش فرمایشی سطح پوشش بیمه درمانی همراه با کاهش نسبی امکانات عرضه خدمات، جمعیت بیمه شده کشور را عاصی نمود. استقرار و شیوع ادواری بیماری و با نیز باقیمانده‌های برنامه‌های بهداشتی را که توسط گروه‌های محدود متعهد و دلسوز حمایت می‌گردید، درهم پاشید.

افزایش میزان تقاضای خدمات درمانی در مناطق شهری که دارای رشد جمعیتی بیش از ۲۰ درصد بودند و محدودیت فوق‌العاده امکانات، عصیان را تشدید نمود. گسترش پوشش و مسائل ارتباط جمعی، افزایش تقاضای خدمات درمانی را در مناطق روستائی موجب گردید و خالی شدن مراکز درمانی روستائی از سپاهی بهداشتی و وضع رادز روستاهای کشور بدتر کرد. دولت بر اساس ماهیت خود راه‌حل‌های موقتی زیرا در پوشش شعارهای تو خالی و فریبنده برگزید:

- با استخدام حدود دو هزار نفر پزشک خارجی از پاکستان، فیلیپین، هندوستان و... تعدادی از مراکز درمانی فاقد پزشک روستاها و شهرک‌ها را تجهیز نمود. در مناطق

روستائی و شهرهای کوچک بعلت نبودن امکانات آزمایشگاهی و سایر تسهیلات پاراکلینیکی تنها وسیله تشخیص بیماری، ارتباط مستقیم پزشک و بیمار است که غالباً با مذاکره با بیمار و شناسائی اپیدمیولوژی محیط میسر میگردد. پزشکان خارجی فاقد امکانات یاد شده هستند. عدم آشنائی کامل پزشکان خارجی با زبان و محیط زندگی مردم و آداب و رسوم آنان نا رضائی مردم را پس از مدتی تشدید نمود و این اقدام ضمن برانگیختن بیشتر تقاضا بردامنه عصبیان افزود.

- برای تأمین کمبود پزشک در مناطق شهری (و غالباً شهرهای بزرگ) و بهره گیری از زمان کار پزشک، سود طلبی نظام سرمایه داری را در روابط خدمات درمانی تشویق و تحکیم نمودند. روش پرداخت دستمزد به ازاء خدمت ارائه شده پزشک را تحت عنوان «فی فور سرویس» بدو در بخش خصوصی و سپس در بخش عمومی ترویج کردند. با آنکه در نظام سرمایه داری سود طلبی مهمترین انگیزه فعالیت های اقتصادی است، ولیکن ترویج این عامل در خدمات درمانی کلیه روابط سنتی پزشک و بیمار و سایر نیروی انسانی خدمات درمانی را بهم ریخت.

در جریان حاکمیت مناسبات سرمایه داری در خدمات درمانی، زیاده طلبی و سود گرایی گروهی از پزشکان در رقابت با سایر مشاغل پردرآمد بخش های تجاری و... تحریک گردید و غالب زایمان های طبیعی تبدیل به عمل سزارین گردید (مانند آمریکا کشور مطلوب سرمایه داری). آپاندیس ها، لوزه ها و... به عنوان مختلف بیماری تحت عمل جراحی قرار گرفت. معده ها و کیسه صفراهای سالم یا قابل درمان با دارو زیر تیغ جراحی گذاشته شد. میزان مصرف دارو بطور سرسام آوری افزایش یافت و بطور کلی هزینه پرداخت دولت برای گروه بیمه شده بدون اینکه نتیجه ای دهد، بیشترین امکانات مالی و انسانی بیمه را جذب نمود و به تنگناهای سایر بخش های درمانی که به اکثریت جمعیت خدمت میداد افزوده شد.

با افزایش فوق العاده درآمد پزشکان شاغل در این بخش پزشکان حقوق بگیر و استخدامی که غالباً در بخش های بهداشتی و درمانی انجام وظیفه مینمودند ناراضی شده و کناره گیری نمودند. سایر نیروهای انسانی شاغل در خدمات از قبیل پرستار، بهیار، تکنیسین و... با مشاهده تفاوت غیر منطقی درآمدها ناراضی تر شدند و از حجم خدمات خود کاستند، بطوریکه در بیمارستان های مجهزی که باروش «فی فور سرویس» پزشکان از درآمد کلانی برخوردار بودند، فاقد حداقل خدمات پرستاری و غیر پزشکی گردیدند و عدم رضایت بیماران افزایش بیشتری یافت.

راه حل های ارائه شده نه آنکه از مشکلات نکاست، بلکه کلیه موازین مدیریت و روابط سازمانی لازم را ازهم پاشید و عدم رضایت مردم و نیروی انسانی بهداشتی و درمانی پیش از پیش تشدید شد، بطوریکه هیئت حاکمه برای تسلی و فریب مردم خود بزرگترین منتقد نظام درمانی گردید و عیب جوئی و ایرادگیری از خدمات درمانی یکی از پررونق

ترین شیوه‌های بلند گوه‌های دولت شد.

ایجاد شبکه پیوسته خدمات بهداشت و درمان که یکی از راه‌های بسیار مفید و مؤثر حل مشکل بهداشتی کشور است در نظام حاکم یاد شده بصورت نمایش بی‌متحوالی درآمده که محصول آن ایجاد چندصد خانه بهداشت فاقدونکسیون منطقی، احداث تعدادی مراکز درمانی بهداشتی روستائی و شهری و برپائی چند بیمارستان بود که بهره‌گیری از آنان در نظام در هم ریخته یاد شده با کمترین بازده بوده است.

برای آگاهی از حدود امکانات درمانی کشور کافی است یاد آوری شود که در سال ۱۳۵۴ (و تاکنون تغییراتی در جهت تثبیت در آن پیدا نشده است) متوسط امکان مراجعه هر نفر روستائی به مراکز درمان سرپائی ۰/۶ بار در سال بوده که ۱۲ درصد نیاز متوسط میباشد و بعبارت دیگر خدمات درمان سرپائی و بهداشت انفرادی در مناطق روستائی دارای پوششی معادل ۱۲ درصد بوده است. میزان متوسط بهره‌گیری روستائی از خدمات بستری ۰/۱۷ تخت روز در سال بوده که ۱۷ درصد حداقل نیاز است. متوسط مراجعه هر نفر شهری برای درمان سرپائی ۴/۵ بار و امکان استفاده از خدمات بستری ۰/۵۵ تخت روز بوده که به ترتیب ۷۵ و ۵۵ درصد حداقل نیاز میباشد. باید یاد آوری شود که ارقام فوق فقط حدود امکانات را نشان میدهد و نماینده میزان بهره‌گیری اکثریت مردم از خدمات نیست، زیرا توزیع امکانات بسیار ظالمانه و نامتعادل است، چنانکه تهران بعلت تمرکز نسبی سرمایه در آن ۴۶ درصد پزشکان عمومی، ۶۸ درصد پزشکان متخصص و ۶۰ درصد ظرفیت بستری کشور را در خود جذب نموده است.

**نیروی انسانی و آموزش:** مسئله نیروی انسانی یکی از مشکلات عمده خدمات بهداشتی درمانی در جهان بویژه در کشورهاست که دارای مراکز جمعیتی کوچک و پراکنده مانند ایران هستند. دامنه کار پزشکی در گذشته بسیار محدود و شامل شناسائی علائم بالینی بود و برای درمان نیز از فرآورده‌های گیاهی و شیمیائی بومی بهره می‌گرفتند. بعلت محدودیت دانش پزشکی، یک فرد قادر بود با آگاهی از کلیه یافته‌های این دانش، خدمات مورد نیاز را بطور انفرادی به جامعه نیازمند ارائه دهد و رابطه نزدیک با مراجعین و بیماران خود فراهم آورد. در چنین شرایطی امکان عرضه خدمات پزشکی در سطح مطلوب زمان در شهرهای کوچک و روستاها ممکن بود.

توسعه فنون پزشکی در قرن اخیر، مخصوصاً پیشرفت‌های فوق‌العاده در یافته‌های پزشکی در چند دهه نزدیک، پیدایش تخصص‌های گوناگون را ناگزیر ساخت. بطوریکه عرضه کامل خدمات بهداشتی و درمانی فقط با ارائه خدمات گروهی نیروی انسانی مختلف و با استفاده از تجهیزات و تسهیلات پیشرفته فنی و نسبتاً گران قیمت امکان پذیر است.

تقاضای خدمات پزشکی نیز بعلت گسترش وسائل ارتباط جمعی از نظر کیفی و کمی همگام با افزایش آگاهی مردم شهر و روستا وسیع‌تر شد. تضاد ناشی از ارتقاء کیفی و کمی

تقاضای خدمات درمانی و عدم امکان عرضه آن در مناطق کم جمعیت به طرق زیر تا حدودی قابل حل است:

۱- اجرای درمان از دور که نیازمند پیشرفت وسیع تکنولوژیک است که در کشور های در حال توسعه در آینده نزدیک قابل اجرا نیست؛

۲- وجود خطوط ارتباطی سریع از جمله استفاده از هلیکوپتر و هواپیما که در مناطق پراکنده و کم جمعیت استرالیا و شوروی از آن بهره برداری میشود؛

۳- ارائه خدمات در سطوح مختلف از طریق استقرار شبکه بهم پیوسته خدمات بهداشتی درمانی بنحوی که واحدهای مرکزی پشتیبان و ارائه دهنده خدمات فنی تر به بیماران اعزام شده از واحدهای محیطی گردند.

استفاده از روش اخیر در کشورهای مختلفی که دارای شرایط جغرافیائی و «اکولوژیک» مشابه ایران هستند، مورد عمل قرار گرفته و به عنوان بهترین راه حل شناخته شده است. ارائه خدمت از طریق شبکه، نیازمند نیروی انسانی با آموزش در سطوح مختلف است که خدمات آنان پیوسته بهم و مکمل یکدیگر هستند. در جوامعی که قدر و منزلت افراد در ارتباط با میزان درآمد و درجه و مدرک تحصیلی ارزیابی میشود و کمیت و کیفیت خدمات صادقانه فرد به جامعه مورد توجه قرار نمی گیرد، تأمین نیروی انسانی شبکه با مشکل مواجه میگردد. زیرا تمایل به اخذ مدارک تحصیلی بالاتر و اشتغال پست مهم تر نیروی شاغل در واحدهای محیطی شبکه را پس از مدتی کوتاه دلسرد و ناراضی مینماید. نیروی انسانی فنی شاغل در خدمات درمان و بهداشت کشور اینک حدود دوفنر برای هر یک هزار نفر جمعیت است و تعداد مزبور در کشورهای پیشرفته جهان ۸ تا ۱۰ نفر و در موارد محدود به ۲۰ نفر نیز میرسد. ۳۳/۸ درصد از نیروی انسانی شاغل در خدمات بهداشت و درمان ایران در گروه تحصیلی دکترا و فوق لیسانس، ۲۱/۴ درصد در سطح لیسانس، ۴۲/۹ درصد در سطوح دیپلم و فوق دیپلم (بهیار، تکنیسین، کمک تکنیسین، بهداشت یار و...) و ۱/۹ درصد با تحصیل پائین تر در کادر کمکی خدمت مینمایند. توزیع مطلوب گروه چهارگانه فوق در ایران بر اساس نظر و محاسبه کارشناسان به ترتیب ۱۵، ۲۵، ۵۰، و ۱۰ درصد در حجم کلی ۸ نفر برای یک هزار نفر جمعیت میباشد.

ظرفیت های موجود بهیچوجه قادر به جبران کمبودهای نیروی انسانی نیست و تناسب لازم نیز در ظرفیت های آموزشی برای تربیت گروه های مختلف مورد نیاز وجود ندارد. محتوای آموزشی نیز بعلت جدائی کامل مشمولین مربوطه از واحدهای خدماتی با نیازهای واقعی خدمات تطابق کافی ندارد. بمنظور بهره گیری آموزشی از واحدهای خدماتی شبکه درمانی و بهداشتی و استفاده از واحدهای آموزشی برای جبران کمبودهای تسهیلاتی و انسانی شبکه، ادغام و تلفیق شبکه خدمات و آموزش ضروری است. با اجرای سیاست یادشده علاوه بر تأمین نسبی کمبودها، نیروی انسانی در حین آموزش با کیفیت محیط کار آتی خود آشنا شده و اطلاع جامعی از ویژگیهای جامعه ای که خدمات خود را باید به آنها عرضه کند، به

دست می‌آورد. مسئولین آموزشی نیز با آگاهی بیشتر از واقعیت‌های عینی نیازها، محتوای آموزش را با آن تطبیق می‌دهند.

با تلفیق و انطباق شبکه‌های خدماتی و آموزشی خودکفائی مناطق تدریجاً حاصل می‌شود و توزیع نامتعادل و ظالمانه کنونی نیروی انسانی از بین می‌رود و تناسب ظرفیت‌های آموزشی برای تربیت گروه‌ها در سطوح گوناگون برقرار می‌گردد.

**اعتبارات و هزینه‌های بهداشت و درمان:** جمع کل هزینه‌های جاری و سرمایه‌ای خدمات بهداشت و درمان طی سالهای برنامه پنجم عمرانی (۵۶ - ۱۳۵۱) مبلغ ۵۹۸/۲ میلیارد ریال یا ۳/۲ درصد تولید ناخالص ملی (۱۸۷۱۳/۱ میلیارد ریال) بود. نسبت مزبور در کشورهای پیشرفته جهان معادل ۸ تا ۶ درصد است و پیش‌بینی می‌شود که در سالهای ۹۰-۱۹۸۵ به حدود ۱۰ درصد برسد. اعتبارات خدمات بهداشت و درمان در بودجه دولت در برنامه پنجم عمرانی ۲۸۴ میلیارد ریال بود که برابر ۴/۲ درصد بودجه دولت است. این نسبت در انگلستان ۱۴/۲، بلژیک ۱۲/۹ و نروژ ۲۷/۱ درصد بوده است. مقایسه ارقام فوق بیانگر این واقعیت است که برنامه‌های بهداشت و درمان در برنامه‌های عمرانی کشور از اولویت لازم برخوردار نگردیده است.

حجم سرمایه‌گذاری در بهداشت و درمان طی برنامه پنجم عمرانی ۵۸ میلیارد ریال برآورد گردید. که عملاً قسمت مهمی از آن اجرا نشد و رقم مزبور ۱/۲۳ درصد کل سرمایه‌گذاری طی برنامه مزبور بود. حجم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی طی برنامه شش میلیارد ریال پیش‌بینی گردیده بود که با عدم استقبال روبرو گردید و سرمایه‌گذاری محدود نیز توسط تعدادی از پزشکان برای ایجاد محیط و محل مناسب برای حرفه خود بصورت بیمارستان و کلینیک‌های محدود بود.

پرداخت مردم برای هزینه‌های جاری بهداشت و درمان براساس بررسی هزینه‌های خانوار طی برنامه پنجم عمرانی مبلغ ۳۰۸/۲ میلیارد ریال برآورد شده که ۵۷ درصد هزینه جاری بهداشت و درمان طی برنامه است.

هزینه سرانه سالیانه بهداشت و درمان طی برنامه پنجم ۳۷۳۳ ریال بوده که ۴۵ درصد آن توسط دولت تأمین گردیده است. پائین بودن هزینه سرانه بهداشت و درمان در ایران بعلاوه آن است که خدمات دارای پوشش محدودی است، بطوریکه پوشش مزبور در مناطق روستائی (نیمی از کشور) کمتر از ۱۵ درصد و در گروه‌های کم درآمد شهری اندکی بیشتر از آن است. در صورتیکه خدمات برای عرضه به گروه‌های کم درآمد شهری و مناطق روستائی گسترش یابد، هزینه‌های یاد شده به بیش از دوبرابر افزایش یافته و سهم نسبی دولت بعلاوه محدودیت درآمد گروه‌های اجتماعی مزبور در تأمین هزینه افزایش یافته و باید به ۷۵ درصد یا بیشتر ارتقاء یابد.

### سیاست‌های کلی در برنامه بهداشت و درمان

در تجزیه و تحلیل امکانات و تنگناها ضمن تشریح سیمای کلی مشکلات راه‌حلهای

نسبی ارائه گردید که جمع بندی آنها سیاست‌های عمده برنامه بهداشت و درمان کشور را تصویر می‌نماید:

۱- تأمین اختیارات لازم برای سازمان مسئول بهداشت و درمان کشور. با آنکه وزارت بهداشتی مسئول قانونی تأمین بهداشت و درمان کشور بود، لیکن امکانات محدود درمانی بطور پراکنده در اختیار سازمان‌های گوناگونی بود که هیچ نوع ارتباط عملی و سازمانی با وزارت بهداشتی نداشتند و ایجاد هماهنگی لازم برای حداکثر بهره‌گیری از امکانات مقدور نبود. خوشبختانه این نقیصه مهم با ادغام سازمانی کلیه دستگاه‌های دست‌اندر کار بهداشت و درمان در وزارت بهداشتی و بهزیستی و تفویض اختیار کامل به وزیر بهداشتی برطرف گردید. اینک وزارت بهداشتی قادر است با استفاده از کلیه تسهیلات و امکانات درمانی و بهداشتی در جهت هماهنگ نمودن اقدامات برای تحقق برنامه‌ها گام بردارد.

۲- ایجاد و توسعه شبکه‌های هماهنگ خدمات بهداشت و درمان. همانطوریکه قبلاً تشریح شد در کشوری که بیش از نیمی از جمعیت آن در مناطق روستائی و شهرهای کوچک و پراکنده زندگی میکنند خدمت‌رسانی بمردم فقط از طریق شبکه‌های هماهنگ بهداشتی و درمانی میسر است. در چنین شبکه‌ای خدمات بهداشتی و درمانی بصورت ادغام شده عرضه میگردد و واحدهای مرکزی خدمات واحدهای محیطی راپشتیبانی و تکمیل مینمایند. واحدهای محیطی نیز با ارائه خدمات ممکن از بار مراجعین واحدهای مرکزی کاسته و امکان عرضه خدمات تخصصی‌تر را برای آنان فراهم می‌آورند. بدیهی است برای تأمین دسترسی بیشتر مردم در مناطق روستائی و پراکنده قسمتی از تسهیلات و نیروی انسانی واحدهای محیطی در واحدهای فرعی تری مستقر شده و ضمن ارائه خدمات اولیه بهداشتی و درمانی نیازمندان به خدمات مهم‌تر را به واحدهای بالاتر اعزام مینمایند.

۳- هماهنگی کیفی و کمی آموزش نیروی انسانی با نیاز شبکه خدمات. خط مشی اجرائی این سیاست تلفیق و انطباق کامل شبکه خدمات بهداشت و درمان و شبکه آموزش نیروی انسانی مورد نیاز است. با اجرای این سیاست ضمن اصلاح محتوای آموزش، ایجاد تناسب منطقی در ظرفیت‌های آموزش مورد نیاز، امکانات لازم در جهت خود کفائی مناطق و توزیع متعادل نیروی انسانی فراهم میشود.

۴- توجه به اولویت خدمات بهداشت و درمان در برنامه‌های عمرانی کشور. براساس محاسبات انجام شده و توجه به امکان رشد واحدهای شبکه و تجهیز آنها در پنج سال آینده، متوسط هزینه سرانه سالانه بهداشت و درمان به قیمت جاری ۱۰۴۵۰ ریال و به قیمت سال ۱۳۵۶ معادل ۷۵۶۶ ریال است و کل هزینه بهداشت و درمان حدود ۴/۵ تا ۵/۵ درصد تولید ناخالص ملی خواهد بود و بارایسگان شدن خدمات بهداشتی و درمانی کل این مبلغ باید در بودجه دولت منظور شود.

۵- تولید، واردات و توزیع دارو در انحصار دولت قرار گیرد و خرید و فروش آن ممنوع شود.

دربازار داروئی ایران اینک بیش از ۳۶۰۰ قلم دارو عرضه میشود، درحالیکه برابر نظر کارشناسان داروئی سازمان بهداشت جهانی تعداد اقلام داروی مورد نیاز کمتر از ۳۰۰ قلم است. یکی از علل مهم عدم موفقیت بیمه درمانی افزایش سریع مصرف دارو بود که انگیزه آن بهره‌گیری گروهی از مراجعین به مطب‌ها از فروش مجدد دارو بوده است. برای کاهش هزینه دارو در کشور و پیشگیری از مصرف بیهوده آن و بالاخره جلوگیری از مراجعه بیهوده به مراکز درمانی و بهداشتی (که درآینده رایگان است) خرید و فروش دارو باید ممنوع اعلام گردد و دولت برای افزایش کیفیت و کاهش اقلام داروئی تولید، واردات و توزیع دارو را در انحصار خود درآورد.

۶- هماهنگی نظام درمانی - بهداشتی با نظام اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کشور. همانطوریکه در طرح طب ملی وزارت بهداشتی و بهزیستی تأکید گردیده است «طب ملی با هدف‌های انقلاب اسلامی ایران که برقراری عدالت اجتماعی و برابری مردم در استفاده از خدمات است.» هماهنگی دارد.

آری، این نکته کاملاً مورد تأیید است که طب ملی با نظام سرمایه‌داری که در آن سود مهمترین انگیزه حرکت‌های اقتصادی است هماهنگی ندارد. همانطوریکه در کشور انگلستان با مشکلاتی چون کاهش کیفیت خدمات، عدم گرایش پزشکان به خدمت در طب ملی و بالاخره کاهش تعداد پزشکان روبرو گردید و بتدریج بخش خصوصی درمان با جذب نیروی انسانی در کنار نظام طب ملی گسترش بیشتری می‌یابد.

در صورتیکه جمهوری اسلامی مسیر شعارهای انسانی قسط و عدالت اجتماعی را نپیماید و در آن استثمار انسان ریشه کن نشود، نظام طب ملی با نظام حاکم اقتصادی و اجتماعی در تضاد قرار گرفته و منجر به شکست طرح و از هم پاشیدگی بیشتر میگردد. طرح طب ملی در صورتی موفق به حل مشکلات بهداشت و درمان و بهبود سلامت افراد جامعه میگردد که عدالت اجتماعی شامل برابری انسان‌ها در استفاده از فرصت‌ها و امکانات اجتماعی تأمین شود.

تأیید مالکیت صاحبان میلیون‌ها و میلیارد‌ها تومان ثروت و سرمایه و غصب ده‌ها و صدها هکتار زمین‌های مرغوب کشاورزی از جانب زمینداران بزرگ بهیچوجه در مسیر ریشه‌کن کردن استثمار انسان از انسان نیست.



واگذاری کارخانه‌ها و املاک مصادره شده از غارتگران مدیون به بیت‌المال به گروهی از بورژوازی بصورت سهام (با قیمت ارزان و مطلوب) مسیری در جهت استقرار سرمایه‌داری است که در آن استثمار شدید انسان‌ها با تقویت ارتش‌های ضد خلقی و سازمان‌های امنیتی باید تضمین گردد.

آقای وزیر بهداشتی اگر فکر می‌کنید دولتی که شما در آن عضویت دارید در جهت استقرار سرمایه‌داری گام بر نمی‌دارد و مطالب یاد شده شایعاتی است که واقعیت ندارد و این دولت در مسیر برقراری عدالت اجتماعی است، طرح طب ملی قادر به حل همه مشکلات درمان و بهداشت کشور است.

## برقرار باد اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی

## و دمکراتیک ایران در جبهه متحد خلق

حزب توده ایران راه حل مسأله آمیز و مبتنی بر رفع ستم ملی از خلق کرد را یگانه راه حل مسئله کردستان میدانند و آماده است در این راه، باتمام نیرو و امکانات خود، به دولت موقت جمهوری اسلامی ایران صادقانه یاری کند.

## خمیره

### هوشنگ اسدی

خورشید پاهایش را از توی کوچه جمع کرد . زنها بیرون آمدند و خط مورب آب خاک کوچه را نقش انداخت . بوی خاک خیس توی هوا منتشر شد . شب بی صدایم آمد . خاکستر غروب توی هوا رها بود . اینجا و آنجا ، زنها ، چادر بسر ، رها شده از هرم آفتاب توی قاب درها بودند .

صدای زمزمه گنگی در غروب جاری بود . گاه خنده ای بهت غروب را زخم میزد . کمرکش کوچه بچه ها «شاه و دزد» بازی میکردند . «محمود مورچه» شاه شده بود و حالا دستور میداد اکبر را سیبل آتشی بکشند و رضا را شلاق بزنند . با خسرو چمباتمه زده بودیم کنار در و نگاهمان کوچه را ، آسمان تنگ غروب را و دهان بازخانه هارا میکاوید و بعد آنجا که دهان گشاد کوچه به خیابان باز میشد ، خیره میماند .

نگاهمان حیران و ترمسیده باز میگشت و به «هرمز» میرسیمد که زیر درخت توت ول میگشت .

خسرو نگاه سبزش را برای بار هزارم گرداند ، توی نگاهم قلاب کرد و گفت :  
- نیامد ... شاید آقا چون زدتش ... آخه از صب رفته ...

خواستیم بگویم . خواستم چیزی بگویم که صدای هرمز مثل پیامی توی کوچه ریخت ...

- او مدن ... او مدن ...

هرمز آمده بود و در لمحهای که اشک در نگاه سبز خسرو نیش میزد ، میان چارچوب موریانه خورده در ایستاده بود . گفت و دوید . بلند شدیم و دویدیم . شوق تنهایمان را نیرو میداد و بجلو میکشاند .

مادر همراه سه نفر میامد . خمره سبز بزرگی که دو برابر قد مادر را داشت مثل تابوتی روی دستهایشان بود . زور میزدند و هن و هن میکردند .  
مادر دسته خمره را گرفته بود ، مردی دسته دیگرش را و دونفر هم دستها را زیر تنه رنگین خمره حمایت کرده بودند . نگاه مادر ایستاد و خندید . نگاه خسته اش گفت :  
- كمك كنيد .

نگاه سبز درخشانش گفت : آمدم .  
هرمز چادر مادر را گرفت و ما گوشه های خمره را ، بی آنکه سهمی از آن سنگینی عظیم ، از آن فشرده گل ورنك برشانه هایمان هموار شود ، از کوچه میگذشتیم . انکار جنازه میبردیم . بازی بچه ها رهاشد .  
زنها پچپچه را وا گذاشتند و دنبالمان ریسه شدند ، کند میگذشتیم . چهره مردها تیره بود .

خاکستر غروب از روی هوا چیده شده بود که از در بزرگ گذشتیم ، حوض بزرگ لجن گرفته را دور زدیم ، از کنار درخت توت تناور گذشتیم و پله ها را پائین رفتیم . مردها خمره را کنار در گذاشتند ، نگاهی به مادر کردند و به اشاره او خمره سبز را روی گلیم گذاشتند .

خمره را چرخاندند ، از اتاق رد کردند و توی صندوقخانه کوچک ، کنار صندوق لباس ها جا دادند .

مادر گره چادرش را باز کرد ، پولی دردمتشان گذاشت . مرد ها نگاهی خیره به سکه کردند ، نگاهی ناراضی به مادر . زیر لبی غر زدند و رفتند . بعد همسایه ها آمدند . در نگاهشان هیچ نبود ، نه بارقه ای از ترحم ، نه خطی از حسادت و نه جرقه ای از مرشادی . نشستند و بعد رفتند .

مادر مدام میگفت :

- خیلی گشتم . تا سید ملك خاتون رفتم .

همسایه ها که رفتند ، مادر چراغ خوراکی را گوشه اتاق گیراند ، ظرف اشکنه را بار گذاشت و گفت :

- برو اوستا غلامو خبر کن . بگو یه سری یاد اینجا . از سر کوچه ام نون بگیر . بگو بنویسه .

از در که بیرون میرفتم ، دیدم خسرو و هرمز ، در آغوش گرم مادر کم شدند .

\* \* \*

ایستاده بودم و نگاه میکردم . مادر میلها را بسرعت گرد هم میچرخاند ، کاموای کلفت آجری رنگ را از میانشان میگذراند و مراقب بود .

اوستا غلام ، خمره را چسبانده بود به دیوار و دورش را گل میگرفت . خمره يك سر و گردن بلندتر از اوستا غلام ، دژی بنظر میرسید فتح نشدنی .

کوجه‌ها خلوت بود. نسیم سردی به تن لرزه لذت بخش میداد. دیوارها از نور سفید میشد و پشت درختهای باغ شازده میشد روشنای خنک صبح را دید که سواردرشکه شدیم. هنوز هوا خنک بود که به میدان رسیدیم. انبوه آدمها و درشکه‌ها درهم رها بودند. بوها و صداها در متن روشن صبح می‌چرخیدند. مادر دستم را میکشید و میبرد. جایی می‌ایستاد. به کسی سلام میکرد. بعد حرف میزدند. گاه صدایشان بلند میشد. مادر پول میداد. باز دستم را میکشید، از میان مردها رد میشدیم. جای دیگری می‌ایستاد. روز باد کرده بود و ما می‌دویدیم.

نورخورشید کوت هندوانه‌های حاشیه میدان را روشن کرده بود که راه افتادیم، بادرشکه که پر بود از خیار و پیاز و بادمجان و سیب زمینی و هویج و سبزی.

\* \* \*

نان و چائی صبح را که خوردیم مادر رفت سراغ اولین کیسه. پیازها را آورد و ریخت گوشه ایوان. کار بی‌وقفه شروع شد. پیازها را ریز و درشت میکردیم، بعد پوست می‌گرفتیم و کناری می‌ریختیم.

بعد سراغ بادمجان‌ها رفتیم. چوب سرشان را می‌گرفتیم و تنه درشترها را نصف می‌کردیم و توی سبد می‌انداختیم. بعد نوبت هویج‌ها شد و سیب زمینی و تلخون. عصر که شد حسین بقال آمد و شیشه‌ای بزرگ را آورد. به مادر سلام کرد و گفت:

- تازه اس . . .

بعد در شیشه را باز کرد و بوی تند سرکه حیاط را گرفت. مادر دماغش را کنار شیشه گرفت. نفس عمیقی کشیده بعد انگشت نشانه‌اش را توی شیشه کرد و سرکه را چشید. وقتی چین پیشانی‌اش باز شد، گفت:

- خوبه . . .

مشد حسین شیشه را توی خمره خالی کرد و رفت و شیشه دیگری آورد و دوبار و ده بار تا سرکه به گردن خمره رسید. گردن خمره آنقدر بزرگ بود که کمی از قد من نداشت.

مشد حسین پول را که می‌گرفت، گفت:

- دستکم به ماه باید صبر کنی تا جایفته . . .

\* \* \*

عصردائی آمد. نگاهش تلخ بود. نشست و گفت:

- هنوز کار پیدا نکرده . . . ؟

پدرم را میگفت که ششماه بود صبح از خانه بیرون میرفت، مثل يك سایه. شب بر میگشت.

نگاه ساکنش از علامت سوالی که در نگاه ما نقش شده بود، می‌گریخت. میرفت

گوشه اتاق می‌نشست و سیگار می‌پچید و بعد بی‌آنکه کسی حرفی زده باشد، میگفت:  
- نشد .

مادر همانطور که تند و تند میل میزد ، میگفت :

- نه . . . خدا بزرگه . . .

خداگفتن عادتش بود. مثل میل زدن که از اول بیکاری پدر عادتش شده بود.  
می‌دیدم از سپیده تا دیروقت میل میزد. برای این و آن . باز هم میگفت :

- خدا . . .

دائی گفت :

- میدونی خواهر، دست منم تنگه . . .

مادر گفت :

- میدونم . . . منکه توقعی ندارم . فعلا کم وزیاد، لقمه نونی درمیاد. بعدم ترشی

عمل میاد و خوب شاید تا اونوقت محمودم کار پیدا کنه . . .

\* \* \*

تابستان تمام شد و پائیز آمد. بادهای سرد ویرانگر پائیزی در کوچه ما وزیدند.  
خیلی وقت بود که بادمجان و سیب زمینی و هویج و تلخون را توی خمره ریخته  
بودیم .

من و خسرو مدرسه میرفتیم . پدر هر روز حیران میرفت و پریشان می‌آمد . نگاه  
روشنش را خاکستر یاس میگرفت. همسایه‌هایمان صفر و رمضان هم بیکار شده بودند.  
حالا پدر با اینها از خانه بیرون میرفت و شبها خیلی دیر ، وقتی همه خوابیده بودند ،  
می‌آمد. آمدنش را در خواب حس میکردم.

مادر بیدار میشد. باهم پچپچه میکردند. بعد لامپا را خاموش میکردند و با حق  
گریه مادر به خواب میرفتند.

\* \* \*

پائیز تمام میشد. سوز سردی توی خیابانها ول میگشت. از مدرسه که بیرون آمدیم  
باد تندی گرفت و برگهای پوسیده را توی هوا چرخاند ، بعد هوا خاکستری شد و خاک  
در هوا پیچ خورد و باد زوزه کشید . دست خسرو را گرفتم و دویدیم . میدانستم مادر  
خانه نیست و هرگز لا بد کز کرده گوشه حیاط و نگاه سبزش را ، ستاره‌های اشک ، پرده  
کشیده .

مادر از نیمه پائیز ، صبحها میرفت باغ شازده و شب می‌آمد. به همسایه‌ها میگفت  
پرستار شده‌ام .

اما يك روز که مرا برد تا کنار استخر بزرگ باغ شازده که از ماهیهای سرخ و سیاه  
لبریز بود ، بازی کنم ، دیدم که کوت رختها را چنگ میزد .

تابه‌خانه برسیم روشنائی مرده بود و باد همچنان می‌توفید و همه چیز را درهم لوله

میگرد. توی چارچوب در داد زدم :

- هرمز . . . هرمز . . .

باد زوزه کشید. دویدیم توی حیاط . چراغ اتاق خاموش بود.

خسرو داد زد :

- هرمز . . . داداش . . .

باد در برگهای توت می چرخید و صدای وحشتناکی میکرد . رفتیم توی اتاق . لوله لامپها را ها کردم و تویش دستمال چرخاندم . خسرو کبریت زد . نور زرد چراغ روی اثاثیه درهم اتاق ریخت . سفره خالی نان وسط اتاق بود . ترس مثل شولائی در خود پوشاندم ، هرمز کجارتفه بود؟ مادر برده بودش ؟

اما نه . شازده بار اول که هرمز با مادر رفته بود ، سرش دادکشیده بود :

- یه دفه فامیلاتم بیار اینجا . . . انگارخونه من یتیم خونه اس . . .

هرمز درخانه میماند و مادر میرفت .

گفتم :

- خسرو تو برو سراغ مادر . . . بگو بیاد . . . منم همه جارو میگردم .

خسرو رفت . دویدم توی حیاط . توکنه زغالی سرکشیدم ، به اتاق همسایه ها سر

زدم . آمدم بیرون . رفتم خانه های بغلی . باد می وزید و شب تیره بود . ترس بزرگ

شد و اشک توی چشمهایم دوید . نگاه سبز هرمز مثل گوهری تابناک پیش چشمم می درخشید .

سر کوچه مادرم را دیدم که می دوید . تا رسید گفتم :

- دیدیش ؟

گفتم :

- نه . . .

گفتم :

- تو برو چارراه و قلعه ارمنیا را ببین . . . شاید با بچه ها رفته باشن بازی . منم

میرم کلانتری .

دویدم . سرچهارراه کسی نبود . توی آن باد لعنتی جائی را نمیشد دید . از کوچه

فریدونی به دو گذشتم . توی دلم میگفتم :

- هرمز پیدا شو . . .

- هرمز . . . داداش . . .

دلم میگریفت . درمیان شب و باد و باران که تازه گرفته بود ، کم میشدم . کوچه

تمام شد . قلعه ارمنیا ترسناک ، دیوارهای بلندش در دل شب محکم ایستاده بود . گاه

با بچه ها می آمدم و توی آشغالهای هشت دیوار را می کاویدیم . گفتم شاید هرمز اینجا

باشه ، اما نبود . فریاد زدم :

- هرمز . . . داداش . . .

صدا رفت . باز لگشت . باد هم جواب نداد . باران میریخت . طول دیوار قدیمی قلعه را دویدم و برگشتم . هر مز نبود . باد او را برده بود .  
گفتم : شاید برگشته خونه . دلم گرم شد و زیر باران دویدم . به خانه که رسیدم مادر توی ایوان گریه میکرد . باز دویدم طرف خیابان هفت چنار . تا پل امامزاده معصوم دویدم و برگشتم . هر مز نبود .

\* \* \*

برف سنگین زمستانی از صبح ریخت و شب که شد حیاط و حوض زیر برف گم بود . مادر گاه میرفت کلانتری و سراغ هر مز را میگرفت . بعد بادستهای خالی برمیکشت . چارقد سیاهش را جا بجا میکرد .

روزها میرفت خانه شازده ، شبها میل میزد . پدر هنوز بیکار بود . شب نشسته بودم و مشق می نوشتم که فخری خانم آمد آرایشگاه داشت و توی حیاط ما از همه وضعیت بهتر بود . کاسه ای توی دست داشت . نشست . خندید و به مادر گفت :

- میخوام اول از همه ترشیتو من مزه کنم .  
خرمه دیر گاهی بود از یاد رفته بود . گوشه صندوقخانه مثل یکی از اثاثیه اتاق شده بود . مادر بلند شد و گفت :

- حالا باید جا افتاده باشد . . .  
لامپا را برداشتم و دنبالش رفتم . مادر از نردبان کوچک بالا رفت . بوی سرکه توی هوا ول بود .

مادر دست کرد توی خرمه و گفت :  
- از بوش معلومه که رسیده ، چراغوبده بمن . . .  
- چراغ را بالا دادم . نور چراغ سربزرگ خرمه را روشن میکرد . سر ما در پیدا نبود . خم شده بود توی خرمه . ناگهان جیغی کشید و چراغ را رها کرد . چراغ به زمین خورد . نردبان لغزید و مادر پهن شد روی زمین . شب و زمین روشنائی چراغ را بلعیدند . مادر بلند شد ، توی سرش زد و گفت :

- نه . . . نه . . . هر مزم . . . هر مزم . . .  
دویدم و رفتم اتاق مولود خانم . چراغ گرفتم و برگشتم . فخری خانم جیغ زد و همسایه ها ریختند توی اتاق . نردبان را گذاشتم و بالا رفتم . . دست و پاهم لرزداشت . چراغ را بالا گرفتم . زیر گلوی خرمه درمیانه تلخونهای شناور و سرکه تیره ، شیبی از پاهای انسانی دیده میشد ، کبود بود . داشت هم رنگ سرکه میشد . فحش میدادم و گریه ام را خوردم . پائین آمدم و روی زمین نشستم . مادر سرم را روی سینه اش گذاشت و صدای گریه اش شب را لرزاند .

صبح ، جنازه توی ایوان بود . پاسبان با مرد قدبلندی آمدند . تن کوچک هر مز سیاه

سیاه بود. موهای بورش زنگار بسته بود. روی لبهای کوچکش بر گهای تلخون و تراشه های نازک هویج چسبیده بود. دست راستش مشت بود. دکتر به زحمت مشت را باز کرد. گفت :

- ظاهر آ چیزی رو محکم توی چنگ داشته . . .  
رفتم توی حیاط و به درخت توت تکیه زدم. دکتر راست میگفت . هر مز رفته بود برای نان خالی توی مشتش خورشی فراهم کند . میدانستم. حالا که او نبود، میدانستم چرا نیست .

از مجموعه آتسه زیر چاپ : نان

## برقرار باد اتحاد همه نیروهای ضدامپریالیستی و دمکراتیک ایران در جبهه متحد خلق

حزب توده ایران راه حل مسالمت آمیز و مبتنی بر رفع ستم ملی از خلق کرد را یگانه راه حل مسئله کردستان میدانند و آماده است در این راه، با تمام نیرو و امکانات خود، به دولت موقت جمهوری اسلامی ایران صادقانه یاری کند .



## مارکسیسم - لنینیسم و آموزش آن

ع. شهباز

### ۱- پیدایش و نضج مارکسیسم - لنینیسم

بنیان‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم، آموزگاران پرولتاریا، کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳)، فریدریش انگلس (۱۸۱۸ - ۱۸۹۵) و ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۱ - ۱۹۲۴) هستند.

شکل‌گیری مارکسیسم به سال‌های چهل‌قرن ۱۹ بازمی‌گردد. در سال ۱۸۴۱ کارل مارکس، یک جوان ۲۵ ساله و دکتر فلسفه آغاز به همکاری با نشریه «روزنامه دن» را گذاشت و بزودی سردبیر آن شد. کمی بعد وی این نشریه را به ارگان اپوزیسیون پیشرو آلمان بدل کرد. فعالیت‌های ژورنالیستی افق جهان‌بینی وی را گسترده‌تر ساخت و به توجه بیشتر به مسائل اجتماعی و اقتصادی ترغیب کرد. در پایان اوت ۱۸۴۴ در پاریس با فریدریش انگلس آشنا شد و این آشنائی طلیمه دوران طولانی همکاری‌ای گردید که منجر به پیدایش «سوسیالیسم علمی» شد. با انقلاب‌های بورژوائی و سقوط فئودالیسم در اروپا، نیروی اجتماعی‌نویسی در صحنه سیاسی پدیدار شده بود که توجه همگان را بخود جلب می‌کرد: پرولتاریا، مارکس و انگلس بزودی به توجه بدان پرداختند و تاریخ چنین مقدر داشت که خود به پرداخت گران ایدئولوژی این طبقه مبدل شوند.

مارکس با شناخت این نیروی اجتماعی‌نویس، در مقاله‌ای تحت عنوان «مقدمه‌ای بر نقد فلسفه حقوق هگل» در «سالنامه آلمانی - فرانسوی»، علیه نظم موجود یعنی نظام سرمایه‌داری جنگ بی‌امانی را اعلام و پرولتاریا را بمشابه آن نیروی اجتماعی که قادر به انجام انقلاب سوسیالیستی است، معرفی کرد.

مارکس در کتاب «خانواده مقدس» که علیه «برونوبائور و شرکاء» نگاشت، تفسیر ماتریالیستی پیگیری از برخی از مهم‌ترین مسائل فلسفی ارائه داد و حمله رزمجوینانه‌ای بر مخالفان فلسفی جهان‌بینی خود ارائه میداد، نمود.

از سال ۱۸۴۴ تا ۱۸۴۵ به همراهی انگلس بر روی کتاب «ایده‌نولوژی آلمانی» بکار پرداخت. در این اثر آنان برای نخستین بار بطور جامعی اصول اساسی نگرش ماتریالیستی تاریخ را وصف کرده و تزه‌های عمده ماتریالیسم دیالکتیک و کمونیسم علمی را تکامل بخشیدند. سیر وقایع و نضج طبقه کارگر بمشابه یک نیروی فعال سیاسی، تشکیل آن در یک سازمان سیاسی را به وظیفه‌های مبرم بدل ساخته بود. در سال ۱۸۴۷ مارکس و انگلس به «مجمع کمو-

Rheinische Zeitung für Politik, Handel und Gewerbe

نیست‌ها» پیوستند و نخستین سازمان سیاسی پرولتاریا را بنیان نهادند و بتقاضای «مجمع»، «مانیفست حزب کمونیست» را بمشابه برنامه کمونیست‌ها مدون کردند.

«مانیفست» اوج کوشش خلاق بنیانگذاران مارکسیسم قبل از انقلاب ۱۸۴۸ است و دارای اهمیت عظیم تاریخی است. این برنامه به طبقه کارگر همه کشورهای راه رهایی از قید و وابستگی به سرمایه را نشان می‌دهد.

در ۲۴ - ۲۲ فوریه ۱۸۴۸، مردم فرانسه سلطنت «لوئی فیلیپ» را سرنگون و جمهوری اعلام کردند. قیام به شهرهای وین (پایتخت اتریش) و برلین (پایتخت پروس) سرایت کرد. تفاوت اساسی انقلاب ۱۸۴۸ با انقلاب‌های کلاسیک بورژوازی در این بود که طبقه نوین، پرولتاریا، در آن نقش برجسته‌ای ایفاء کرد. نقش انقلابی آن بویژه بنحو چشمگیری در فرانسه آشکار شد، آنجا که کارگران سلاح بدست استقرار «جمهوری اجتماعی» را اعلام داشتند.

انقلاب ۱۸۴۸ اروپا صحت پیش‌بینی‌های مارکس و انگلس را به ثبوت رسانید. مارکس و انگلس جدا از سیر مبارزه نبودند و تمامی دانش و نیروی خود را وقف آن کردند. شرکت در نبرد انقلابی اندیشه آنان را بارورتر ساخت. در کتاب «جنگ طبقاتی در فرانسه ۱۸۵۰ - ۱۸۴۸» مارکس انقلاب را بمشابه «لکوموتیو تاریخ»، نیروی محرکه و تسریع‌کننده روند تکامل اجتماعی توصیف کرد. در این اثر مارکس به بررسی ویژگی‌های انقلاب سوسیالیستی پرداخت و راه تمییز انقلابی را طرح‌ریزی کرد. در اینجا است که وی برای نخستین بار مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» را بکار برد.

مارکس گام بگام با سیر جریان‌ات به کشف مضمون پر راز تاریخ نائل می‌شد. کودتای «لوئی بناپارت» و وقایع فرانسه منجر به آفرینش اثر «۱۸ برومر لوئی بناپارت» گردید. معاصرین بورژوا و خرده بورژوازی مارکس قادر به تبیین ریشه‌های اجتماعی آنچه که در فرانسه رخ داد، نبودند. کلید مارکس در گشایش پیچیدگی روندها، نگرش مادی وی به تاریخ و تئوری مبارزه طبقاتی وی بود. جانبداری طبقاتی بنفع پرولتاریا اساس تحلیل تاریخی وی را تشکیل می‌داد.

مارکس در جستجو و کشف پرداخت چنان سلاحی که پرولتاریا را قادر به مبارزه بی‌امان علیه نظام سرمایه‌داری سازد، به خلق کتاب «کاپیتال»، عمده‌ترین اثرش دست زد. «کاپیتال» بزودی به سلاح رزم و نبرد پرولتاریا و رزمندگان راه رهایی طبقه کارگر بدل شد. بقول «یوهان فیلیپ بکر» دوست مارکس و انقلابی بزرگ: «کاپیتال شمشیر و سپر، سلاح تهاجم و دفاع ما است». کاپیتال یک دستاورد بزرگ اندیشه بشری است. این اثر بطور علمی اعتقاد به جاودانگی نظام سرمایه‌داری را درهم ریخت و به جنبش جهانی کارگری نه تنها هدفی روشن ارائه داد بلکه نسبت به دورنمای مبارزه پیروزمندش علیه نظام استثمارگر سرمایه‌داری پدید آورد. کاپیتال دارای اهمیتی فراتر از یک اثر اقتصادی است، در عین حال اثری است که در غنای دیگر بخش‌های مارکسیسم: فلسفه و کمونیسم علمی، سهم ارزنده‌ای ایفا کرده است.

در سال‌های ۱۸۶۰ رشد جنبش طبقه کارگر به آرزوی دیرینه مارکس تحقق بخشید: در شب ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴، صدها کارگر از کشورهای مختلف اروپا در سالن «سن مارتین» لندن اجتماع کردند و «جمعیت رفاقت بین‌المللی کارگران» را پایه نهادند که بنام «انترناسیونال اول» وارد تاریخ شد. در انترناسیونال مارکس و انگلس به مبارزه‌ای قاطع علیه آنارشیزم و پرچمدار برجسته آن «میخائیل باکونین» دست زدند. باکونین فقر را ملاک انقلابی بودن می‌دانست و پرولتاریای کشورهای پیشرفته را «فانده» می‌شمرد و مارکس و انگلس را بدلیل آنکه مکز توجه

خود را به این پرولتاریا معطوف داشته بودند، غیرانقلابی می‌خواند. وی شرط عضویت درانتر-ناسیونال را خدانشناسی و دشمنی با مذهب و پذیرش ماتریالیسم می‌دانست. انگلس در این مورد می‌گوید: «اگر ما همه این چیزها را در برنامه خود وارد می‌کردیم بدین معنا بود که... بجای آنکه پرولتاریا را متحدکنیم آنرا دچار تفرقه سازیم\*». با کونین بر آن بود تا با حاکم کردن مشی سکتاریستی و فرقه‌گرایانه خود با اصطلاح انقلاب را به پیش تازاند. حال آن که در واقع: «در برابر جامعه‌ای قرار گرفته است که در پشت نقاب آنارشیزم افسراطی ضربات خود را به دولت‌های موجود وارد نمی‌کند، بلکه آن انقلابیونی را می‌کوبد که احکام جزمی و رهبری وی را نپذیرند»\*\*

برخورد مارکس و انگلس با کمون پاریس، نخستین انقلاب پرولتاری، یکی از درس-های ارزنده جنبش کارگری است. مارکس و انگلس قیام پرولتاریای فرانسه را بایموقع می‌دانستند. «در پیام مشهور انترناسیونال مورخ ۹ سپتامبر ۱۸۷۰، مارکس به پرولتاریای فرانسه علیه قیام بایموقع هشدار می‌داد، اما زمانی که قیام بهر صورت فرارسید (۱۸۷۱) او به ابتکار انقلابی توده‌هایی که «به ستارگان یورش می‌بردند» با وجود وشعف تهنیت گفت (نامه مارکس به کوگلمان). در چنین شرایطی و نیز در بسیاری از موارد دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم - دیالکتیک مارکس، در سیر عمومی و فرجام نهائی نبرد پرولتاری، شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شرکتگری است تا دست کشیدن از موضع اتخاذ شده و تسلیم بدون نبرد: چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را می-شکند و توان پیکار را از او سلب می‌کند.»\*\*\*

در ۳۰ ماه مه، دو روز پس از سقوط آخرین باریگاد پاریس، مارکس «جنگ داخلی در فرانسه» را نگاشت که در آن اهمیت تاریخی و مضمون طبقاتی کمون پاریس را ارزیابی کرده بنظر وی یکی از درس‌های عمده کمون پاریس چنین بود: طبقه کارگر برای اینکه پیروز شود و قدرت را حفظ کند باید در اتحاد نزدیک با دیگر قشرهای رنجبر جامعه و قبل از همه دهقانان باشد. مارکس هم چنین بر ضرورت حزب انقلابی مسلح به یک برنامه عمل علمی تاکید می‌کند. بنظر وی بدون چنین حزبی طبقه کارگر قادر نیست به آزادی از استثمار و ستم دست یابد. انگلس در تدوین آن مجموعه نظریاتی که مارکسیسم نامیده شد، نقش عظیمی ایفاء کرد. خود وی در این زمینه در کتاب «لودویک فویرباخ» چنین می‌گوید: «نمی‌توانم منکر آن شوم که من چه قبل و چه طی دوران کار مشترک چهل ساله خود با مارکس، شرکت مستقل معینی خواه در پایه‌گذاری، خواه بویژه در تنظیم تئوری مورد بحث داشته‌ام. ولی قسمت اعظم اندیشه‌های اساسی و رهنمون، بخصوص در زمینه اقتصادی و تاریخی و از آنهم بیشتر فرمول‌بندی نهائی و قطعی آنها به مارکس تعلق دارد. آنچه که من آورده‌ام مارکس می‌توانست به استثناء شاید دو سه مبحث خاص، بدون شرکت من هم به آسانی انجام دهد. و اما آنچه که مارکس انجام داده است من هرگز نمی‌توانستم انجام دهم. مارکس از همه ما بالاتر بود. دورتر از همه ما می‌دید و بیشتر و سریعتر از همه ما امان نظر می‌کرد. مارکس نابغه بود و ما حداکثر صاحب قریحه‌ایم. بدون او تئوری ما به هیچوجه آن چیزی نبود که اکنون هست. لذا این تئوری بحق بنام وی موسوم است»\*\*\*\*.

\* کلیات آثار مارکس و انگلس - چاپ روسی - ج ۳۳ - ص ۲۰

\*\* همان - جلد ۱۸ - ص ۳۲۹

\*\*\* لنین، «کارل مارکس، زندگینامه و فشرده‌ای از مارکسیسم»، ترجمه ف.م. جوانشیر. ص ۲۳

\*\*\*\* انگلس، «لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان»، ص ۵۵ - ۵۶

پس از مرگ مارکس تا سال ۱۸۹۵، انگلس پرچمدار و غنابخش «سوسیالیسم علمی» بود. پس از مرگ انگلس آموزش مارکسیسم در چارچوب آثار آنان محدود نماند. این آموزش در دوران سرمایه‌داری ماقبل انحصاری و در اوائل قرن بیستم توسط اندیشمندان بنامی چون «پل لافارگ» در فرانسه، «فرانس مرینگ» در آلمان و «پلخانف» در روسیه تکامل یافت. اندیشمندان و نظریه‌پردازان و رهبران جنبش کارگری نظیر «ژوزف دتسکن»، «اوگوست بیل»، «کارل شورلمر»، «کارل لیبکنشت»، «روزا لوکزامبورگ» و برای مدتی «کارل کائوتسکی» در آلمان، «آنتونیو لابریولا» در ایتالیا، «اولینگها» در انگلستان، «پلاگویف» در بلغارستان و... اندیشه‌های مارکسیستی را نشر دادند و در سطوح مختلف نظریات ضد مارکسیستی را که بدرون جنبش کارگری راه یافته بود، تنقید کردند.

با پیدایش مرحله امپریالیستی در تکامل سرمایه‌داری، وظایف و مسائل نسبتاً جدیدی در مقابل جنبش جهانی کارگری و کمونیستی قرار گرفت.

در این دوران (اواخر قرن ۱۹) مرکز جنبش انقلابی جهانی و بویژه جنبش طبقه کارگر به روسیه منتقل شد. سرمایه‌داری در روسیه سریعاً رشد می‌یافت و طبقه کارگر و در مرکز آن پروولتاریای صنعتی شکل می‌گرفت. استثمار بیرحمانه کارگران در شهرها، ستم خانمان برانداز زمینداران و فقر دهقانان در روستاها، فقدان حقوق سیاسی و وضع اسفبار اقلیت‌های ملی، بقایای سرواژ و نظام پدرسالاری و وابستگی به سرمایه‌داری جهانی، روسیه را به انباشت‌گاه تضادهای نظام سرمایه‌داری و ضعیف‌ترین حلقه آن بدل ساخته بود. در چنین شرایطی بود که «لنینیسم» پدید آمد و مارکسیسم را در شرایط نوین تاریخی غنا بخشید. تکامل مارکسیسم با نام «لنین» پیشوای بزرگ پروولتاریای روسیه و جهان و همه زحمتکشان در پیوند است.

لنین در عرصه‌های گوناگون فلسفه، اقتصاد سیاسی و کمونیسم علمی، مارکسیسم را پر بارتر ساخت و سهم ارزنده‌ای در تدوین تئوری ساختمان سوسیالیسم ایفاء کرد. دوران نوین تاریخی در برابر طبقه کارگر و حزب وی وظیفه بازسازی انقلابی جامعه، تخریب نظام سرمایه‌داری و ساختمان سوسیالیسم را قرار داده بود و لنین انرژی فوق‌العاده‌ای را وقف تحلیل قوانین تکامل اجتماعی و بویژه مضمون امپریالیسم و تضادهای درونی آن کرد و شیوه‌ها و راه‌های حل آن توسط نیروهای انقلابی برهبری پروولتاریا را مطرح ساخت.

لنین به مبارزه علیه اپورتونیسم در جنبش کارگری پرداخت، نظریات «فرومایگان» انترناسیونال دوم، کائوتسکی‌ها و برنشتین‌ها را که در پی آشتی با نظام سرمایه‌داری بودند و جنبش کارگری را با لجن سازشکاری آلوده بودند، افشاء کرد. در درون جنبش انقلابی روسیه، لنین به مبارزه علیه اکونومیست‌ها، انحلال‌طلبان\* منشویکها و غیره دست زد. لنین با نظریات چپ‌روانه آنانی که از انقلابی بودن فقط تظاهر و خودنمایی را آموخته بودند، به جدال برخاست: اتزویست‌ها\*\*، کمونیست‌های «چپ»، تروتسکیست‌ها و غیره.

اصطلاح «لنینیسم»، مرحله لنینی در تکامل مارکسیسم، نه تنها گذشته، بلکه حال و آینده

\* Liquidators: سوسیال دمکرات‌های منشویک که پس از شکست انقلاب ۷-۱۹۰۵ خواهان انحلال حزب طبقه کارگر بودند.

\*\* otzovism: جریانی در بلشویکها: بوگدانف، لوناچارسکی، بوبنوف و دیگران که خواهان فراخواندن نمایندگان بلشویک از دوما سوم بودند و اصرار داشتند که کار در سازمان‌های علنی و قانونی متوقف شود.

مارکسیسم، پیشرفت آن به سمت پیروزی نهائی کمونیسم را نیز دربر می‌گیرد. لنینیسم زائیده مارکسیسم و ادامه منطقی آن در شرایط نوین تاریخی است. لنینیسم، مارکسیسم دوران امپریالیسم و انقلابهای پرولتری، مارکسیسم دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، مارکسیسم دوران فروریختن نظام مستعمراتی امپریالیسم و انقلاب‌های رهائی‌بخش ملی، مارکسیسم دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در سراسر جهان است. پس از لنین، اندیشمندان و رهبران جنبش کارگری چون «کالینین»، «آناتولی لوناچارسکی»، «د. مانوویلسکی»، «و. نوسکی»، «م. المینسکی»، «ژوزف استالین»، «م. فرونزه»، «ی. یاروسلاوسکی» در اتحاد شوروی در اشاعه آن کوشیدند و در ایضاح جوانب گوناگون آن آثاری نگاشتند. در سطح جهانی رهبران برجسته‌ای چون: «آنتونیو گرامشی»، «پالمیرو تولیاتی»، «گئورگ دیامتروف»، «موریس تورز»، «ویلهلم پیک»، «کلمنت گوتوالد» نقش با ارزشی در این زمینه ایفاء کردند. امروزه وظیفه انطباق خلاق مارکسیسم با شرایط نوین، انطباق خلاق آن با شرایط ویژه هر کشور، همده احزاب کمونیست و کارگری است که با همکاری برادرانه خود، این اندیشه را رشد داده و غنی‌تر و پربارتر می‌سازند حزب کمونیست اتحاد شوروی در این عرصه نقش بسیار برجسته‌ای دارد.

## ۲- سه منبع و سه جزء مارکسیسم

آموزش مارکسیسم بمشابه جهان‌بینی پرولتاریا از سه جزء تشکیل یافته. لنین می‌گوید: «مارکس ادامه‌گر و به پایان برنده نابخفته سه جریان فکری عمده قرن ۱۹ است که به پیشرفته‌ترین سه کشور بشریت تعلق داشتند: فلسفه کلاسیک آلمان، اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلستان و سوسیالیسم فرانسه در پیوند با کلیه آموزشهای انقلابی فرانسه».\*  
بواقع همانگونه که لنین تأکید می‌ورزد، مارکسیسم شریعتی جامد که بدور از شاهراه تمدن بشری پدید آمده باشد نیست و اندیشه بشری‌قبل از مارکس می‌بماند زیاده‌ای رشد کرده بود و مارکسیسم بمشابه تداوم منطقی این اندیشه در رابطه با شرایط جدید تاریخی و اوج جنبش کارگری، در پراتیک تنگاتنگ با نبرد انقلابی پرولتاریا پدید آمده، به‌رهمون عمل مبدل شد و در عمل آزموده و پربارتر گردید.

سه جزء متشکله مارکسیسم - لنینیسم عبارتند از: فلسفه - اقتصاد سیاسی - کمونیسم علمی. آنچه باید در مد نظر داشت اینست که اجزاء مارکسیسم - لنینیسم جدا و از هم گسسته نیست، بلکه کل پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهد که بدون درک جزء آن، شناخت اجزاء دیگر غیرممکن خواهد بود.

فلسفه - فلسفه مارکسیستی، از دو بخش ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی تشکیل شده. فلسفه مارکسیستی ادامه دستاوردهای بشری در رشته فلسفه است که قبل از مارکس در فلسفه کلاسیک آلمان به اوج خود رسیده بود و دو نماینده برجسته آن «لودویک فویرباخ» (۷۲ - ۱۸۰۴) و «هگل» (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) بودند.

نخستین مراحل شکل‌گیری این فلسفه در آثار اولیه مارکس نظیر «ایدئولوژی آلمانی» و «خانواده مقدس» بوده. ماتریالیسم قبل از مارکس مکانیکی بود. مارکس به درک نقائص آن نائل آمد و با بکارگیری اسلوب دیالکتیکی دستگاه فلسفی جدیدی پدید آورد. فلسفه مارکسیستی بمشابه اوج و قله تکامل اندیشه فلسفی به مسائل اساسی که در گذشته مطرح شده بود پاسخ داد و

\* لنین، «کارل مارکس، زندگینامه و...» ص ۶

خود به سرآغاز حرکت نوینی در جهت شناخت هستی بدل گردید. فلسفه مارکسیستی در جستجوی شناخت جهان بمنظور تغییر آن است. بقول مارکس: «فلسفه تاکنون به انحاء گوناگون جهان را تفسیر کرده‌اند، حال آن که سخن برسر تغییر آن است».

ماتریالیسم دیالکتیک بمشابه علم عام‌ترین قوانین حاکم بر حرکت هستی، بر آنست که برای تغییر جهان نخست باید آن را شناخت. شناختی نه بر مبنای سیستم‌های از پیش ساخته ذهنی، بلکه باید اوهام و پیش فرض‌ها را بدور ریخت و جهان را آنچنان که هست، در حرکت و تغییر دائمی، در کنش متقابل همه اجزایش دید و تبیین کرد.

فلسفه مارکسیستی می‌آموزد که جهان را در حرکت ببینیم. هیچ چیز را ثابت، مطلق و تغییرناپذیر نینگاریم، در شناخت به علت‌ها توجه کنیم و معلول‌ها را عمده نپنداریم. انطباق ماتریالیسم دیالکتیک بر عرصه اجتماع «ماتریالیسم تاریخی» نام دارد. ماتریالیسم تاریخی علم عام‌ترین قوانین حاکم بر تکامل جامعه است. مارکس و انگلس با کشف قوانین حاکم بر تکامل جامعه به شواهدی که قرن‌ها ذهن دانشمندان را بخود مشغول کرده بود پاسخ دادند. آنان با استفاده از اسلوب دیالکتیکی و بر مبنای بینش مادی به تاریخ، قانونمندی‌های عام تکامل جامعه را کشف کردند و بمشابه راهنمای عمل به طبقه کارگر و کوشندگان راه طبقه کارگر ارائه داشتند.

**اقتصاد سیاسی** - یکی دیگر از اجزاء متشکله مارکسیسم - لنینیسم، اقتصاد سیاسی است. اقتصاد سیاسی علمی است که مناسبات اقتصادی را که در روند تولید، توزیع و مبادله خواسته‌های مادی در مراحل گوناگون تکامل جامعه بشری میان انسانها برقرار می‌شود و همچنین قوانین اقتصادی تکامل این مناسبات را بررسی می‌کند.

قبل از مارکس، اندیشمندان برجسته بسیار کوشیده بودند تا در این زمینه به حل معضلات پردازند و به دستاوردهای عظیمی نیز نائل آمده بودند. اوج اقتصاد سیاسی قبل از مارکس، اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلستان و نمایندگان برجسته آن «آدام اسمیت» و «داوید ریکاردو» بودند. آنان نخستین کسانی بودند که اقتصادی سیاسی را بمشابه علمی که قوانین عینی مستقل از اراده بشری ولی قابل درک برای فهم انسان را بررسی می‌کنند، را تکامل بخشیدند. ولی در کوشش برای شناخت مضمون تولید در جامعه سرمایه‌داری، درک مسئله استثمار انسان از انسان آنها نتوانستند تضادهای ژرف نظام سرمایه‌داری را بشناسند، گرچه در این راه نخستین گام‌ها را برداشتند. اینکار توسط مارکس و انگلس انجام گرفت. پیش زمینه این شناخت، همانا انقلابی بود که در فلسفه و تبیین روند تاریخی با پیدایش ماتریالیسم - دیالکتیک پدید آمده بود. کاربرد متد دیالکتیک، رسوخ در ماهیت پدیده و آشکار ساختن وحدت و مبارزه اضداد بمشابه منشاء خودجنبی و تکامل و نگرش تاریخی در تحلیل پدیده، کشف قوانین اقتصادی را ممکن ساخت. لنین می‌گوید: «علم اقتصاد کلاسیک قبل از مارکس در انگلستان یعنی رشد یافته‌ترین کشور سرمایه‌داری بوجود آمده. آدام اسمیت و داوید ریکاردو ضمن تحقیق در رژیم اقتصادی، شالوده تئوری ارزشی مهمتی بر کار را ریختند. مارکس کار آنها را ادامه داد. او این تئوری را بطرز دقیقی مستدل ساخت و به شکل پیگیری بسط داد. او نشان داد که ارزش هر کالائی از روی مقدار زمان کار اجتماعاً لازمی که صرف تولید این کالا گردیده است، تعیین می‌گردد».\*

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - لنینیستی یکی از مهم‌ترین بنیان‌های علمی طبقه

\* «سه منبع و سه جزء مارکسیسم»، لنین.

کارگر در مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری است. بویژه پس از آنکه طبقه کارگر بقدرت برسد نقش علم اقتصاد سیاسی اهمیت بیشتری می‌یابد و کاربرد مستقیم روزمره و عملی در ساختمان جامعه نوین پیدا می‌کند.

**گمونیسم علمی** - کمونیسم علمی، علم شیوه‌ها و اسالیب سرنگونی سرمایه‌داری، راهها و قوانین ساختمان جامعه نوین، جامعه کمونیستی، علم ایجاد شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تکامل همه جانبه انسان، علم کنترل هدفمند و بخردانه روندهای اجتماعی بنفع انسان می‌باشد. کمونیسم علمی نیز از درون خلاء بوجود نیامد بلکه ثمره و تداوم اندیشه‌های گذشته بشری در باره ساختمان یک جامعه نوین مبتنی بر عدالت اجتماعی بود که قبل از مارکس در فرانسه و روسیه به اوج خود رسیده بود. در فرانسه نمایندگان برجسته آن «سن سیمون» (۱۸۲۵-۱۷۶۰)، «فوریه» (۱۸۳۷-۱۷۷۲) و در انگلیس «رابرت آون» (۱۸۵۸-۱۷۷۱) بودند. در روسیه «آلکساندر گرتسن» (۱۸۷۵-۱۸۱۲) نویسنده و فیلسوف بزرگ که در آثار خود نظام سرمایه‌داری را به سختی محکوم می‌نمود و به پیروزی سوسیالیسم در روسیه ایمان داشت و «نیکلای چرنیشفسکی» (۱۸۸۹-۱۸۲۸) پرچمداران برجسته آن بودند.

ولی سوسیالیسم قبل از مارکس عمده تخیلی بود. آنان هنوز قادر به درک و رؤیت نقش انقلابی - تاریخی طبقه کارگر نبودند. یا می‌کوشیدند با موعظه و پند و اندرز جامعه روایی خویش را تحقق بخشند و به سلاطین و کارخانه‌داران و رجال امید بسته بودند و یا سرنگونی نظام سرمایه‌داری را کار شخصیت‌ها و افراد می‌دانستند.

مارکس و انگلس با تدوین سیستم اندیشه‌ای خود، با نشان دادن قوانین عام انقلاب سوسیالیستی، ساختمان جامعه سوسیالیستی و نقش طبقه کارگر به‌مشابه «گورکن سرمایه‌داری»، انقلابی در این عرصه ایجاد کردند. «مطلب عمده در آموزش مارکس توضیح چگونگی نقش جهانی - تاریخی پرولتاریا به‌مشابه ایجادکننده جامعه سوسیالیستی است که برای اولین بار مارکس در ۱۸۴۴ آنرا مطرح ساخت. «مانیفست کمونیست» مارکس و انگلس که در سال ۱۸۴۸ منتشر شد بیان جامع و منظمی از این آموزش است که تاکنون بهتر از آن نیامده است...»\*

در آغاز آموزش مارکس بر اندیشه سوسیالیستی رایج حاکم نبود و تنها یکی از شاخه‌ها یا جریان‌های فوق‌العاده کثیر سوسیالیسم را تشکیل می‌داد. ویژگی جریان‌های حاکم در آن زمان چنین بود: «پی‌نبردن به پایه‌مادی جریان تاریخ، ناتوانی در مشخص ساختن نقش و اهمیت هر طبقه از جامعه سرمایه‌داری، استتارماهیت بورژوازی، اصلاحات دمکراتیک با انواع عبارات سوسیالیست مآبانه درباره «مردم»، «عدالت»، «حق» و غیره...»\*

مارکس بدرستی می‌گفت که مردم بدون یک دکترین مثبت قادر به انجام هیچ کاری نیستند و تاکنون بجز برای انداختن سروصدا، که موجب طفیان‌های زیان‌بخش و فحاشی امری که آنها در پی‌اش بودند، گردیده است، هیچ کاری انجام نداده‌اند. و خود چنین دکترینی را پدید آورد. تئوری انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا، ضرورت و نقش حزب طبقه کارگر و قوانین اقتصاد جامعه سوسیالیستی در مجموعه کمونیسم علمی نقش برجسته‌ای را ایفاء می‌کنند.

### ۳- پیشینه رسوخ و گسترش مارکسیسم در ایران

نخستین بار روزنامه «ایران» در شماره ۱۸ مارس ۱۸۸۰ به‌درج مقاله‌ای درباره سوسیالیسم که در روزنامه «اختر» چاپ اسلامبول نشر یافته بود، دست می‌زند. روزنامه «ایران نو» ارگان «لسین»، «سرنوشت تاریخی آموزش کارل مارکس».

حزب دمکرات (تاسیس ۱۹۱۰) ظاهراً نخستین نشریه‌ای است که برخی مباحث مارکسیستی را مطرح ساخته است.

در سال ۱۹۰۴ مهاجرین ایرانی مقیم قفقاز حزب «همت» و پس از آن حزب «اجتماعیون عامیون» به رهبری «نریمان نریمانوف» را بوجود آوردند. در سال ۱۹۱۶ در قفقاز حزب «عدالت» به رهبری «اسدالله غفارزاده»، از مهاجرین سیاسی مشروطیت بوجود آمد و همین حزب در ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ (۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) موفق شد نخستین کنگره «حزب کمونیست ایران» را تشکیل دهد. حزب کمونیست ایران با ارگانهای غنی مطبوعاتی خود به اشاعه اندیشه‌های مارکسیستی در ایران دست زد. مطبوعات روزانه چون «حقیقت»، «کار»، «پیکان»، «مجله تئوریک» «جرقه» هفته نامه تئوریک «خلق»، روزنامه «اقتصاد ایران» و در خارج کشور نشریاتی چون «ستاره سرخ» (ارگان تئوریک حزب کمونیست ایران که بین سال‌های ۳۱-۱۹۲۹ در وین چاپ می‌شد)، «پیکار» و «نهضت» در توضیح و ترویج نسبتاً منظم و پیگیر اجزاء سه‌گانه مارکسیسم یعنی کمونیسم علمی، اقتصاد سیاسی و فلسفه، نقش برجسته‌ای ایفا کردند.

بدون شك نمیتوان از پیشینه گسترش مارکسیسم در ایران سخن گفت و به مبارزه قهرمانانه دکتر ارانی در این راه نپرداخت. ارانی را بحق می‌توان بزرگترین مروج مارکسیسم-لنینیسم در ایران دانست. ارانی طی اقامت در اروپا یکی از نویسندگان و اداره کنندگان روزنامه‌های «پیکار» و «بیرق انقلاب» بود. پس از مراجعت به ایران موفق شد در آغاز سال ۱۳۱۱ با همکاری عده‌ای دیگر از هم‌زمانانش نخستین شماره «مجله «دنیا» را منتشر کند. انتشار مجله «دنیا» در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران اهمیت و مقام خاصی را داراست. در مطبوعات ایران مجله «دنیا» در نوع خود بیسابقه و بیمانند بود. مجله «دنیا» بمنزله نخستین سنگ بنای تربیت نسل جدید مارکسیست‌های ایرانی بشمار می‌رود. انتشار مجله «دنیا» تا تابستان سال ۱۳۱۴ ادامه داشت و مجموعاً ۱۲ شماره آن منتشر گردید و سپس توقیف شد. دکتر ارانی در دوران کوتاه فعالیت علمی خود در ایران که جمعاً کمتر از شش سال بود آثار فلسفی فراوان و متنوعی تدوین کرد و تا آنجا که شرایط سانسور اجازه می‌داد منتشر ساخت، نظیر: «عرفان و اصول مادی»، «ماتریالیسم دیالکتیک»، «انسان از نظر مارکسیسم» و...

با سقوط دیکتاتوری رضا خان در سال ۱۳۲۰ و بوجود آمدن شرایط دمکراتیک نسبی در ایران، توسعه جنبش دمکراتیک توده‌ها و تأسیس حزب توده ایران، پروژه انتشار افکار مارکسیستی بمرحله نوین و عالیتری گام نهاد. از مشخصات این دوره تبلیغ اندیشه مارکسیستی-لنینستی در سطح عالیتر و عمیق‌بیشتری از گذشته است. نشریاتی چون «مردم»، «مردم برای روشنفکران»، «مردم آدینه»، «ظفر»، «مسائل حزبی» و غیره در سالهای ۱۹۴۰ نقش برجسته‌ای ایفا کردند. آثار کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم، آثار مارکسیست‌های بنام دیگر کشورهای جهان بفارسی ترجمه و چاپ شد. مثلاً «مانیفست حزب کمونیست» که بخش‌هایی از آن در سالهای ۱۳۰۳-۱۳۰۰ ترجمه و در روزنامه «توفان» - که نشر آن را «فرخی یزدی» بهمه داشت-بچاپ رسیده بود، در سال ۱۳۲۲ توسط رفیق فقید «عبدالحسین نوشین» ترجمه و چاپ گردید.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز نتوانست و قفه‌ای در این جریان بالنده ایجاد کند. نشریاتی چون «مردم» و «مسائل حزبی» انتشار یافتند و به ایفاء نقش ارزنده خود ادامه دادند. در سال ۱۳۳۹ نخستین شماره از دوره دوم «دنیا» بعنوان «ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران» نشر یافت و منادای مرحله‌نویینی در انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم بر شرایط ویژه ایران گردید. دوره دوم «دنیا» تا سال ۱۳۵۳ ادامه داشت. «مجله «دنیا» طی



۱۴ سال انتشار خود و ظایفی را که در برابر او بود به شایستگی انجام داد و نقش مهمی در ترویج مارکسیسم-لنینیسم، طرح و تحلیل مسائل حاد جامعه ایران و جنبش انقلابی کشور، تدوین و تنظیم تاریخ جنبش کارگری در ایران، بررسی مسائل و مباحث مختلف مربوط به تاریخ و فرهنگ کشور، توضیح مشی حزب در عرصه های مختلف و دفاع از آن ایفاء کرد و بهمین سبب حیثیت و اعتبار بزرگی در نزد نیروهای انقلابی و مترقی کشور ما کسب کرده است. (از نامه هیئت دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران به هیئت تحریریه مجله «دنيا») از سال ۱۳۵۳ دوره سوم مجله «دنيا» بمشابه «ارگان سیاسی و ثنوریك کمیته مرکزی حزب توده ایران» نشر یافت. در این دوره نیز «دنيا» بحق نقش شایسته خود را حفظ کرد و بازنده نگاهداشتن سنن ارانی کبیر، مشعلدار مبارزه در راه دفاع از اصول مارکسیسم-لنینیسم در قبال هرگونه پیرایه انحرافی گردید.

دوره دوم مجله «پیکار» نیز در ترویج ایده ثلوی طیقه کارگر در میان جوانان و دانشجویان نقش ماندنی ای ایفا کرد. اولین شماره «پیکار» در خرداد - تیر ۱۳۵۰ بمشابه نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان منتشر شد و تا پایان سال ۱۳۵۲ ادامه یافت. از جمله اقدامات ارزنده «پیکار» معرفی آثار کلاسیک های مارکسیستی - لنینیستی بزبان ساده برای جوانان و نوآموزان مارکسیسم-لنینیسم بود. از جمله «پیکار» به معرفی آثار ارزنده ای چون «مانیفست حزب کمونیست»، «ایدئولوژی آلمانی» و ... دست زد. در اوج ترور و اختناق، آثار مارکسیسی به شکل های گوناگون بدست علاقمندان و مشتاقان آن می رسید. رادیوی پیک ایران در این زمینه دست به ابتکار جالب و ارزنده ای زد و با پخش آثاری چون «مانیفست حزب کمونیست»، «بیماری کودکی، چیگرانی در کمونیسم»، مندرجات مجله «دنيا» و نیز درس منظم فلسفه، اقتصاد سیاسی و تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی توانست نقش ماندگار در ترویج مارکسیسم-لنینیسم ایفا کند.

#### ۲- چگونه مارکسیسم-لنینیسم را بیاموزیم

با انقلاب شکوهمند مردم ایران و سرنگونی حکومت ضد ملی و ضد دمکراتیک پهلوی امکاناتی برای آموزش مارکسیسم-لنینیسم در مین ما پدید آمده است. در گذشته ای نزدیک «ساواک» قسمت عظیمی از نیرو و توان خود را در جهت جلو گیری از پخش این ایده ثلوی بکار گرفته بود. هر گونه کتاب و اثر مارکسیستی ممنوع و خواندن یا داشتن آن متضمن مجازات های سنگین بود. چه بسا افرادی بخاطر خواندن «مانیفست» در زیر شکنجه شهید شدند و چه فراوانند کسانی که بخاطر يك جزوه سالها در زندان های اهریمنان رژیم آریامهری بسر بردند.

با خیزش نوین جنبش توده ای، نشر آثار مارکسیستی بالا گرفت و دستگاه قضایی قدرت آن را نداشت که از پخش اندیشه ها ممانعت بعمل آورد. امروزه بادرهم شکسته شدن سد استبداد تعداد مشتاقان آموزش مارکسیسم بسیار است. و جای تأسف است که کسانی دست به ترجمه و نشر ناقص و مغلو ط ارزشمندترین برگهای مارکسیستی-لنینیستی می زنند. و بدینسان آثاری بنام مارکسیسم منتشر می شود که تنها در جهت ایجاد تششت فکری و گمراهی علاقمندان است. بعلاوه آثار انواع بازبین گرایان (رویزیو-نیست ها) و منحرفین، بنام مارکسیسم اصیل نشر می یابد و نوشته کسانی چون «بتلهایم» بنام آخرین کلام در زمینه اقتصاد سیاسی و یا آثار کسانی چون «تروتسکی» بمشابه ادامه دهنده

«راستین» راه مارکس و لنین به خوانندگان جوان عرضه میشود. ترجمه‌های غلط و آثار گمراه کننده فراوان و انگیزه نشر دهندگان آن نیز متفاوت است و گاه متضاد: کسانی آگاهانه به تحریف آثار مارکسیستی دست می‌زنند. هدف آنان خدشه‌دار کردن و ناقص نمایاندن مارکسیسم است، می‌خواهند مارکسیسمی سرودم بریده بسازند و آن‌گاه با حمله به این ساخته ذهن خود، مارکسیسم راستین و اصیل را بکوبند. یا بنام مارکسیسم و با سوء استفاده از جاذبه آن علاقمندان را به انحراف کشانند.

برخی آثار مارکسیستی توسط عناصر صادق ولی «عجول» بفارسی برگردانیده شده و در این راه کوشش‌هایی نیز می‌شود. این دوستان که شوق و علاقه پشتکارشان ستودنی است باید توجه کنند که انبوهی کتب مارکسیستی بزبان فارسی، به‌تنهایی کمکی در اشاعه آن نیست. این کمیت باید با کیفیتی در خور این آثار همراه باشد. والا بجز آشفته‌فکری نتیجه دیگری نخواهد داشت. نمونه‌ای از این کوشش، ترجمه اثر دوران‌ساز انگلس «آنتی-دورینگ» است. این اثر که بحق دقیق‌ترین ترجمه را می‌طلبد و برگردان آن کار ظریف و در عین حال دشواری است متأسفانه با ترجمه مغلوط و ثقیل، که خواننده را دچار سردرگمی و بالطبع دل‌زدگی از مطالعه مارکسیسم می‌کند، نشر یافته است.

\*

مارکسیسم-لنینیسم چراغ راهنمایی است که بدون آن پیمودن راه بهروزی زحمتکشان نامیسر است و بی‌رهنمونی آن مبارز انقلابی نمیتواند در راه پر پیچ و خم نبرد انقلابی گام مطمئن و استواری بردارد. مارکسیسم-لنینیسم بما یاری می‌رساند تا پدیده‌ها و رویدادها را در پرتو قوانین عام تحلیل کنیم، مسیر حرکت جامعه را بدرستی تشخیص دهیم، و به یک ارزیابی صحیح و واقع بینانه از روند تکامل جامعه دست یابیم، نیروهای انقلابی را از ضدانقلاب تمیز دهیم و در چاه ویل انحرافات «چپ» و راست در نغلطیم.

به مارکسیسم-لنینیسم نباید بمشابه مجموعه‌ای از افکار جامد، احکام جزمی و قالبی نگریست. لنین تأکید می‌ورزد که: «مارکس و انگلس همواره می‌گفتند که آموزش ما دگم نیست بلکه رهنمون عمل است و من تصور می‌کنم این آن چیزی است که ما باید همواره بیاد داشته باشیم.»

از اینرو آموزش منظم و پیگیر مارکسیسم-لنینیسم در همه ابعاد و اجزاء آن اهمیت حیاتی دارد.

منابع آموزش مارکسیسم-لنینیسم را بدو بخش عمده می‌توان تقسیم کرد:

- ۱- آثار کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم: کلاسیک‌های مارکسیسم عبارتند از مارکس، انگلس، لنین.
  - ۲- درسنامه‌های مارکسیسم - لنینیسم.
- ۱) آموزگاران کبیر پرولتاریا، در جریان نبردهای طبقاتی، در بحبوحه مبارزه علیه انواع جریان‌ها و گرایش‌های انحرافی به آفرینش آثاری دست یازیدند که گنجینه‌ی تئوریک مارکسیسم را تشکیل میدهد. مطالعه آثار کلاسیک‌ها ضرور است ولی برای نوآموز غوطه‌ور شدن در این دریای ژرف دانش کاری است دشوار. کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم آثار خود را در پیوند با شرایط زمانی و مکانی نگاشته‌اند و طبیعتاً برای خواندن آن، باید قبلاً به مطالعه و شناخت تاریخ نضج آن دست زد، شرایط مشخص را شناخت تا توانست عام را از درون خاص بیرون کشید و به برخوردهای «ملانقطی» مبتلا نشد.

بسیار دیده می‌شود که نوآموزان مارکسیسم مطالعه خود را مثلاً از «کاپیتال» آغاز می‌کنند. سخن بر سر آن نیست که باید «کاپیتال» را خواند یا نه. سخن بر سر آغاز این راه است، آغازی که باید منظم و پیگیر ادامه یابد و هرگونه برخورد عجولانه جز یأس و سرخوردگی نصیبی ندارد. با آموختن پایه‌های این علم است که می‌توان و باید برای عمیق‌تر فهمیدن آن به این کتاب مراجعه کرد. آری، خواندن آثار کلاسیک ضرور است ولی مقدمات منطقی را می‌طلبید.

یکی از برخوردهای گمراه کننده که در بین آموزندگان مارکسیسم دیده می‌شود، شیوه غلط و نادرست استفاده از نقل قول‌ها است. بدین شکل که یک نقل قول را از درون یک متن معین و مشخص بیرون کشیده و از آن برای تأیید مطلبی یاری گرفته می‌شود.

آثار مارکس، انگلس و لنین عموماً در مجادله با نظریات مختلف و در رابطه با مسائل خاص نگاشته شده. مثلاً «۱۸ پرومروئونی بناپارت» در پیوند با شرایط اجتماعی فرانسه در اواخر دههٔ چهل قرن ۱۹ نگاشته شده، «ایده‌ولوژی آلمانی» در نبرد فکری با «برونو بائور» و هگلی‌های جوان، «فقر فلسفه» در پاسخ به «فلسفه فقر» پرودون، «آنتی دورینگ» در رد نظریات «دورینگ» فیلسوف آلمانی، «دوستان مردم کیانند و...» در نبرد با نظریات میخائیلوفسکی نارودنیک، «دوتاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» در پیوند با وقایع و تجارب انقلاب ۷-۵-۱۹۰۵ روسیه و در رد نظریات منشی‌ها در زمینه تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک و... نگاشته شده‌اند. برای استفاده از این آثار باید بروح مطلب پی برد، شرایط و نقطه نظرات را شناخت، عام را از خاص، عمده را از غیر عمده تشخیص داد و آنگاه در رابطه با وضع مشخص، اگر نقل قول صحیح بود، بکار گرفت.

برای مثال مارکس، انگلس و لنین در برخی از آثار خود از خرده بورژوازی بعنوان یک نیروی ارتجاعی نام می‌برند. آیا استفاده از این نقل قول‌ها در هر وضعیتی صحیح است؟ مسلماً خیر. مارکس، انگلس و لنین در مقطع کلی به مسئله می‌پردازند و در چارچوب کل روند اجتماعی نقش اجتماعی - تاریخی خرده بورژوازی را ارزیابی می‌کنند، ولی کیست که نداند که آنان همواره بر اتحاد با تمامی نیروهای بینابینی تأکید کرده‌اند و پرولتاریا را به وسیع‌ترین اتحاد ممکن با همه اقشار زحمتکش غیر پرولتری فرا خوانده‌اند. روح این آموزش اینست که باید دشمن عمده را شناخت و با تمامی نیروهایی که در زیر ستم این دشمن عمده هستند برای ریشه کن کردن آن متحد شد. تحلیل مشخص از وضع مشخص به بیان لنین جوهر شناخت مارکسیستی است.

برخی از آثار کلاسیک‌های مارکسیسم - لنینیسم بفارسی برگردانیده شده و در دسترس عموم قرار گرفته‌اند ولی در این زمینه نیز متأسفانه کاستی‌های فراوان وجود دارد که باید به همت مترجمان ذیصلاحیت رفع شود. بدون تردید در میان آثار موجود، آنانی که توسط حزب توده ایران نشر یافته‌اند، از نظر رعایت امانت، صحت، دقت و زیبایی ترجمه در زمره بهترین محسوب می‌شوند.

۱۲) برای آموزش سیستماتیک مارکسیسم در برنامه‌هایی نگاشته شده. نخستین کسی که به جمع‌آوری و تنظیم مارکسیسم همت گماشت انگلس بود. پس از وی کسانی چون «پل لافارگ» و «فرانتس مرینگ» در این راه کوشیدند. لنین نقش بزرگی در تنظیم مارکسیسم ایفاء کرد و از برخی آثار وی چون: «سه منبع و سه جزء مارکسیسم»، «کارل مارکس، زندگینامه بافشرده‌ای از مارکسیسم»، «فریدریش انگلس»، «مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس» و... می‌توان بعنوان درسنامه استفاده کرد.

پس از لنین بسیار کسان در این راه، موفق یا ناموفق، کوشیدند. امروزه احزاب

کمونیست و کارگری جهان در تمامی کشورها به تدوین چنین درسنامه‌هایی برای آموزندگان مارکسیسم در سطوح مختلف دست می‌زنند. حزب کمونیست اتحاد شوروی در این زمینه نیز نقش ارزنده‌ای ایفاء کرده و با بهره‌گیری از جدیدترین دستاوردهای علوم طبیعی و اجتماعی به‌نگارش درسنامه‌ها همت می‌گمارد. از جمله جدیدترین درسنامه‌ها، «مبانی مارکسیسم - لنینیسم» است که توسط جمعی از اندیشمندان اتحاد شوروی نگاشته شده و در زمینه کمونیسم علمی از جمله کتاب «مبانی کمونیسم علمی» نوشته «ویکتور آفانسیف» است.

برای نخستین آشنائی با مارکسیسم جزوه کم حجم ولی پر مضمون «الفبای مبارزه» و نیز «آنچه یک کارگر باید بداند» ضرور است. پس از آن از آثاری چون «بنیاد آموزش انقلابی»، «اصول فلسفه مارکسیسم» و... می‌توان استفاده کرد. کتاب «زندگی و آموزش لنین» نیز می‌تواند آغاز خوبی باشد. و آنگاه باید به مطالعه دیگر اجزای مارکسیسم پرداخت. مثلاً در حوزه اقتصاد سیاسی می‌توان از کتاب ساده «اصول علم اقتصاد» رفیق فقیه «عبدالحسین - نوشین» شروع کرد و سپس به مطالعه «مبانی علم اقتصاد» نیکی‌تین و آنگاه کتاب «اقتصاد - سیاسی» نوشته رفیق جوانشیر پرداخت. اگر مطالعه این کتب با دقت توأم باشد می‌توان با اطمینان گفت که مطالعه «کاپیتال» آسان و جذاب خواهد بود.

برای آسان کردن کار آموزندگان مارکسیسم - لنینیسم در ایران فهرست کوتاهی از درسنامه‌ها و آثار کلاسیک مارکسیستی را در زیر می‌آوریم، با تصریح این نکته که این فهرست را میتوان با کتب دیگری تکمیل کرد:

## ۱) درسنامه‌ها

### الف - کتب مقدماتی:

۱. آنچه یک کارگر باید بداند - ا. گویا
۲. الفبای مبارزه - احسان طبری

### ب - کتب راهنما:

۱. واژه‌نامه سیاسی و اجتماعی - امیر نیک آئین

### ج - فلسفه:

۱. ماتریالیسم دیالکتیک - امیر نیک آئین
۲. اصول فلسفه مارکسیسم - آفانسیف
۳. بنیاد آموزش انقلابی - احسان طبری
۴. ماتریالیسم تاریخی - امیر نیک آئین
۵. زمینه تاریخ فلسفه - خلیا بیچ
۶. یادداشت‌های فلسفی و اجتماعی - احسان طبری

## د- اقتصاد سياسي:

۱. اصول علم اقتصاد- عبدالحمين نوشين
۲. مبانى علم اقتصاد- نيكي تين
۳. اقتصاد سياسى- ف. م. جوانشير

## ه- تاريخ جنبش جهانى كمونيستى و كارگرى:

۱. نگاهى به تاريخ جنبش جهانى كمونيستى و كارگرى- ف. م. جوانشير
۲. زندگى و آموزش لنين- بهرام دانش
۳. تاريخ حزب كمونيست اتحاد شوروى (جزوه اول)، سال ۱۳۵۶.

## ب) آثار كلاسيك هاى ماركسيسم- لنينيسم

۱. سه منبع وسه جزء ماركسيسم- لنين
۲. كارل ماركس، زندگينامه با فشرده اى از ماركسيسم- لنين
۳. مقدرات تاريخى آموزشى كارل ماركس- لنين
۴. اصول كمونيسم- انگلس
۵. مانيفست حزب كمونيست- ماركس و انگلس
۶. وظائف سوسيال دمكرات هاى روسيه- لنين
۷. دولت و انقلاب- لنين
۸. بيمارى كودكى چپ گرائى در كمونيسم- لنين
۹. چه بايد كرد؟- لنين
۱۰. يك گام به پيش، دو گام به پس- لنين
۱۱. دو تاكتيك سوسيال دمكراسى در انقلاب دمكراتيك- لنين
۱۲. انقلاب پرولترى و كائوتسكى مرتد- لنين
۱۳. دوستان مردم كيانند و چگونه عليه سوسيال دمكرات ها مى جنگند- لنين
۱۴. در باره حزب پرولترى طراز نوين- لنين
۱۵. در باره همزيستى مسالمت آميز- لنين
۱۶. بيدارى آسيا- لنين
۱۷. در مقابله با ترسكيسم- لنين
۱۸. لودويك فوير باخ و پايان فلسفه كلاسيك آلمان- انگلس
۱۹. آنتى دورينگك- انگلس
۲۰. هجدهم برومر لويى بناپارت- ماركس
۲۱. كاپيتال- ماركس
۲۲. امپرياليسم بمشابه بالاترين مرحله سرمايه دارى- لنين

## کنفرانس کشورهای غیر متعهد در هاوانا

۱. بهرامی

کنفرانس کشورهای غیر متعهد که در میان کارزار تبلیغاتی خصمانه امپریالیسم در هاوانا برگزار شد باردیگر گرایش کلی «جنبش» و همبستگی کشورهای غیر متعهد را در مقابل امپریالیسم مورد تأکید قرارداد. مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استعمار جانش عدم تعهد در کنفرانس هاوانا به سطح عالیتری ارتقاء یافت و برغم هیاهوی محافل حاکمه آمریکا و کارشکنی‌های مائوئیست‌های پکن این جنبه از مبارزه کشورهای غیر متعهد - صرف نظر از سنگ اندازی‌های پادوهای امپریالیسم در داخل جنبش - بیش از پیش مورد تأکید قرار گرفت. شرکت ایران و نیکاراگوئه در کنفرانس هاوانا، در پی پیروزی انقلاب‌های خلق‌های دو کشور رنگ و جلالتی خاص به کنفرانس داده بود.

تصمیمات اتخاذ نشده در هاوانا در آینده جنبش عدم تعهد بسیار مؤثر خواهد بود. این تصمیمات نشان می‌دهد که با تغییر تناسب نیروها در جهان امپریالیسم دیگر نمی‌تواند اراده خود را بر خلق‌هایی که بپاخاسته‌اند تحمیل کند. پیش از بررسی نتایج کنفرانس هاوانا بی‌مناسبت نخواهد بود تحولات جنبش عدم تعهد بطور مختصر مورد بررسی قرار گیرد، چرا که این بررسی می‌تواند جمع‌بندی نتایج کنفرانس هاوانا را آسانتر کرده و ماهیت غوغای تبلیغاتی امپریالیسم را افشاء کند.

نظری به گذشته جنبش شالوده جنبش عدم تعهد در آوریل ۱۹۵۵ در باندونگ ریخته شد. کنفرانس باندونگ که با شرکت کشورهای آسیائی و آفریقائی - که بیشترشان تازه به استقلال رسیده بودند - برگزار شد، نشان دهنده فروپاشی نظام استعماری قدیمی و مرblind کردن کشورهای شرق بود. کنفرانس باندونگ درستی این پیش‌بینی داهیان لنین را نشان داد که «زمانی فرا میرسد که خلق‌های آسیا و آفریقا دیگر آلت دست سیاست‌های امپریالیستی نخواهند بود و خود به فعالان سیاست بین‌المللی تبدیل میشوند». در باندونگ بعد از بحث‌های فراوان «بیانیه پیشبرد صحیح و همکاری جهانی را بتصویب رسید که در آن اصول احترام به حق حاکمیت کشورها، شناسائی برابری حقوق همه ملت‌ها و نژادها، محکوم کردن هر نوع مداخله در امور داخلی کشورها، احترام به حق هر کشور برای

دفاع از خود بر طبق اصول منشور ملل متحد، خودداری از بکاربردن زور یا تهدید به استفاده از زور و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات مورد تاکید قرار گرفت. هرچند پاره‌ای از اصول فوق مبهم بود اما تصمیمات اتخاذ شده نقشی بس مهم در پیشبرد مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی و تحکیم صبح جهانی ایفاء کرد. با این همه در میان شرکت کنندگان اختلافات شدیدی مشاهده شد و امپریالیسم و سرسپردگان آن که در کنفرانس رخنه کرده بودند بر این اختلافات دامن زدند. اما با این همه کنفرانس باندونگ بطور کلی از خلع سلاح، منع آزمایش‌های هسته‌ای و برچیده شدن پایگاههای خارجی حمایت کرد و سیاست بلوک‌بندی نظامی امپریالیستی را بیاد حمله گرفت بعضی از سرسپردگان امپریالیسم آمریکا در باندونگ برای منحرف کردن مسیر ضد امپریالیستی و ضد استعماری کنفرانس به اصطلاح «خطر شوری» را پیش کشیدند و هدف آن بود ماهیت واقعی امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا پنهان شود، اما این تلاش‌ها بجائی نرسید و کنفرانس باندونگ اصول همزیستی مسالمت‌آمیز را مورد تأیید قرارداد. این کنفرانس از اهمیتی بسیار برخوردار بود، و توانست در تثبیت سیاست بیطرفی مثبت و فعال که مستگیری ضد امپریالیستی دارد کمک کند. این بیطرفی که با مبارزه پیگیر و قاطعانه علیه سیاست استعماری و نو استعماری امپریالیسم همراه است بخودی خود همکاری میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای غیر متعهد را تضمین می‌نماید.

امپریالیسم که در باندونگ در موقعیت دشواری قرار گرفته بود بکمک عوامل خود به تلاشی وسیع دست زد تا با اصول بیطرفی مثبت و عدم تعهد مقابله کرده و سد راه مبارزات کشورهای آسیائی و آفریقائی شود. زمامداران غرب و بویژه زمامداران آمریکا اصول بیانیه باندونگ را بیاد انتقاد گرفتند و حتی جان فوستر دالس کار را بجائی رساند که ادعا کرد بیطرفی «اصلی غیر اخلاقی» است! این توطئه‌ها نتوانست مبارزه ضد امپریالیستی کشورهای آسیائی و آفریقائی را متوقف کند و مخالفان همکاری کشورهای «بیطرف» با کشورهای سوسیالیستی نتوانستند جریان تاریخ را به عقب برگردانند.

موقعیت کنفرانس باندونگ باعث شد تا فکر تشکیل جنبش عدم تعهد بطور جدی مطرح شود و پس از یک رشته تماس‌های مقدماتی، در ژوئن ۱۹۶۱ نمایندگان ۲۲ کشور در قاهره گرد آمده و پس از یک رشته بحث و بررسی عدم تعهد را چنین تعریف کردند: «سیاست کشور عضو باید مستقل و بر اساس اصول همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم تعهد باشد و کشور عضو باید از جنبش‌های آزادی بخش حمایت کرده، در هیچ پیمان نظامی عضویت نداشته و اتحاد نظامی دو جانبه نیز با هیچ قدرتی منعقد نکند و به هیچ قدرت خارجی اجازه تأسیس پایگاه در خاک خود ندهد».

در سپتامبر ۱۹۶۱ رهبران ۲۵ کشور غیر متعهد در کنفرانس بلگراد شرکت کردند. چند رهبر سرسپرده امپریالیسم در بلگراد نیز مانند باندونگ مسئله تشکیل یک «بلوک سوم» را بعنوان «مقابله» با کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری مطرح ساختند. این

توطئه با مقاومت سرسختانه اکثریت شرکت کنندگان روبرو شد و بدین ترتیب امید سیاستمداران غرب که نتوانستند جنبش عدم تعهد را از همان آغاز ازمسیر ضدامپریالیستی منحرف سازند، نقش بر آب گردید. تصمیمات کنفرانس بلگراد از جمله اعلامیه نهائی آن در مورد «تهدید به جنگ و تلاش برای صلح» قدرتهای غربی را نگران کرد.

چین نیز در مقابله با جنبش با امپریالیسم همراه شد. در نیمه اول دهه ۱۹۶۰ تحریکات در آسیا و آفریقا افزایش یافت. مداخله و تجاوز آمریکا در هندوچین گسترش یافت و چین نیز به هند حمله کرد. اما این توطئه‌ها و تحریکات نتوانست در جنبش خلیلی وارد سازد و در دومین کنفرانس کشورهای غیر متعهد که در اکتبر سال ۱۹۶۴ در قاهره برگزار شد ۴۷ کشور، از جمله ۹ کشور از آمریکای لاتین شرکت کردند. جمال عبدالناصر در نطق خود نقش کشورهای غیر متعهد را در مبارزه خلق‌ها علیه استعمار، استعمار نو و برای صلح و تسنخ‌زدائی مورد تأکید قرارداد. بسیاری از سخنرانان تجاوزچین به هند را محکوم کردند. در اعلامیه نهائی کنفرانس اتحاد نیروهای طرفدار صلح علیه امپریالیسم طلب گردید.

سومین کنفرانس کشورهای غیر متعهد که قرار بود در سال ۱۹۶۷ تشکیل شود بخاطر مسائل بسیار از جمله تجاوز اسرائیل به کشورهای عربی تشکیل نشد و کنفرانس سوم در سپتامبر ۱۹۷۰ در لوزاکا برگزار گردید.

در فاصله کنفرانس دوم و سوم، تجاوز وحشیانه آمریکا در هندوچین ابعاد گسترده‌ای یافت و روزانه هزاران تن بمب بر روی مردم قهرمان ویتنام فروریخته شد. صهیونیست‌های تل‌آویو نیز در نقش پاسدار منافع امپریالیسم آمریکا، کشورهای عرب را مورد حمله قرار دادند. در اعلامیه کنفرانس لوزاکا حمایت قاطع از جنبش‌های آزادی بخش و کاهش شکاف میان کشورهای که ناشی از سیاست‌های استعماری و نو استعماری است، مورد توجه قرار گرفت. اشغال سرزمین‌های اعراب بوسیله اسرائیل محکوم شد و مبارزه خلق فلسطین مورد پشتیبانی قرار گرفت. تجاوز آمریکا به هندوچین نیز محکوم شد. همچنین اعلامیه‌ای در مورد اعطای استقلال به نامی بیا وزیمبابوه (رودزیا) تصویب شد. در سالهای میان ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ - سال تشکیل چهارمین کنفرانس - فضای حاکم بر روابط بین‌المللی تغییراتی روی داد. کشور بنگلادش مستقل گردیده و مشکلات هند و پاکستان تا حدودی حل شد. در لائوس نیز آتش بس برقرار گردیده و خلق ویتنام در مبارزه با متجاوزان آمریکائی به پیروزی‌های بزرگی دست یافته بود. چهارمین کنفرانس کشورهای غیر متعهد در سپتامبر ۱۹۷۳ در الجزیره تشکیل شد. فیدل کاسترو در سخنرانی خود هیاهوی عوامل امپریالیسم و مائوئیست‌ها را در مورد به اصطلاح «توطئه دو ابر قدرت» محکوم و افشاء کرد و خواستار همکاری نزدیک کشورهای غیر متعهد با کشورهای سوسیالیستی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی شد. بعد از این کنفرانس بود که اسرائیل بار دیگر به کشورهای عرب حمله کرد. بسیاری از کشورهای آفریقائی در پی این حمله



روابط خود را با اسرائیل قطع کردند و این کشور در سازمان های جهانی منزوی شد و این واقعیت نشان میدهد که کنفرانس الجزیره بطور کلی در کار خود موفق بوده است. پنجمین کنفرانس در حالی در کلمبو تشکیل شد که خاتی ویتنام متجاوزان آمریکائی را بیرون کرده و در لائوس و کامبوج نیز توطئه امپریالیسم آمریکا غنیمت مانده بود. دراتیوهی رژیم پوشیده هایلر سلاسی سرنگون گردید و کشورهای تولید کننده نفت بهای عادلانه ای برای این ثروت حیاتی خود طلب کردند و کنفرانس هلسنیکی تشنج را در اروپا کاهش داد. کنفرانس کلمبو در بیانیه نهائی خود قاطعانه از مبارزات آزادیبخش خلق های جهان و بویژه خلق فلسطین و خلق های جنوب آفریقا حمایت کرد و باردیگر خواستار خروج اسرائیل از سرزمین های اشغالی گردید. کشورهای غیر متعهد همچنان برقراری یک نظام نوین را در روابط اقتصادی بین المللی را طلب کردند، نظامی که سیاست های استعماری و نو استعماری در آن جائی نداشته باشد.

**کنفرانس هاوانا** در فاصله زمانی سه ساله میان پنجمین و ششمین کنفرانس کشورهای غیر متعهد، صحنه سیاسی جهان تغییرات باز هم بیشتری را شاهد بود. از یکسو مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استعماری خلق های جهان به کامیابی های بزرگی دست یافت و از سوی دیگر توطئه های رنگارنگ امپریالیسم جهانی و رهبران پکن بی وقفه ادامه یافت. انقلابات ضد امپریالیستی و ضد استبدادی خلق های ایران و نیکاراگوئه ضربه ای نیرومند به امپریالیسم وارد کرد. امضای معاهده «سالت ۲» در کاهش تشنجات جهانی مؤثر بود. در جنوب آفریقا، جنبش های آزادی بخش ملی مبارزات خود را گسترش دادند و در کامپوچیا دارودسته جنایتکار «پول پوت - ینگ ساری» به زباله دان تاریخ سپرده شد. در آمریکای لاتین نیز رژیم های نظامی سرسپرده آمریکا در تنگنا قرار گرفته اند.

از سوی دیگر محافل حاکمه غرب و بویژه آمریکا با سرسختی در مقابل خواسته های برحق خلق ها مقاومت می کنند، در خاورمیانه توطئه امپریالیسم در قرارداد «کمپ دیوید» تجلی یافته است. امپریالیسم آمریکا همچنین کشورهای نفت خیز را مسورد تهدید قرار داده و از تشکیل سپاه عکس العمل سریع سخن می گوید. در جنوب شرقی آسیا، زمامداران پکن توطئه علیه خلق های هند و چین را افزایش داده و بارها به ویتنام حمله کرده و در کامپوچیا عوامل جنایتکار را تقویت می کنند.

در آستانه کنفرانس هاوانا، غوغای تبلیغاتی علیه جنبش عدم تعهد بالا گرفت و بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی و مائوئیستی بویژه سرسخت ترین مبارزان ضد امپریالیستی و ضد استعماری در داخل جنبش یعنی کوبا و ویتنام را بباد حمله گرفته و ادعا کردند گویا این دو کشور میخواهند جنبش را از مسیر خود منحرف کنند. هدف جنبش از همان آغاز مبارزه با امپریالیسم و استعمار بوده است و حال چگونه این دو کشور با مبارزات ضد امپریالیستی درخشان خود میخواهند جنبش را منحرف سازند، مسئله ای است که باید بلندگوهای غربی و چین به آن پاسخ گویند. در واقع هدفهای ضد استعماری و ضد

امپریالیستی جنبش عدم تعهد است که مورد حمله زمامداران غرب قرار گرفته است. محافل حاکمه آمریکا در آستانه کنفرانس هاوانا اکاذیبی در مورد حضور سربازان شوروی در کوبا منتشر کردند. هدف روشن بود: زمامداران واشنگتن میخواستند وانمود سازند که گویا کوبا «غیر متعهد نیست» و بدین ترتیب سیاست ضد امپریالیستی کوبا را خدشه دار سازند. اما این تبلیغات نیز مانند گذشته افشاء و بی اثر شد. آمریکا در حالی تبلیغات در مورد باصطلاح حضور نظامی شوروی را در کوبا براه می اندازد که خود بطور غیر قانونی و برخلاف اراده خلق کوبا قسمتی از خاک این کشور را در اشغال دارد. سربازان آمریکائی برخلاف اصول منشور ملل متحد در پایگاه «گوآتنامو» در کوبا مستقر هستند و امپریالیسم آمریکا تمام اعتراضات کوبا و ملل صلح دوست را در این مورد نادیده گرفته است. کشورهای غیر متعهد در هاوانا با توجه به این واقعیت ماهیت ریاکارانه سیاست امپریالیستهای آمریکائی را افشاء کردند.

آمریکابه کمک عوامل خود در داخل جنبش عدم تعهد نیز به تلاش وسیع دست زد. این عوامل در مورد قطعنامه های ضد استعماری به کارشکنی های فراوان دست زدند اما بطور کلی نتوانستند به نیابت خود دست یابند.

فیدل کاسترو در سخنرانی خود به جنبه ضد امپریالیستی جنبش بویژه تأکید کرد و اعلام داشت نمی توان در برابر مبارزه خلق ها علیه امپریالیسم و استعمار نو بی تفاوت بود. کاسترو رهبران مائوئیست چین را بخاطر همصدائی با امپریالیسم آمریکا محکوم کرد و کسانی را که در داخل جنبش با سمتگیری صریح ضد امپریالیستی جنبش غیر متعهدها مخالفند همکاران امپریالیسم نامید.

سرشت ضد امپریالیستی جنبش کشورهای غیر متعهد در اظهارات آقای دکتر یزدی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران بنحوی بارز تجلی یافت. آقای دکتر یزدی گفت: «به نظر ما کنفرانس جنبش کشورهای غیر متعهد میتواند متحد کننده نیروهای ضد امپریالیستی در جهان سوم باشد. وی گفت پیروزی انقلاب ایران نه تنها به دیکتاتوری محمدرضا شاه پایان داد بلکه سلطه امپریالیسم را در کشورها به پایان رسانید. انقلاب ایران انقلابی است که شاه را ساقط کرد و با شکست رژیم او و سقوط شاه امپریالیسم آمریکا را شکست داد.» نماینده ایران طی سخنرانی خود در کنفرانس هاوانا مسئله مبارزه با سلطه فرهنگی امپریالیسم را در کنار سلطه سیاسی و اقتصادی آن مطرح نمود.

دکتر یزدی گفت وقتی ما از امپریالیسم صحبت میکنیم يك بعد آن سلطه سیاسی است و يك بعد دیگر سلطه اقتصادی و بعد سوم آن سلطه فرهنگی امپریالیسم است. تا بحال در کنفرانس غیر متعهدها بیشتر بعد سیاسی آن مورد نظر بوده است و در سنوات اخیر بیشتر سلطه اقتصادی امپریالیسم به کشورهای غیر متعهد مورد بحث قرار گرفته است، ما در هاوانا بعد جدیدی را به کنفرانس کشورهای غیر متعهد ارائه میدهم. آقای دکتر یزدی گفت شرکت فعال ایران در این کنفرانس علاوه بر جنبه های متعددی که دارد،

خودش يك نوع مبارزه مؤثر عليه صهيونيسم در سطح جهانی است. وزیر امور خارجه ایران در پایان سخنرانی خود اظهار داشت انقلاب ایران به پیروزی نهائی نائل نمیآید مگر اینکه در صف و منکر کشورهای ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسیم دوش بدوش آنها مبارزه کند، تجارب خود را بآنان منتقل کند و از تجارب آنان برخوردار شود. (روزنامه کیهان ۱۰ شهریور ۱۳۵۸)

کنفرانس هاوانا با مسائل مهمی مانند قرارداد جداگانه مصر و اسرائیل، شکاف میان کشورهای به اصطلاح غنی و فقیر و حمایت از جنبش های آزادی بخش روبرو بود. در قطعنامه نهائی کنفرانس هاوانا، قرارداد کمپدیوید شدیداً محکوم شد و آرمان خلق فلسطین مورد حمایت قرار گرفت. کنفرانس هاوانا حمایت قاطع خود را از مبارزات ضد امپریالیستی خلق ها اعلام کرد. کنفرانس هاوانا بویژه به مسائل اقتصادی توجه کرد و خواستار اقدامات جدی برای رهائی کشورهای عضو از وابستگی اقتصادی جهان غرب شد. ایجاد نظام تازه اقتصادی جهانی مستلزم قطع این وابستگی و آنچنان رشد اقتصادی است که منافع اساسی کشورهای درحال توسعه را تضمین نماید. رهائی از اقتصاد تک محصولی مورد توجه کنفرانس هاوانا قرار گرفت.

بطور کلی تصمیم های کنفرانس هاوانا و شمار شرکت کنندگان در کنفرانس یکبار دیگر نشان داد جنبش عدم تعهد علیرغم توطئه های امپریالیسم و مائونیست های چین، به عاملی بس مهم در صحنه جهانی تبدیل شده است. یکپارچگی جنبش بویژه می تواند در حصول به هدفهای ضد امپریالیستی و ضد استعماری خلق های که برای آزادی خود مبارزه می کنند بسیار مؤثر باشد، بویژه آنکه اکنون امپریالیسم دیگر در صحنه جهانی فعال مایشاه نیست و توان جامعه کشورهای سوسیالیستی می تواند کمکی ارزنده به مبارزات کشورهای غیرمتعهد باشد.

## قرارداد دوجانبه نظامی ایران و آمریکا باید بی درنگ لغو شود

## سرگذشت غم‌انگیز سینمای ایران

علی نجفی

«شورای مشترک سندیکای هنرمندان و کارکنان سینما» در گزارش اخیر خود به «وزارت فرهنگ و هنر» اعلام داشته است که: «هیچگاه هیچ زمینه هنری در ایران چنین سرنوشت شوم و غم‌انگیزی نداشته است». این سخن از همه نظر پذیرفتنی است: سرگذشت غمبار سینمای ایران آکنده از نومیدی، ناکامی و شکست است.

«سینما» را هنری «اشراف منش» خوانده‌اند، زیرا در جامعه سرمایه‌داری بیش از هر هنر دیگری بر بازده مالی استوار است. همه بلاها نیز از همین رهگذر است که بر سر این «هنر» معضوم و بی‌آزار می‌آید و هویت اصیل آن را بر باد می‌دهد. در نظام سرمایه‌داری سودجویی و نفع‌پرستی سینما را به یک «کالا»ی صرف تبدیل کرده است. در چنین نظامی تنها خلاق‌ترین و هوشمندترین هنرمندان هستند که تا حدی نسبی از اسارت قوانین عرضه و تقاضا و زد و بندهای تجارتي رهائی می‌یابند. اقتصاد ایران به عنوان کشوری وابسته به امپریالیسم، خواه ناخواه وارد سیستم جهانی تقسیم کار شد. در این نظام، کشور وابسته علاوه بر منبع مواد خام ارزان، به بازار مصرفی کالاهای تولیدی انحصارهای امپریالیستی بدل می‌گردد. در این رابطه با سینما معامله‌ای بهتر از «کالا»های دیگر نمی‌شود. توزیع جهانی فیلم در اردوی سرمایه‌داری بر بنیاد «تقاضا»ی به‌انحراف کشیده‌ی تماشاگران است، نه بر پایه‌ی «نیاز»های راستین آنان.

از اینجا می‌توان به ماهیت ضد انسانی این داد و ستد پی برد: این صادرکننده‌ی «متروپول» است که تصمیم می‌گیرد تماشاگران در هر منطقه چه فیلم‌هایی را ببینند و چه فیلم‌هایی را نبینند. از این گذشته، همین آثار وارداتی که با امکانات تولیدی خیلی بالاتری تهیه می‌شوند، عرضه را بر تولیدات داخلی تنگ می‌کنند و بیشترین تأثیر مخرب را بر رشد سینمای ملی می‌گذارند.

بنابر این در کنار تباهی و فساد اقتصاد وابسته‌ی ما، سینمای ایران به شکستی دوگانه دچار آمد. به عبارت دیگر سینمای ایران دوبار شکست خورد: بار اول، به منزله‌ی «هنر» به قربانگاه سرمایه‌های داخلی رفت و بار دوم، به عنوان «صنعت» مغلوب انحصارهای

خارجی شد.

سینمای ایران دوبار نیز پی‌ریزی شد. این بنای سست بار اول بیش از چند سال دوام نیاورد. اولین فیلم ایرانی را یک مهاجر روسیه سودپرست و ماجراجو به نام **اوانس اوگانیانس** (معروف به **اوهانیان**) در سال ۱۳۰۹ تهیه کرد. این فیلم صامت که «آبی‌رابی» نام داشت از روی یک فیلم کمدی مبتذل دانمارکی ساخته شده بود. برعکس، سینمای ملی ایران را **عبدالحسین سپنتا** در سال ۱۳۱۲ در «استودیو امپریال هندوستان» پایه گذاشت! **سپنتا** اشرافزاده‌ی روشنفکری بود که در فیلم «دختر لر» در شیپور مفاخر ملی دمید، در حالی که میهنش در زیر چکمه‌ی «رضاخان» ضجه می‌کشید. به کنار از این دو جریان، **ابراهیم مرادی** فیلم واقعاً ایرانی «بوالهوس» را در سال ۱۳۱۳ در ایران تهیه کرد. در این دوران هیچ‌شناختی از سینمای واقعی در ایران وجود نداشت. سینماهای انگشت‌شمار تهران عرصه تاخت مبتذلترین سریالهای سینمایی گشته بود. سینماگران نوپای ایران با ابتدائی‌ترین ابزار کار به جنگ رقیبانی رفتند که به همه‌گونه سلاح، از جمله زبان، مجهز بودند، و ناگزیر به زودی میدان را خالی کردند. **سپنتا**، به گفته خودش، در سراسر دوران فیلمسازی بانمایندگان کمپانیهای آمریکائی درگیر بوده است. سینمای خردسال ایران به مرگی زودرس درگذشت.

مدتها بعد، یعنی در سال ۱۳۲۶ یک دکترای «اقتصاد» به نام **دکتر اسماعیل کوشان** نفس مسیحایی «سرمایه» را به کالبد بی‌جان سینمای ایران دمید. فیلم «توفان زندگی» را باید نخستین فیلم تجارتمندی و حرفه‌ای ایران دانست. برغم عدم موفقیت این فیلم، کوشان در سینما ماندگار شد. داستان اولین فیلم‌های فارسی از پاورقیهای رنگین‌نامه‌های آن زمان گرفته شده است. این آثار انباشته از مضامین غیرواقعی است: تقدیر و سرنوشت، عشقهای پرسوز و گداز، قداکاربهای ساختگی و... گفتارها به همان شیوه‌ی ادبی و مجله‌ای بیان می‌شود. تکنیک فیلم‌برداری و صداگذاری هنوز بسیار ضعیف و ابتدائی است.

سینمای ایران از همان نخستین گام به راه عوام‌فریبی و تخدیر افتاد. این مصیبت سده در نظام سرمایه‌داری طبیعی و ناگزیر به نظر می‌رسد - ناشی از تضاد سهمگینی است که در ماهیت خود «مدیوم» نهفته است. سینما از یک سو بر سرمایه‌ی خصوصی تهیه‌کننده استوار است و از سوی دیگر بر «گیشه»، که از مساهمت مالی‌عامه تماشاگران قوام می‌یابد. برای ادامه‌ی تولید ارتباط متقابل این دو ضروری است. بیشترین اعتماد «گیشه» بر جیب فقیر لایه‌های محروم جامعه است. پسند خریدار به دو شیوه شکل می‌گیرد: یکی بر اساس نیازهای راستین و انسانی، و دیگری بر پایه‌ی «تقاضای دروغین بازار». در نظام سرمایه‌داری شیوه‌ی نخست، به رغم طبیعی بودن، مردود است، زیرا نفی خود نظام را دربر دارد. پس فعالیت سینماگر در واقع عبارتست از تحریف دائمی «تقاضا» و قالب کردن آن به جای «نیاز». «سرمایه» می‌کوشد از راه دامن زدن به نادانی، واقع‌گریزی، عوام‌فریبی و سر

در گمی تأثیر کار کرد دوم را افزایش دهد. این همان راهی است که تهیه‌کننده‌ی ایرانی در طول سالیان برای حفظ سرمایه پیموده است. همراه با رشد نیروهای مادی جامعه و برهم خوردن تعادل تضادها، پیدایش بحرانهای ادواری که هر چند يك بار ارکان سینما رامی‌لرزاند، امری طبیعی و ناگزیر است. درمان: یافتن شیوه‌های تازه‌تر تخدیر است که با «تقاضا»ی دگرگون شده سازگار افتد. چنین است ماهیت واقعی «تحول»هایی که گهگاه در سینمای تجارتي پدید می‌آید.

از نیمه اول دهه ۱۳۳۰ دو کارگردان عمده برسینمای تجارتي ایران تسلط می‌یابند و تا يك دهه «پولساز» می‌مانند. **مجید محسنی** و **ساموئل خاچیکیان** با روشهای به‌ظاهر متضاد به کار می‌پردازند: اولی در فضای ایرانی و با تکنیک ابتدائی و ساده و دیگری در فضای فرنگی و با تکنیکی بالاتر و پیچیده‌تر. **محسنی** قبل از سینما به تئاتر که یک می‌پرداخت. تأثیر این شاخه در کار سینمایی او نیز به چشم می‌خورد: انتخاب سوژه‌های کمیک با فرم تئاتری. دوربین در فیلمهای او کار تماشاگر تئاتر را می‌کند. فیلمهای روستائی **محسنی** در واقع نشانه‌های يك سینمای فئودالی است. مضمون غالب آثار او نگرانی روستائیان از دشمن هولناکی است که در شهر پیوسته پیش می‌رود و حیات روستا را تهدید می‌کند. در فیلمهای او مانند «پرستوها به لانه برمی‌گردند»، «آهنگ روستائی» و «بلبل مزرعه» روستا محیط پاک و سالمی است که در برابر فضای کثیف و آلوده‌ی شهر قرار می‌گیرد. روستائی معمولاً آدم بی درد و با شرفی است که توسط شهریان آزمند و نانجیب گول می‌خورد. موضوع دلخواه او داستان فئودال زاده‌ی باتربیتی است که معمولاً عزیز دردانه‌ی رعیت‌های «باباجان» است و به این نتیجه‌ی اخلاقی می‌رسد که برای «خدمت» باید در ده باقی ماند.

معمولاً گفته می‌شود که «تکنیک» را **خاچیکیان** به سینمای ایران آورد. اما شیوه‌ی کار او چیزی جز تقلید ناشیانه از پیش پا افتاده‌ترین فرمهای کلیشه‌ای سینمای پلیسی هالیوود نبود. استفاده‌ی نابجا و بیمورد از نمای درشت، نورپردازی اغراق‌آمیز، شوک‌های صوتی و فیلمبرداری غیرعادی رانمی‌توان به داشتن «استیل» سینمایی تعبیر نمود. سوژه‌های جنائی کتابهای **میکی اسپلین** و فیلمهای **هیچکاک** درونمایه‌ی اصلی آثار **خاچیکیان** است. به موهبت طبع فرنگی‌پسند **خاچیکیان** بود که سکس و خشونت دو رکن اساسی هالیوود - به سینمای ایران ره‌یافت. **خاچیکیان** این «افتخار» را دارد که در سال ۱۳۳۴ با فیلم «چهارراه حوادث» نخستین بوسه و جنایت سینمای ایران را بروی پرده آورد.

در اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰ تحت تأثیر سینمای هند و مصر بازار ملودرامهای «اخلاقی» و کمدیهای نیمه موزیکال رونق گرفت.

سمت تصمیم‌گیری در سینمای ایران همواره در اختیار «هنرمندان» مفت‌خوار و بی‌درد لایه‌های بالا بوده است. زندگی خلاق و فعالیت سودمند اجتماعی یگانه خاستگاه

هنر راستين است. در برخورد جوشان کار و پیکار سازنده‌ی توده‌هاست که هنر جرقه می‌زند. همواره حتی از اندوه‌زاترين ماهیه‌های هنر عوام، عطر شاداب آینده‌نگری و امیدواری می‌تراود. از دیرباز، با کوتاه شدن دست لایه‌های فرادست از گنجینه‌ی الهام بخش زندگی اجتماعی، سرزندگی و طراوت از «هنر خواص» رخت بر بست. هنر خواص چنان شیفته‌ی ایده‌آل موجود است که با هر گونه پویایی و جنبش دشمنی می‌ورزد. مرثیه‌خوانی را به جای آفرینش هنری می‌نشانند، و ارزشهای مجعول ضد اجتماعی خود را به عنوان اخلاقیات جامعه عرضه می‌کند. بدین سان هنر فرادستان آینه گردان تن‌پروری، بردباری، نومیدی، واقع‌گریزی و گذشته‌نگری می‌گردد.

در اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰ سیامک یاسمی و بازیگر دلخواش فردین با تازه‌ترین شیوه‌های تحقیقی و تخیل‌وارد میدان شدند. یاسمی موازین سینمایی خود را بر پایه‌ی احساسات و عواطف تماشاگر محروم و ناآگاه لایه‌های زحمتکش قرارداد دروغ، دروغ‌گویی عربان و وقیحانه، بنیاد این سینماست. یاسمی در «آقای قرن بیستم» تیب «قهرمان» دلخواه خود را کشف کرد: لات هیچ‌کاره یا «لمپن» انگل صفتی که به قضای روزگار دل می‌سپارد و کام می‌گیرد، و در برابر بدترین نامالایمات زیر آواز می‌زند! او این تیب را در سال ۱۳۴۴ با فیلمهای «قهرمان قهرمانان» و «گنج قارون» به کمال رساند. که فیلم اخیر را به حق بایستی بنیاد گذار ارتجاعی‌ترین و زهرآگین‌ترین مکتب سینمای ایران دانست. راز مقبولیت این آثار در ایجاد «همسان‌پنداری» تماشاگر محروم با قهرمان کامروا است. این فیلمها در حالیکه می‌کوشند با نادیده گرفتن مرزبندیهای طبقاتی بر برخورد و حتی وجود طبقات سرپوش بگذارند، خود عمیقاً طبقاتی هستند. آتش زهرآلودی است که اغنیا دقیقاً و منحصراً برای فقرا پخته‌اند. نخست آنکه بر نادانیها و محرومیت‌های لایه‌های پائین انگشت می‌گذارند، هر گونه کار و تلاش انسانی را برای کسب زندگی بهتر و مرفه‌تر خوار می‌شمارند و در عوض موعظه مدارا، بردباری، تحمل و قناعت سر می‌دهند. خیالبافی، رؤیا پروری و واقع‌گریزی را برجای واقعیت‌های هستی‌سوز می‌نشانند. فقر بنیان‌کن محرومان در پرتو «صفا» و پاک‌ی سرشت کمرنگ می‌شود. در اندرون خالی رنجبران «نور معرفت» می‌تابانند! رفاه مادی را به انتقاد می‌گیرند و وانمود می‌کنند که چنانچه بی‌چیزان حاضر باشند از «شرافت» بگذرند، «ثروت» همه جا در اختیار آنهاست. جنبه‌ی طبقاتی دیگر این آثار همین جاست: مکتب «گنج قارون» تحرك عمودی طبقات را نه تنها ممکن بلکه بی‌اهمیت جلوه می‌دهد.

تا سال ۱۳۴۸ از هیچ «جریان» ارجمند و زنده‌ای در سینمای ایران نمی‌توان سخن گفت. مگر چند تلاش پراکنده‌ی تک افتاده که از ارزشی نسبی برخوردار بود: «جنوب شهر» (۱۳۳۷) و «شب قوزی» (۱۳۴۲) از فرخ‌غفاری، و «خشت و آینه» (۱۳۴۴) از ابراهیم گلستان. از يك فیلم کوتاه ارزشمند و تکان دهنده نیز باید نام برد: «خانه سیاه است» از فروغ فرخزاد.

تحول نیروهای مادی جامعه در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰، از يك سو آگاهی اجتماعی

و شناخت فرهنگی را تکامل بخشید و از سوی دیگر دست اندرکاران سینما را با سینمای غرب آشنا تر ساخت. بنابراین دیگر فریفتن تماشاگر با حقه‌های بچگانه‌ی پیشین امکان پذیر نبود. سینماگران نیز که تا کنون نقش «واسطه» را میان تهیه کننده (فروشنده) و تماشاگر (خریدار) ایفا می کردند، از ابتدال رسمی سابق روی گردانده بودند. سینما به سوی ورشکستگی می رفت. سرمایه گذاریهای کلان برباد رفته بود. حتی سرمایه گذاریهای عظیم مشترک با هند و ترکیه هم چاره ساز نبود. انگیزه‌ی این وضع را بایستی در قانونمندی و لایه بندی نوین جامعه‌ی ایرانی جست. اقشار متوسط با علائق، گرایشها و نگرشهای خود به صحنه می آمدند. خرده بورژوازی به تنگ آمده و بورژوازی سنتی ناراضی در سینما کمترین نشانی از نگرانیها و دلبستگیهای خود نمی یافتند. و از همه مهتر، سینمای خود را می خواستند. بدین سان اولین نمایندگان آنان، مسعود کیمیائی و داریوش مهرجویی به سینما ره یافتند.

بانمایش فیلم «قیصر» در اوایل سال ۱۳۴۸ و چندماه پس از آن فیلم «گاو»، سینمای «دموکرات» ایران پی ریزی شد. «قیصر» کیمیائی با تمام نارسائیهایش سینمای راکد و ایستای ایران را به تحرك واداشت و دریچه‌ی تازه‌ای به روی نسل سینماگران جوان گشود. کیمیائی خود عملاً پی گیرترین و استوارترین سینماگر این جبهه باقی ماند. سینماگران «دموکرات» خلال کمتر از ده سال، به رغم موانع سیاسی و مالی بسیار، چنان طیف وسیع و رنگارنگی از آثار سینمایی آفریدند که رده بندی را ناممکن می گرداند، و به ناگزیر بررسی یکیک سینماگران را ضروری می سازد.

واقع گرایی مسعود کیمیائی را می توان در رده‌ی «رئالیسم انتقادی» گنجانند. فیلمهای کیمیائی را می توان به عنوان واریاسیونهای بر روی تم «انتقام فردی» برشمرد. قهرمان او «جاهل» پاک باخته و قانون شکنی است که از مکافات اخروی و نیز بر مجازات دنیوی چشم امید می بندد و شخصاً احقاق حق می کند. بدین سان در آثار کیمیائی رگه‌هایی علیه قشریت مذهبی و نظام حقوقی حاکم می توان یافت. این سینما به رغم دیدگاه تنگ فرد گرایی، از آنجا که گریز قهرمانانه‌ی فرد را از جبر نظام حاکم به تصویر می کشد، رنگی حماسی و غرور آمیز دارد. اما همین نگرش، فیلمساز را از تحلیل تنشها و برخوردهای حاد اجتماعی باز می دارد. کیمیائی در پهنه‌ی فعالیت سیاسی به چیزی جز مبارزه‌ی فردی نمی توانست بگراید، چنین نیز شد: او در سال ۱۳۵۵ فیلم «گوزنها» را ساخت که تجلی‌ی از نبرد یک چریک شهری بود. کیمیائی متأثر از سینمای «وسترن» و به ویژه فیلمهای باد بوکیچر است. امیر نادری کارگردان با استعدادی که در آغاز تحت تأثیر کیمیائی بود سرانجام به ورطه «ناتورالیسم» منحنط غلطید. کامران شبردل در نخستین و تنها فیلم بلندش «صبح روز چهارم» بی هدف و سرگردان است. ناصر تقوایی در سومین و آخرین فیلمش «نفرین» به قصبه گوئی درونی و سمبل سازی بی پایه رسید.

یافتن فضای یگانه در فیلمهای داریوش مهرجویی دشوار است. نگرش فلسفی او



«پوزیتویستی» و برخوردش با محیط ایستا و مکانیکی است. در «گاو» فقر سیاه دهقانان را مجسم می‌کند، بی آنکه کسی رامحکوم کرده باشد. هنرمند مسئول ناگزیر است ریشه‌ها را بیابد و با دشمنی مشخص درآویزد. کلی بافی و پیچیده گوئی خیانت به تماشاگر است. «پستیچی» آکنده از سمبل‌های انتزاعی فستیوال پسند است. «دایره مینا» آخرین فیلم مهرجوئی همان معایب دومین اثرش «گاو» را دارد. بهمن فرمان‌آرا و پرویز کیمیاوی از نظر دنباله‌روی از معیارهای رایج فستیوالی به راه مهرجوئی می‌روند. سینمای سیاسی این دو کارگردان، سطحی و بی‌پایه است و تنها به دل روشنفکران بورژوا راه می‌برد.

سینمای بهرام بیضائی نمونه‌ی کاملی از هنر انتزاعی و غیر مردمی است. دوربین او دیدگاه روشنفکر متفرغی است که انبوه کرم‌وار مردم را با ترحم، وحشی تحقیر، می‌نگرد. بیضائی می‌کوشد تماشاگر علاقمند، امانا آگاه را در سبلمهای انتزاعی، پر گوئیهای «فلسفی» و تصاویر پیچیده‌ی خود به دام اندازد.

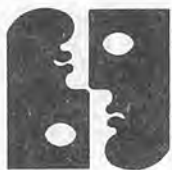
**علی حاتمی** شیفته‌ی افسانه‌پردازان و داستانگوئیهای شیرین کهن است. او همچنان بر سر لاشه‌ی متعفن اشرافیت زنجمره می‌کشد.

«طبیعت بی‌جان» سهراب شهید ثالث، برخلاف دیگر آثار این کارگردان، از هوشمندی و خلاقیت کم‌نظیری برخوردار بود. این فیلم به تحلیل مناسبات نابرابر و غیر انسانی نظام با فرد می‌پردازد. «گزارش» ساخته‌ی عباس کیارستمی یکی از برجسته‌ترین فیلمهای سینمای نوین ایران است. کیارستمی فیلمسازی را با فیلمهای کوتاه شروع کرد که به ویژه يك فیلم او به نام «مسافر» اهمیتی بسزا دارد. تنها فیلم کیارستمی، گزارش مصور دقیقی است از زندگی پرهیاهو اما بی‌محتوای يك کارمند و خانواده‌ی کوچکش. فیلم «گزارش» رئالیسم انتقادی را در سینمای ایران به اوج رساند.

سینمای دموکرات ایران با وجود آنکه تنها راه درمان سینمای به‌بن بست رسیده‌ی ایران تشخیص داده شده بود، بزودی از راه خلاقیت و پیشرفت باز ماند. این سینما در آغاز راهیابی دشوار خود جهت آزمودن شیوه‌ها و روشها، برای بالابردن قدرت «ریسک» به يك منبع مالی معتبر نیازمند بود. این تنها از يك دولت ملی برمی‌آمد. عنوانی که با حاکمیت ضد خلقی رژیم پهلوی بهیچوجه سازگار نبود. رژیم فاسد پهلوی نه تنها این تلاشهای خرد را تحمل نتوانست، بلکه سرسختانه در برابرشان ایستاد. بارها و بارها آثار سینماگران پیشرو را، در مراحل مختلف از زیر بازمینی و سانسور گستاخ و وقیحانه گذراند و با این برخورد عملاً سینماگران را از پرداختن به مسائل اجتماعی بازداشت. چه بسا فیلمها که پس از گذشتن از اداره «نظارت» رژیم به صورت آثاری رنگ پریده و معنایخته درآمدند. رژیم پهلوی عمداً راه را بر آثار مترقی بست تا میدان را برای فیلمهای مبتذل خارجی باز کرده باشد.

همگام با سینمای دموکرات ایران، سینمای «جاهلی» مبتذل و ضد مردمی شکل گرفت، که نسب این يك نیز به فیلم «قیصر» می‌رسد. در واقع این سینما ادامه مکتب «گنج‌قارون»





## پرسشها و پاسخها

و ترقی همه جانبه میهن ما فراهم میسازد. قبول برنامه حزب ما برای يك توده‌ای بمعنای قبول تمام اجزاء بيش مارکسیستی و از آنجمله « ماتریالیسم » نیست و تازه ماتریالیسم (یعنی اعتقاد به آنکه ابتدا ماده بیجان وجود داشته و در اثر تکامل آن تدریجاً ماده جاندار و آنگاه شعور بوجود آمده و نه به عکس) بمعنای دست‌زدن به مخالفت با مذهب که دارای ریشه‌های عمیق و دیرینه در معتقدات توده‌های مردم است، نیست و نباید باشد. بویژه هنگامیکه مذهب، مانند ایده‌ولوژی کنونی مترقی اسلامی، خود شعارهای اساسی اصلاح اجتماعی را وجهه همت قرار دهد و بخواهد جامعه را در جاده عدالت و برضد استعمار و استثمار استعمار میرد دهد.

لذا کودکانه است اگر گفته شود گویا مارکسیسم برای انسان و معنویات و نفسانیات و عواطف او نقشی قائل نمیشود. اگر چنین بود که باید بگوئیم مارکسیسم منکر بدیهیات شده است!

هم‌چنین عامیانه است اگر ما زیربنای مادی جامعه را بمعنای «مادیات» (پول و اثاث و اموال) تلقی کنیم! این نفهمیدن

● یکی از خوانندگان «دنیای» در نامه‌ای که به مجله ارسال داشته، مینویسد: «من يك دانشجوی مسلمان هستم... با اینکه من میدانم که حزب توده ایران اعتقادات مذهبی را يك امر شخصی تلقی میکند و بآن احترام میگذارد، این سؤال برایم مطرح میشود که حزبی که دارای ایدئولوژی مارکسیستی است چگونه میتواند پشتیبان واقعی نظامی باشد که بر پایه ایدئولوژی اسلامی (یا بطور کلی هر دین و مذهب دیگر) بوجود آمده است. آیا همانطور که بعضی از دوستان من فکر میکنند، این پشتیبانی حزب توده از جمهوری اسلامی يك عمل حساب شده تاکتیکی نیست؟». همچنانکه بکرات در مطبوعات حزب توده ایران توضیح دادیم، این حزب يك جریان مذهبی یا لامذهبی نیست، بلکه يك جریان اجتماعی و سیاسی متکی به طبقات زحمتکش و در پیشاپیش آنها طبقه کارگراست که می‌خواهد ایران را بدو آزره تحول بنیادی با سمت-گیری سوسیالیستی در آینده بسوی نظام سوسیالیستی هدایت کند، زیرا بر آنست که سوسیالیسم کلیه شرایط و عمل‌های مادی و معنوی لازم را برای تأمین عدالت اجتماعی

تعریف شما از مارکسیسم خودش يك بعدی و سراپا نادرست است و متأسفانه این تعبیر نادرست از مارکسیسم ، در اثر تبلیغات مخالفین آن ، شهرت یافته است . مارکسیسم برای جامعه دو نوع حیات یاهستی قائل است : هستی مادی و هستی معنوی . آنچه که برای مارکسیسم در زمینه فلسفه اجتماعی ، شاخص است ، آنست که حیات یاهستی معنوی جامعه ( علوم ، ایده‌ئولوژیها، هنر ، روحیات اجتماعی ، سنن ، سیاست و غیره ) در آخرین تحلیل از جهت شکل و محتوی و آهنگ تکامل ، بوسیله حیات مادی جامعه ( مانند نیروهای مولده ، مناسبات تولید ، ساخت طبقاتی جامعه ) تعیین و مشروط می‌گردد ، نه برعکس . یعنی زیر بنای مادی اجتماع ( تلاش انسان برای تأمین نیازمندیهای مادی بقاء خویش ) قبل از رو بنای معنوی ( فلسفه ، هنر ، مذهب ، سیاست و غیره ) وجود داشته است و در پیدایش این دومی مؤثر بوده است .

تازه مارکسیسم ابدآ و اصلاً معتقد نیست که رو بنای معنوی جامعه يك جریان نسبتاً مستقل است ، بلکه بر آنست که در این جریان ، بنوبه خود توارث و خود زائی و خود جوشی وجود دارد . مارکسیسم معتقد نیست که رو بنای معنوی جامعه فقط از زیر بنا تأثیر می‌پذیرد بلکه بر آنست که پس از آنکه دین و سیاست و فلسفه و هنر و غیره پدید شدند ، خودشان بنوبه خود به عوامل فعال و مؤثر در حیات مادی جامعه بدل میگردند و مابین زیر بنای مادی و رو بنای معنوی ( که بخشی است از حیات

مطلق مارکسیسم است . زیر بنای مادی جامعه یعنی تولید و مسایل تولید و نیرو های مولده ( و از آنجمله انسانها ) و استخوان بندی طبقاتی و صحبت پول و مال و منال در میان نیست .

و اما اینکه معنویات دارای چه منشائی است ، مارکسیسم بر آنست که همه اجزاء معنویات طی تاریخ از همین زمینه حیات مادی جامعه روئیده و بالیده و دارای منشاء ماوراء طبیعی نیست و میتوان آنرا بوسیله علوم طبیعی و اجتماعی توضیح داد و شناخت ولذا اختلاف «منشاء» بین حیات مادی و معنوی جامعه نیست .

تضاد بین معنویات و مادیات که نظام سودا گری سرمایه داری بوجود می‌آورد و جامعه را از کسب فضایل اخلاقی دور میسازد علتش اتفاقاً درست در همین ساخت مادی سود ورزانه و گنج اندوزانه و خود خواهانه سرمایه داری است . ابلیس در همین جانها ن است . و با استقرار يك نظام عاری از استثمار فرد از فرد و استقرار عدالت یا قسط اجتماعی میتوان باصطلاح مسلمانان مترقی «انسان خداگونه» یعنی انسان آگاه و آفریننده و پیشاهنگ را طی زمان بوجود آورد .

● همین خواننده در جای دیگر مینویسد : « مارکسیم بر پایه مادیگری بوجود آمده و برای همه چیز پایه اقتصادی قائل است . این طرز تفکر يك بعدی چگونه میتواند احساسات و عواطف انسانی را توضیح دهد . اصلاً این مادیگری چه ارتباطی میتواند با معنویات که منشاء روحانی و الهی دارد ، داشته باشد ؟ »

معنوی یا شعور اجتماعی (تأثیر متقابل حکمرواست .

لذا ابدأ تعجبی نیست اگر حزب توده ایران که اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی و اقتصادی مارکس وانگلس ولنین را بعنوان اندیشه‌های علمی اسلوب تحلیل خود قرار میدهد در برخورد با ایده نولوژی مترقی اسلامی که از طرف یاران صدیق امام خمینی ارائه شده و میشود، نظر پشتیبانی داشته باشد. اینکار از طرف حزب توده ایران يك «عمل حساب شده تاکتیکی» يك «فیرنگ و مانور» نیست، بلکه يك موضع گیری صدیقانه و ناگزیر است. آیا حزب توده ایران حق دارد با توده‌های مردم که بدنبال امام خمینی با امپریالیسم و بهره‌کشی سرمایه‌داری، بر ضد سلطه مستکبرین داخلی و خارجی وارد عمل انقلابی شده‌اند، وارد مخالفت شود؟ از آن پشتیبانی نکند؟ تحت این عنوان مضحک که در فلان یا فلان مسئله فلسفی نظر من و نظر تو عین هم نیست. حزب توده ایران از خود میپرسد: عمده چیست؟ مبارزه بر ضد جهانخواران

غار تگر غرب و سرمایه‌داران تاراجگر داخلی و سلطه استبداد طاغوتی یا بحث درباره طبیعت و ماوراء طبیعت؟ در خود حزب توده ایران اعضا فراوانی از میان مردم هستند که مذهبی می‌اندیشند و حزب ابدأ مانعی نمی‌بینند که آنها در صفوف حزب باشند و آنها ابدأ مانعی نمی‌بینند که در صفوف حزب بمانند.

این حقه بازی عمال امپریالیستی است که می‌خواهند میان توده‌ای‌ها و مسلمانان مبارز ضد امپریالیست باین بهانه‌ها تفرقه بیافکنند. آنچه که بما توده‌ایها مربوط است، هرگز آلت دست قرار نخواهیم گرفت و اگر کسی بنام ما و از میان ما بخواهد کمترین بی‌احترامی را به معتقدات مذهبی روا دارد چنین کسی را مورد اخطار جدی قرار خواهیم داد و اگر نخواهد روش خود را اصلاح کند ما او را از صفوف حزب طرد خواهیم کرد.

امید است مسلمانان مبارز نیز از همین روش که مایه وحدت نیروهای انقلابی و مترقی امت پیروی کنند.

## برقرار باد اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی

## و دمکراتیک ایران در جبهه متحد خلق



### هنر تحریف یا تحریف هنری

به دنبال افشای ماهیت مجعول و کاذب فیلمهای ضد کمونیستی دهه پنجاه، اینک تنها آثار عوامفریبانه ای نظیر فیلمهای گاوراس است که میتواند زیرنقا بهای فریبکارانه ای مانند "آزادی" و "حقوق بشر" به میدان آیند. اما به رغم این آشکارساح ریختن های مزورانه و با تمام ژستها و داعیه های انترناسیونالیستی، چهره کریه این "هنرمند" ضد خلقی پوشیدنی نیست. گاوراس، عیناً مانند مبلغین جهانخوار "دنیای آزاد"، پیوسته از حقوق خلقهای جهان سخن می راند، در حالیکه از درک ماهیت ضد امپریالیستی مبارزات حق طلبانه خلقها ناتوان است و با خواستهای اصیل آنها کمترین پیوندی ندارد، و از این روبه وضوح دیدگاهی مخالف و در برابر آنها اتخاذ میکند. گاوراس در هیچ یک از فیلمهایش موضعی قاطع در برابر امپریالیسم

مطبوعات بورژوازی غرب در سالهای اخیر از کوستا گاوراس پیوسته به عنوان مهم ترین چهره سینمای جهان نام می برند و سالی نیست که محافل تبلیغاتی سینمای آمریکا - که گاوراس مدعی مبارزه با آنهاست - جایزه ای برای اشکنار نگذارند. نشریات امپریالیستی وانمود می کنند که این مبارزه جوئی صریح و پیگیر گاوراس است که آنها را جذب کرده است. در واقع هم این فیلمساز آثارش را زیر سرپوش خوش ظاهری "آزار" لیبرالیسم" عرضه میکند. اما گذشته از این تعارفات، این محتوای عمیقاً ارتجاعی و ضد مردمی فیلمهای گاوراس است که پشتیبانی این محافل را برانگیخته است. امپریالیسم در فیلمهای خوش ساخت و ظاهراً فریب گاوراس زهر بیه مراتب موثرتر و کاری تری از فیلمهای تبلیغاتی صریح یافته است.

نگرفته، برعکس همواره کوشیده است که دشمن اصلی خلقهای ستمزده را از زیر ضربه خارج کند.

از سوی دیگر گاوراس چنان در دایره تنگ آزادیها می‌ورژوایی به دام افتاده است که حقوق دموکراتیک توده‌ها را یکسره از یاد می‌برد. او پیوند بنیادی دموکراسی را با پیشرفت سوسیالیسم در نمی‌یابد و از این روبه مسخره‌ترین تناقض گوئیها و دروغ بافیها دچار میشود. نمیتوان از حقوق خلقها سخن گفت و در عین حال استوارترین فرزندان خلق را به باد تهمت و افترا گرفت، تنها یک راه می‌ماند: حقه‌بازی و فریبکاری. گاوراس در فیلم "زد" بر نقش امپریالیسم آمریکا در پانزدهمین سالگرد فاشیسم در یونان سرپوش می‌گذارد، در "گروه ضربت" و "بخش ویژه" نقش اساسی حزب کمونیست فرانسه را در سازماندهی "نهضت مقاومت" به فراموشی می‌سپارد، و در "اعتراف" آشکارا به ورطه کثیف‌ترین تبلیغات ضد کمونیستی می‌غلطد.

فیلمسازی که با افراطی‌ترین شعارهای روشنفکرانه از حیطه فیلمهای "پلیسی" پا به عرصه سینمای سیاسی گذاشت، به علت موضع طبقاتی‌نااستوار و انحرفات ایدئولوژیک، سراز استیمن امپریالیسم بیرون آورد. برای هنرمندی که از هرگونه پایگاهی

در میان توده‌ها محروم است، و از این رو هنرش به رکود و بی‌ماگی دچار شده، جزا ما نپر مهرا را با نپنا هگا هی وجود ندارد.

گفتنی است که رمان "اعتراف" در سالهای اخیر - احتمالاً به سفاک‌ترین مستشاران "سیا" - به صورت پاورقی در یکی از نشریات درباری چاپ می‌شد. فیلم "اعتراف" برگردان سینمایی همین رمان "واقعی" است. گاوراس به همین سادگی به بلندگی اراجیف محافل امپریالیستی تبدیل شده است.

بدین سان او با اشتباه گرفتن "عمدی" حبه‌نبرد، در تقویت نیروهای ضد خلقی‌گام بر میدارد.

(اینرا هم بگوئیم که رژیم شاه در ماه‌های آخر پیش از انقلاب قصد پخش این فیلم را از تلویزیون داشت.)

درحالیکه تنها سند فیلم - اظهارات سراپا دروغ یک چک فراری است، برای بالابردن تاثیر روانی و هیجان فیلم، در آغاز آن تاکید میشود که تمام حوادث فیلم حقیقی و دقیقاً همان چیزی است که در چکسلواکی رخ داده گاوراس به چه اعتباری به چنین قطعیتی دست یافته؟ "آرتور لندن" معاون وزارت خارجه چکسلواکی در سال ۱۹۵۴ بدستور حزب کمونیست از کاربرکنار شد و به زندان افتاد. چندسال بعد پس از رهائی از زندان در اسپانیا روبرو "معود"

"لندن" درد و عکس خلاصه می‌شود، و فیلمساز به زعم خود خواسته است با دو عکس مباحثات پرافتخارا و رایا دآوری کند.

شخصیت همسر (سیمون سینیوره) در کلاف سردرگم تناقض گوئیهای گاوراس گره خورده است. سیر منطقی شخصیت زن به عنوان یک مبارز مسئول در نتیجه گیریهای سوزناک عاطفی متلاشی میشود. گاوراس در این جا هم به شعرا پراکنی و کلی گوئی پناه می‌برد.

کارگردان بی‌هیچ نیاز و انگیزه حقیقی حوادث ژوئیه ۱۹۶۸ چکسلواکی را به آخرین فصل فیلم تحمیل میکند. رگبار شعرهای بی‌محتوای آشنا با رییدن می‌گیرد. صدای آزار دهنده بنگاههای تبلیغاتی غرب در نوار صوتی فیلم به خوبی قابل تشخیص است. کارگردان این بخش را جا به جا با تما و ویرسیا هوسفید قطع می‌کند تا سندیت فیلم را تا مین کند. حقایق که خیلی پیشترها روشده است و دیگر حنایش رنگی ندارد. بخش پایانی فیلم چنان ناشیانه و زورکی سرهم بندی شده است که کمترین همدردی در تماشاگر بر نمی‌انگیزد.

"اعتراف" نسبت به سایر فیلمهای گاوراس علاوه بر ورشکستگی ایدئولوژیک نشان دهنده رجعت کاملی در فرم و بیان هنری است. در زندان کارگردان میکوشد با توسل به حرکتهای بی‌هدف دوربین فضای

گشت. در سال ۱۹۶۸ و با لاگرفتن موج تبلیغات علیه کشورهای سوسیالیستی، "لندن" به فکر انتشار خاطراتش افتاد و مانند همهها مجازد کمونیست دیگر آنرا در اختیار مطبوعات بورژوازی قرار داد. او برای بالا بردن قیمت "خاطرات" ملاقات آنرا چرب تر کرد. حق امتیاز گزاف کتاب و تبلیغاتی که بر سر آن راه افتاد باعث معروفیت اثر شد. نوشته‌ای که از آغاز تا پایان با پول و کاسبکاری آلوده شده، مبنای فیلم "صددر صد حقیقی" گاوراس قرار گرفته است. کارگردان در تحقق بخشیدن به اهداف تبلیغی تریونهای غربی حداکثر وفاداری را نشان می‌دهد. نیم بهیشتی از فیلم به سرنوشت دردناک "لندن" (ایمونتان) در زندان می‌گذرد. با این وجود در تکرار صحنه‌های شکنجه کلیشه‌ای و تما و ویر مبتذل - که کپی آثار ضدنازی است - باقی می‌ماند. برخوردهای خشونت آفرین تا حد مسخره‌ای که قلبی و ساختگی بنظر می‌رسند. رفتار فیلمساز با شخصیت "لندن" حکایت "شترسواری دولا دولا" است. از یک سومی کوشد از او سیمای یک کمونیست آگاه و انقلابی بسازد و از سوی دیگر او را به عنوان برده‌ای رام و سست عنصر بشناساند. این از شگردهای شناخته شده امپریالیسم است که مزورانه بر کمونیستها دل‌منی سوزاند تا کمونیسم را مورد حمله قرار دهد. تمام گذشته



کننده می‌نماید. با اینهمه منافع مالی آقای گاوراس و نیز بودجه فیلم بعدی او به حساب کمپانیهای غربی تضمین شده است.

ع ۰

زندان را مجسم کند، اما در القای ابتدائی‌ترین تاثیرات بصری ناتوان است. با وجود درآمدن حدود نیم ساعت از فیلم در نمایش کنونی، فیلم همچنان کشدار و خسته

## مرد درد

مرد با ید که تن به کار دهد در ره صدق، کار بسیار است هم ره صدق، اگر نیاز بود اندرین راه هر که گام شمرد جهدکن تا به جهد، پیش رسی سبب زندگی تا اگر نماند است چون دم دم گدا ز آهن کش هر که در راه، همنبرد تو نیست تا حقیقت ترا نماید روی

درد را، مردوار، بار دهد منزل اولش، سردار است بر تو این پیرهن دراز بود هم در آن نردبان اول، مرد تا مگر بر مراد خویش رسی گرو نان، به دست تو، جان است دم زن، جزمیانۀ آتش درگذرزو، که مرد در دتونیست وارها ندرت رازهای وهوی سنایی غزنوی



## نقد و معرفی کتاب

زنی از نسل ژان کریستف ، شاید آن زنی که ژان کریستف یکبار او را از پنجره قطار دید و تا آخر عمر مهر خاطره چهره او بر دلش ماندگار شد . « آنت ریوی یر » با همان جوشش درونی و فضیلت های روحی ، نوع مؤنث ژان کریستف است . اگر ژان کریستف در پایان زندگی غنی و پرتوان و سرشار خویش ، بهنگام دست و پنجه نرم کردن با امواج رودخانه طغیانی که به دریاها می پیوست - دنیای عواطف و احساسها ، و شور سودائی اش به هنگام مرگ - برشانه خود ، کودکی داشت ، « آنت ریوی یر » کودکی حقیقی به دنیا می آورد . مولود اوج ایثار و عشق . اینک « مارك ریوی یر » ! نسل نو جامعه پرتلاطم فرانسه پیش از جنگ اول ، سالهای شکل پذیرفتن و تحقق ایده آلهای بزرگ ، سالهای پرتب و تاب ظهور پیامبران مدرن . سالهای امید گرامی به نطفه ای که در زهدان تاریخ نضج می گرفت : ریشه دار شدن و گستردگی مبارزات پرولتری و تولد دولت کارگری شوروی . اینک طنین گامهای پیروزمند پرولتاریای روسیه بر آستانه جهان پر آشوب سالهای ۱۹۱۷ بر

### جان شیفته

اثر رومن رولان

ترجمه : م . ا . به آذین

در چهار جلد

پیشتر ، با « ژان کریستف » ، اثر شیوای نویسنده بزرگ فرانسوی ، رومن رولان آشنا گشتیم . « ژان کریستف » در دوران اختناق پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، یار و همدم مشنقان ادبیات رامتین گردید . نسل جوان آن دوره ، با رشادتهای اخلاقی و شور انقلابی ژان کریستف کرافت تجربه ذهنی سرشاری کسب کرد ، و در شور و گرمای هستی جوشان و پرمتمیز کریستف جوان روحیه ای سرشار از اعتماد بنفس در وی ایجاد می شد . سخن کوتاه ، نسل جوان از ژان کریستف تجارب عاطفی و اخلاقی و انسانی بسیار آموخت . پس از آن جان و روحمان با اثر بزرگ دیگری از رومن رولان روشنایی گرفت . « جان شیفته » رود سرشار از شور و عواطف سودائی ، زنی را در برابرمان قرار می دهد که بحق می تواند زدن طراز نوین لقب گیرد ، بی هیچ ویژگی که وی را از دیگر زنان ممتاز سازد .

انسانی وی ، بی بیان آن در جامه کلام ، در روح انسانها نشان خود را بجای نهد .  
 مارک ، زاده آنت ، از راهی دیگر گونه -  
 ونه تنها او بلکه « ژولین داوی » محقق ،  
 « کنت کیارنتزا » ی عارف مسلک ، « ژرژ »  
 دختر ژولین و در ابتدا « آسیا » همسر مارک  
 که بعدها مستقیماً وارد فعالیت کمونیستی  
 بنفع کارگران جهان می گردد و از چهره های  
 برجسته کتاب است و در واقع يك آنت دیگر  
 است به همان نقطه ای می رسد که رزمنده  
 راه پرولتاریا از طریق مبارزه طبقاتی  
 می رسد : هواداری از صلح به نفع سوسیالیسم  
 و ترقی و رشد انسان . و در این راه نیز  
 بشهادت می رسد .

« جان شیفته » سرشار از تصاویر و  
 عبارات و طرحهای داستانی درخشان است .  
 بی شک طی يك معرفی مختصر نمی توان  
 به توضیح آن پرداخت . بررسی « جان شیفته » ،  
 کتابها مطلب لازم دارد . ترجمه درخشان  
 به آذین خود مقوله جداگانه ای در بررسی  
 این اثر است و می توان از آن بعنوان اوج  
 زبان ترجمه در ادبیات فارسی نام برد .

ننین در مخفیگاه (دفترچه آبی)

اثر ایمانوئل کازاکه ویچ  
 ترجمه : ناصر مؤذن

پس از سرنگونی رژیم استبدادی تزار  
 نیکلای دوم در فوریه ۱۹۱۷ و روی کار  
 آمدن دولت موقت کرنسکی ، تعقیب و  
 آزار بلشویکها از سر گرفته شد . در وقایع  
 سوم و چهارم ژوئیه همان سال به دفتر  
 تحریریه روزنامه «پراودا» ، ارگان حزب

تمامی اعضای پیکر بورژوازی جهانی  
 لرزه می افکند . «مارک» در معرکه جوشان  
 فرانسه : آنارشیسیم و تروریسم ، آثار  
 جنگ جهانی اول بر جوانان ، طوفان  
 اجتماعی و اخلاقی نسل نو اروپا ،  
 با اعتماد بنفسی از نوع ژان کریستف در  
 دیک سوزان بحران فرانسه به چرخش می  
 آید . «آنت ریوی بر» ، این چشم بیدار و خردمند ،  
 پرستار و دلواپس تحولات عاطفی ، اخلاقی ،  
 اجتماعی و سیاسی مارک است . مارک  
 می داند که در انتهای هر راهی ، بالاخره ،  
 آنت باتیسیم و نگاه دلواپس ، بی کلمه ای  
 از سر تحمیل عقیده و یا رأی ، منتظر است  
 تا او را در نتیجه گیریهای تازه اش یاری  
 دهد . «آنت» ، این رودخانه ای که هر کس  
 از کرانه و بستر آن می تواند عطش خویش  
 را فرو نشاند ، آنت ، انسانی در ارتباط  
 کامل با «انسان» ؛ چگونه موجودی است  
 این موجود که در سر هر گام خویش بذر  
 اندیشه و عواطف انسانی می باشد و از  
 طریق این رابطه عاطفی و روحی حتی بر  
 نطفه ای که در زهدان زن معشوق بسته  
 می شود ، مهر و نشان خویش را می کوبد .  
 این چگونه زنی است که در کنار موجودات  
 زائیده مناسبات پیچیده بورژوازی ،  
 همچون «تیمون» ، صاحب یکی از بانفوذ -  
 ترین روزنامه های فرانسه ، تصور  
 حمایت از دولت کارگری و نو بنیادشوروی  
 را می کارد .

گوئی قامت آنت بر فراز جامعه خویش  
 برافراشته است و طلیف اندیشه های انسانی  
 خود را می گسترد ، و بازگشتی مطابق قانون  
 بقای انرژی اثرات عواطف و احساسهای

بلشویک حمله شد و روزنامه‌های بلشویکی تماماً تعطیل گردید. حکم اعدام لنین که در زمان تزار تصویب شده بود، تجدید گردید و وی از طرف دولت موقت کرنسکی به دادگاه احضار شد. مطابق تصمیم کمیته مرکزی حزب بلشویک، لنین پنهان گردید. در پی مخفی شدن لنین مطبوعات بورژوائی و وابسته به رژیم تزار و امپریالیستهای غربی، مطبوعات بازمانده دوران خفقان تزاری، که همچنان بدون مانع و رادع و آزادانه به نشر خود ادامه می دادند، شایعات فراوانی علیه بلشویکها و بویژه شخص لنین براه انداختند. لنین و یارانش و حزبش را جاسوس و عامل بیگانه معرفی کردند. شایع کردند که لنین بایک زیر دریایی یا یک هواپیما به اروپا گریخته است. داستانهای درباره عیاشیهای وی در عشرتکده‌های اروپا بر سر زبانها انداختند. مطبوعات مزدور تزار مخلوغ، مطبوعات وابسته به امپریالیسم انگلیس و فرانسه، مطبوعات وابسته به افراطیون چپ و چپ-نما، باتائید ضمنی دولت موقت، بشیوه مرسوم و آلوده خویش، بر کوره افترا و تهمت بیش از پیش دمیدند. این سیل تبلیغات مسموم حتی بر برخی عناصر صادق اما ناآگاه توانست تاثیر ببخشد. در این هنگام لنین در خانه کارگر بلشویک بنام یملیانف که در ایستگاه رازلیف، نزدیک دریاچه فنلاند قرار داشت، در کلبه‌ای از شاخ درختان، میان یک جنگل نمور، مخفی بود. وی از آنجا، باتماس مخفی بادیگر رهبران بلشویک تدارک قیام مسلحانه علیه حکومت ضد کارگری و ضد دهقانی کرنسکی

را می دید.

کتاب ایمانوئل کازاکه ویچ به زندگی لنین در این کلبه می پردازد. مناسبات و رفتار وی با همسر و فرزندان متعدد یملیانف با زیبایی و لطف تمام شرح داده شده. لنین در این مخفیگاه، هر روزه، روزنامه‌های مختلف را مطالعه می کرد و از خلل آنها و گزارشات رهبران بلشویک اوضاع انقلاب روسیه را بررسی می کرد و تصمیمات خویش را اتخاذ می نمود. باختگی ناپذیری بر روی اثر مشهور خویش «دولت و انقلاب» کار می کرد. کازاکه ویچ با هنرمندی بسیار احساسها، اندیشه‌ها و عواطف لنین را در لحظات تنهایی و گاهی در یاس آمیزترین و خطرناکترین لحظه‌ها، تصویر می کند. ویژگی دیگر این اثر آشنایی خواننده با اصول اندیشه‌های لنین است. یعنی در واقع خواننده بوسیله داستانی جالب و پرکشش و زبانی غیر تئوریک بالنینیسیم آشنا می گردد. این اثر پاسخی به کنجکاوی جوانان در مورد رفتارها و کردارهای فردی لنین نیز هست. محبت و علاقه لنین به کودکان در این اثر بخوبی توصیف شده است.

کتاب «دفترچه آبی» یکی از آثار برجسته ای است که بطرز هنرمندانه و دقیق چهره لنین را ترسیم می کند. این کتاب به اکثر زبانهای زنده دنیا ترجمه شده و مورد استقبال فراوان قرار گرفته و میلیونها نسخه از آن بچاپ رسیده است.

مطالعه این کتاب جالب را به خوانندگان عزیز توصیه می کنیم.

گیری کند و با ذکر نمونه‌ها و مثالهایی از تفکر فلسفی ایرانی مطالب را روشن‌تر و قابل فهم‌تر عرضه نماید؛ در فصل بندی و تعیین بخشها و زیر عنوانها در جهت تسهیل کار خواننده از نظر آموزشی کوششهایی بعمل آورد و تا حد امکان از پیچیدگی در طرز بیان و دشوار نویسی احتراز کند.

در این کتاب از اندیشه‌های متفکرین و فلاسفه ایرانی و اشعار فارسی در رابطه با هر موضوع استفاده‌های پراکنده‌ای بعمل آمده که هدف از آن جلب توجه خواننده به برخی برداشتها و سنن طرح مسائل فلسفی در کشور ما و گنجینه غنی فرهنگ فلسفی ما و همچنین نزدیک کردن فراگیرنده مطلب با موضوع است. ولی در ضمن خواننده میتواند نخستین و اجمالی‌ترین آشنائی را با برخی مکاتب فلسفی و نامهای فلاسفه ایرانی پیدا کند و به مطالعه بعدی تشویق شود. نویسنده به پیوند دائمی مطالب و مباحث تئوریک با مسائل علمی و پراتیک انقلابی توجه داشته و کوشیده است با ذکر مثالها، رابطه آموزش فلسفه مارکسیستی را با مبارزه انقلابی و اهمیت این رابطه را در فعالیت عملی نشان دهد. در سننامه بویژه برای خودآموزی یا آموزش گروهی تهیه شده و نحوه تعیین بخشهای هر درس و شماره گذاری آنها چنان انجام شده که فهرست عناوین هر فصل در واقع پرسشنامه ایست شامل چند سؤال برای هر درس و وسیله ایست برای ارزیابی آنچه آموخته شده. این کتاب بعلاوه ویرایشهای نامبرده و از

## ماتریالیسم دیالکتیک

نوشته: امیر نیک آئین

۳۷۶ صفحه

«انتشارات حزب توده ایران» جلد اول از درسنامه «ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی» را منتشر ساخته است. همانطور که در شماره قبلی «دنیا» نوشته بودیم این کتاب، جلد اول درسنامه فوق‌الذکر است که جلد دوم آن، «ماتریالیسم تاریخی» قبلاً چاپ و پخش شده است. «ماتریالیسم دیالکتیک» با ۳۷۶ صفحه خود درست همان حجمی را دارد که «ماتریالیسم تاریخی» دارا بود. بعلاوه مختلف فنی و نیازهای سیاسی روز، نخست کتاب دوم بچاپ رسیده بود و اینک «انتشارات حزب توده ایران» کتاب اول را با چاپ خوب و تقریباً بدون اشتباه چاپی بعلاوه مندان فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک تقدیم میکند.

کتاب اول شامل چهل گفتار یا چهل درس است که درشش فصل تدوین شده و مسائل مربوط به ماتریالیسم فلسفی و اصول و قوانین و مقولات دیالکتیک و همچنین تئوری شناخت مارکسیستی را به تفصیل توضیح میدهد. درحالیکه برخی مسائل مربوط به منطق و همچنین مسائلی که مورد بحث کنونی فلاسفه است نیز در آن مطرح شده است.

نویسنده اساس تهیه درسنامه را بریک رشته از کتب و درسنامه‌های معتبر مارکسیستی که فهرست آنها در آخر کتاب ذکر شده قرار داده و درعین حال کوشیده است از نتایج پژوهش کنندگان ایرانی بهره

آنجا که نخستین کوشش برای عرضهٔ يك درسمانهٔ فلسفی مارکسیستی با این مختصات است طبیعتاً از کاستی‌ها و نارسائیها درامان نیست و بهمین جهت هم نویسنده در مقدمهٔ ، دریافت نظریات و انتقادها و راهنمائیها را کمک مؤثر و مفیدی برای بهبود مضمون و بهبود شیوهٔ تنظیم کتاب دانسته است . در این مقدمه بطور خلاصه طرز استفاده از کتاب برای خودآموزی یا آموزش گروهی توضیح داده شده است . با انتشار این درسمانه دو جلدی، علاقه‌مندان به مارکسیسم و پیوندگان راه موسیالیسم علمی برای اولین بار مجموعه کامل و مطمئنی از فلسفه مارکسیستی در اختیار خواهند داشت .

### بپا خیز ایران من !

مجموعه شعر از برزین آذر مهر

شاعری خوش نفس از راه رسیده است که در انباشت جوانی و امیدراتو امان بارمغان آورده است :

همه جا را گرفته روح بهار  
گرم رقص است لالهٔ تبادار  
ای گل من توهم شکوفه بر آرز  
آمده ، آمده ، دوباره بهار

نخستین چاپ کتاب تاریخ ۱۳۵۵ را دارد و مینماید که آغاز بانگ و خروش او ریشه در سالهای پیش از این تاریخ دارد ، سالهای خفقان و خاموشی و شکنجه، داغ و درد آن سالهانیست همه جا اثرش را برپیکر این شعرها گذاشته است

فواره می کشد ز تن شهر

قلب سرخ

یا :

عجیبی نیست اگر گمشده مرغی امشب  
همچو من یاد کند، تلخ ز باغ وطنش

اما بیش از سوز و گدازهای تلخ او با  
توصیف‌های ساده و روشنی روبروئیم :

از ذهن پر طراوت شب می گذشت، ماه  
مانند غزل  
پر بود از خیال  
ابر سپید بال  
در چشمه زلال

یاد جای دیگر :

واشده بر سردریا ، گل ابر  
لالای نفس دریایی  
ماه را برده بخواب  
در سراپدهٔ گهوارهٔ آب

و این وصف همینکه چشم از طبیعت  
بر میدارد و بآدمی میرسد چیره دستی اش  
فزونی میگیرد و ما را با طرخی ساده و  
چابک به احساسی عمیق فرو می برد :

کنار کوچه، در نزدیکی من، زیر پای چپ  
ورق‌های کتابی می خورد بر هم  
تمام حرفهایش غم  
تمام ماجرایش غصه و ماتم  
دو کودک در میان کوچه تنهاییال دریال کبودم

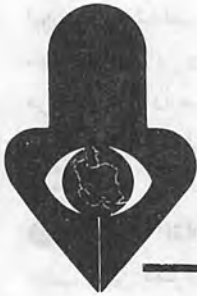
پناه آورده بر کز کرده سنگ کوچک بن بست  
 نشسته بر حصیر کهنه پندار تلخ من...  
 شاعری با گامهای کند اما سنجیده میآید  
 که روز به روز بالنده تر میشود و هر چه  
 به توده نزدیکتر میشود خود را بیشتر می یابد  
 بگذار بازبان خودش باو بگوئیم :

تو چنان کوه برافراشته قد  
 جامه ابر به تن  
 تاج مهتاب بسر  
 گرم در کار سحر ساختنی !  
 کتاب بویژه برای جوانان خوشایند و  
 گیرا است، امید آنکه شاعر با عرضه بیشتر  
 آثار تازه اش فرصت نقدی درخور را برای  
 ما فراهم آمد.

## قانون اساسی ایران باید بازتاب انقلاب ضد

### امپریالیستی و دموکراتیک مردم

### ایران باشد



## رویدادهای ایران

آیندگان که توسط جبهه دمکراتیک ملی به راه پیمائی اعتراضی دعوت شده بودند و کسانی که موافق تعطیل روزنامه آیندگان بودند درگیری خونینی روی داد که طی آن دهها نفر مجروح شدند.

### ۲۲ مرداد

● صدها هزار نفر از مردم تهران بدعوت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با یک راه پیمائی وسیع در تهران تعطیل روزنامه آیندگان را تأیید کردند.

● آیت الله طالقانی اعلام کرد: صهیونیسم و ساواک مسئول درگیری خونین ۲۱ مرداد بوده اند.

● گروههای وسیعی بعد از اینکه به کتاب فروشی های مقابل دانشگاه یورش بردند و نشریات و کتابهای چپی را به آتش کشیدند، ابتدا به دانشگاه رفتند و ساختمان متعلق به سازمان پیکار را تسخیر کردند، آنگاه به ستاد چریکهای فدائی خلق رفتند و این محل را که صبح همان روز توسط فدائیان خلق تخلیه شده بود، تصرف کردند. در همین روز گروهی ساختمان جنبش ملی مجاهدین را محاصره کردند، اما بعد از چند ساعت تیراندازی و تشنج موفق به تصرف

### ۱۶ مرداد

● روزنامه آیندگان تعطیل شد و گروهی از نویسندگان آن دستگیر شدند. چاپخانه این روزنامه مهر و موم شد و دادستان انقلاب اعلام کرد: روزنامه آیندگان بعلت اینکه اموال آن متعلق به داریوش همایون از سرمداران رژیم پهلوی بوده و این روزنامه بعد از انقلاب با تحریف اخبار به ضد انقلاب کمک میکرده است، تعطیل شده است.

### ۲۰ مرداد

● سخنگوی دولت اعلام کرد قرارداد تسلیحاتی ۹ میلیارد دلاری ایران با آمریکا، که شامل خرید جنگنده های اف - ۱۴، آواکس و ناوشکنهای جنگی بود، لغو شد. سخنگوی دولت گفت: قراردادهای منعقد شده ایران با مستشاران نظامی آمریکا و شرکت های بل هلیکوپتر نیز لغو شده است.

### ۲۱ مرداد

● متن کامل قانون جدید مطبوعات منتشر شد.  
● مردم تبریز علیه گرانفروشی دست به راه پیمائی وسیعی زدند.  
● بین راه پیمایان مخالف تعطیل روزنامه



**۲۸ مرداد**

● ارتش و پاسداران در کردستان وارد عمل شدند. یازده نفر به اتهام اینکه عامل وقایع پاوه هستند اعدام شدند. دو نفر از این ۱۱ نفر اعضای حزب توده ایران بودند که بدون هیچگونه رابطه با وقایع پاوه به جوخه اعدام سپرده شدند.

● بدستور دادستان انقلاب اسلامی تهران ۲۲ روزنامه و مجله از جمله روزنامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران توقیف شدند. دبیرخانه حزب توده ایران و دفتر روزنامه مردم هم توسط پاسداران تعطیل شد.

● مجلس خبرگان کار خود را با پیام امام آغاز کرد.

**۲۹ مرداد**

● خلع سلاح احزاب و گروهها آغاز شد.

**۳۰ مرداد**

● حزب دمکرات کردستان غیر قانونی اعلام شد و دستور دستگیری رهبران آن صادر شد.

● وزارت ارشاد ملی تعطیل ۴۱ روزنامه را درخواست کرد. این روزنامهها و مجلات غیر از ۲۲ روزنامه ای بودند که توسط دادستان انقلاب توقیف شده بود.

**۳۱ مرداد**

● درگیریهای غرب کشور به اوج خود رسید و دعواهای طرفین درگیریها کشته شدند.

**اول شهریور**

● بعد از چند روز درگیری و کشمکش

این محل نشدند.

مهاجمین در این روز چندبار به دفتر روزنامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران یورش بردند، اما این محل را هم نتوانستند تسخیر کنند.

● دادستان انقلاب اسلامی تهران دستور جلب متین دفتری و رضا مرزبان را صادر کرد. دادستان شکایات مجروحان حادثه ۲۱ مرداد را علیه متین دفتری و چاپ مطالب نفاق افکنانه و ضد انقلابی را توسط مرزبان بعنوان دلیل جلب آنها ذکر کرده بود.

**۲۵ مرداد**

● بحران پاوه آغاز شد. در جریان برخورد های این شهر عده ای کشته و مجروح شدند.

**۲۶ مرداد**

● روز قدس بدعوت امام خمینی در جمعه آخر ماه رمضان با شرکت میلیونها نفر در سراسر ایران برگزار شد.

**۲۷ مرداد**

● فرمان امام برای دخالت ارتش و پاسداران در وقایع پاوه صادر شد.

● وزیر مسکن و شهرسازی اعلام کرد: مالکیت اراضی بزرگ لغو شد.

● امام طی پیامی به دولت، ارتش و پاسداران شدیداً اخطار کرد و گفت: دولت انقلاب، ارتش انقلاب، و پاسداران انقلاب، انقلابی نبودند و انقلابی عمل نکردند. امام از دادستان انقلاب خواست تمام مطبوعاتی را که بر ضد مسیر ملت امت و توطئه گراست، توقیف و نویسندگان آنها را محاکمه کنند.

کرد و گفت: حساب کسانی که دارند لکه ننگ بر پیشانی کردستان میگذارند، بامردم کردستان جداست.

● مهندس مهدی بازرگان طی سخنانی از مخالفان و معترضان دولت انتقاد کرد.

### ۱۱ شهر یور

● بحران کردستان به پیرانشهر رسید و این شهر از سکنه خالی شد.

● خوش کیش، رئیس کل سابق بانک مرکزی به حبس ابد محکوم و اموال او مصادره شد.

### ۱۲ شهر یور

● پیشروی ارتش بسوی مهاباد آغاز شد. توپخانه سنگین، نیروی هوایی و هوانیروز در عملیات پیشروی بسوی مهاباد شرکت داشتند. سرپرست فرمانداری مهاباد اعلام کرد: مرکز تجمع دموکراتها در مهاباد بمباران شد.

### ۱۳ شهر یور

● ارتش و پاسداران وارد مهاباد شدند.  
● داریوش فروهر، وزیر کار و امور-اجتماعی اعلام کرد: در مورد کردستان به امام و دولت اطلاعات دروغ داده اند.

### ۱۴ شهر یور

● ارتش مناطق سوق الجیشی کردستان را تصرف کرد.  
● دفتر خبرگزاری آسوشیتدپرس در ایران تعطیل شد.

### ۱۷ شهر یور

● میلیونها تهرانی با گل از شهدای ۱۷ شهر یور تجلیل کردند.

سرانجام ستاد جنبش ملی مجاهدین تخلیه شد. این در حالی بود که آیت الله طالقانی اعلام کرد: به امر امام خلع سلاح گروهها ضروری است، اما کسی نباید مانع فعالیت سیاسی مجاهدین خلق شود.

### ۳ شهر یور

● درگیریهای غرب کشور به معززسید و پس از ساعتها نبرد شهر معزز به تصرف ارتش جمهوری اسلامی درآمد.

### ۴ شهر یور

● حاج مهدی عراقی، مسئول امور مالی و حسین مهدیان، مدیر روزنامه کیهان هنگامیکه از خانه خود خارج میشدند، ترور شدند. در این ترور که گروه فرقان مسئول آنرا بعهدہ گرفت عراقی و پسرش کشته شدند.

● ۴۰ نفر در معززسندج و مریوان تیرباران شدند. ۹ نفر از تیرباران شدگان افسر و درجه دار ارتش و ژاندارمری بودند.

● محاکمه ۱۲ شکنجه گر در تهران آغاز شد.

### ۷ شهر یور

● امام خمینی طی سخنانی خواست مطبوعاتی که توطئه گر و مخالف مسیر ملت نباشند آزاد شوند و اعلام کرد مردم بهیچوجه حق ندارند به کتاب فروشیها حمله کنند.

● زندانیان عادی تبریز شورش کردند. تعداد سرکوب شورش ۱۴ نفر از زندانیان که ۲ نفر آنها زن بودند تیرباران شدند.

### ۱۰ شهر یور

● آیت الله طالقانی از تضعیف دولت انتقاد

● آیت‌الله طالقانی خواستار تشکیل شوراهای شد.

● ارتش سردشت را تصرف کرد.

● سالروز شهادت مهدی رضائی با شرکت هزاران نفر برگزار شد.

### ۱۹ شهریور

● مجاهد کبیر، آیت‌الله طالقانی، مبارزی که سالهای طولانی با رژیم ددمنش شاه مبارزه کرده و تنها انقلاب شکوهمند مردم ایران او را از زندان شاه آزاد کرد، در این روز خاموش شد. مجاهد کبیر که بعد از مرگ لقب پرمعنای «پدر طالقانی» گرفت، وصیت کرد: مراد بهشت زهرا و بین شهدای انقلاب بخاک بسپارید. درگذشت پدر طالقانی تمام رویدادهای ایران را تحت الشعاع قرار داد. نخست‌وزیر در مراسم کشور عزای عمومی اعلام کرد و مردم طی چند روز عظیم‌ترین سوگواری در تاریخ ایران را برگزار کردند.

### ۲۰ شهریور

● در حالیکه یک میلیون نفر از جنازه پدر طالقانی پاسداری کرده بودند و میل تلگرام‌های تسلیت از سراسر ایران و جهان به سوی دفتر امام سرازیر بود و میلیونها ایرانی به سوگ نشسته بودند، جنازه مجاهد کبیر به خاک سپرده شد. امام در پیامی به مناسبت درگذشت پدر طالقانی گفت: طالقانی برای اسلام به منزله ابوذر بود.

### ۲۱ شهریور

● دادستان کل انقلاب طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: دادگاه‌های انقلاب، کمیته‌ها و پاسداران حق دخالت در کارهای دولت را ندارند.

● بازرگان در مراسم یادبود طالقانی در دانشگاه گفت: طالقانی نگران قانون اساسی بود.

### ۲۴ شهریور

● امام روحانیون و دانشگاہیان را به اتحاد و اتفاق دعوت کرد.

● مخفیگاه و انبار مهمات گروه فرقان کشف شد.

### ۲۵ شهریور

● میلیونها نفر در مراسم هفت پدر طالقانی شرکت کردند.

● کلیه متهمان و محکومان جزائی دادگستری عفو شدند.

● امام طی سخنانی گفت: اسلام با هنر مخالفتی ندارد.

### ۲۵ شهریور

● مقبر ایران در شوروی ماجرای پشت پرده کردستان را فاش کرد و گفت: عوامل امپریالیسم و صهیونیسم میخواهند حوادث کردستان را در همه ایران بسط دهند. او ادعای دخالت شوروی را در این حوادث رد کرد.

● امام طی سخنانی گفت: خانم‌ها حق دارند در سیاست دخالت کنند.

### ۲۸ شهریور

● تیمسار ریاحی وزیر دفاع ملی استعفا کرد.

### ۲۹ شهریور

● امام خواستار تسریع کار مجلس خبرگان شد و از مردم خواست از ولایت فقیه

پشتیانی کنند.

### ۳۹ شهریور

● دفتر طرح‌های انقلاب گزارش مقدماتی درباره «سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران» را تصویب کرد. در این گزارش برنامه سه‌مرحله‌ای اقتصاد کشور اعلام شد. در این طرح اقتصاد کشور به بخش آزاد، مختلط و دولتی تقسیم شده است.

### اول مهر

● میلیون‌ها دانش‌آموز و دانشجوی ایرانی برای اولین بار در تاریخ ایران به کلاس‌های بدون شاه رفتند و سال تحصیلی آغاز شد.

● امام در دیدار با خانم‌های انجمن اسلامی تربت حیدریه گفت: خانم‌ها باید در مسائل روز مداخله کنند.

### ۲ مهر

● ۳ سناتور رژیم شاه تیرباران شدند. محسن خواجه نوری، جمشید اعلم و سرلشکر مطبوعی در دادگاه انقلاب اسلامی محکوم شناخته و به جوخه اعدام سپرده شدند.

● امام در بازدید از دبستان فیض قم گفت: اسلام تمام آزادی‌ها و استقلال‌ها را بیمه می‌کند.

### ۳ مهر

● سفیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی طرح ارتباط ایران با آب‌های آزاد را از طریق رود ولگا اعلام کرد و گفت: بنظر من شوروی کشوری استعمارگر و سودجو نیست.

بحث و گفت‌وگو درباره برکناری یا ابقای حسن‌نزیه در شرکت نفت آغاز شد. مهندس بازرگان در سخنان خود در آبادان از قول امام گفت: نزیه مورد اعتماد امام است. حجت‌الاسلام اشراقی اعلام داشت: نزیه مورد اعتماد امام نیست و سیاست او در صنعت نفت موجب ناراحتی شده است. حسن‌نزیه هم گفت: تاروشن شدن واقعیات در شرکت نفت می‌مانم و تقاضای مناظره تلویزیونی با حجت‌الاسلام اشراقی کرد.

### ۵ مهر

● سازماندهی کمیته‌های انقلاب تهران تغییر کرد، ۱۲۰۰ کمیته فرعی منحل شدند و اعلام شد ۱۴ کمیته اصلی تهران فشرده میشوند.

● وزیر کشور دامنه اختیارات شوراها و انجمن‌ها را اعلام کرد.

### ۷ مهر

● حسن‌نزیه به دادستانی انقلاب احضار شد. علت احضار نزیه از سوی دادستانی برای پاسخ به شکایات رسیده اعلام شده است.

### ۸ مهر

● شورای انقلاب سومین تغییر کابینه بازرگان را پس از تغییراتی تأیید کرد.

● امام طی پیامی به زائران بیت‌الله الحرام اعلام کرد: جهان اسلام بدست آمریکا گرفتار است.

### ۱۰ مهر

● از «مردم» ارگان مرکزی حزب توده ایران رفع توقیف شد و مردم در این روز که

مصادف با سی و هشتمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران است، منتشر شد.

● بمناسبت سالروز مهاجرت امام خمینی مراسم ویژه‌ای برگزار شد.

### ۱۱ مهر

● دولت اعلام کرد از راه پیمائی و تظاهرات بدون اجازه به شدت جلوگیری می‌کند.

● مقررات ازدواج و طلاق تغییر کرد.

● امام، عزالدین حسینی و کلیه اعضای حزب دمکرات، بغیر از قاسم‌لو را عفو کرد.

### ۱۲ مهر

● قطار خرمشهر - تهران بوسیله بمب منفجر شد. ۱۷ نفر کشته و دهها نفر زخمی شدند. یکی از شهدا رفیق آژیر عضو حزب توده ایران بود.

● ۸ نفر در آبادان به اتهام اقدام علیه امنیت کشور تیرباران شدند.

● سالروز هجرت امام از نجف به پاریس برگزار شد.

● رفیق علی امیرخیزی عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و یکی از پیشکسوتان جنبش کارگری ایران، در سن ۸۶ سالگی، پس از سی سال مهاجرت، در مسکو زندگی را بدرود گفت.

● ۳ سال از شهادت رفیق تورج حیدری بیگوند بدست دژخیمان ساواک گذشت.

● کمیته مرکزی حزب توده ایران طی نامه سرگشاده‌ای به شورای انقلاب، دولت موقت و دادستان کل انقلاب علیه عاملان قتل رفقای شهید آذرنوش مهدویان و حسین

شهبانی اعلام جرم کرد.

### ۱۴ مهر

● بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره وضع کنونی کشور منتشر شد.

● انفجار بمب در بازار سیف‌خرم شهریک نفر را کشت و ۳۶ نفر را مجروح کرد.

● زندانیان قصر شورش کردند. در سر-کوبی این شورش یک نفر کشته و ۲ نفر

مجروح شدند.

● نخست‌وزیر دستور تشکیل شوراهای اداری و کارگری را صادر کرد.

● وزیر آموزش و پرورش اعلام کرد: تبلیغات سیاسی در مدارس ممنوع است.

● ۳ رهبر ساواک آذربایجان شرقی تیرباران شدند.

### ۱۵ مهر

● یک لوله نفت و گاز در ۱۵ کیلومتری راه اهواز - اندیمشک منفجر شد.

● حافظ اسد پشتیبانی خود را از انقلاب ایران اعلام کرد.

### ۱۶ مهر

● کمیته مرکزی حزب توده ایران طی اعلامیه‌ای جنایت‌های ضد انقلاب را در خوزستان محکوم کرد.

● تلاش وسیع برای عادی کردن روابط ایران با بحرین و کویت آغاز شد.

● مدنی، استاندار خوزستان شدیداً به خرابکاران خوزستان اخطار کرد.

● آیت‌الله خسروشاهی، رئیس هیئت امنای بنیاد مسکن اعلام کرد: خانه‌های خالی

بایک طرح انقلابی به مردم واگذار می‌شود

در مصاحبه‌ای مسائل حاد مملکت را تشریح کرد و از انحصار طلبان انتقاد. او گفت: رهبری را می‌خواهند کانالیزه کنند، آنهم يك كانال.

### ۲۳ مهر

● حجت‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی پیرامون مسائل مختلف مملکت نقطه نظرهای خود را اعلام کرد. او گفت: امروز امام تنهای تنها است.

● اسرار رشوه‌گیری ۶ میلیون تومانی کارمند دادرسی انقلاب فاش شد.

### ۲۴ مهر

● صدور نفت ایران به فیلیپین قطع شد.  
● بندرانزلی دچار ناآرامی شد و در تظاهرات و آتش سوزی این شهر ۱۳ نفر کشته شدند.

### ۲۵ مهر

● گزارش تکان دهنده نماینده امام درباره حوادث کردستان منتشر شد. در این گزارش از جمله آمده بود که دکتر چمران و تیمسار ظهیرنژاد فتودال‌ها را در کردستان مسلح کرده‌اند.

● رهبر گروه فرقان شناخته شد و دادستان انقلاب برای دستگیری او کمک خواست.  
● دومین دور مذاکرات فروهر با عزالدین حسینی آغاز شد.

● هزاران روزه‌دار سیاسی پشتیبانی خود را از خلق فلسطین اعلام کردند. و در گرد هم آئی این جمعیت عظیم پرچم‌های آمریکا و اسرائیل آتش زده شد.

### ۲۶ مهر

● مراسم چهلمین روز درگذشت مجاهد

### ۱۷ مهر

رفیق نورالدین کیانوری دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران در يك مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد. رفیق کیانوری در این مصاحبه که در جراید انعکاس وسیعی یافت درباره توطئه‌های امپریالیسم و صهیونیسم هشدار داد.

● در کردستان ۵۲ پاسدار کشته شدند.

### ۱۹ مهر

● پاسرغرفات توطئه سیا در ایران رافاش کرد.

● مراسم باشکوه تشییع جنازه ۵۲ پاسدار برگزار شد.

● پاک‌سازی و تبدیل کمیته‌ها به ستاد آغاز شد.

### ۲۱ مهر

● امام درباره مجازات‌های شرعی و هرج و مرج قضائی هشدار داد.

● سمینار دادستانها و قضات شرع برگزار شد. قطعنامه سمینار اعلام کرد: بدون اجازه کتبی دادستان هیچکس حق دستگیری افراد و بازرسی منازل را ندارد.

### ۲۲ مهر

● رفیق نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران به دکتر یزدی وزیر امور خارجه درباره قرارداد دو جانبه پاسخ داد.

● دادستان تهرانی برای جلوگیری از هرج و مرج قضائی از امام استمداد کرد.

● فرقان، مدیر آلمانی را ترور کرد.

● حاج سید حسین خمینی، نوه امام،

در این مراسم باشکوه رفیق تقی کی منش، عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران و چند تن از خانواده های شهدا سخن گفتند .

### ۲۹ مهر

● ارتش مهاباد را محاصره کرد . زد و خوردهای شدید در بانه ، مهاباد ، سنندج بوکان آغاز شد .

● دولت خواستار حل بحران کردستان از راه تفاهم شد .

### ۳۰ مهر

● برنامه دولت درباره مسکن ، بیکاری و آموزش اعلام شد .

● نماینده امام اعلام کرد : وضع منطقه غرب وخیم است .

● با انفجار بمب در قطار خوزستان ۱۱ واگن از خط خارج شد . این حادثه تلفات جانی نداشت .

کبیر پدر طالقانی ، با شرکت صدها هزار نفر برگزار شد . نامه تسلیم کمیته مرکزی حزب توده ایران در این روز تسلیم خانواده مجاهد فقید شد و هزاران توده ای در مراسم چهلم پدر طالقانی شرکت کردند .

● به فرمان امام خمینی : اعدام ها در تهران متوقف شد .

### ۲۷ مهر

● مراسم بیست و پنجمین سالروز شهادت افسران سازمان نظامی حزب توده ایران با شرکت دهها هزار نفر در زمین چمن دانشگاه صنعتی برگزار شد .

در این مراسم رفیق نورالدین کیانوری شرکت کرد . هنگام حضور کیانوری جمعیت انبوه چند دقیقه با شعار و کفزدن از دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران استقبال کرد . رفیق کیانوری به تفصیل در باره وضع کنونی کشور سخن گفت .

حزب توده ایران راه حل مسالمت آمیز و مبتنی بر رفع ستم ملی از خلق کرد را یگانه راه حل مسئله کردستان میدانند و آماده است در این راه ، با تمام نیرو و امکانات خود ، به دولت موقت جمهوری اسلامی ایران صادقانه یاری کند .



## رویدادهای دنیا

آمریکا و رهبران پکن علیه جنبش عدم تعهد بی وقفه ادامه داشت. فیدل کاسترو در سخنرانی خود ضمن محکوم کردن توطئه‌های رنگارنگ خواستار یکپارچگی جنبش در مبارزه برای دستیابی به هدفهای ضد امپریالیستی و ضد استعماری جنبش شد. کنفرانس هاوانا در قطعنامه‌های خود قرارداد جداگانه رژیم سادات و اسرائیل را محکوم کرد و از مبارزه خلق فلسطین و دیگر مبارزات رهائی بخش در جهان قاطعانه حمایت نمود. کنفرانس هاوانا در عین حال خواستار نظام اقتصادی تازه در جهان شد. تصمیمات کنفرانس هاوانا یکبار دیگر تأکید کننده خصلت ضد امپریالیستی و ضد استعماری جنبش عدم تعهد است.

### ب- مجمع عمومی سازمان ملل

#### متحد

□ سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در سومین سه‌شنبه سپتامبر کار خود را در نیویورک آغاز کرد. مجمع عمومی در اجلاس جاری خود مانند گذشته با مسائل مهمی مانند حفظ صلح، خلع سلاح، منع استفاده از زور در روابط میان

همانطور که در نخستین شماره دوره جدید «دنیا» ملاحظه شد در بررسی «رویدادهای جهان» تلاش میشود وقایع مهمی که در فاصله زمانی انتشار شماره‌های «دنیا» روی میدهند بدون در نظر گرفتن ترتیب زمانی و بر حسب محل وقوع آنها شرح داده شود.

## آمریکا

### الف- کنفرانس هاوانا

● بحث را از قاره آمریکا آغاز می‌کنیم، از کنفرانس کشورهای غیر متعهد در هاوانا که مهمترین رویداد در ماه گذشته در جهان بوده است.

در کنفرانس هاوانا برای اولین بار حدود نود کشور شرکت داشتند. ایران و نیکاراگوئه نیز برای نخستین بار، در پی انقلاب‌های پیروزمند خود سیاست عدم تعهد را تضمین کننده منافع خلق‌های خود تشخیص داده در کنفرانس هاوانا شرکت کردند. کنفرانس در حالی برگزار شد که تبلیغات امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم



سادات از اسرائیل و ادامه بمباران وحشیانه جنوب لبنان بوسیله هواپیماهای اسرائیلی بود .

سادات، در چهارچوب توافق خائنانانه کمپ دیوید مذاکرات مفصلی با رهبران تل اوئیو انجام داد. در رابطه با مذاکرات سادات در اسرائیل، استراوس فرستاده ویژه کارتر از پایتخت‌های مصر و اسرائیل دیدن کرد. مثلث واشنگتن- تل اوئیو - قاهره تلاش دارد و انمود سازد گویا در پی یافتن راه حلی برای بحران خاورمیانه و بویژه مسئله فلسطین است.

اما مسئله اصلی یعنی استیفای حقوق خاق فلسطین از جمله حق فلسطینی‌ها برای ایجاد یک کشور فلسطینی نادیده گرفته شده است. روشن است بدون شرکت همه طرفهای درگیر در مسئله خاورمیانه و از جمله خلق فلسطین و نماینده برحق آن، سازمان آزادی بخش فلسطین صلح واقعی و پایدار در خاورمیانه برقرار نمیشود. در حالیکه سادات از اسرائیل دیدن می‌کرد و استراوس در قاهره مذاکراتی انجام میداد حملات وحشیانه اسرائیل به اردو - گاههای آوارگان فلسطین در لبنان بی‌وقفه ادامه یافت و نیروهای اسرائیلی با سلاحهای مدرن آمریکائی، فلسطینی‌ها را زیر آتش گرفتند. مقام‌های آمریکائی ادعا می‌کنند که حملات اسرائیل به جنوب لبنان را تأیید نمی‌کنند. اما مذاکرات وزیر چنگ اسرائیل در آمریکا و موافقت آمریکا برای تحویل سلاحهای بازهم مدرن تر به ارتش اسرائیل به روشنی پوچ بودن ادعای محافل حاکمه واشنگتن را نشان داد.

کشور‌ها، مسئله خاورمیانه، حمایت از مبارزات آزادی بخش ملی، مبارزه با آپارتاید، نژاد پرستی، استعمار زدائی روبرو است. خلق‌های جهان از سازمان ملل انتظار دارند گامهای قاطعی در جهت تحکیم و تضمین صلح جهانی بردارد. تأخیر در مسائل مهمی مانند خلع سلاح نمی‌تواند قابل توجیه باشد. تحکیم صلح و توسعه روابط میان کشورها اساساً به حل و فصل مسائل پیچیده‌ای که جهان با آن روبرو است بستگی دارد. منع استفاده از زور در روابط بین‌المللی می‌تواند کمک شایانی به ایجاد محیط تفاهم باشد. مجمع عمومی از این گذشته باید بیش از پیش از مبارزات ضد امپریالیستی خلق‌ها بویژه از مبارزات خلق فلسطین و خلق‌های سیاهپوست جنوب آفریقا حمایت کند.

در نخستین روزهای کار مجمع تحرکات امپریالیسم و چین بخوبی نمایان بود. آمریکا و چین سرسختانه ادعا می‌کنند که دارودسته سرنگون شده «پول پوت-ینگ ساری» با اصطلاح نماینده مردم کامپوچیا هستند. اکنون همه خلاق‌های جهان از جنایات این دارو دسته در کامپوچیا آگاه هستند. اخیراً یک دادگاه انقلابی در پنومپن، پول پوت وینگ ساری را بخاطر قتل عام سه میلیون تن از مردم کامپوچیا و نابودی اقتصاد کشور غیاباً محکوم به مرگ کرد.

## آسیا

### الف - خاورمیانه

● مهمترین رویداد در خاورمیانه دیدار

## اروپا

### الف - کنفرانس قانون اساسی زیمبابوه

● رویداد مهم دوم ماه گذشته اروپا، برگزاری کنفرانس تازه قانون اساسی زیمبابوه (رودزیا) در لندن است. تشکیل این کنفرانس از یکسو نشان دهنده شدت گرفتن مبارزات خلق زیمبابوه است و از سوی دیگر حکایت از آن دارد که طرح باصلاح «راه حل داخلی» مسئله زیمبابوه باشکست کامل روبرو شده است. دولتهای آمریکا و انگلستان با این همه حاضر نیستند به تمام خواستههای مشروع خلق زیمبابوه تسلیم شوند. جوش و آنکومو و رابرت موگابه، رهبران جبهه میهن-پرستان اعلام کرده اند نمی توانند با اختیارات فوق العاده برای نژادپرستان سفید پوست موافقت کنند. در حالی که مقدمات کنفرانس لندن فراهم میشد، رژیم پوشالی اسقف-موزوروا، به اردوگاههای آوارگان سیاه در موزامبیک حمله کرد. حملات نظامیان رژیم مایمبوری به موزامبیک یک بار دیگر باطل بودن ادعای زمامداران مایمبوری و آمریکا و انگلستان را در این مورد که در حل و فصل مسئله زیمبابوه جدی هستند نشان داد.

### ب - مبارزات کارگری

● مبارزات کارگران اروپای غربی در دو ماه گذشته با توجه به بحران اقتصادی در دنیای سرمایه داری همچنان ادامه داشت.

● واکنش کشورهای نفت خیز خاورمیانه در برابر تهدید نظامی آمریکا نیز از رویداد های مهم منطقه بود. این کشورها ضمن محکوم کردن تهدید آمریکا در مورد اشغال مناطق نفتی خلیج فارس اعلام کردند در مقابل تجاوز آمریکا ماکت نمی نشینند. تلاش رژیم های دست نشانده عمان و عربستان سعودی در مورد تنظیم ترتیبات نظامی تازه برای حفظ منافع امپریالیسم - که پس از سرنگونی رژیم شاه مخلوع برای امپریالیسم آمریکا بویژه دارای اهمیت است - با واکنش خصمانه خلق ها و دولتهای منطقه روبرو شد.

### ب - آسیای جنوب شرقی

● در آسیای جنوب شرقی تحریکات چین علیه جمهوری سوسیالیستی ویتنام همچنان ادامه دارد. در یک مورد دهها هواپیمای نظامی چین به حریم هوایی ویتنام تجاوز کردند و سربازان چینی بارها به خاک ویتنام تجاوز نمودند. گزارشهای روزهای اخیر حکایت از آن دارد که چین دهها لشکر در مرز ویتنام مستقر کرده است. رهبران چین در عین حال همچنان از عوامل فراری دارو دسته پول پوت - ینگ ساری حمایت می کنند. این عوامل از خاک تایلند به کامپوچیا حمله برده و دست به خرابکاری می زنند.

● در داخل چین نیز در دو ماه گذشته ناآرامی هائی مشاهده شد. در چند مورد صدها ژنده پوش در خیابانهای پکن براه افتاده و خواستار شعل و نان شدند.

پنجمین سالگرد انقلاب اتیوپی، مذاکره‌کننده بامنگیستوها یله ماریام انجام داد. دو کشور ضمن محکوم کردن تجاوز اسرائیل به لبنان و قرارداد کمپ دیوید، حمایت قاطع خود را از جنبش خلقی فلسطین اعلام کردند و اتحاد شوروی و اتیوپی همچنین حمایت خود را از جنبش‌های آزادی‌بخش جنوب آفریقا اعلام داشتند. پیشرفت‌هایی که اتیوپی در پنج سال گذشته بدست آورده است مورد توجه قرار گرفت. نخست‌وزیر شوروی از جمهوری دموکراتیک خلقی یمن نیز دیدن کرد.

### ب - آنگولا

● در گذشت آگوستینو نتو، رهبر آنگولا از جمله خبرهای مهم قاره آفریقا بود. نتو که ۵۵ سال داشت بر اثر ابتلاء به بیماری سرطان درگذشت. خلق آنگولا هنگام تشییع جنازه نتو نشان داد تا چه حد برای رهبر مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی خود احترام قائل است.

مردم آنگولا اکنون برای تحقق آرمان‌های نتو، زیر رهبری حزب کارگر متحد شده و مصمم‌اند جامعه نوین سوسیالیستی را ایجاد کنند.

● قاره سیاه همچنین در روزهای اخیر شاهد یک رویداد مهم دیگر بود. رژیم بوکاسا، امپراطور آفریقای مرکزی در جریان یک کودتا سرنگون شد.

در هلند، ایتالیا و انگلستان صدها هزار کارگر بخاطر تورم لجام گسیخته دست به اعتصاب زدند و خواستار اضافه دستمزد شدند. دولت‌های بورژوازی در مقابل خواسته‌های برحق زحمتکش‌ان همچنان به دادن وعده و وعید مشغول‌اند. از سوی دیگر گزارش صندوق بین‌المللی پول حکایت از آن دارد که تورم و کساد در سال جاری در اروپای غربی و آمریکا همچنان ادامه خواهد یافت.

● انتخابات سوئد نیز از رویدادهای مهم قاره اروپا بود. احزاب سوسیالیست و کمونیست در این انتخابات توانستند بسیاری از کرسی‌های احزاب وابسته به بورژوازی را بدست آورند، بطوریکه احزاب ائتلافی بورژوائی تنها با اکثریت یک کرسی پیروز شده‌اند.

● بازگشت فضانوردان شوروی پس از بجا گذاشتن رکورد ۱۷۶ روز اقامت در فضا از جمله رویدادهای دیگر این قاره بود.

## آفریقا

### الف - سفر کاسیگین

■ دیدار آلکسی کاسیگین رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی از اتیوپی، از مهمترین رویدادهای آفریقا بود. نخست‌وزیر شوروی در اتیوپی ضمن شرکت در مراسم



انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۸

بها ۱۵۰ ریال